

سیدالشهدا

یا نزار الله

بررسی جلوه‌های آئین فتوت و جوانمردی در یاران سیدالشهداء

فتوت، چهره‌ی اجتماعی فرهنگِ عالی دین

بازنمایی پیونداندیشه‌ای عاشورا و ظهور

عمق حکمت و حقیقت در پیوند عاشورا و ظهور

+

حیات منطبق بر منطق وحی در اندیشه عاشورا

معرفی کتاب شکوفایی عقل در نهضت حسینی

بازنمایی پیوند دین و سیاست در قیام حسین بن علی

درآمدی بر سیاست‌پذیری یا سیاست‌گریزی در آیین اسلام

نقش محوری فرهنگ در قیام حضرت سیدالشهداء

بررسی مواجهه فرهنگی حسین بن علی با مشرکین

تبیین نقاط ضعف و قوت تفسیرهای مدرن از قیام سیدالشهداء

بررسی مواجهه روشنفکران دینی با مکتب عاشورا



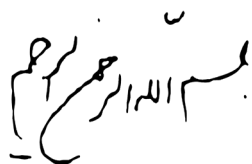


حادثه‌ی کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛
هنوز هم می درخشد، و تا ابد الدهر هم خواهد درخشید.

روز شهادت
۱۳۷۵/۳/۱۴

به‌حسین علی‌یه
به‌حسین
ملت حسین به‌حسین

KHAMELIR



مجله تخصصی خردورزی | سال اول | شماره هشتم | مردادماه ۱۴۰۰

خردورزی، یک نشریه اندیشه‌ای آزاد و مستقل با هویت اسلامی-انقلابی است که اندیشه‌های جاری انقلاب اسلامی را با آرمان نیل به تمدن اسلامی بر مبنای اسلام ناب دنبال می‌کند. بدین منظور با رویکردی اندیشمندانه و فکری، سعی در تجمیع آثار اندیشمندان و متفکران آزادمنش و ژرف اندیش در موضوعات متعدد و متنوع تمدن ناب اسلامی دارد و در همین راستا با رویکردی انتقادی به نظم ناعادلانه و ظالمانه حاکم بر جهان امروز می‌نگرد. خردورزی وضعیت کنونی تکرار آراء روشن‌فکران و تشتت آراء فلاسفه غرب را فرصتی مغتنم جهت ایجاد فضای گفت‌وگویی اندیشمندان دینی می‌داند و در تلاش است با توجه به انگاره‌های ذهنی اقشار نخبگانی در موضوعات مختلف حوزه دین و اندیشه، از خاستگاه اندیشمندان اسلامی فضایی فکری و گفت‌وگویی را رقم بزند. خردورزی در حقیقت محملی برای کنش ارتباطی است که در بستر آن متفکران آزادمنش در جایگاهی برابر و مبتنی بر منطق و استدلال به بحث و گفت‌وگو و طرح دیدگاه‌های خود جهت نیل به تمدن ایرانی-اسلامی می‌پردازند؛ در راستای وصال و پیوستن این رسالت «نشریه تخصصی خردورزی» از اعانت تمامی علاقمندان در نگارش یادداشت، طرح ایده و ایجاد فرصتی برای گفت‌وگو با اندیشمندان با کمال افتخار استقبال کرده و دست یاری یکایک آنان را به گرمی می‌فشارد.

هنگام ارسال مطلب، نکات زیر را مدنظر قرار دهید:

- آثار خود را تایپ شده و براساس رسم الخط خردورزی ارسال کنید.
- آیین نگارش و شیوه نامه نسخه پردازی ما نسبت به کلیه آثار اعمال می‌شود.
- از آثار ارسالی حتماً رونوشتی برای خود نگاه دارید، زیرا مقالات دریافتی عودت داده نمی‌شوند.
- ارجاعات، مستندات و پاورقی‌های هر مطلب را بر اساس شیوه‌های مرسوم منبع‌نویسی دانشگاهی ذکر کنید.
- به همراه ترجمه، اصل مطلب را نیز ارسال کنید.
- نشانی خود را به صورت دقیق با قید کدپستی و شماره تماس بنویسید.
- خردورزی در ویرایش، حک و اصلاح مطالب آزاد است، اما چنانچه میزان ویرایش بیش از حد متعارف باشد، به اطلاع صاحب اثر خواهد رسید.
- صاحبان آثار اگر خواهان آگاهی از پذیرش و یا عدم پذیرش اثر خود هستند، از طریق ایمیل نشریه یا ادمین کانال ایتا با ذکر دقیق مشخصات خود با ما در ارتباط باشند.

مدیر مسئول:

رفیع‌الدین اسماعیلی

سرمدیر:

دانیال بصیر

دبیر تحریریه:

مجید رحیمی

شورای سیاست‌گذاری:

عبدالحسین خسروپناه، محمدهادی همایون، محمدحسن فرج‌نژاد
مرحوم محمدحسین فرج‌نژاد، محمدرضا زهرایی، رسول لطفی
ابراهیم کارگران، حسن محمدی

هیأت تحریریه:

سید صابر رضایی، علی خلفیان، مسعود ویژه، ملیحه خواجوی
قاسم فراهانی، محمدهادی جنتی‌نیا، محمدکریمی‌نیا، رضا اجاق
سید محمد فاطمی، سید محمد تقی موسوی کراماتی، سمانه مهرپرور

ویراستار:

فاطمه پورعبدی، نگار کریمی

گرافیک و صفحه‌آرایی:

عرفان خلیلی‌فر
تصویرسازی جلد: رضا راعی‌عمران، رباب فاضل

عکس:

الیاس فلاحتی

تصویربرداری و تدوین:

مصطفی گودرزی، علیرضا لطفی

روابط عمومی:

محسن حاجی مقدس

فضای مجازی:

ندا خلیلی‌فر

راه‌های ارتباطی:

نشانی: قم، بلوار بسیج، بعد از خیابان شهید تراب نجف‌زاده
مؤسسه فرهنگی-رسانه‌ای شناخت
تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۴۲۰۶۴

صفحه اینستاگرام: @Kheradvarzi.ir



■ عیار انسانیت در آینه عبرت

| مجید رحیمی |

| ۸ |



اجتماع و سیاست

■ بازنمایی نقش زنان در قیام عاشورا

| بررسی چالش‌ها و چارچوب‌های حرکت اجتماعی زنان ناظر به قیام سیدالشهداء |

| گفت‌وگو با دکتر فریبا عباسوند |

| ۱۷ |



■ بازنمایی پیوند دین و سیاست در قیام حسین بن علی (ع)

| درآمدی بر سیاست‌پذیری یا سیاست‌گریزی در آیین اسلام |

| گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار |

| ۱۰ |



■ عاشورا، بازنمایی مکتب اسلام و قرآن

| بررسی قرائت‌ها و خوانش‌های مختلف در قیام سیدالشهداء |

| گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین |

| ۳۱ |



■ تبیین نقاط ضعف و قوت تفسیرهای مدرن از قیام سیدالشهداء

| بررسی مواجهه روشنفکران دینی با مکتب عاشورا |

| گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی عبدالهی |

| ۲۳ |



■ درآمدی بر سیره سیاسی سیدالشهداء

| جدایی دین از سیاست، مظهر شرک است |

| محمدهادی جنتی‌نیا |

| ۵۱ |



■ برجسته‌سازی ابعاد عدالت محوری شخصیت سیدالشهداء در کربلا

| ستم‌ستیزی و عدالت‌خواهی برجسته‌ترین پیام عاشورا |

| قاسم فراهانی |

| ۳۹ |



■ بررسی شعارها و تحریفات واقعه تاریخی کربلا

| معرفی کتاب حماسه حسینی، اثر استاد شهید مرتضی مطهری |

| ۶۴ |

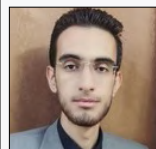


■ بازنمایی جایگاه امام حسین (ع) در تفاسیر دانشمندان اهل سنت

| نگاه اهل سنت به قیام امام حسین (ع) |

| محمد کرمی‌نیا |

| ۵۷ |



■ نسبت عاشورا با گفتمان عدالت خواهان مسلمان

| بررسی ارزش‌های اجتماعی و سیاسی عاشورا از منظر علامه محمد رضا حکیمی |

| گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره |

| ۶۶ |



دین و معنویت

■ **نقش محوری فرهنگ در قیام حضرت سیدالشهداء**
| بررسی مواجهه فرهنگی حسین بن علی با مشرکین |
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا |
| ۸۲ |



■ **ماهیت‌شناسی قیام حسین بن علی (ع)**
| بازنمایی آثار و دستاوردهای قیام امام حسین (ع) |
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه |
| ۷۶ |

■ **تبیین ویژگی‌های شناختی معرفتی قیام سیدالشهداء**
| درآمدی بر شناخت ابعاد نامحدود انسان |
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین علاءالدین اسکندری |
| ۹۸ |



■ **درآمدی بر عرفان عاشورایی و عرفان حسینی**
| بُعد گریه و حزن عاشورایی |
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد حسین شریفی |
| ۹۰ |

■ **صعود معنوی انسان در زیارت عاشورا**
| بازنمایی نقش قیام سیدالشهداء در پیشرفت معنوی انسان |
| سید محمد فاطمی |
| ۱۱۳ |



■ **معناشناسی غم در سوگواری عاشورا**
| پاسخ به شبهه «عاشورا، علت افسردگی جامعه ایرانی» |
| سید محمد تقی موسوی کرمانی |
| ۱۰۶ |

■ **ابعاد کلامی و تاریخی کتاب شهید جاوید**
| بررسی نقاط قوت و ضعف کتاب شهید جاوید |
| گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره |
| ۱۲۳ |



■ **عشق، ارادت و دلدادگی در مکتب حسین بن علی (ع)**
| معرفی کتاب رحمت واسعه سیدالشهداء در اشارات حضرت آیت الله بهجت (ره) |
| ۱۲۱ |

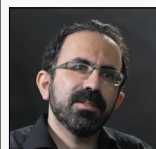
تمدن و انسان مدرن

■ **نقش فرهنگ در رشد و تعالی انسان مدرن**
| بررسی قرائت شایسته از عزاداری امام حسین (ع) |
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر ابوالفضل ساجدی |
| ۱۴۱ |



■ **بازنمایی پیوند اندیشه‌ای عاشورا و ظهور**
| عمق حکمت و حقیقت در پیوند عاشورا و ظهور |
| گفت‌وگو با دکتر محمد هادی همایون |
| ۱۳۵ |

■ **عاشورا، ابر رسانه‌ای برای قرون و اعصار**
| حسین، الگویی برای تمام فصول |
| دکتر مسعود ویژه |
| ۱۵۶ |

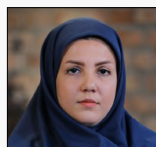


■ **بررسی جلوه‌های آئین فتوت و جوانمردی در یاران سیدالشهداء**
| فتوت، چهره‌ی اجتماعی فرهنگ عالی دین |
| گفت‌وگو با دکتر سید حسین شهرستانی |
| ۱۴۶ |

■ بررسی ابعاد شخصیتی سیدالشهداء در الگوپذیری انسان مدرن
| علی خلفیان |
| ۱۶۵ |



■ قیام امام حسین، یک حماسه اسطوره‌ای
| عصاره فضیلت و اسوه‌های اخلاق در یاران سیدالشهداء
| دکتر سمانه مهرپرور |
| ۱۶۱ |



■ کربلا، عرصه عبرت آموز شکاف گفتمانی امت و امام
| بررسی حقوق متقابل امام و امت |
| سید صابر رضایی |
| ۱۷۴ |



■ شکوفایی عقل و اوج عقلانیت در نهضت امام حسین (ع)
| مواجهه‌ی امام حسین با قشری‌گری و ظاهری‌بینی |
| ملیحه خواجوی |
| ۱۶۹ |



■ تبیین مرزهای حق و باطل در معرکه‌ی عاشورا
| حادثه عاشورا جنگ بین اصلاح و فساد بود |
| گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره |
| ۱۸۷ |



■ حیات منطبق بر منطق وحی در اندیشه عاشورا
| معرفی کتاب شکوفایی عقل در نهضت حسینی، اثر آیت‌الله جوادی آملی |
| ۱۸۶ |





به پاس زحمات و تلاش های بی دریغ فاضل گرانقدر استاد محمد حسین فرج نژاد در شورای سیاست گذاری نشریه تخصصی خردورزی، هشتمین شماره از نشریه که متبرک به نام اباعبدالله الحسین علیه السلام می باشد، تقدیم می گردد به روح پر فتوح استاد عزیزمان و خانواده محترم ایشان. امید است که اخلاص و خستگی ناپذیری این استاد گرانمایه رسم و شیوهی ما بگردد.

مؤسسه فرهنگی رسانه ای شناخت و شورای سیاست گذاری نشریه تخصصی خردورزی

سرمقاله

عیار انسانیت در آئینه عبرت

در طول تاریخ با وجود عدم تحمل حکومت الهی، جهل بشر زمینه ساز طاغوت شده است و فرعون ها عنان ربوبیت را از انسان های صالح ربودند، هوی و هوس منجر شد بسیاری از مردان با هر طاغوتی پیمان ببندند و از راه بازگردند و خود فروخته سر بر هر دامانی بگذارند؛ تاریخ مملو از انسان های صالحی است که در مقابل ظلم و جور ظالمان قد علم کردند و ایستادند و اگر می بینیم با وجود این مبارزات و مواجهه های متعدد بعضاً طاغوت ها بیش از حکومت های الهی ولایت داشتند علت این است که نان و رفاهی که آدمیان می خواستند به این ولایت سنگین نیاز نداشت. «ان أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان.» در طول تاریخ نیز بسیاری از آن ها که مستند عمل می کنند، اما بر تمام ادله احاطه ندارند، گمراه می شوند. و آن ها که احاطه دارند و با استحسان راه می روند، گمراه ترند؛ که با آگاهی، به ضلالت رسیده اند و با توجه، کوری را خریده اند.

عاشورا یکی از مهم ترین وقایع مهم تاریخ بود که عیار انسانیت را محک زد و به مثابه آئینه ای عبرتی شد برای پس از آن واقعه ی عظیم، آن ها که پیشاپیش حسین با سر رفتند، همان ها بودند که عاشورا، شاهد صادق شهادت سبزشان بود و مردمی که حتی با شهادت اباعبدالله علیه السلام به علی ابن الحسین علیه السلام روی نیاورند و با کنار زدن یزید به حکومت علوی نپیوستند چرا که تحمل امر و حکومت معصوم، به شهود تمام و یا دل عاشق و مبتلا و ساخته شده نیاز دارد. حکومتی که هدف هدایت و رحمت و بینات و میزان و فرقان را دارد و تمامی نسل ها را در نظر می گیرد و تمامی عوالم را ملاحظه می کند، پایه های محکم و دل های استوار را می طلبد. عاشورا آذر خشی در تربیت و هدایت جوامع بشری است که عبرت های آن می تواند انسان ها را از سطحی نگری های منبعث از اندیشه های غیر الهی نجات بدهد، مسئله عاشورا به عنوان تبلور سنت الهی در تاریخ بشریت ابعاد و محورهای متعددی را پوشش می دهد که تمام این محورها پس از عاشورا مورد ستیز، جدال و مجادله گشته است، پس از گذشت سال ها از قیام حسین بن علی هنوز هم محورهای اندیشه ای این قیام سیال و رایج است؛ جدایی دین از سیاست، قلمرو دین و عقل در حرکت سیدالشهداء، مرگ اندیشی

و مرگ آگاهی، عدالت محوری شخصیت سیدالشهداء، پیوند دین و سیاست در قیام حسین بن علی (ع)، تفاوت تفسیر اتوپیایی از عاشورا با تفسیر ایدئولوژیک و ماهیت دینی بودن یا نبودن قیام حسینی از جمله مسائل جاری در فضای اندیشه ای عاشورا می باشد.

با توجه به اهمیت مسئله عاشورا در هدایت، جهت دهی و تربیت انسان مدرن و نیاز وافر یک جامعه ی پویا و کارآمد به الگو گرفتن از مبانی و حیانی و ولایی، در هشتمین شماره از نشریه تخصصی اندیشه های جاری انقلاب اسلامی «خردورزی» قصد داریم با حضور اندیشمندان و متفکران حوزه علوم اسلامی به تبیین اندیشه ای فلسفه ی قیام سیدالشهداء بپردازیم. در این شماره از نشریه خردورزی فلسفه ی حرکت امام حسین علیه السلام را در ترازوی اهداف و اغراض انسان مدرن قرار داده ایم و به موضوعاتی مانند: نقش فرهنگ عاشورا در رشد و تعالی انسان مدرن، تبیین فلسفه بلا و عبودیت، بازخوانی ماهیت دینی، اخلاقی و عرفانی قیام سیدالشهداء، اسطوره سازی شخصیت امام حسین (ع)، ویژگی های عرفان عاشورایی در رشد و تعالی انسان مدرن، بررسی قرائت شایسته از عزاداری امام حسین (ع)، مقایسه تطبیقی مواجهه بازن در مکاتب فمینیستی و فرهنگ عاشورایی، بررسی مدل های جامعه سازی بر اساس فرهنگ عاشورایی، بررسی نوع مواجهه روشنفکران دینی با مکتب عاشورا و... می پردازیم.

مجید رحیمی، دبیر تحریریه

اجتماع و سیاست



سیاست دینی یا دین سیاسی

کسانی که کار دشمن را دارند در داخل انجام می‌دهند تقوا ندارند؛ دین اینها سیاسی است، بجای اینکه سیاستشان دینی باشد؛ دینشان سیاسی کاری است. سیاست ما باید دینی باشد، نه اینکه دینداری مان را در جهت سیاسی کاری، در جهت اهداف پست و حقیر سیاسی حرکت بدهیم.

عزیزها
۹۶/۱۰/۶
KHAMENEI.IR
مرکز معارف اسلامی و فرهنگی

- گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با اساتید مطرح علوم انسانی:
حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار، دکتر فریبا علاسوند، حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین و حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی عبدالهی
- همراه با آثاری از:
قاسم فراهانی، محمد هادی جنتی نیا و محمد کرمی نیا



گفت وگوبا

حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار

مؤسس و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح

بازنمایی پیوند دین و سیاست در قیام حسین بن علی (ع)

درآمدی بر سیاست پذیری یا سیاست گریزی در آیین اسلام

معرفی نامه |

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار از سال ۱۳۸۰ مشغول درس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه قم بوده و پس از آن که در سال ۱۳۸۵ از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قم) در مقطع ارشد از رشته علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شده، در مقطع دکتری همین رشته در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (تهران) مشغول به تحصیل گشته و در سال ۱۳۹۲ رساله خود را با عنوان «گام‌های نظری تشیع برای گذار از حاشیه به هسته قدرت سیاسی» دفاع کرده است. از ایشان تاکنون حدود ۱۱ جلد کتاب به صورت گروهی، سه جلد کتاب به صورت تألیف شخصی و پنج جلد کتاب به صورت مشاوره‌ای و نیز بیش از ۸۰ مقاله در مجلات علمی، تخصصی، علمی، ترویجی و علمی، پژوهشی کشور منتشر شده است. ایشان هم‌اینک رئیس «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح اندیشه» در قم می‌باشد.

مقدمه

بی‌شک یکی از مسائل مهم در حوزه اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، مسئله رابطه دین و سیاست است، در جهان اسلام و گرایش‌های مطرح در بین اندیشمندان مسلمان درباره نوع و چگونگی این رابطه، مناقشه و نزاع جدی وجود دارد. برخی با انکار هرگونه پیوندی میان دین و سیاست، تداخل یکی از آن دو را در امور دیگری موجب ناکارایی طرف مقابل دانسته‌اند و لذا به جدایی کامل آن دو توصیه می‌کنند. برخی دیگر نیز با بیان استدلال‌های گوناگون و مستند معتقد به وجود رابطه‌ای عمیق بین دین و سیاست می‌باشند. هر چند این گروه در کیفیت و نوع رابطه دین و سیاست با هم اختلاف نظر دارند ولی در این اصل یعنی وجود رابطه، کنش و واکنش متقابل میان

دین و سیاست، متفق‌القول هستند. پرسش اصلی این است که این دو گروه چگونه و با چه دلایلی به تبیین نظر خود در مورد رابطه میان دین و سیاست و تعامل یا عدم تعامل آن دو می‌پردازند؟ بر این اساس فرضیه به این صورت مطرح می‌شود که علی‌رغم وجود استدلال‌های طرح شده از سوی هر یک از دو گروه، در مکتب اسلام میان دین و سیاست، هم رابطه مفهومی و نظری و هم رابطه‌ای نهادی و ساختاری وجود دارد و این دو نوع رابطه نیز با هم هماهنگ و مرتبط هستند. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین پیوند دین و سیاست در قیام حسین بن علی (ع) گفتگویی را با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار مؤسس و رئیس «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح» انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ خردورزی: به عنوان نخستین سؤال توضیحاتی را در رابطه با سیاست‌پذیری یا سیاست‌گریزی در واقعه‌ی عاشورا ارائه بفرمایید.

بحث ما درخصوص بازنمایی پیوند دین و سیاست در واقعه‌ی کربلا است. از این موضوع درمی‌یابیم که نسبت دین و سیاست در واقعه‌ی کربلا چه بوده و همچنین بازخوانی تاریخی این واقعه در ذهنیت محققان مسلمان و غیرمسلمان به چه صورت است و نه تنها محققان، حتی کسانی که به هر دلیلی خواستند با واقعه‌ی کربلا نسبت بگیرند و یا یک ذهنیتی نسبت به کربلا پیدا کرده‌اند، اینجا به چند نکته اشاره می‌کنیم: نکته اول اینکه در بین کسانی که درباره واقعه‌ی کربلا تحقیق کرده‌اند، کمتر نویسنده‌ای را دیده‌ام که زاویه تحقیقاتش به غیر از مسأله پیوند دین و سیاست باشد و کسانی هستند مثل ابن خلدون یا بعضی از مستشرقین و بعضی محققین اسلامی که ماجرار را به دعوای خانوادگی تقلیل داده‌اند؛ البته حتی ابن خلدون هم که این موضوع را به دعوای خانوادگی تقلیل می‌دهد، انکار نمی‌کند که یک تفاوتی در برداشت از دین و سیاست میان امام حسین (علیه السلام) و یزید وجود دارد؛ اما در نهایت برای اینکه کار یزید را توجیه کند، مسأله خانوادگی را بیان می‌کند، البته این موضوع باید برای محققان جوان‌تر ما و برای توده متدین به دین، مورد توجه قرار بگیرد که در بسیاری از رخدادها، مهم صدر اسلام، نسبت‌های فامیلی هم وجود دارد که قابل انکار نیست، اینکه أحياناً چند فامیل در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، به این معنا نیست که اصل قضیه یک نزاع خانوادگی یا فامیلی باشد و در غیر این صورت معاویه برادر خانم پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد و به همین علت هم به آن خال المؤمنین می‌گفتند؛ چون قرآن به همسران پیامبران خاتم تعبیر ام المؤمنین را دادند و برادران ام المؤمنین را خال المؤمنین خواندند و یزید هم پسر معاویه است

و این نسبت‌ها در جای جای وقایع صدر اسلام قابل مشاهده است. در واقعه‌ی کربلا هم سرداری که با مختار جنگید، شوهر حضرت سکینه می‌باشد، می‌توان گفت که قیامی راه افتاده به خون‌خواهی شهدای کربلا که در یک طرف جبهه دختر حسین بن علی و در طرف دیگر شوهرش مصعب بن زبیر با صاحب این قیام می‌جنگد، البته به این معنا نیست که حضرت سکینه راضی بودند؛ اما نکته اینجاست که وقتی اسلام در منطقه‌ای آمده و در آن منطقه هم مناسبات اجتماعی وجود دارد، دور از انتظار نیست که نزاع‌های دینی و سیاسی مربوط به دین هم نسبت قومیتی پیدا کند؛ بنابراین نباید چنین پنداشت که اصل ماجرا در واقع مسئله قومیتی است و ربطی به دین و حوزه سیاست ندارد. پس از محدود و معدود تحلیل‌هایی که امثال ابن خلدون در تحلیل‌شان از واقعه‌ی کربلا داشتند، تقریباً تمامی محققان تاریخ اسلام و به تبع آن مستشرقینی که در این باره تحقیق کردند، مسئله دین را با سیاست بیگانه ندیدند، حتی مستشرقین اروپایی که بنا به نظریه شخصی خودشان که پیوند بین دین و سیاست یک پیوند نامیمون است و حتی آن‌هایی واقعه‌ی کربلا را تحلیل کردند و در آن دین و سیاست را با هم دیدند، نکته دوم اینکه قرائتی که بازیگران صحنه از خودشان داشتند، قرائت دین و سیاست است؛ یعنی از گفته‌ها و خطبه‌هایی که از امام حسین (ع) در روز عاشورا، حتی به صورت رجز خواندن وجود دارد یا خطبه‌هایی که اصحاب امام حسین (ع) در روزهای قبل از عاشورا خواندند، خطبه‌ای چون خطبه‌ی حبیب بن مظاهر که خواندن این خطبه‌ها خود گویای این است که فهم کسانی که در واقعه‌ی کربلا شرکت کردند، مسئله کربلا را یک مسئله‌ی دینی تلقی کردند که البته این مسئله دینی با مسئله قدرت یک حاکم خودخوانده به نام یزید که مدعی خلافت است و دین و مردم را به تباهی می‌کشاند، کاملاً متفاوت است. نکته جالب اینجاست که در روز عاشورا لشکر مقابل امام حسین (ع)، حرکت امام حسین (ع) را یک حرکت سیاسی دیدند و در مقابل با آن‌ها برخورد سیاسی داشتند و حتی در ذهن عوام که تحت تأثیر تبلیغات جریان حاکمیت وقت بودند، این واقعه یک واقعه‌ی سیاسی است؛ یعنی مسئله، مسئله‌ی خروج بر امیرالمومنین و خروج بر خلیفه وقت است و خروج بر خلیفه وقت، یک مسئله‌ی سیاسی است و البته حسین بن علی (ع)، مدعی هستند بر امامت، مخصوصاً برای شیعیان و کسانی که در صحنه عاشورا حاضر بودند.

مسئله عاشورا، مسئله دیانتی - سیاستی است و مورد انکار هم نمی‌باشد، شاید به همین علت است که از همان آغاز اتفاقاتی که به تبع واقعه‌ی کربلا افتاد و آن‌ها هم رنگ و بوی دین و سیاست داشت، درست است مفهوم مظلوم و یا درک مظلومیت از واقعه‌ی کربلا هم مؤثر بوده است؛ ولی این مظلومیت تشدید می‌شد،

با اینکه شخص مظلوم و یا اشخاص مظلوم خاندان پیامبر خاتم بوده‌اند و به این علت که این‌ها برای مردم، برای اصلاح و نجات مردم از سلطه حاکم مستبد قیام کرده بودند، به‌ویژه اینکه در واقعه‌ی کربلا دو اتفاق تلخ با مدیریت یزید افتاد که مسئله را کاملاً مسئله قدرت و دین کرد؛ یکی مسئله آتش زدن کعبه که لشکری از جانب حاکم آمدند و کعبه را به آتش کشیدند، پس مسئله یک مسئله سیاسی است. در واقع دعوی دو قبیله نیست که یکی با دشمنی و نادانی باعث شده خانه کعبه را آتش بزنند و از آن طرف هم قابل انکار نیست که از حیث دیانتی آن قبله مسلمانان می‌باشد و خانه محترم همه متدینین است، حتی قبل از اسلام؛ مسئله دیگر هم ماجرای یورش به مدینه و ماجرای تلخی که منجر به قتل عام خیلی از مردان و جوانان مدینه و هتک حرمت از زنان مدینه شد، واقعه‌ی تلخی که در ذهن مسلمانان مانده که این هم زیر نظر حاکمیت بود و به انتقام از کسانی بود که زیر بار بیعت نرفتند و حاکم را همراهی نکردند. این‌ها در کنار یکدیگر باعث می‌شود که در همان صدر اسلام و بعد از واقعه‌ی کربلا، مسلمانان اعم از علویون و عثمانیون دوگانه‌ای که دوگانه‌ی بعدی مثل تشیع و تسنن را نمایندگی می‌کرد و فهم هر دو گروه آن‌ها این بود که این مسئله هم دیانتی و هم سیاستی است؛ یعنی آن قدر مسئله روشن بود که برای هیچ‌کسی غیر از این تصور نشد.

واقعه‌ی کربلا به دلایلی، از جمله از حیث



واقعۀی کربلا را نقل می‌کند.

منابع امروزی ما که واقعۀی کربلا را گزارش می‌دهند، در امتداد فهم منابع سلف شکل گرفته‌اند و این‌گونه نیست که فرض کنیم یک پیچ تاریخی در فهم از واقعۀی کربلا صورت گرفته باشد که دید افراد قبل از آن پیچ و بعد آن پیچ به واقعۀی کربلا یک نگاه ماهیتی باشد؛ به این معنا که اصلاً ماهیت واقعۀی کربلا را دوگانه و متفاوت فهم کرده باشند، نه این‌طور نیست در عصر ما به دلایلی بعضی از افراد تلاش می‌کنند که با زوم کردن روی مباحث معرفتی محض یا اخلاقی محض در واقعۀی کربلا چنین وانمود کنند که واقعۀی کربلا یک واقعۀی غیرسیاسی است، همان‌ها هم حتی زمانی که می‌خواهند واقعۀی کربلا را اخلاقی تحلیل کنند، چون صحنه به لحاظ مسأله سیاست و دیانت پرزنگ است و امکان اینکه یک قرائت اخلاقی محض بدون نسبت گرفتن با مقوله سیاست و دیانت از واقعۀی کربلا باشد، وجود ندارد و مجبورند که آن را سیاسی فهم کنند. دلیل دیگری که می‌توان در تاریخ برای این موضوع داشت نهضت‌های سیاسی اجتماعی به‌ویژه در دو قرن اخیر که عمدتاً در درگیری جهان اسلام با استعمار غربی صورت گرفته است؛ ولی نمی‌توان ادعا کرد که تمام نهضت‌های علیه استعمار غربی در نسبت با کربلای امام حسین شکل گرفته؛ زیرا اثبات این ادعا که بگویم منبع وحید معرفت‌زایی برای جنبش‌های ضد استعماری در دو قرن اخیر، منبع کربلاست، سخت است؛ اما اولاً یک سری از جنبش‌ها هستند که حقیقتاً

هویت بخشی آن بسیار قوی بوده است. حاکمیت از مکتوب شدن این واقعۀی توسط نویسندگان جلوگیری می‌کرد و به همین علت هم مکتوبات کمی در یکی دو قرن بعد از واقعۀی کربلا از این رخداد ثبت شده است، تقریباً می‌توان گفت ۵ منبع اصلی از واقعۀی کربلا که واقعۀی را گزارش می‌دهند و تمامی آن‌ها به جز مقتل ابن مخنف، منابع سنی هستند؛ مثل اخبار الطوال دینوری، فتوح البلدان بلاذری و تاریخ طبری؛ اما این مدنظر است که چقدر این منابع بین محققین اختلاف اعتبار دارند، مثلاً کامل ابن اثیر و طبقات ابن سعد از جمله‌ی منابعی هستند که اهل سنت گزارش کرده و این‌ها از اولین منابع قرن ۳ به بعد می‌باشند، مقتل ابی مخنف نیز برای اواخر قرن اول است و با یک واسطه،

این گونه‌اند؛ یعنی منبع اصلی آن‌ها منبع کربلاست، از جمله انقلاب اسلامی. شاید آن تعبیری که حضرت امام (ره) مطرح کرد و ظاهراً بعد از انقلاب هم هست که می‌فرمایند: «ما هرچه داریم از محرم و صفر داریم»، مؤید این حرف است. آن دسته از جنبش‌ها و نهضت‌هایی هم که تمام منابع آن‌ها یا منبع وحید محرک آن‌ها نهضت کربلا نبوده؛ اما در کنار سایر منابع به این منبع هم توجه شده است. وقتی به آن‌ها می‌نگریم متوجه می‌شویم که بله آن‌ها روی مسأله پیوند دیانت و سیاست یا این فهم از واقعه‌ی کربلا تأکید دارند و به قدری چگالی دیانت و سیاست در آن سنگین است که امکان قرائت غیر دیانتی-سیاستی از آن تقریباً محال وقوعی است؛ یعنی عملاً اتفاقی نیفتاده است.

در روز عاشورا لشکر مقابل امام حسین (ع)، حرکت امام حسین (ع) را یک حرکت سیاسی دیدند و در مقابل با آن‌ها برخورد سیاسی داشتند و حتی در ذهن عوام که تحت تأثیر تبلیغات جریان حاکمیت وقت بودند، این واقعه یک واقعه‌ی سیاسی است.

■ خردورزی: هویت بخشی واقعه‌ی کربلا در اعصار و دوره‌های مختلف را چگونه می‌بینید؟

تا اینجا بحث، مجموعه شواهد و قرائن درخصوص پیوند عمیق جریان دین و سیاست در صحنه کربلا را بررسی کردیم. درمورد واقعه کربلا باید عرض کنم که این واقعه ظرفیت بالایی برای هویت بخشی به مسلمانان و اعصار مختلف را دارد. بعد از این شواهد و قرائنی که ذکر شد دو نکته وجود دارد که جنس‌شان مقداری متفاوت؛ اما مرتبط هستند. نکته اول آن است که به دلیل اینکه واقعه‌ی کربلا بیش از هر رخداد تاریخی دیگری در صدر و تاریخ اسلام، جنبش آفرین و هویت بخش بوده است، ارتکاز مسلمانان مخصوصاً شیعیان از این واقعه این بوده که وقتی گرفتار بحران هویتی می‌شدند، خروج از این بحران را با نسبت گرفتن واقعه‌ی کربلا محقق می‌کردند و زمانی هم که از بحران بیرون می‌آمدند، سعی می‌کردند که کاستی‌هایی که در دوره بحران بر آن‌ها تحمیل شده بود را از طریق نسبت گرفتن شدید با واقعه‌ی کربلا جبران کنند، مثلاً فرض کنید دوره‌ی خفقانی بر مسلمانان مخصوصاً شیعیان گذشته است و به محض اینکه این دوره تمام می‌شود، تلاش می‌کنند که به میزان حداکثری با واقعه‌ی کربلا، نسبت بگیرند یا گاهی اوقات مسیر خروج از بحرانی که در آن گرفتار شده‌اند را با واقعه‌ی کربلا پیدا می‌کنند، در این مورد دو دوره مثال می‌زنم: یکی دوره صفویه است و دیگری دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی. در دوره‌ی صفویه، مسلمانان بستر اجتماعی برای نسبت گرفتن حداکثری با واقعه‌ی کربلا را رقم زدند. در این دوره،

مناسبات و مراسمات امام حسین (ع)، به شدت زیاد شد و تقریباً می‌شود گفت بعد از ده قرن در عالم اسلامی، شیعه از حاشیه تاریخ اسلام به هسته قدرت سیاسی دعوت و در ایران دارای حکومت و قدرت می‌شود. یکی از اولین چیزهایی که به ذهن مسلمانان می‌رسد این است که این قدرت خود با مسأله کربلا راثیت کنند و همچنین امان‌های هویت بخش کربلایی را در عمق دولت صفوی بازسازی کنند. گویا همه حاکمان و عالمان، همچنین مردم صفویه می‌دانستند که اگر بخواهند برای یک حکومت شیعی که تازه در اختیار آن‌ها قرار گرفته، پشتوانه‌ای معرفی کنند، بهترین و متناسب‌ترین پشتوانه‌ها همان کربلاست، دوره بعدی دوره‌ی رضاشاه و بعد از رضاشاه است که با دو مدل می‌توان تحلیل کرد، البته این دو مدل با یکدیگر مرتبط است؛ یعنی دوره رضاشاه یا همان پهلوی اول، دوره‌ای است که در واقع جریان استعمار نو با یک خودخواهی نسبت به مسیری که انتخاب کرده و آن هم مسیر تجدد غربی است، آگاهانه به جنگ با مراسمات مذهبی ما که در رأس آن، مسأله مراسمات مذهبی درخصوص کربلا است، می‌پردازد؛ لذا اولین اقدام آن‌ها ممنوع و تعطیل کردن تعزیه‌ها و مجالس امام حسین (ع) بود، صرف اینکه مردم مذهبی می‌دانستند که اگر قرار باشد با این اتفاق روبه‌رو شوند و از این بحران نجات پیدا کنند، هیچ راهی جز مراجعه به همان منبع کربلا به‌رغم همه‌ی آن محدودیت‌ها نیست؛ لذا مردم



در بستر جمهوری اسلامی، دینی به مردم ارائه شده که این دین جز غم و گریه برای مردم چیزی به ارمغان نمی‌آورد هر چند که این تعبیر، تعبیر غلطی است. درواقع اصل قضیه این است که بعد از انقلاب اسلامی، شیعیان متوجه شدند که نظام سیاسی آن‌ها یک نظام سیاسی با تناسب حداکثری با واقعیه‌ی کربلا است و اگر بخواهند این نظام را نگه دارند، لازمه آن، این است که همین منبع متناسب؛ یعنی کربلا را به نحو حداکثری در آن پخش کنند. این یک معادله بسیار ساده‌ای است که به صورت خیلی طبیعی در ارتکاز و عمل شیعیان رخ داده است؛ چون هویت بخشی واقعیه‌ی کربلا بسیار بالا است.

■ **خردورزی: چالش‌ها و اقدامات غرب برای قطع پیوند میان دین و سیاست را تبیین کرده و راهبردها و راهکارهای مواجهه با آن را نیز تشریح بفرمایید.**

در دوره معاصر در دو سه قرن اخیر، مهم‌ترین چالش هویت مسلمانان، چالش غرب استعماری بوده است و ارزش‌های غرب به پیروی از هجوم نظامی غرب کم کم وارد عالم اسلامی شد و واضح است که استعمارگران به دنبال این بودند که هویت مسلمانان را از آن‌ها بگیرند تا نتوانند در مقابل آن‌ها مقاومت کنند و در نتیجه، همراهی آن‌ها و برنامه‌های استعمار، حداکثری شود و برای اینکه به این هدف شوم دست پیدا کنند، باید مهم‌ترین منبع هویت‌ساز مسلمانان را می‌زدند و تا حدودی موفق شدند.

با وجود تمام آن ممنوعیت‌ها، تعزیه‌ها را به صورت پنهانی و به دور از چشم مأموران حکومتی با وجود همه مخاطراتی که برای آن‌ها وجود داشت، انجام دادند و بعد از تبعید رضا شاه که مدتی فضای باز سیاسی به طور موقت در کشور به وجود آمد، روضه‌های خانگی شیوع پیدا کرد، مراسم عزاداری امام حسین (ع) شروع شد و یک نمونه آن هم دوره پس از انقلاب اسلامی است. در دوره جمهوری اسلامی، بسیار واضح است که جریان هیئت‌های مذهبی رشد بسیار فوق العاده‌ای داشتند، گاهی برخی حواسشان نیست و از زاویه دیگری این را نقد می‌کنند که اوایل انقلاب به نسبت جمعیت چه تعداد هیئت داشتیم و الان نسبت به جمعیت چه تعداد هیئت داریم و زمانی که می‌خواهند این نکته را مهم جلوه دهند، می‌گویند که

موضوع بحث ما مسأله پیوند دیانت و سیاست در واقعیهی کربلا است، جریان استعمار غربی مسأله پیوند میان دین و سیاست را به چالش کشید و برای قطع این پیوند، قدرت استعمار در قرون گذشته اقداماتی را انجام داده است. در نخستین اقدام یک سری شبه دین‌هایی را طراحی کرد که در این ادیان، پیوند دین و سیاست قطع بود؛ یعنی دین را یک پدیده غیر سیاسی جلوه می‌داد یا اینکه اگر پیوندی بود به اصطلاح نسبت دین و سیاست به گونه‌ای بود که اهداف استعمار را تأمین می‌کرد، درواقع شبه دین‌سازی کرد؛ دین‌هایی چون بهائیه، ازلیه و بابیه را ساخت که در این بین توانست توده مسلمانان را از مسأله مراجعه به کربلا باز دارد و برای مسلمانان پیوند دیانت و سیاست را منتفی بداند، اگرچه یک سری آدم‌هایی در این هم‌اوردی، تحت تأثیر قرار گرفتند؛ اما همچنان عمده بسیاری از مسلمانان، قائل به مقوله پیوند سیاست و دیانت هستند.

در دوره معاصر در دوسه قرن اخیر، مهم‌ترین چالش هویت مسلمانان، چالش غرب استعماری بوده است و ارزش‌های غرب به پیروی از هجوم نظامی غرب کم‌کم وارد عالم اسلامی شد و واضح است که استعمارگران به دنبال این بودند که هویت مسلمانان را از آن‌ها بگیرند تا نتوانند در مقابل آن‌ها مقاومت کنند و در نتیجه، همراهی آن‌ها و برنامه‌های استعمار، حداکثری شود و برای اینکه به این هدف شوم دست پیدا کنند، باید مهم‌ترین منبع هویت‌ساز مسلمانان را می‌زدند و تا حدودی موفق شدند.

اقدامات دیگر استعمار این بود که شعار جدایی دین از سیاست را مطرح کرد که این شعار فقط در ایران مطرح نبود، بلکه آن را در کل صحنه جهان اسلامی مطرح کرد. درواقع سکولاریسم اسلامی را دامن زد برای اینکه بتواند این شعار را جا بیندازد، کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشتند، همایش‌های بسیار زیادی برگزار کردند، تحریف‌های زیادی از تاریخ مسلمانان انجام دادند، تفسیرهای تحریفی و غلط زیادی از کنش‌های تاریخ مسلمانان انجام دادند تا اثبات کنند که میان دیانت و سیاست نسبیتی وجود ندارد و دین و سیاست را مدلی تفسیر کردند که اگر پیوندی با یکدیگر داشته باشند، هر دو تباه می‌شوند، دقیقاً جمله‌ای که می‌گویند این است که سیاست پدر سوخته است و پدر و مادر ندارد و اگر دین با سیاست پیوند خورد، همانند سیاست بی‌بار می‌شود و این کاملاً به ضرر دین است، البته عوامی هم بودند که در این معرکه لغزیدند و گول خوردن؛ اما واقعیت قضیه این است که تقریباً دو قرن است که هم‌چنان مسیری با قوت و قدرت از جانب استعمار حرکت می‌کند؛ ولی نمی‌توان گفت که در جهان اسلام

کسانی نیستند که معتقد باشند دین از سیاست جداست، این درحالی است که تعداد آن‌هایی که معتقد به پیوند دین و سیاست هستند از دسته اول بیشتر هستند و به عنوان نکته‌ی تکمیلی بیان کنم که اخلاق و سیاستی که از واقعیهی کربلا فهم می‌شود غیر از سیاستی است که در ذهن همگان حتی مسلمانان نقش می‌بندد. دنیای امروز به دلیل اینکه مهر عالم غرب بر آن خورده و نسبتاً تعمیم پیدا کرده است، سیاست را این‌گونه می‌فهمد و توضیح می‌دهد؛ البته مسلمان‌ها و به‌ویژه شیعیان زمانی که در این دنیای مدرن فرصتی پیدا می‌کنند که خودشان را برای لحظاتی از چنبره غرب رها کنند و در یک بستر زمانی و مکانی خاص مثل دهه محرم با واقعیهی کربلا نسبت بگیرند، همان مسلمان‌ها واقعیهی کربلا را هم‌چنان در پیوند دیانت و سیاست فهم می‌کنند، اگرچه بیرون از آن ظرف زمانی و مکانی دوباره سیاست را همان پدر سوختگی فهم می‌کنند.

الگوی سیاستی که از واقعیهی کربلا نشأت می‌گیرد و تبیین می‌شود، در برابر الگوی سیاستی است که دنیای غرب آن را طرح ریزی می‌کند و باید این را در نظر گرفت که سیاست کربلایی با مسأله اخلاق و انصاف عجین است و سیاست غربی امروزه آشکارا و آگاهانه اعلام می‌کند که سیاست از دیانت و اخلاق جداست و این‌ها باعث می‌شود که دو فرهنگ متفاوت و به تعبیری دو تمدن نوین اسلامی در برابر تمدن غربی شکل بگیرد.*



معرفی نامه |

دکتر فریبا elasound در سال ۱۳۴۶ در «آغاچاری» امیدیه از استان خوزستان دیده به جهان گشود. سال ۱۳۶۲ دروس حوزوی را فراگرفت و از سال ۱۳۶۵ به تدریس آنها در حوزه‌های علمیه مسجد سلیمان و از سال ۱۳۶۹ در جامعه الزهراء قم پرداخت و سپس اندوخته‌های علمی و فکری خویش را به دانشجویان دانشگاه‌های کشور منتقل ساخت. در کنار تحصیل و تدریس به تألیف نیز روی آورد و مقالات متعدد علمی و تخصصی به زبان فارسی و عربی و با موضوعاتی همچون فمینیسم، بلوغ دختران، دیه و قصاص، ماهیت طلاق خلع و اصلاحات در کلام امیرالمومنین (ع) و دو کتاب «زنان و حقوق برابر» و «نقد کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را به رشته تحریر درآورد. دکتر elasound اینک عضو هیأت علمی پژوهشی مرکز مطالعات و تحقیقات زنان و نماینده مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران در شورای فرهنگی اجتماعی زنان است.

گفت و گوبا دکتر فریبا elasound

عضو هیأت علمی پژوهشی مرکز مطالعات و تحقیقات زنان

بازنمایی نقش زنان در قیام عاشورا

بررسی چالش‌ها و چارچوب‌های حرکت اجتماعی زنان
ناظر به قیام سید الشهداء

مقدمه

مسئله‌ی زن در دنیای امروز، یکی از مسائلی است که به جهات مختلف همچنان درخور پیگیری و تأمل و کار و فکر است. اولاً نیمی از جمعیت کشورها زنان هستند؛ چگونه می‌توان به شکل سالمی از این امکان و استعداد عظیم به نفع هر کشوری، از جمله کشور ما استفاده کرد؟ ثانیاً مسئله‌ی جنسیت که یکی از حساس‌ترین و ظریف‌ترین مسائل آفرینش است، چگونه می‌تواند در خدمت تعالی انسان قرار بگیرد، نه در خدمت انحطاط بشر و انحطاط اخلاقی؟ ثالثاً به خاطر تفاوت‌های طبیعی‌ای که بین جنس زن و جنس مرد وجود دارد، چگونه می‌توان - چه در محیط اجتماعی، چه در محیط خانواده - رفتاری را نهادینه کرد و غیرقابل اجتناب کرد که به زن ظلم نشود؟ اینها مسائل خیلی مهمی است. اگر ما همین دو سه مسئله را محور فکر و تأمل و بحث و کار قرار بدهیم، یک مجموعه‌ی تلاش و کار مطالعاتی و تحقیقی و عملی را به دنبال خود خواهد آورد. این مسئله‌ی ظلم به زنان را کسی خیال نکند که مخصوص جوامع عقب افتاده یا جوامع مثلاً فرض کنید وحشی [است]؛ نه، در جوامع به اصطلاح متمدن امروز، این ظلم به جامعه‌ی زنان اگر بیشتر از جوامع دیگر نباشد، قطعاً کمتر نیست. خب اینها مسائل مهمی است؛ اینها باید رسیدگی بشود، به اینها باید پرداخته بشود. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین اندیشه‌های جاری گفتمان انقلاب اسلامی در حوزه زنان گفتگویی را با دکتر فریبا علاسوند عضو شورای سیاستگذاری حوزه‌های علمیه خاوران و پژوهشگر خانواده انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ خردورزی: به عنوان اولین سؤال، اصول اولیه در ماهیت حرکت اجتماعی - سیاسی بانوان توضیح دهید؟

حرکت اجتماعی زنان، چالش‌ها و چارچوب‌های بسیار زیادی دارد و موضوع گسترده و وسیعی است که طبعاً در این زمان کم قابل پردازش نیست. معمولاً واژه‌ای که برای حرکت‌های اجتماعی - سیاسی زنان در ادبیات بین‌الملل به کار می‌رود، مشارکت اجتماعی و سیاسی است، مشارکت اجتماعی هم تعریف و هم مصادق گسترده‌ای دارد؛ اما مشارکت سیاسی معمولاً تابعی است از کلیشه‌ها و تعریف‌هایی که در حوزه علوم سیاسی برای مشارکت سیاسی استفاده می‌شود، مثل شرکت در احزاب و یا تأثیرگذاری بر امر سیاستمداران در دنیا، بحث حق رأی و نمایندگی‌های نهادهای سیاسی و سیاستمدار شدن در سطوح مختلف از مشارکت‌های مدنی تا سطوح اثرگذاری رسمی سیاسی و مداخله در دولت را شامل می‌شود. این موضوعی که بنده طرح می‌کنم در واقع

جامعی است از همه این موارد و من مقداری از تعریف مشارکت‌های سیاسی را ساختارشکنی می‌کنم و منظورم در اینجا حرکت‌های هدفمندی است که زنان در خارج از فضای خانگی انجام می‌دهند؛ چون واضح است که نقش‌های خانگی، نقش‌های روشنی‌اند و ممکن است در توسعه و تضييع این نقش‌ها اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد؛ اما عموماً نقش‌هایی هستند که در داخل خانه انجام می‌گیرند و طبیعتاً یک سری از حضورهای بیرونی هم وجود دارد که در موضوع ما دخیل نیست، مثلاً زمانی که خانمی برای خرید کردن از منزل خود خارج می‌شود که در واقع از تبعات و دنباله‌های نقش خانگی است.

■ خردورزی: با توجه به توضیحاتی که بیان داشتید، نظریه کشورهای غربی و آمریکا در مسأله مشارکت‌های اجتماعی - سیاسی زنان را نیز تبیین بفرمایید.

مشارکت‌های اجتماعی سیاسی یا به تعبیر بهتر حرکت‌های اجتماعی - سیاسی در جهان از ۱۲۰ سال اخیر بحث و گفت‌وگوی جدی بوده است. چرا می‌گویم ۱۲۰ سال اخیر؟ برای اینکه ابتدای این جریان‌های زنانه که تحت عنوان فمینیست شناخته می‌شوند، بر بُعد دفاع از حقوق زنان پافشاری داشته باشند و بیشتر به دنبال دسته‌ای از حقوق رفاهی زنان و یا بعضی از حقوق اجتماعی جزئی بودند که بعد از آن به صورت رسمی با مسأله‌های سیاسی - اجتماعی کلان ارتباط پیدا کرد،

هم نیاز دارد، به تعبیر دیگری انسانی بودن، مثل بحث آناتومی یا استقلال که برای زنان بسیار مهم بود؛ زیرا این استقلال پایه مهمی بود برای اینکه بتوانند در درآمدهای خود دخل و تصرف کنند، مسأله آزادی‌ها هم به همین کیفیت و البته این آزادی‌ها یک طیفی از آزادی‌های استثنایی را برای زنان به دنبال داشت و در کنار تمام این اتفاقاتی که در حوزه اجتماع می‌افتد، یک اتفاق تکنولوژیکی هم رخ داد که زنان را اصولاً برای دستیابی به مجاری ثروت و قدرت در اجتماع بسیار قدرتمند کرد و آن هم امکان کنترل مولید و کنترل بارداری بود. در کتاب مادرم مساوی با خودم^۲ نویسنده عبارتی دارد با این عنوان؛ که شاید من بتوانم بگویم تأثیر قرص کوچک ضد بارداری برای آزاد شدن انرژی زنان در حوزه اجتماعی از تأثیر همه صحبت‌ها و ثنوری پردازی‌هایی که فمینیست‌ها انجام دادند، بیشتر بود؛ چون تا این امکان برای زنان فراهم نمی‌شد، اساساً زیرساختی برای اینکه حضور اجتماعی شکل بگیرد و بتوانند در ساختارهای مردانه حوزه اقتصادی و اجتماعی وارد شوند، پیدا نمی‌شد. این مسأله از اولویت جدی برخوردار بوده و هست؛ یعنی اگر ما سایت‌های مربوط به زنان و حوزه خانواده را دنبال کنیم، همچنان مسأله حضور در فضای اجتماعی و دستیابی به مجاری ثروت و قدرت از مسائلی است که جریان‌های فمینیستی دنبال می‌کنند؛ البته نمی‌توان به این موضوع صرفاً یک نگاه منفی داشت؛ چون در قیاس با ابعاد کلی جهان اگر نگاه کاملاً جامعی به این بحث داشته باشیم، می‌بینیم که دور نگه داشتن زنان در بسیاری از کشورها از کمترین حقوقی که می‌توانند در حوزه اجتماعی اقتصاد سیاسی داشته باشند، یک موتور محرکه خواهد بود.

در کنار این مسأله؛ یعنی اولویت بخشی نقش‌های خانگی زنان در همه کشورها حتی در آمریکا، همواره جریان‌های خانوادگی را جدی تلقی می‌کنند و الزاماً دنبال این نبودند که بخواهند نقش خانگی را به عنوان یک نوع سنت محض حفظ کنند؛ ولی معتقد بودند که در کنار نقش‌های اجتماعی، نقش خانگی، نقش مادری و همسری بسیار مهم است و اهمیت دادن به آن سنت‌های خانگی برای زنان بسیار حائز اهمیت است. همچنین این جریانات بسیار قدرتمند هستند که برای نمایش دادن قدرتمندی این جریان می‌توان به فیلمی که اخیراً در شبکه‌های داخلی ما؛ یعنی شبکه‌های خانگی مثل آی‌فیلم و نماوا هم آپلود شده، به نام میسیز آمریکا^۳ که این جریان را واضح نشان می‌دهد و اگر قوانینی مثل مجوز سقط جنین به عنوان قانون فدرال هنوز در آمریکا شناخته نشده، صرفاً به خاطر کوشش جریان‌های محکم خانوادگی است که در کشورهای غربی هم فعال است، این مسأله فقط مختص ما نیست، بلکه مسأله همه زنان در دنیا است. من در سفرهای مختلفی که به کشورهای جهان داشتم یکی از بحث‌های همیشه

برای مثال می‌توان گفت که تقریباً در اوایل دهه ۲۰ چیزی به نام حق رأی زنان و کوشش برای به دست آوردن حق رأی زنان به صورت جدی در دستور کار قرارگرفت و زمانی که این جریانات به بلوغ رسیدند، بر مسأله مشارکت‌های اجتماعی سیاسی زنان به طور جدی پرداخته شد.

شاید یکی از شاخه‌های اصلی اهمیت یافتگی حرکت اجتماعی - سیاسی یا مشارکت اجتماعی - سیاسی برای زنان در جریان‌های فمینیستی اولویت و اهمیت یافتگی عرصه عمومی، تضعیف نقش‌های خانگی بود؛ یعنی به طور طبیعی زمانی که نقش‌های خانگی تضعیف و یا تحقیر می‌شوند یا تابعی از جریان‌های لیبرالیستی حوزه‌های اجتماعی مثل آزادی و حقوق اساسی اهمیت جدی پیدا می‌کنند، طبیعتاً زنانی که در آن اتمسفر تنفس می‌کنند و به دنبال ارزش یافتن هستند؛ چون که ارزش یافتن اساساً در این فضا شکل می‌گیرد، پس زمانی که پول، فعالیت اجتماعی، شهرت و یا منصب مناسب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای همه انسان‌ها اهمیت یافت، در نتیجه اهمیت یافتن آن برای فرد لیبرالیسم هم در این دوره، موضوعی طبیعی بود که در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه اجتماعی این حس سهم‌خواهی و قدرت و ثروت انباشتگی را داشته باشد و می‌تواند به صورت فردی و مستقل به آن دستیابی داشته باشد. طبیعتاً این موضوع به یک سری زیرساخت‌های فرهنگی

داغ که دیدم این بود که چطور می‌شود این تناقض یا پارادوکس بین نقش‌های خانگی و نقش اجتماعی را از بین برد و امروزه کشورها و دولت‌ها به‌خصوص اروپایی‌ها عمل‌گرایانه وارد این عرصه شدند. آن‌ها ضمن حمایت‌های خاصی که از نقش مادری می‌کنند، می‌خواهند نقش اجتماعی آن‌ها را حفظ کنند و از نیروی کارشان کم نشود؛ اما نقش خانگی را نیز تقویت کنند، یک سری قوانین خیلی حمایت‌گرانه‌ای را تصویب می‌کنند؛ چون یکی از تبعات حمایت نکردن از این مسأله، ازدواج نکردن و یا دیر ازدواج کردن، بچه نیاوردن یا دیر بچه آوردن و در نتیجه کاهش جمعیت جوان است.

■ خردورزی: آیا اسلام ماهیتی جداگانه و مستقل برای مسئله مشارکت زنان در نظر دارد؟

خب بنده نظر اسلام را در مکتب شیعی نقل می‌کنم؛ چون به‌نظم یک سری ویژگی‌های منحصر به فردی برای این منظور دارد که به‌صورت خلاصه و در قالب چند جمله این موضوع را باز می‌کنم، اسلام برای زنان طبیعتاً در وهله اول و تا قبل از نقش مادری و همسری همانند مرد، نقش عبودیت را تعریف کرده، پس بنابراین در قله این هرم عبودیت و بندگی زنان؛ یعنی حوزه‌ی کاملاً فردی و خصوصی که نگاه عارفانه و عابدانه انسان به جهان هستی و خداوند است که این مهم‌ترین ضلع است، ضلع بعدی این است که مسیر زنان برای رسیدن به خداوند در نگاه تمدنی که اسلام دارد، مسیر اهمیت دادن به نقش خانگی است و زمانی که در بهترین سن و به‌هنگام ازدواج کند و به‌عنوان عضوی از یک خانواده که عضوی مؤثر هم هست و قابل جایگزین نیست، در نقش مادری و همسری ایفای نقش کند.

و ضلع دیگر این است که زن که نقش مادری، همسری و بندگی خداوند را دارد، حتماً یک مسئولیتی نسبت به حوزه‌ی اجتماعی نیز دارد؛ چون تئوری اسلام این است که فرد در راه رسیدن به خداوند از میان خلق و خدمت به خلق می‌گذرد و اینجا زنان استثنا نیستند، پس از این موضوع می‌فهمیم که حضور زن چه اهمیتی دارد و اگر یک زنی فکر کند که فقط مادر است، کافی نیست و باید مادری باشد که بنده خداست و نقش مادری و همسری و در کنار آن نقش اجتماعی داشته باشد.

در حوزه نقش اجتماعی ما باید از یک سری ضرورت‌ها شروع کنیم تا به یک سری مباهات برسیم، منظور این است که یک سری حضورها قطعاً ضروری است، مثلاً در رابطه با امر دفاع از ساختار سیاسی معصومانه، برای مثال امیرالمؤمنین (ع) می‌بایست خلیفه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌شدند، کسی مثل

صدیقه طاهره (سلام الله علیها) جان می‌گذارد و سکوت نمی‌کند و کسی مانع آن نمی‌شود و در انتخاب راهبردها کاملاً مستقل است، حتی امیرالمؤمنین (ع) هم مانع این راهبردها نمی‌شود. در تاریخ هم داریم که خلیفه اول و دوم به خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) آمدند و خدمت حضرت زهرا (س) با اینکه می‌دانستند که حضرت، خاطرشان از آن‌ها مکدر است؛ اما ایشان اجازه ورود به آن دو را ندادند و به سراغ امیرالمؤمنین (ع) رفتند که حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «این خانه، خانه‌ی توست و تو صاحب اختیاری که آن‌ها را راه بدهی و من تابع امر شما هستم» و زمانی که ایشان راه دادند در این حوزه که چه استراتژی یا راهبرد و یا رفتاری برای برخورد با آن‌ها اتخاذ کند، دیگر تحت قوامیت امیرالمؤمنین (ع) یا عوامر او قرار نگرفتند و حضرت زهرا (س) شخصاً خودشان استراتژی برخورد را انتخاب کردند پس می‌توان در چهارچوب ماند و بر اساس تشخیص نسبت به وظیفه الهی آن وظیفه را انجام داد که نمونه بارز این مسأله جریان کربلا و عاشورا است.

ضرورت‌هایی هست که انسان را وادار می‌کند و باید در عرصه اقدام کرد، مثلاً زمانی که راوی نقلی از امالی شیخ مفید می‌گوید: «روزی که قافله نجیب و اصیل زاده آل الله در بدترین شرایط ممکن وارد کوفه شد، همه متأثر و متأسف شروع به گریه و شیون کردند، صدای گریه زنان بلندتر بود که حضرت امام سجاد (علیه السلام)

سلسله مراتب قرار دارد؛ یعنی فرزندان از والدین اجازه می‌گیرند، زن باید از شوهرش نسبت به خروج از منزل اذن یا موافقت داشته باشد و پس از آن در مسیرهای سالم اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌تواند حرکت کند و کسی به غیر از الله نمی‌تواند برای او خطوطی تعریف کند و زن در این رابطه تابعی از اراده الهی می‌شود.

■ **خردورزی:** با توجه به توضیحاتی که بیان داشتید، نقش و جایگاه زنان در قیام عاشورا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به بیان دیگر عنصر زن و زنانگی چقدر در تحقق و پیروزی‌های این قیام مؤثر بود؟

اول اینکه مدل‌های مختلفی از حضور اجتماعی زنان در تاریخ تشیع را داریم، اعم از فعالیت‌های مددکاری تا فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی و امور دیگری که وجود داشته است؛ اما رخداد و اتفاق کربلا یک رخداد متفاوتی است، درواقع وجود نازنین حضرت زینب کبری در بالاترین سطوح مشارکت اجتماعی-سیاسی؛ یعنی در سطح رهبری حرکت قرار دارد که حضرت زینب کبری در این مصاف حضور داشتند و حضور در مصاف، سیره پیغمبران است. پیغمبر اکرم همیشه در جنگ‌ها تعدادی از زنان را همراه می‌بردند و می‌فرمودند که باید به مداوای مجروحین بپردازند و کمک کنند و روحیه بدهند و مسائلی از این قبیل و حضرت زینب کبری با طیفی از زنان در جریان کربلا حضور داشتند، گرچه امام حسین به هوای جنگ نرفته بودند؛ ولی می‌دانست که سرنوشت، این



به عنوان امام و رهبر معصوم، بدون رقیب اسلامی و شیعی با آن صدای ضعیف و بیمارگونه‌ای که داشتند فرمودند: «اگر این کسانی که گریه می‌کنند و فریاد می‌کشند، پشیمانند پس چه کسی ما را کشت؟» این به این معنا بود که دست زن‌ها هم به خون آل الله آلوده است؛ یعنی اگر زن‌ها هم در این ضرورت نقش خود را ایفا نکنند گاه‌ها بارهای مهمی به زمین می‌ماند.

■ **خردورزی:** گزاره‌ها و آموزه‌های اسلام را می‌توان در بستر پیروزی انقلاب اسلامی تطبیق داد؟

در انقلاب اسلامی حضرت امام (ره) نیز دقیقاً همین برنامه را داشتند، با وجود اینکه می‌دانستند در تظاهرات علیه شاه کشته شدن است و می‌دانستند که زن‌هایی هستند که ممکن است که همسرشان موافق حضورشان در آن فضا نباشند؛ ولی باز تفاوتی نداشت و در یک انقلاب طبیعتاً همه وظیفه‌مند هستند و زن‌ها به امر امام آمدند و شهید شدند؛ اما در بعضی موارد هست که این ضرورت‌ها وجود ندارد، وقتی ضرورتی وجود نداشته باشد، چند رکن وجود دارد؛ ممکن است که این خانم فرزند پدری باشد، طبیعتاً در تئوری اسلامی دین حرام است که فرزند دختر با پسر می‌خواهند فعالیت‌های انجام دهند که خارج از حوزه رضایت‌مندی او باشد، باید سعی کنند رضایت والدین را بگیرند؛ البته ما به جز این مورد محدودیت دیگری نداریم.

یک زن زمانی که ازدواج کرده طبیعتاً در یک

چنین جنگ نابرابری است. خب یک سری قواعد بر این حضور حاکم بود؛ اینکه بانوان، بانوان حریم عفت هستند؛ یعنی از ابتدا تا به انتهای این سفر هیچ کجا نشانه‌ای ندیدیم از اینکه از حریم عفت و حیا به خاطر مبارزه حتی یک قدم فراتر گذاشته باشند، اتفاقاً یکی از قسمت‌های مهیج خطبه حضرت زینب کبری خطاب به یزید در شام؛ یعنی در جایی که مردان مرد، کاری از آن‌ها پیش نرفت و کسی در مقابل یزید ایستادگی نکرد، این بانو تمام قد ایستاد و فرمایشات آتشینی ارائه فرمود که یکی از صحبت‌هایشان این بود که خطاب به یزید فرمودند: «این عدالت است که تو حتی کنیزهای خود را در پرده کرده‌ای؛ ولی دختران پیغمبر را شهر به شهر چرخاندی و پوشش آن‌ها را هتک کردی و روی آن‌ها را گشودی؟» درواقع این نقطه‌ای است که یک زن مسلمان به درد می‌آید، اگر ببیند که حریم حیای او مخدوش شده و در چهارچوب این حیا حرکت کردند، مسأله دوم در چهارچوب فهم زنان حرکت کردن است، منظور من این است که اگر مردانی هم بودند و می‌توانستند خطبه بخوانند، آیا خطبه‌ای مثل زینب می‌خواندند یا نه؟ و تنها مردی که در بین مردان خطبه می‌خواند حضرت علی بن الحسین است که خدای ادبیات است؛ ولی به نظر من خطبه حضرت زینت کبری پنجه در احساسات انسان‌ها می‌افکند و این بانو صاحب اشک است، صاحب ناله است؛ اما صاحب این کلمات بسیار بسیار قدرتمند نیز هست.

زن که نقش مادری، همسری و بندگی خداوند را دارد، حتماً یک مسئولیتی نسبت به حوزه اجتماعی نیز دارد؛ چون تئوری اسلام این است که فرد در راه رسیدن به خداوند از میان خلق و خدمت به خلق می‌گذرد و اینجا زنان استثنا نیستند، پس از این موضوع می‌فهمیم که حضور زن چه اهمیتی دارد و اگر یک زن فکر کند که فقط مادر است، کافی نیست و باید مادری باشد که بنده خداست و نقش مادری و همسری و در کنار آن نقش اجتماعی داشته باشد.

ده نفر اول زنان ثروتمند زنایی هستند که در صنعت مدلینگ، مد و فشن کار می‌کنند؛ یعنی درواقع با ریاضت عجیب و غریبی که می‌کشند، با بدن و چهره‌شان پول در می‌آورند و این مسأله برای دنیا بسیار مهم است؛ ولی برای مادر الگوی اسلامی واقعاً چیز خوبی نیست و گواه این است که زن‌هایی که در این صنایع کار می‌کنند، هم جریان Me to را که درواقع پرده‌برداری از جنایت پنهان علیه زنانی برهنه است که با همین ابزار پول درمی‌آورند و ده نفر اول شده‌اند، نشان می‌دهد که می‌توانیم روی الگوی اسلامی فکر کنیم که الگوی پیشرفته‌ای از فرهیختگی و حیای زنان است و می‌تواند در تأثیرات بزرگ اجتماعی دیده شود.

امروز اگر ما بر سر سفره کرامت ابی عبدالله نشسته‌ایم و با موج رونده دانش‌افزایی عاشورا نسل به نسل آموزش می‌بینیم که یک مدرسه استثنایی عمومی است و همه این‌ها مدیون زحمات، رنج‌ها، خطبه‌خوانی‌ها، دانش و بندگی این بانوی گرانقدر است.*

پی‌نوشت

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از بانوان برگزیده کشور.
۲. نویسنده: نانس فرایدی، مترجم: زهره زاهدی.
۳. Mrs. America، سازنده: داهوی والر.
۴. الامالی (شیخ مفید)، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
۵. Me to: یک جنبش و هشتگ اینترنتی بود در رسانه‌های اجتماعی در اکتبر ۲۰۱۷ گسترش پیدا کرد و بارها به اشتراک گذاشته شد. این هشتگ برای نشان دادن شیوع گسترده‌ی تجاوز و آزار جنسی، به‌ویژه در محیط کار و محکوم کردن آن مورد استفاده قرار گرفت.

این بخشی از این مسأله است و درخصوص بانوانی که بسیار عزتمند بودند، راوی خطبه کوفه، جمله‌ای دارد از حضرت زینب کبری قبل از اینکه بگوید، حضرت زینب کبری در کوفه چه خطبه‌ای خواند، قسم به خدا یاد می‌کند و می‌گوید: «من ندیدم زنی اینقدر با حیا و اینقدر سخنور و اینقدر دانشمند، انگار که گویا کام او را علی از دانش برداشته است.» پس بنابراین حضوری که از زن قبل از اینکه مد لباس و پوشش و این‌ها را ببیند، فهم فرهیختگی و حیا را می‌بیند و این مدلی است که اسلام می‌پسندد، زن در هر جایی که می‌خواهد حضور اجتماعی - سیاسی داشته باشد، در هر رده‌ای که می‌خواهد باشد. می‌دانیم که

گفت و گو با

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد علی عبدالهی

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران



تبیین نقاط ضعف و قوت تفسیرهای مدرن از قیام سیدالشهداء

بررسی مواجهه روشنفکران دینی با مکتب عاشورا



معرفی نامه |

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی عبدالهی در سال ۱۳۷۵ کارشناسی خود را در رشته‌ی فلسفه غرب و سپس در سال ۱۳۸۵ دکتری خود را در این رشته از دانشگاه تهران اخذ کرد، وی هم‌اکنون عضو هیأت علمی و دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران می‌باشد و طی سال‌های گذشته فعالیت‌های علمی و پژوهشی متعددی را در قالب تدریس، مناظره، کتاب، مقاله و... داشته است. کتاب «اخلاق بر بنیان احساس» جزء تألیفات به‌نام ایشان می‌باشد. استاد عبدالهی در ترجمه آثار فلسفی نیز فعالیت داشته‌اند و کتاب‌های «افعال گفتاری جستاری در فلسفه زبان» و «عقل و تجربه از نظر اسپینوزا» ترجمه کرده‌اند.

مقدمه

عاشورا یک صحنه‌ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند، تا عبرت بگیرد. خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می‌کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می‌گویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده؛ محاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید و نگاه می‌کنید، برای اینکه عبرت بگیرید. معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌ای، به این وضعیت منتهی می‌شود. این هم نوع دیگری از درس است؛ اما درس از راه عبرت‌گیری است. اولین عبرتی که در قضیه‌ی عاشورا ما را به خود متوجه می‌کند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه، جامعه‌ی اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام، ناچار شد برای نجات جامعه‌ی اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ این فداکاری حسین بن علی علیه السلام، یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است؛ یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین بن علی علیه السلام، در مرکز اسلام، در مدینه و مکه مرکز وحی نبوی وضعیتی دید که هرچه نگاه کرد چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی. نشریه تخرشی خردورزی با هدف تبیین ابعاد مختلف قیام سیدالشهداء گفتگوی اختصاصی را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی عبدالهی عضو هیأت علمی و دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان طرح بحث ابتدایی، بفرمایید، مهم‌ترین بعد پژوهشی و تفسیری حادثه عاشورا کدام وجه است؟

هر صفحه و صحنه‌ی حادثه پراهمیت و عظمت عاشورا درس‌های ابدی و جاودانی برای ما انسان‌ها به‌ویژه انسان معاصر دارد، هرچه عظمت و اهمیت یک

حادثه تاریخی بیشتر باشد، فهم و تفسیر آن هم دشوارتر است.

عاشوراپژوهی

حادثه عاشورا برای انسان معاصر پرسش‌هایی را به وجود می‌آورد که پاسخ دادن به آن‌ها و پیدا کردن راه حل برای ما به‌ویژه مسلمانان و به‌ویژه شیعیان و ارادتمندان به اباعبدالله الحسین (ع) بسیار مهم است. بنده قصد دارم که تفسیر یا تفسیرهای جدید و مدرنی که در اثر عاشوراپژوهی و امام حسین پژوهی، بعضی از روشنفکرانی که خود را روشنفکران یا نواندیشان دینی می‌نامند یا از حادثه‌ی عظیم عاشورا تفسیر خاصی را به دست می‌دهند، نقاط ضعف و یا نقاط قوت این تفاسیر را عرض کنم، قبل از آن لازم می‌دانم که چند نکته را به عنوان مقدمه بحث بیان کنم؛ نکته اول این است که علم تاریخ به عنوان یک علم و دانش و همین‌طور تاریخ‌دانان، خدمات بزرگی به انسانیت و بشریت کرده‌اند، علم تاریخ ما را از گذشته خود آگاه کرده است تا بدین وسیله بتوانیم از حوادث تلخی که در تاریخ اتفاق افتاده است، جلوگیری کنیم و همچنین عبرت بگیریم. باتوجه به دانش تاریخ، انسان می‌تواند بفهمد تاریخ به چه پشتوانه‌ی فکری، تکیه کرده است تا قدر و قیمت خود و نیاکان خود را بداند؛ اما دانش تاریخ به تنهایی برای تحلیل بعضی از حوادث بسیار مهم تاریخی کفایت نمی‌کند، یکی از آن حوادثی که علم تاریخ برای تحلیل و تفسیر و فهم آن کفایت

انواع عاشوراپژوهی

به نظر من در حال حاضر ما دو نوع عاشوراپژوهی یا امام حسین پژوهی داریم، البته تعابیر دیگری هم به کار می‌رود که بعضی از روشنفکران آن را به کار گرفته‌اند و یا حتی بعضی از مستشرقان و کسانی که از بیرون درباره حوادث تاریخی اسلام مطالعه می‌کنند، به کار برده‌اند که تعبیرهای دقیق و درستی هم نیست، مثل تعبیر خشونت پژوهی و یا اخلاق جنگ و صلح که تعبیر نزدیک‌تر و درست‌تری است، من این تعابیر را به کار نمی‌برم؛ اما به هر حال امام حسین پژوهی و عاشوراپژوهی را می‌توان به دودسته تقسیم کرد: یک عاشوراپژوهی اصیل یا عاشوراپژوهی سنتی که من آن را اصیل تلقی می‌کنم، نوع دوم عاشوراپژوهی مدرن یا عاشوراپژوهی جدید است که البته این نوع عاشوراپژوهی یک سلسله محاسن و مزایا و بصیرت‌هایی هم دارد؛ اما نقدهای بسیار بزرگ و مهمی هم بر آن وارد می‌شود. باید به این نکته توجه کرد که آنچه اکنون درباره‌ی عاشورا و قیام ابا عبد الله الحسین از سوی عده‌ای به عنوان روشنفکر و نواندیش دینی صورت می‌گیرد، در طول تاریخ هم بوده است. در طول تاریخ مغرب‌زمین در نزاع میان علم و دین یا تجدد و سنت و در جهان مسیحیت به اینجا رسیده‌اند که بجای روحانیان و معابد دینی باید امور دیگری را جایگزین کنیم؛ یعنی شکل پرستش و مناسک دینی را تغییر داده‌اند، به گونه‌ای که شاید دانشگاه‌ها و کلاس‌های درس، دانشمندان، فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان و ریاضی‌دانان به پیامبران تبدیل شدند و یا کشیشانی که در دوره‌ی جدید باید از آن‌ها پیروی کرد. چنین چیزی به صورت بسیار ضعیف‌تر ممکن است برای نسل جوان ما اتفاق بیفتد و ممکن است عده‌ای در قالب عناوین جذاب بخواهند عاشورایی بودن، عاشوراپژوهی و امام حسینی بودن را از مساجد و تکایا بجایی که کت شلواری‌های سخنران یا کسانی که خودشان را متکفل امام حسین و عاشورا می‌دانند، بکشانند. بنده این را یک خطر بالقوه تلقی می‌کنم و مطالبی را عرض خواهم کرد که چگونه ممکن است این خطر، بدون آگاهی ما اتفاق بیفتد.

■ خردورزی: وجه تمایز عاشوراپژوهی مدرن و سنتی در چه مسئله‌ای است؟

مهم‌ترین وجه تمایز میان امام حسین پژوهی روشنفکران؛ یعنی مدرن و امام حسین پژوهی و عاشوراپژوهی سنتی و اصیل در این است که می‌توان این وجه تفاوت‌ها را طبقه‌بندی کرد؛ اما مهم‌ترین نکته این است که عاشوراپژوهی سنتی یا اصیل در بافت تعالیم دینی و در بستر اندیشه و معرفت دینی رخ می‌دهد. توجه به تاریخ، هم زمینه‌های تاریخی - فرهنگی این حادثه را فراهم می‌کند و هم به خود حادثه توجه می‌کند و هم به لوازم و نتایج حادثه؛ اما مهم‌ترین ویژگی تفسیر سنتی و اصیل از تاریخ عاشورا عبارت است از اینکه این حادثه رفتار

نمی‌کند، حادثه عاشورا است.

اینکه عده‌ای به درستی گفته‌اند که تاریخ صرفاً یک سلسله حوادث پیاپی و متوالی نیست، بلکه تاریخ معنا دارد، مقصودشان همین است که صرفاً با مطالعات تاریخی در دانش تاریخ نمی‌توان قدرو قیمت بعضی از حوادث را فهمید و یا تفسیر درستی از آن‌ها به دست آورد. اینکه بعضی از متفکران و فیلسوفان گفته‌اند که تاریخ معنا دارد و معنای آن شکوفایی آگاهی و خرد بشر در بستر تاریخ است، مقصودشان این بوده که ما به تاریخ صرفاً به عنوان یک حادثه متوالی و پیاپی نگاه نکنیم، بنابراین من صرفاً تحلیل‌های تاریخی را برای فهم و تفسیر عاشورا کافی نمی‌دانم؛ زیرا بعضی از حوادث تاریخی به جنبه‌های فکری، معرفتی و اندیشه‌ای بشر مربوط است، مثلاً ما در عالم اسلام اگر مسأله ولایت را صرفاً یک مسأله تاریخی تلقی کنیم، در مسأله‌ی ولایت هرگز به نتیجه‌ای که باید و شاید نمی‌رسیم. مسأله ولایت بیش از آنکه یک مسأله تاریخی برای انتصاب جانشین پیامبر باشد، یک مسأله اندیشه‌ای، معرفتی و عقلانی است، همچنین حادثه عاشورا، فهم رفتار ابا عبد الله الحسین و تفسیر دقیق و درست قیام ایشان، مسأله‌ای معرفتی و اندیشه‌ای است که باید آن را به صورت دقیق و بر پایه‌ی مبانی و مبادی درست تفسیر کرد، به عنوان نکته دوم عرض کنم که عاشوراپژوهی و امام حسین پژوهی برای انسان معاصر به ویژه برای شیعیان در روزگار ما اهمیت بالایی دارد.

اباعبدالله الحسین (ع) را در بستر عقاید و هویت دینی قرار می‌دهد، نگاه مدرن یا عاشوراپژوهی مدرن، حادثه عاشورا را از بافت هویتی خود بیرون می‌کشد و تحت عنوان نگاه برون دینی، این حادثه را تفسیر می‌کند. گاهی اوقات برای مخاطب چنان تلقی می‌شود که این نگاه برون دینی به حادثه تاریخی مثل عاشورا، یک نگاه عقلانی و یک نگاه توأم با معرفت است و تفسیری امروزی از حادثه عاشورا متناسب با انسان معاصر به ما می‌دهد و در مقابل عاشوراپژوهی سنتی امروزه به کار نمی‌آید؛ ولی توجه داشته باشید که این نوع القا و تلقی از تفسیر روشنفکری که یک تفسیر پیشرفته و مدرن برای جوان امروز است، فریبنده است.

باتوجه به دانش تاریخ، انسان می‌تواند بفهمد تاریخ به چه پشتوانه‌ی فکری، تکیه کرده است تا قدر و قیمت خود و نیاکان خود را بداند؛ اما دانش تاریخ به تنهایی برای تحلیل بعضی از حوادث بسیار مهم تاریخی کفایت نمی‌کند، یکی از آن حوادثی که علم تاریخ برای تحلیل و تفسیر و فهم آن کفایت نمی‌کند، حادثه عاشورا است.

■ خردورزی: ویژگی‌های عاشوراپژوهی مدرن را ناظر به ویژگی‌های عاشورا پژوهی سنتی چگونه تبیین می‌فرمایید؟

عاشوراپژوهی سنتی و مدرن ویژگی‌هایی دارد که بنده به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم؛ اول اینکه عاشوراپژوهی مدرن براساس آنچه در سال‌های اخیر بعضی که خود را روشنفکر دینی می‌دانند یا نواندیش دینی تلقی می‌کنند، آثاری منتشر کرده‌اند که از مجموعه آثار این افراد نکاتی به دست می‌آید که قابل توجه است و من به جوانان عزیز توصیه می‌کنم که این آثار را مطالعه و به آن‌ها دقت کنند؛ چون این آثار سلسله بصیرت‌هایی را پیش پای انسان‌های معاصر قرار می‌دهد که این پژوهش‌ها سعی می‌کنند به یکسری پرسش‌های دشواری توجه پیدا کند، البته نه اینکه این پرسش‌ها، پرسش‌های اختراعی و جدیدی باشد، بلکه این پرسش‌ها در مسیر تاریخ از زمان قیام اباعبدالله تا کنون کمابیش وجود داشته است؛ ولی چهره‌های مدرن این پرسش‌ها برای ما چهره جدیدی است که باید به آن توجه کرد، من چند پرسش را اینجا فهرست کرده‌ام که به آن‌ها اشاره می‌کنم که آیا شهادت امام حسین و حادثه عاشورا برای یک مسلمان یا یک شیعه باید امری سرور انگیز و بهجت آفرین باشد یا امری حزن انگیز و غم‌بار؟ دوگانه‌ی شادی و غم در حادثه عاشورا وجود دارد.

دوگانه‌سازی

دوگانه‌سازی کاذب یکی از شگردهای روشنفکری دینی در دوره معاصر است.

نکته‌ی بسیار مهمی که بر آن تأکید خواهم کرد این است که دوگانه‌های کاذبی که آثار روشنفکران دینی به آن‌ها دامن زده‌اند و سعی می‌کنند جوانان ما را در این دوگانه‌ها گرفتار کنند، البته همه‌ی آن‌ها از نگاه من کاذب هستند و نوعی تعارض میان غم، شادی، درون‌بینی، برون‌بینی، متافیزیک، فیزیک، علم و دین ایجاد می‌کند و به گونه‌ای به جوان معاصر و جوان امروز تلقی می‌کنند که تو در یک دوراهی قرار داری؛ دوراهی فیزیک، علم و متافیزیک، برون‌بینی و درون‌بینی، شادی و غم که گرفتار آن هستی و باید یکی از این دوراهی‌هایی که ما می‌گوییم را انتخاب کنی و نوعی تعارض میان دوگانه‌هاست که تعارضی باهمدیگر ندارند و به ظاهر جنگ درست می‌کنند و از من و شما می‌خواهند که از این دوگانه‌ها یکی را انتخاب کنیم، درحالی‌که دوگانه‌ها همگی کاذب‌اند و در قیام اباعبدالله الحسین که هرروز و هرلحظه‌ی آن مانند تابلوی نقاشی شده‌ی دارای پیام است، منعکس شده و این دوگانه‌ها برطرف می‌شود.

این پرسش که آیا هویت شیعیان با غم و حزن و اندوه در حادثه عاشورا توأم شده است یا مانند بعضی از مسلمانان دیگر ما شهادت را باید سرور آفرین و شادی آفرین تلقی کنیم؟ این پرسش دوگانگی برای ما ایجاد می‌کند، مخصوصاً زمانی دشوار می‌شود که توجه کنیم که هویت شیعی ما شیعیان گاهی به گونه‌ای تفسیر می‌شود که این هویت، هویت غم و گریه و صرفاً



بودند و به دلیل ویژگی‌هایی که داشتند دست به این اقدام زده‌اند، ما عاشورا را به امام حسین (ع) محدود کرده و عمومیت را از آن گرفته‌ایم. بازهم در اینجا با دوگانگی عمومی و خصوصی مواجه هستیم و این پرسش‌ها و پرسش‌های دشوار دیگری که باید به نوعی تحلیل، تفسیر و پاسخ داده شوند.

عالمان و اندیشمندان شیعه در طول تاریخ از شیخ مفید تا مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری تلاش کردند با رویکردهای مختلف، حادثه عاشورا را تبیین و تفسیر کنند، درست است گاهی اوقات تأکید بر مقتل نویسی بوده و گاهی اوقات صرفاً بر جنبه تحلیل تاریخی استوار بوده، گاهی جنبه‌های عقیدتی و فکری اشاره شده و گاهی جمعی از این رویکردها در بیان، کلام و اثر یک عالم اصیل دینی تجلی پیدا کرده است؛ اما چنانکه عرض کردم این رویکردهای مختلف در درون رویکرد اصیل سنتی جای می‌گیرد و در واقع برای حادثه عاشورا یک هویت دینی، معرفتی و عقیدتی قائل است؛ اما برگردیم به تفسیر روشنفکری و تفسیر مدرن که چندین ویژگی دارد؛ من دو ویژگی را خدمت شما نقد و بررسی می‌کنم؛ اولین ویژگی عاشوراپژوهی از نگاه روشنفکران دینی این است که آن‌ها سعی می‌کنند یک تحلیل اومانستی و یا فرادینی از حادثه عاشورا به دست آورند، پس نخستین ویژگی تفسیر روشنفکری یا عاشوراپژوهی روشنفکری عبارت است از اینکه به این حادثه از منظری انسان‌گرایانه و اومانستی و به تعبیر بعضی دیگر که فرادینی به این حادثه نگاه می‌کنند، آن قدر این عنصر برای آن‌ها مهم است که سعی کردند کلمات امام حسین از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا و شهادت را براساس همین نگاه فرادینی تفسیر کنند، به عنوان نمونه این جمله نورانی ابا عبد الله الحسین که

عزاداری است، البته که این یک پرسش دشوار است که باید به آن بپردازیم. پرسش دیگر این است که آیا حادثه عاشورا یک امر تصادفی و اتفاقی است که در تاریخ رخ داده است یا یک ضرورت؟ به عبارت دیگر آیا حادثه عاشورا یک امر اختیاری است یا یک امر ضروری و جبری؟ بازهم این پرسش، ما را در دوگانه اختیار و ضرورت قرار می‌دهد، پرسش سوم این است که آیا در کربلا دو فرد در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند، یکی امام حسین و دیگری یزید یا دو مکتب به نمایندگی این دو فرد؟ به عبارت دیگر باز می‌خواهند دوگانه خصوصی بودن؛ یعنی جنبه‌ای که مربوط به دو شخص است که مدعی حکومت کردن هستند و آیا این حادثه عاشورا یک امر شخصی است یا یک امر مربوط به عقیده، فکر و مکتب که قابل تعمیم به سایر زمان‌ها نیز هست؛ چون اگر ما بگوییم یک امر شخصی است که امام حسین به دلیل امامت، معصوم

فرمودند: «إِن لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ كُنُوا أحراراً فَيَ دُنْيَا كَمْ». جمله معروفی است و در لحظات آخر عمر اباعبدالله الحسین هنگامی که لشکر پرشمار دشمن را خطاب قرار می‌داد و آن‌ها را فرامی‌خواند که اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید، دست‌کم در دنیای خود آزاد و آزاده باشید، وقتی این جمله را خطاب به لشکریان قرار می‌دهید، ببینید که چگونه بر پایه مبانی فرادینی و اومانیستی این جمله از بستر هویتی خودش و از بستر و بافتی که در آن بافت اباعبدالله الحسین این جمله را ادا کرده، کنده می‌شود و یک تفسیر به‌رأی در اینجا صورت می‌گیرد که به‌نظر من تمام شواهد علیه این تفسیری که به‌عنوان یک تفسیر مدرن از این جمله به‌دست آورده می‌شود، خواهید دید که چگونه در این جمله انحراف ایجاد می‌شود.

دوگانه‌های کاذبی که آثار روشنفکران دینی به آن‌ها دامن زده‌اند و سعی می‌کنند جوانان ما را در این دوگانه‌ها گرفتار کنند، البته همه‌ی آن‌ها از نگاه من کاذب هستند و نوعی تعارض میان غم، شادی، درون‌بینی، برون‌بینی، متافیزیک، فیزیک، علم و دین ایجاد می‌کند و به‌گونه‌ای به جوان معاصر و جوان امروز تلقی می‌کنند که تو در یک دوراهی قرار داری؛ دوراهی فیزیک، علم و متافیزیک، برون‌دینی و درون‌دینی، شادی و غم که گرفتار آن هستی و باید یکی از این دوراهی‌هایی که ما می‌گوییم را انتخاب کنی!

جدایی اخلاق از دین

تفسیر برون‌دینی یا روشنفکران از این جمله‌ی امام حسین که فرمودند: «إِن لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ كُنُوا أحراراً فَيَ دُنْيَا كَمْ». چیست؟ در این جمله دو عنصر نهفته که برای جوان و انسانی که امروز به حادثه عاشورا نگاه می‌کند، بسیار مؤثر است؛ عنصر اول عبارت است از استقلال اخلاق از دین که امام حسین (ع) در این جمله می‌خواهند بگویند مردمی که روبروی من ایستاده‌اید و بر من شمشیر کشیده‌اید، توجه داشته باشید که اخلاق مبتنی بر دین نیست و اخلاق از دین جداست، آزاد باشید انسانی که آزاده و آزادمرد است، لازم هم نیست دین داشته باشد. امام حسین (ع) به آن‌ها نگفت که دین‌دار باشید، خطاب نکرد ای مردمی که علیه من شمشیر کشیده‌اید، دین داشته باشید، بلکه گفت آزاده باشید؛ چرا امام حسین گفت آزاده باشید؟ به این دلیل که آزادی و آزادمرد بودن بنیان اخلاق است و امام حسین می‌خواست بگوید که اخلاق ربطی به دین ندارد و اخلاق مبتنی بر دین نیست، در نتیجه دین از اخلاق جدا است. بنابراین شما می‌توانید یک انسان اخلاقی باشید، بدون اینکه دین‌دار باشید. توجه کنید امام حسین فرمود: «اگر دین ندارید؛ یعنی در رتبه اول باید

دین‌دار باشید»، این یک جمله‌ی تعجبی از امام حسین است در مقابل کسانی که مدعی دین‌داری هستند، اگر شما دین ندارید شمای که مدعیان دین‌داری هستید، اگر دین ندارید؛ ولی در رتبه اول باید دین‌دار باشید، اگر از معاد نمی‌ترسید، مرحله‌ی بعدی دین‌داری به این است که انسان دین‌دار از حساب و کتاب و اهمه دارد، اگر اینها را ندارید، آن موقع من از شما طلب می‌کنم که آزاده و آزادمرد باشید، به وجدان درونی خودتان مراجعه کنید و مرد باشید؛ رفتاری که با کودک شش ماهه من می‌کنید، آیا یک رفتار انسانی است؟

تفسیری که از این جمله شریف و گهربار امام حسین به‌دست ما داده می‌شود، توجه کنید براساس نگاه فرادینی چگونه این جمله را به تحریف می‌کشاند؟ اولاً گفته می‌شود که امام حسین در اینجا بر جدایی اخلاق از دین تأکید می‌کند، اساساً در بعضی از گفته‌ها و نوشته‌های روشنفکران دینی چنین آمده است که علت و عامل اصلی پیدایش حادثه عاشورا و شهادت اباعبدالله الحسین این بود که اخلاق بر دین اعتنا پیدا کرد، اگر ما اخلاق را از دین جدا کنیم، درواقع این حادثه پدید نمی‌آید و عامل رخداد این حادثه این بود که لشکریان مقابل اباعبدالله الحسین، یعنی یزید و یزیدیان سعی می‌کردند اخلاق را مبتنی بر دین کنند، این تفسیر شگفت‌انگیزی است یا اینکه گفته می‌شود در این جمله، امام حسین می‌فرماید که اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، چرا می‌گویند از

کسی که اخلاقی زندگی می‌کند و در مرتبه‌ای از اخلاق قرار دارد که به حریت و آزادی دست یافته است، شک نکنید که این شخص دین‌دار هم خواهد بود؛ چون دین‌داری به ویژه در دین اسلام که از نامش هم معلوم است، دین اسلام؛ یعنی تسلیم در برابر حق؛ چنین شخصی که به اصول اخلاقی مثل عدالت و کرامت انسان پایدار است، حتماً اخلاق در تفکر، اخلاق در پژوهش و اخلاق در باور را هم رعایت می‌کند؛ چنین کسی اگر به دنبال تأمل و استدلال و تفکر باشد، حتماً دین را هم می‌پذیرد.

من دوستانه به جوانان توصیه می‌کنم که حتماً کتاب «عدل الهی»^۲ استاد مطهری را بخوانند. ایشان به یک مناسبت دیگری و در یک بافت و زمینه دیگری این مسأله را به خوبی توضیح دادند که کسی که در مقابل استدلال و دلیل در برابر اندیشه درست تسلیم است، مسلمان است و هر چند شهادتین را نگفته باشد؛ یعنی به معنای خاص کلمه اسلام نداشته باشد؛ ولی تسلیم در برابر حق است، بله اگر کسی اسلام و مبانی اسلام به او رسید و انکار کرد که او غیرمسلمان است، احکام اسلامی بر او جاری نمی‌شود؛ اما کسی که در برابر دلیل و حق تسلیم است، این شخص مسلمان است.

کسی که اخلاقی زندگی می‌کند و آزادمرد است، هرگز امام حسین را به شهادت نمی‌رساند و هرگز در برابر ظلمی که یزید روا می‌دارد، سکوت نمی‌کند. بنابراین او مسلمان است و اسلام چیز دیگری غیر از این از ما نمی‌خواهد. مقصود ما از حق تقدم اخلاق بر دین و یا فردینی نگاه کردن چیست؟ این جمله که نگاه عاشورا یک مسأله‌ی فردینی است یا اخلاق جدای از دین است که به یک معنا می‌تواند درست باشد؛ یعنی یک نفر می‌تواند متخلف زندگی کند؛ ولی شهادتین را نگفته باشد؛ اما به معنای عمیق و دقیق کلمه، اخلاق از دین جدایی ندارد.

کسی که اخلاقی زندگی می‌کند حتماً دینی هم زندگی می‌کند، بنابراین عنصر اول از عناصر و ویژگی‌های عاشورا پژوهی و روشنفکری دینی تأکید بر جدایی اخلاق از دین است و تأکید بر نگاه فردینی یا برون دینی در برابر نگاه درون دینی است که به نظر ما این عنصر و این ویژگی، عنصر نادرستی است که از اینجا به بحث دوگانه‌سازی‌های کاذب منتقل می‌شود که آن دوگانگی‌های کاذب، شگرد روشنفکرانه برای انحراف معرفتی جامعه دینی است که آن هم به نظر ما نادرست و ناتمام است.*

پی‌نوشت

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹.

۲. کتاب عدل الهی، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

معاد نمی‌ترسید و نمی‌گوید چرا از خدا نمی‌ترسید؟ این جمله را این‌گونه تفسیر می‌کنند به اینکه معاد و ایمان به معاد، مقدمه ایمان به خداوند است، این جمله در آن بافت که اباعبدالله الحسین بیان فرمودند، به این منظور است که انسان‌هایی که در حال جنگ و نبرد هستند و مرگ را به چشم خود می‌بینند، چرا از معاد نمی‌ترسند؟ اگر این بافت جنگ، نبرد، کشتن، مرگ و شهادت نبود، حتماً امام حسین جمله را جور دیگری بیان می‌فرمود، شاید این‌طور می‌فرمودند: «اگر دین ندارید و از خدا نمی‌ترسید، اگر دین ندارید و خود را در منظر خداوند نمی‌بینید.» معلوم است که اصل و اساس دین، ایمان به خداوند است و ایمان به معاد بعد از ایمان به خداوند مطرح می‌شود، خب این جور تفسیر کردن چه اشکالی دارد؟ به نظر من اشکالش همان دوگانگی، تناقض و تعارضی است که بین دین و اخلاق، علم و دین، فردینی و درون دینی ایجاد کرده‌اند. بنده دو نکته به عنوان عرایض پایانی بحثمان در نقد این تفسیر اومانپستی و فردینی عرض می‌کنم که شما می‌گویید که اخلاق از دین مستقل است و امام حسین از همه‌ی انسان‌های تاریخ می‌خواهد که بجای دین‌داری اخلاق داشته باشند، پس اخلاق مقدم بر دین است، دین هم باید در چارچوب اخلاق رخ دهد، به این نکته توجه نمی‌کنید که یک انسان اخلاقی از نظر بنده لزوماً دین‌دار هم هست و تفکیک میان اخلاق و دین بی‌معنا است.





عاشورا، بازنمایی مکتب اسلام و قرآن

بررسی قرائت‌ها و خوانش‌های مختلف در قیام سیدالشهداء

گفت‌وگو با **حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین**

عضو هیأت علمی گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

معرفی نامه |

در سال ۱۳۵۵ تحصیل در حوزه علمیه اصفهان را آغاز نموده و در سال ۱۳۶۰ به حوزه علمیه قم وارد شدم. درس خارج را از سال ۱۳۶۲ آغاز نموده و از محضر اساتیدی چون آیت الله تبریزی، آیت الله مکارم، آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله وحید خراسانی بهره جستم. درس فلسفه را نیز از محضر استاد فیاضی آیت الله مصباح یزدی و آیت الله جوادی آملی کسب فیض نموده و همراه با دروس رسمی به مطالعه فردی پرداخته و عمدتاً از آثار علامه طباطبائی، شهید مطهری، شهید صدر و آیت الله مصباح یزدی استفاده نموده تا حریم مطالعات خود را بسط داده و عمدتاً در عرصه مباحث فلسفی و کلامی، به ویژه کلام جدید مطالعات خود را گسترش داده ام اکنون نیز در این زمینه به فعالیت خود ادامه می دهم.

مقدمه

قیام عاشورا، مهم ترین رویداد تاریخی پس از ظهور اسلام بود. این قیام، پیامدهای مهمی در برداشت که نتایج ثمربخش آن تا قیامت، به عنوان حماسه ای بزرگ و جاوید، باقی خواهد ماند، مهم ترین اثر قیام عاشورا، تفکیک اسلام راستین از اسلام دروغین بود. کربلا، توطئه سقیفه را افشا کرد و غاصبان خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را به جامعه نشان داد و فرق بین خلافت اسلامی و سلطنت موروثی را بر مردم آشکار ساخت. علامه شهید، سید حسن شیرازی می گوید: «امام حسین علیه السلام با شهادت خود توانست حساب خلافت انحرافی را از اسلام جدا کند و پرده از واقعیت عنصر اموی بردارد تا مردم متوجه شوند خلافت بنی امیه، یک حکومت جاهلی است که لباس اسلام بر تن پوشیده است. بدین ترتیب، مردم دریافتند که حکومت اموی، یک سلطنت ظالمانه است که هیچ ربطی به اسلام ندارد. نشریه تخصصی خردورزی با هدف بازنمایی قیام حسینی به عنوان نتیجه و حاصل مکتب اسلام و قرآن گفتگویی را با حجت الاسلام و المسلمین حمیدرضا شاکرین عضو هیأت علمی گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی انجام داده است، متن این گفتگو در ادامه تقدیم می گردد.

■ خردورزی: به عنوان سؤال نخست، ماهیت قیام حسینی و جایگاه آن را نسبت به دیگر عوامل و رویدادهای تاریخی جهان اسلام تبیین بفرمایید.

مسئله عاشورا و درس ها و آموزه هایی که دارد به گونه ای است که می توان گفت یک روگرفت عملی از کل اسلام، قرآن و تعالیم اسلام است و نباید به قضیه عاشورا در حد یک حادثه و رخدادی که در یک بازه زمانی کوتاه انجام گرفته و فضای تاریخی هم تأثیراتی پدید آورده، نگاه کرد. عاشورا یک مکتب جامع و تمام عیار است، البته زمانی که می گوییم مکتب، در اصل مکتبی مانند اسلام و قرآن نیست، بلکه باز نمودی از این مکتب در قالب یک حرکت جهادی. انقلابی در شرایط زمانی خاص خود است که می تواند برای کل تاریخ و همه انسان ها در ابعاد مختلف

درس آموز باشد، در واقع حادثه عاشورا جنبه های مهم و مختلفی دارد که اولین آن جنبه معرفتی آن است و نباید صرفاً به این واقعه از دید یک حرکت احساسی-عاطفی نگاه کنیم؛ چون این جنبه با اینکه در جای خود ارزشمند و حائز اهمیت است؛ اما تمام این حرکات تعالیمی است که در سطوح و ابعاد مختلف وجود دارد؛ یعنی شما در آن تعالیم اعتقادی، بنیادی ترین زیرساخت های دینی و اعتقادی را قدم به قدم می بینید و مقام نظر با مقام عمل در اوج عرفان، آمیختگی پیدا کرده و مجسم شده اند، به لحاظ جنبه های عملی در بُعد فقهی و احکامی. حقوقی، گستره بسیار وسیعی وجود دارد، در بعد اخلاقی هیچ کجای تاریخ بشر را نمی توانیم پیدا کنیم که زیباترین جلوه های اخلاقی در یک سو کاملاً نمایش داده شود و بدترین نوع سقوط، هبوط و انحطاط اخلاقی هم در یک سوی دیگر به خوبی نمایش داده شود و علل و ریشه ها هم در آن تحلیل شده باشد، این خیلی جالب است که تمامی این زیبایی ها به صحنه آورده شده و در همین صحنه هم راجع به آن گفت وگو شده است، برای مثال می بینیم که چه شرارت های اخلاقی زیادی در جبهه مقابل حضرت اباعبدالله (علیه السلام) وجود دارد و در همان صحنه حضرت این ها را ریشه یابی و روشنگری می کند و علت ها را مشخص می کند. حرکت عاشورا هم روی علت ها و هم بر روی معلول ها دست می گذارد و برای هر کدام برنامه خاص خود را دارد و در این زمینه ها ابعاد بسیار

برجسته می‌شود و اینکه ایمان دینی و عمق ایمان می‌تواند انسان را از کجا به کجا برساند، درواقع عاشورا صحنه‌هایی که به دشواری ما می‌توانیم در جای دیگر پیدا کنیم، برای ما نمایان کرده است صحنه‌هایی که هیچ‌جای تاریخ، نمونه آن وجود ندارد؛ چون بُعد معرفتی، آموزشی، تربیتی و سازندگی بالا و همچنین جنبه‌های عقلانی و عاطفی زیادی دارد که همه این‌ها دست به دست هم داده و این حادثه را به یک مکتب با نمایش بی‌نظیر در تاریخ بشریت ایجاد کرده است.

■ خردورزی: مکتبی که شما به عنوان یک الگو معرفی و تبیین کردید، چقدر در

حرکت‌ها و انقلاب‌های پس از قیام سیدالشهداء تأثیر داشته است؟

در گذشت زمان تابش انوار گسترده‌تر و مؤثرتر می‌شود، قیام امام حسین (ع) نه تنها در زندگی مسلمانان بلکه در زندگی غیر مسلمانان هم تأثیرگذار بوده و انقلاب‌های بزرگی در دنیا از آن اثر پذیرفتند، یکی از انقلاب‌های بزرگی که در دوران معاصر اتفاق افتاد، انقلاب آزادی هند بود که علاوه بر نقشی که مسلمانان به‌طور کلی داشتند، گاندی به‌عنوان یک چهره برجسته و رهبر این انقلاب شخصاً در خاطراتش اثرپذیری عمیقش را از حرکت اباعبدالله (ع) و الگوپذیری آن به صراحت بیان می‌کند و این کاملاً مشخص است که حرکت‌های دیگری در تاریخ وجود دارد، مثل انقلاب اسلامی خودمان که کاملاً روشن است این انقلاب سرتاپا حسینی است، زمانی که ما وارد ابعاد معرفتی این مسأله می‌شویم، بحث مهم این است که اضلاعی از دین را این حادثه برای ما آشکار، خصوصاً که می‌بینیم این حادثه از زمانی که پایه‌ریزی شده با سخن آغاز شده است؛ یعنی واقعه عاشورا فقط یک روز جنگیدن نیست و اینکه می‌گویند عاشورا دنیایی از معرفت را همراه دارد از قبل این با پیام، سخن و معارف آغاز شده و تا آخر هم همین‌طور ادامه پیدا کرده و کوتاه‌ترین فرصت زمانی، روز عاشورا است و این‌گونه هم نیست که فقط جنگ باشد، بلکه همین روز عاشورا و زمانی که اباعبدالله در آن شرایط دشوار فرماندهی کار را بر عهده دارند، هدف این نیست که فقط بجنگند و بیش از اینکه اباعبدالله با سلاح بجنگند به جنگ جهالت انسان‌ها می‌رود و با معارفی که بیان می‌کند و با اندرزها و سخنانی که مطرح می‌کنند اوضاع را برای مردم ترسیم می‌کند و یک سری مسائل ریشه‌شناسی می‌کند و روشن‌گری‌های دینی، سیاسی و اجتماعی انجام می‌دهد، بنابراین تمام حادثه کربلا بر نورافشانی‌های فکری مخلوط است و اگر از جنبه‌های دیگر قضیه کربلا را در نظر بگیریم؛ چند سال قبل از اینکه این حادثه رخ دهد، می‌بینیم که حضرت اباعبدالله این نهضت فکری را شروع نکردند، بلکه شدت بخشیدند؛ چون آغاز این واقعه زمانی است که حضرات در جامعه با مردم سخن گفته باشند، در هر شرایطی که بوده

وسعی دارد. مرحوم حضرت آیت‌الله حائری شیرازی یکبار در رابطه با اینکه چرا در واقعه‌ی امام حسین (ع)، ایام و مجالس متعددی وجود دارد، به‌گونه‌ای که تقریباً دو ماه محرم و صفر کاملاً فضای حسینی ایجاد می‌شود؛ اما نسبت به دیگر اولیای بزرگوار دینی در این حد نیست، یک روز تولدشان را جشن می‌گیریم و یک یا چند روز برای شهادتشان عزاداری می‌کنیم که این اصلاً قابل قیاس با قضیه کربلا نیست، ایشان این موضوع را با یک مثال توضیح می‌دهند که عاشورا یک آینه تمام نماست؛ ولی حوادث مقرون به شهادت دیگر ائمه (علیهم السلام) یک آینه رخ نما و گاهی بخشی از رخ را نشان می‌دهد، شخصیت همه یکسان است؛ اما آنچه که در صحنه تاریخی تبلور و تجسم پیدا می‌کند، متفاوت است. مثلاً وقتی شما می‌بینید امیرالمؤمنین (ع) در محراب مسجد کوفه در ماه مبارک رمضان به شهادت می‌رسند، وقتی این خبر دست به دست و در نقاط دوردست جامعه اسلامی منتشر می‌شود که امیرالمؤمنین در مسجد کشته شدند، بعضی‌ها می‌پرسیدند مگر علی مسجد هم می‌رفت؛ یعنی شهادت امیرالمؤمنین این را نشان داد که ایشان اهل نماز و مسجد است و مقداری هم شقاوت دشمنان او را نشان می‌دهد؛ ولی در حادثه کربلا با دریایی از مسائل روبرو هستیم و هر لحظه، هر حرکت و هر سخن اباعبدالله به خوبی می‌تواند جوانب حق و باطل و میزان وابستگی‌ها و تعلقات مادی انسان را آشکار سازد، نقش امام الهی به خوبی

و با تمام دشواری‌هایی که داشته است، منتها این شرایط به‌گونه‌ای بوده که متأسفانه ارتباط جامعه با امام محدود شده است، علاوه طباطبایی نکته‌ای را در این خصوص مطرح می‌کند که به نظر من روی نقطه بسیار ظریف و حساسی انگشت می‌گذارند، ایشان می‌فرمایند که شما به احادیث ما مراجعه کنید، مثلاً احادیث در باب فقه، خب ما وسائل الشیعه داریم، کتاب‌ها، مجامع و دایرة المعارف‌های حدیثی زیادی داریم، در همین باب فقهی کتاب‌هایی چون وسائل الشیعه یا فروع الکافی و دیگر مسائل، زمانی که ما به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنیم و احادیث را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اغلب این احادیث از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است و تعدادی هم از ائمه بعد از آن‌هاست؛ اما از امام حسین (ع) حدیثی وجود ندارد، اگر هم باشد بسیار نادر است و شاید به تعداد انگشتان دست؛ اما چرا؟ مگر امام حسین (ع) علم امام باقر (ع) را نداشت و سخنگوی اسلام نبود و احکام بیان نمی‌کرد، این‌گونه نیست و امام حسین (ع) هم همان علم را داشت؛ اما شرایط و دستگاه حاکم آن زمان به‌گونه‌ای ساخته شده بود که ارتباط مردم با امام قطع بود و اصلاً کسی سراغ اهل بیت (علیهم السلام) را نمی‌گرفتند و این مشکل بسیار بزرگی بود.

عاشورا یک مکتب جامع و تمام‌عیار است، البته زمانی که می‌گوییم مکتب، در اصل مکتبی مانند اسلام و قرآن نیست، بلکه باز نمودی از این مکتب در قالب یک حرکت جهادی، انقلابی در شرایط زمانی خاص خود است که می‌تواند برای کل تاریخ و همه انسان‌ها در ابعاد مختلف درس آموز باشد.

مرحوم آیت الله یزدی نقل می‌کردند زمانی که حضرت امام (ره) در تبعید بودند، به سفر مکه رفتند و در راه بازگشت به دیدار حضرت امام می‌روند و با امام این مسأله را مطرح می‌کنند که می‌خواهیم به نجف بیایم و امام در جواب فرمودند که این کار را نکنید، فعلاً ایران سنگر است و شما سنگر را حفظ کنید و خدا را شکر کنید که در شرایطی زندگی می‌کنید که اگر رژیم با شما مخالف است و برای شما دردسر و دشواری درست می‌کند؛ ولی مردم با شما هستند و فرمودند زمانی بر ما گذشت که نه رژیم با ما بود و نه مردم، تمام دشواری در آن دوره بود که مردم همراه امام حسین (ع) نبودند، در شرایطی قرار داشتند که در خانه اهل بیت (ع) بسته بود، نه به این معنا که یک مأمور آنجا ایستاده بود، بلکه شرایط اجتماع جوری شده بود که کسی سراغ ائمه و اهل بیت را نمی‌گرفت. امام حسین (ع) در چنین شرایطی با سخت‌ترین دشواری‌ها تلاش می‌کنند که با مردم ارتباط بگیرند و جالب اینجاست که صحنه‌های بسیار بزرگی را ترتیب می‌دادند و از هر فرصتی

استفاده می‌کردند، یکی از این فرصت‌ها ایام حج بود. در ایام حج پراکندگی مردم زیاد است؛ اما موقعی هست که این پراکندگی از بین می‌رود و یک اجتماع نسبتاً خوبی پدید می‌آید و آن زمانی است که حجاج در منا قرار می‌گیرند، امام حسین (ع) از این پایگاه استفاده می‌کنند و صحبت‌هایی که امام در آنجا دارند، عمیق‌ترین و اساسی‌ترین مسائل را مطرح می‌کنند که بخشی از آن‌ها به شرایط اجتماعی و بخش دیگر به دستگاه حاکم و مضامینی دارد که این مضامین را با صراحت و قاطعیت و یک بیان رسا، شجاعانه و دقیق تبیین می‌کند و بخشی دیگر به مردم و انحرافات که در بین آن‌ها وجود دارد و آلودگی‌هایی که پیدا کرده‌اند و فاصله‌ای که از دین گرفته‌اند، انقلاب ارزش‌ها که در آن‌ها شکل گرفته و همه چیزشان را تحت تأثیر قراردادها را هم بیان می‌کند؛ چون امام باید وجدان اجتماعی را هم بیدار کند و باید آن روح دینی را در جامعه و در کالبد جامعه بدمد و آن را زنده و احیا کند و بخشی دیگر آن هم به معارف دینی برمی‌گردد که در بخش معارف دینی، نکته‌ای که اتفاقاً به بحث قلمرو دین برمی‌گردد، مسأله امامت، پیشوایی، زعامت و رهبری سیاسی. اجتماعی است که امام (ع) یکی از تعابیری که به کار بردند این است که فرمودند: «أَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» این نکته بسیار کلیدی است و منطق حکومت دینی در اینجا بیان می‌شود و می‌فرمایند این



هرکس مدرن نباشد لزوماً ملحد باشد و یا جهان غرب مدرن لزوماً ملحد باشد، نه؛ آن‌ها معتقدند هرکس که می‌خواهد برای دل خود و در پستوی خود و در حوزه روانی و روحی خودش می‌خواهد با خدای خود تماس و ارتباطی داشته باشد، ما مشکلی نداریم و اگر بخواهد می‌تواند به کلیسا برود و آیین دینی برگزار کند؛ اما اقتصاد، سیاست، فرهنگ، مدیریت، تعلیم و تربیت حسابش از دین جداست، دین در این‌ها دخالت نکند و دین را به حاشیه می‌کشاند که در غرب هم دقیقاً این اتفاق افتاد و عده‌ای ملحد شدند؛ اما در دنیای مدرن لزوماً نمی‌گویند تو ملحد شو، گرچه امروزه جریانات جدیدی مثل «الحاد جدید» شکل گرفت که می‌گویند باید با دین مبارزه کرد و در این راستا پیشنهادهایی هم مطرح می‌کنند که از جمله آن این است که بچه‌ها را از خانواده‌ها جدا کنیم، چون آن‌ها متدین هستند و بچه هم دید دینی پیدا می‌کند، این یک جریان اقلیتی است که خیلی‌ها با آن مخالف هستند.

■ **خردورزی:** خوانشی که شما نسبت به قیام سیدالشهداء داشتید گاه‌ها موافق با قرائت‌های روشنفکران دینی و خوانش آن‌ها از قیام امام حسین (علیه‌السلام) نیست، در رابطه با این موضوع توضیحات بیشتری بفرمایید.

حالا جریان روشنفکری به معنای مصطلح، نه به معنای دقیق کلمه که از دید بنده تمام ژرفای روشنفکری در قرآن مجید است و امروزه هم حضرت امام خمینی (ره) یک روشنفکر دینی تمام‌عیار است؛ اما آنچه که اصطلاحاً به عنوان جریان است، درواقع دین را به حاشیه می‌راند، گرچه در میان کسانی هم که معروف به جریان روشنفکری هستند؛ اما کسانی را داریم که اتفاقاً با این جریان مبارزه می‌کنند، مثل مرحوم دکتر شریعتی که اتفاقاً خیلی معتقد بود که دین

سررشته امور که تعبیر حساسی است. بعضی‌ها معتقدند امامتی که شیعه راجع به آن صحبت می‌کند اصلاً ربطی به حکومت و سیاست ندارد و این امامت به مرجعیت دینی و شأن معنوی و علمی برمی‌گردد و نه شأن اجرایی و حکومتی. البته که آن شأن علمی و معنوی را در سطح اعلا دارد و امام، مرجع و حجت حقیقی دین و مفسر و مبین معصوم دین است و شئون معنوی دیگری هم دارد؛ اما خالی از شئون زعامت و پیشوایی و رهبری سیاسی و اجتماعی نیست، امام دقیقاً بر روی این شأن انگشت می‌گذارد: «أَنَّ مَجَارِي الْأُمُور»، این جریان امور و اداره و سرپرستی امور روشن می‌کند که اول اینکه دین، دین منزوی نیست و دین گسسته از سیاست و اجتماع و شئون اجتماعی بشر و زندگی جهانی بشر نیست و این نکته بسیار مهمی است؛ یعنی اختلافی که ما با تفکر به اصطلاح مدرن در باب دین داریم، اینجاست؛ یعنی مدرنیته هم با اصل دین مخالفتی نمی‌کند و این جور نیست که

باید در صحنه اجتماع باشد و دین اجتماعی را قبول داشت و دین فردی مطلوب ایشان نبود؛ یعنی این طور نیست که همه روشنفکران همین دید را داشته باشند؛ ولی یک جریان لیبرالیسم غرب گرا امروزه خودش را نماینده روشنفکری می داند و معتقد است که دین باید در حاشیه باشد و تا جایی پیش رفتند که بعضی از آن ها می گویند حتی احکام عبادی دین، مثل نماز و روزه لازم نیست و هرکس که می تواند مطابق میل خود و پسند زمان و شرایط دنیای امروز با خداوند ارتباط برقرار کند؛ اما قیام امام حسین (ع) نشان می دهد که این گونه نیست و مبنا و بنیاد نور و روشنایی اندیشه ی بشر، قرآن مجید است، قرآن مجید هم در جاهایی این مسأله را بیان می کند و می گوید ما پیامبران را فرستادیم تا توحید بیاموزند و انسان ها را تربیت کنند و عدالت را برقرارکنند که یک سمت آن عدالت اجتماعی است و در جایی دیگر، قرآن درباره ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، رسالت پیامبر و علت بعثت پیامبر (ص) را «وَيُضَعُّ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»^۲ می فرماید. پیامبر (ص) آمده تا اصر را بردارد، درواقع غل و زنجیرهایی که بر مردم و دست و پای آن ها است را بردارد، پس پیامبر مسئولیت اجتماعی بسیار بالایی دارد؛ چون برای نجات انسان و برای آزادی و رهایی انسان آمده است؛ اما رهایی از چه؟ این غل و زنجیرها و اصر که در قرآن گفته شده، اقسامی دارد یک نوع از غل و زنجیرهای اعتقادی غلط و فاسد است، خرافه اندیشی، جهان بینی نادرست است.

جریان لیبرالیسم غرب گرا امروزه خودش را نماینده روشنفکری می داند و معتقد است که دین باید در حاشیه باشد و تا جایی پیش رفتند که بعضی از آن ها می گویند حتی احکام عبادی دین، مثل نماز و روزه لازم نیست و هرکس که می تواند مطابق میل خود و پسند زمان و شرایط دنیای امروز با خداوند ارتباط برقرار کند؛ اما قیام امام حسین (ع) نشان می دهد که این گونه نیست.

که اسلام را در برده داری با غرب امروز مقایسه می کند، متوجه است که غرب امروز چه کلاهی سر انسان ها گذاشته و چه ضربه ای به آن ها زده و با نام مبارزه با برده داری، برده داری دیگر و مدرنی شکل گرفته است، با نام برده داری فکری، امروزه دانشمندان را برده می کنند نه طبقات ضعیف و فرودست را، اسلام برده داری را حذف کرد و در این مسیر ابتدا بردگی فکری را برداشت و آن ها را تربیت فکری کرد و طوری طراحی کرد که اول این زمینه پدید بیاید و به تدریج آزاد شوند، بنابراین اساس مسئولیت و حرکت اجتماعی این است؛ لذا اباعبدالله روی این نکته انگشت می گذارند که دین برای پستو نیست، خانه خلقت است؛ یعنی صحنه جهان درون فردی و روانی من جایگاه دین شود، بیرون از این قلمرو ممنوعه ای برای دین باشد، این طور نیست و همه هستی قلمرو الهی و قلمرو هدایت الهی و دین است و همه این عرصه ها برای نجات و برای هدایت و سعادت بشریت لازم است.

■ خردورزی: با توجه به این نکته که

فرمودید «دین خانه خلقت است» اندیشه اسلام را در حوزه زمامداری و حکومت نیز تبیین بفرمایید، چرا که با توجه به بیان شما شخص حاکم و زمامدار باید ویژگی ها و شاخصه های خاصی داشته باشد.

در اندیشه سیاسی و فلسفه سیاست، سه سؤال اصلی مطرح است که معتقدند نظریه مشروعیت باید این سه سؤال را

روشنفکری دقیق و کامل این است که اول جهان بینی فرد را اصلاح کنیم و بنیادهای فکری را از ظلمت بردارید و به جای آن نور را بگذارید، پیامبر آمد شرک را بردارد و توحید را بگذارد، انسانی که به پرستش بت خود ساخته می پردازد، خود را در برابر چوب و سنگ، خار و ذلیل می کند. این انسان به کمال مطلق و به منبع اصلی وصل می شود، نظام های سیاسی و نظام های اجتماعی فاسد را از دوش مردم برمی دارد، مثلاً یکی از نظام های اجتماعی بردگی بود که اسلام یک برنامه بسیار دقیق و ظرفی طراحی و اجرا کرد که هم در درجه اول شیوه های رفتاری کاملاً انسانی شود و هم به تدریج به بهترین شکل این برده ها را آزاد کند، آن هم نه مثل کاری که غرب کرد، آقای مونتسکیو^۳ در کتاب روح قوانینش وقتی



در روایتی داریم که هیچ چیزی نیست مگر اینکه در آن نیاز به آگاهی است، یا در روایتی داریم که کسی که بدون آگاهی اقدامی می‌کند، هرچه بیشتر تلاش کند و هرچه سریع‌تر کار کند، دورتر می‌شود. این را ما در مسأله حکومت و سرنوشت یک امت می‌بینیم که چطور انسان‌های نالایق چه بیچارگی‌هایی برای انسان‌ها پدید آوردند و در جنگ افروزی‌هایی که کردند و در برابر مشکلاتی که پیش می‌آمد، سستی‌هایشان، کوتاهی‌هایشان چه ضربه‌هایی به انسان‌ها زدند، اگر هم که مستقل نباشد و وابسته به دیگران باشند، مثل تجربه‌ای که ما در زمان طاغوت در کشور خودمان داشتیم که واقعاً اوضاع نابسامانی است و نسخه حل مشکلات را کسانی می‌بینند که چپاول‌گر منافع هستند و آنگاه هر چیزی به نفع بیگانه و به ضرر خود تمام می‌شود، بنابراین حکومت، علم می‌خواهد و این علم یک شرط عقلایی است؛ ولی این شرط عقلایی در نگاه علمی یک تعالی دارد، علم می‌تواند علم عادی بشری باشد در حد مسائلی که بشر از طریق آزمون و خطا به دست می‌آورد و می‌تواند متکی باشد به یک منبع لایزال که اول اینکه علمش محدوده ندارد و دوم اینکه خطا ندارد، امام حسین (ع) می‌فرمایند: «الا ید العلماء» اولین شرط، علم است. این یک شرط عقلایی و عقلی عمومی است، اما کدام علم؟ افزوده‌ای که دین دارد اینجاست «العلماء و بالله» عالمی که عالم الهی، ربانی و دینی است و به تعالیم الهی در این زمینه آگاهی دارد. این تعبیر در سخن دیگری از امیرالمؤمنین (ع) هم وجود دارد که می‌فرمایند: «ان الحق الناس به هذا الامر اقوام علیه و اعلمهم به امر الله فی، شایسته‌ترین کس برای حکومت، کسی است که توانایی و قدرت بهتری در این زمینه دارد و نسبت

پاسخ دهد: (۱) چه کسی شایستگی حکومت کردن را دارد؟ (۲) چگونه قدرت سیاسی را به دست آورد؟ (۳) این قدرت سیاسی را چگونه اعمال کند؟ امام حسین (ع) نظریه مشروعیت اسلامی را در همین جا بیان می‌کند که چه کسی شایسته حکومت کردن است؟ «العلماء و بالله» که ابتدا کلمه عالم را به کار می‌برند، این نکته بسیار مهمی است که بنیادی‌ترین اساس و رکنی که حکومت می‌خواهد، علم و آگاهی است و بیشترین خسارتی که بشریت از ناحیه حکومت‌های فاسد می‌بیند؛ یعنی بخش عظیمی از آنکه نالایقانی به حکومت می‌رسند و مناصب اجتماعی را اشغال می‌کنند که در درجه اول به لحاظ میزان علم و آگاهی کفایت لازم را ندارند و این بسیار زیان‌بار است؛ چون اگر مستقل باشد و در تصمیم‌گیری‌هایش به خود متکی باشد، مبتنی بر علم نیست و

به دیگران به آنچه که خداوند در این زمینه نازل فرموده و تعالیمی که صادر کرده از همه آشناتر باشد» و اینجاست که حکومت دینی معنا پیدا می‌کند، بالله بودن، این جنبه را هم نشان می‌دهد که چگونه کاریست قدرت سیاسی کند و این بیانی است که خداوند در قرآن کریم دارد، قرآن در سوره مائده تأکید می‌کند که باید حکمرانی براساس «ما انزل الله» باشد؛ یعنی خداوند یک نظام جامع تعالیم برای حکمرانی دارد و حکمران باید براساس آن عمل کند و اگر عمل نکند قرآن می‌فرماید: «ومن لم یکن بما انزل الله فاولئک هم الکافرون»، کافر است و در جای دیگر گفته که کافر، سلطه بر مؤمنین ندارد؛ یعنی جامعه دینی نمی‌تواند و نباید سلطه کسی را بپذیرد که براساس «ما انزل الله» عمل نکند، قرآن در همان سوره و در جایی دیگر می‌فرماید که: «ومن لم یکن بما انزل الله فاولئک هم الظالمون»، «ومن لم یکن بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون» و در آیات دیگری خداوند سلطه فاسق، ظالم و کافر را منع کرده است که این خلاصه شده در این کلام اباعبدالله (ع) و در سخنرانی که در منا دارند، روشن می‌کنند که دین برای شما تعیین کرده چه کسی قدرت را به دست بگیرد و کسی که قدرت سیاسی را به دست می‌گیرد، کاریست قدرت را چگونه باید انجام دهد و چگونه حکومت را اداره کند. اباعبدالله نکته دیگری را مطرح و شرط علمی را ذکر می‌کنند: «العلماء و به الله»، علم، شرط لازم است؛ ولی شرط کافی نیست، لذا شرط اخلاقی را هم ذکر می‌کنند: «الامنا الا حلال له و حرام»، باید نسبت به حلال و حرام الهی علاوه بر اینکه علم دارد، باید التزام و پایبندی کامل داشته باشد، آن قدر التزام داشته باشد که ایمن باشد و خاطر جامعه امن باشد، شخص امینی باشد تا جامعه با آسودگی خاطر و با خیال راحت بتواند سرپرستی او را بپذیرد، خب می‌بینیم که تمام پرسش‌های بنیادین فلسفه سیاسی در باب مشروعیت، در این کلام امام حسین (ع) روشن می‌شود. پس باید عالم بالله، امین به حلال و حرام خداوند و نسبت به آن پایبند و ملتزم باشد، این امین بودن وقتی در چنین درجه‌ای از التزام باشد که کاملاً امین است، در این زمینه جامعه دینی هم با او رغبت می‌کند و ولایت و سرپرستی او را می‌پذیرد و با آرامش خاطر و رغبت جامعه، او حکومت را به دست می‌گیرد، بنابراین یکی از ابعاد معرفتی در حوزه قلمرو دین را در کلام امام می‌بینیم و بعد هم حرکت اباعبدالله قدم به قدم، ابعاد مختلف معرفتی دین را نشان می‌دهد و اساس نهضت اباعبدالله هم همین است و این را به امت می‌آموزد.

وقتی دین می‌گوید که ما به لحاظ وظیفه شناختی، وظیفه داریم که شرایط را فراهم کنیم و در برابر نظام سیاسی که برخلاف دین عمل می‌کند مخالفت کنیم و مخالفت امام هم دقیقاً همین است که امام به ما نشان دهد یزید از لحاظ دینی

مشروعیت ندارد و به عنوان یک انسان مسلمان باید با این حکومت مخالفت کرد و این نوع مخالفت در درجه اول بیعت نکردن، نوعی مبارزه منفی است و نوع دیگر آن، مبارزه مثبت است که می‌تواند به جنگ و کشته شدن کشیده شود و امام حسین (ع) این حرکت را آغاز می‌کنند و فلسفه قیام هم تحقق این مسأله است که امام اصلاح امت را از ریشه شروع می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد که هیچ سازگاری با اسلام ندارد و این اصلاح از یک طرف در جهت مبارزه با نظام کفر آلود فاسق است و از طرف دیگر هم با آگاهی بخشی به توده‌ها و روشن کردن معارف دینی و بیان مسئولیتی که در برابر نظام طاغوت دارند. حتی زمانی که اباعبدالله به قربانگاه می‌رود، می‌داند که باید این رسالت و روشننگری‌ها را انجام دهد و حرکت‌هایی پدید بیاورد، به گونه‌ای که تاریخ را دگرگون کند که حتی بعد از آن هم حکام فاسد، مجبور شوند از یک سری خط‌قرمزها عبور نکنند و علاوه بر تأثیرات دیگری که در غرب، انقلاب‌ها و شکل‌گیری جریان‌های دیگر وجود داشته است، فضایی را برای بسط معرفت دینی و معارف اهل بیت (ع) باز کند.*

پی‌نوشت

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۳۷، متن، جامعه مدرسین.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۳. شارل دو مونتسکیو، متفکر سیاسی فرانسه در عصر روشنگری.



برجسته‌سازی ابعاد عدالت محوری

شخصیت سید الشهداء در کربلا

ستم‌ستیزی و عدالت‌خواهی برجسته‌ترین پیام عاشورا

فقه و اخلاق و عرفان تبیین شده است. عدالت در حوزه فقه به معنای عدالت صغری و در حوزه اخلاق به معنای عدالت وسطی و در حوزه عرفان به معنای عدالت کبری است و سپس برش‌هایی از زندگی امام حسین (علیه السلام) در کربلا بررسی شده و برخی از مصادیق ظهور عدالت‌های سه‌گانه در جریان کربلا تبیین شده است.

مقدمه

عدالت به معنای حق‌دیگری را دادن و یا قرار دادن هر چیزی در جای مناسب خودش، از موضوعاتی است که در فقه، اخلاق و عرفان مورد بحث واقع می‌شود و در هر علمی مفهوم خاص خود را می‌یابد. از طرفی صفت عدالت یکی از اوصاف مهمی است که وجودش نه تنها در امام ضروری است، بلکه این صفت باید در

قاسم فراهانی

دانش‌آموخته سطح سه کلام اسلامی



چکیده

در میان اندیشمندان، عدل و عدالت دارای دو معنای مشهور است؛ یکی حق‌دیگران را دادن و دیگری قرار دادن هر چیز در جای مناسب خودش. معنای دوم عدل و عدالت، اعم از معنای اول است و بیشتر اندیشمندان این معنا را برگزیده‌اند. در این مقاله، عدل و عدالت ابتدا در سه حوزه

امام به شکل اکمل موجود باشد؛ یعنی امام باید از همه افراد تحت رهبری اش در این صفت برتر باشد و از طرفی اتصاف به این صفت در شرایط سخت و دشوار اهمیت بیشتری دارد و معمولاً افراد هر قدر شرایط سخت تر می شود، اتصافشان به عدالت کم رنگ شده یا از بین می رود و از آنجا که امام حسین (ع) یکی از سخت ترین و دشوارترین شرایط را برای اتصاف به این صفت را در جریان کربلا داشته است لذا جای تحقیق و بررسی دارد تا روشن شود وضعیت صفت عدالت در حوزه های سه گانه در جریان حادثه کربلا چگونه بوده است؟ آیا همه عدالت های سه گانه در این حادثه نمایان شد و یا اینکه کم رنگ شد و یا از بین رفت.

در مورد صفت عدالت امام حسین (ع)، در کتب سیره در بخش صفات امام با عنوان عام توضیح و گزارشاتی داده شده است؛ اما نوشتار مستقلاً در قالب کتاب یا مقاله یافت نشد که به ابعاد سه گانه فقهی، اخلاقی و عرفانی عدالت شخصیت امام حسین (ع) در جریان کربلا پرداخته باشد. در این نوشتار سعی شده است به روش کتابخانه ای، مسأله عدالت شخصیت امام حسین (ع) در هر سه بعد آن در جریان کربلا مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم شناسی

مفهومی لغوی عدل

عدل در لغت به معانی، میانه روی^۱، انحراف از مسیر و روی گرداندن از آن^۲، جانشین غیر هم جنس^۳، مورد پسند و رضایت^۴، همانند^۵، کفر ورزیدن^۶، فدیة^۷، راست و استوار شدن^۸، خلاف ظلم^۹، برقراری مساوات^{۱۰} و ... آمده است؛ لکن همه این معانی قابل ارجاع به دو معنا است و این دو معنا با توجه به بیان کتاب «معجم مقائیس اللغة» که در مقام کشف معانی حقیقی الفاظ است، به معنای مساوات و اعوجاج می باشد.^{۱۱}

مفهوم اصطلاحی عدل

برای واژه عدل دو معنای اصطلاحی ذیل مطرح شده است:

- پرداخت کامل حق کسی و دریافت کامل حقی که بر اوست.

مقری در کتاب «الحدود» عدل را این گونه تعریف کرده است: «العدل عبارة عن توفية حق الغير واستيفاء ما يستحق عليه من، عدل عبارت است از حق دیگری را به طور کامل دادن و حقی که بر عهده اوست را به طور کامل گرفتن.»^{۱۲}

- قرار دادن هر چیزی در جایگاه مناسبش.

شیخ صدوق در تعریف حکمت گفته: «هو وضع كل شيء موضعه» حکمت؛

یعنی قرار دادن هر چیزی در جایگاه خودش، سپس در ادامه فرموده است: «و ذلك معنى العدل، و آن [معنایی که برای حکمت گفت شد] همان معنای عدل است.»^{۱۳}

علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» درباره حقیقت عدل نوشته است: «حقیقة العدل هي إقامة المساواة والموازنة بين الأمور بأن يعطي كل من السهم ما ينبغي أن يعطاه في تساوي في أن كلا منها واقع موضعه الذي يستحقه، حقیقت عدل، همان برپایی مساوات و هماهنگی بین امور است به این شکل که هر چیزی، آن مقدار سهمی که شایسته اوست به او داده شود که در این صورت همه در قرار گرفتن در جایگاهی که مستحق آن هستند، مساوی خواهند بود.»^{۱۴}

جمع بندی

به طور کلی برای عدل دو معنای معروف و مشهور وجود دارد: ۱. حق صاحب حق را دادن ۲. قرار دادن هر چیزی در جای مناسب خودش. معنای اول در جایی شکل می گیرد که حقی در میان باشد؛ اما معنای دوم مربوط به جایی است که جایگاه مناسبی برای یک شیء قابل تصور باشد و آن شیء قابلیت داشتن آن جایگاه را داشته باشد؛ بنابراین معنای دوم عام تر از معنای اول است؛ زیرا یکی از مصادیق قرار دادن یک شیء در جای مناسب خود، این است که حق او داده شود؛ اما در مواردی که یک شیء قابلیت داشتن یک جایگاه خاص را دارد در صورتی که حقی در میان

از عدالت وسطی که مربوط به حوزه اخلاق و ملکات نفسانی است. عدالت در اینجا به این معنا است که شخص علاوه بر عدالت صغری، قدرت تعدیل ملکات خود را داشته باشد و هر ملکه‌ای را در هسته مرکزی عدل قرار دهد. حکما بر این باورند که قوای اداره کننده آدمی سه چیز است: ۱. دراکه ۲. شهویه ۳. غضبیه. هسته مرکزی دراکه، حکمت است که خروج آن از عدالت یا جریزه است و یا بلاهت و کودنی و هسته مرکزی شهویه، عفت و سخاوت است و خروج آن از هسته مرکزی، عدل یا شره است و یا خمود و هسته مرکزی غضبیه، شجاعت است که خروج آن از حالت اعتدال یا تهور است یا جبن؛ بنابراین کسی که حکمت، سخاوت، شجاعت و عفت را حفظ نماید، از عدالت وسطی برخوردار است.^{۱۷}

عدالت کبری

از دیگر مفاهیم پایین دستی معنای عدل، عدالت کبری است که مربوط به حوزه عرفان و مظهریت نسبت به اسما و صفات الهی است. عدالت در این حوزه به این معنا است که «عارف، مظهر همه اسمای حسنای الهی باشد و در هر زمان به اسمی از اسمای حسنای الهی که مناسب همان زمان است ظهور کرده و آن را در جای خود اجرا کند، بنابراین در بینش عارفانه عدالت وصف کسی است که مظهریتش نسبت به همه اسمای حسنا، همتا و همسان باشد و خود در هسته مرکزی آن قرار گیرد و اختلاف موضعی آن‌ها را برطرف نماید»^{۱۸}



نیست، معنای اول شکل نمی‌گیرد و فقط معنای دوم قابل تحقق است. در این صورت می‌توان برای عدل یک معنای کلی ذکر کرد که عبارت است از «قرار دادن هر چیز در جای مناسب خودش»؛ لکن این معنای کلی در حوزه‌های مختلف دارای مفاهیم پایین دستی است که متناسب با آن حوزه هستند. در ادامه به بررسی معنای عدالت در سه حوزه فقه، اخلاق و عدالت می‌پردازیم.

عدالت صغری

یکی از مفاهیم پایین دستی معنای کلی عدل، عدالت صغری است که مربوط به حوزه فقه (وظایف شرعی) است. عدالت در این حوزه به معنای این است که انسان به ملکه‌ای انجام واجبات و ترک محرمات دست یابد و عدل که به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود است، در فقه به معنای دست یافتن به این ملکه است؛ یعنی کسی که به ملکه‌ای دست یافته که به راحتی واجبات را انجام و محرمات را ترک کرده و در واقع هر چیزی را در این حوزه در جای مناسب خود قرار داده است^{۱۵}؛ لذا برخی از علمای فقه، عدالت را این گونه تعریف کرده‌اند: «العدالة عبارة عن ملكة إتيان الواجبات وترك المحرمات، عدالت عبارت است از ملکه انجام واجبات و ترک محرمات»^{۱۶}

عدالت وسطی

مفهوم دیگری که از مفاهیم پایین دستی معنای کلی عدل است، عبارت است

گروهی از متکلمین در بحث صفات امام، بر این باورند که امام نه تنها باید دارای اوصاف کمالیه باشد؛ بلکه اوصاف کمالیه او باید از تمامی افرادی که تحت رهبری او هستند بالاتر باشد.^{۱۹} یکی از اوصاف کمالیه‌ی لازم برای یک امام، عدل و عدالت است. این صفت به طور اکمل در سراسر زندگی ائمه (ع) مشهود است در این نوشتار به برجسته سازی این صفت در شخصیت امام حسین (ع) در حادثه کربلا می‌پردازیم.

صفت عدالت در سراسر زندگی امام حسین (ع) موج می‌زند و به معنای واقعی کلمه تمام لحظات و حرکات و سکونات امام (ع) دارای صفت عدالت‌اند؛ زیرا همه این حرکات و سکونات در جای مناسب خود قرار گرفته‌اند.

یکی از مفاهیم پایین دستی معنای کلی عدل، عدالت صغری است که مربوط به حوزه فقه (وظایف شرعی) است. عدالت در این حوزه به معنای این است که انسان به ملکه‌ی انجام واجبات و ترک محرمات دست یابد و عدل که به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود است، در فقه به معنای دست یافتن به این ملکه است.

عدالت صغرای شخصیت امام حسین (ع) در کربلا

با مطالعه تاریخ کربلا به روشنی با عدالت صغرای شخصیت امام حسین (ع) روبرو می‌شویم؛ یعنی می‌بینیم این شخصیت، در بعد مسایل فردی و اجتماعی کاملاً در مقام انجام واجبات و ترک محرمات است، یعنی چه در بعد فردی و چه اجتماعی به دنبال انجام وظیفه شرعی است و امر و نهی الهی در سراسر زندگی حضرت ع، در جای خود قرار گرفته‌اند.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مصادیق عدالت صغری این است که انسان بعد از شناخت معروف و منکر، نه امر به معروف و نهی از منکر را ترک نماید و نه جای این‌ها را با هم عوض کند. چنین شخصی در مورد امر به معروف و نهی از منکر از عدالت صغری برخوردار است. هر قدر معروف و منکر سنگین‌تر، شرایط پیچیده‌تر و هزینه‌ای که باید برای این کار پرداخت، بیشتر باشد، ارزش امر به معروف و نهی از منکر بالاتر خواهد بود. بسیار تفاوت است بین منکری مانند چشم چرانی با منکری مانند بنده کردن مردم توسط فرعون، و بین نهی از منکر کردن زیر دست با نهی منکر کردن یک پادشاه خون‌ریز و بین منکری که هزینه نهی از آن، دشنام یک فرد از افراد جامعه است با منکری که هزینه آن، ریخته شدن خون خود و عیال و

از بین رفتن مال و عرض و آبرو باشد. یکی از علل و انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)، عدالت صغری در قالب امر به معروف و نهی از منکر است؛ یعنی آنچه که در کربلا گذشت، از خطبه‌ها و موعظه‌ها و اندرزها، همه و همه ناشی از عدالت صغرای امام در قالب امر به معروف و نهی از منکر بود. امام حسین (ع) در بیانی، یکی از انگیزه‌های قیام خود را چنین بیان کرده‌اند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ص أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، قِيَام نكردم مگر برای درخواست اصلاح در امت جدم (ص)، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.»^{۲۰} لکن امر به معروف و نهی از منکری که امام حسین (ع) انجام دادند از سه جهت، ویژه و خاص بود:

۱. ویژه بودن منکر

منکر زمان امام حسین (ع)، یک منکر ویژه بود؛ زیرا: اول اینکه یزید به عنوان رهبر جامعه، کافر بود و آشکارا اظهار کفر می‌کرد. جناب طبرسی از شیخ صدوق نقل می‌کند: «چون حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را با حرم محترم او داخل شام بر یزید گردانیدند، امر کرد که سر حسین (ع) را به مجلس حاضر کنید، چون سر مبارک حضرت امام حسین (ع) را در طشت گذاشته، به نزد یزید حاضر کردند با چوب بر ثنایای آن حضرت می‌زد و می‌گفت: «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل»

یعنی بنی هاشم با سلطنت و حکومت بازی کردند و الانه خبری در کار بود و نه وحی نازل شده بود. [وحی و خبر ابزاری بود برای ایشان برای رسیدن به سلطنت و رام کردن مردم]^{۳۱}

دوم اینکه یزید به دنبال نابودی دین اسلام بود؛ یعنی مسأله‌ی اصلی، بود و نبود اسلام بود. به گفته مسعودی «در زمان یزید، دربار مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود به گونه‌ای که حتی در محیطی مقدس، هم چون مکه و مدینه، جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند» این حقیقت را امام حسین (ع) به خوبی می دانستند؛ لذا وقتی خواستند از حضرت (ع) برای یزید بیعت بگیرند ایشان فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید؛ یعنی اگر امت رهبرشان مانند یزید باشد باید فاتحه اسلام را خواند.»^{۳۲}

۲. ویژه بودن شرایط

شرایط زمان امام حسین (ع) به گونه‌ای بود که گردن‌ها برای حاکم وقت، خاضع بود و ترس همه جا را فرا گرفته بود، طوری که حتی کسانی که امام حسین (ع) را حق و تقابل با او را خسران می دانستند، در خدمت حاکم وقت بودند^{۳۳} و تصور سپاه مرکزی لرزه به اندام می انداخت، طوری که یاران چند هزار نفری مسلم را از دور او پراکنده کرد^{۳۴} و نامه نویسان به امام حسین (ع) را در سپاه مخالف امام حسین (ع) قرار داد. اگرچه قلبشان با امام بود، اما

امکان‌اتشان علیه او بود^{۳۵} و درواقع امام یاری در میدان هم نداشت؛ یعنی شرایط، شرایط ترس و تنهایی بود. امام (ع) به جز تعداد کمی از اهل بیت (ع) و شیعیانی که همراه او بودند، کسی را نداشت.

۳. ویژه بودن هزینه

امام (ع) می دانست که هزینه این امر به معروف و نهی از منکر، ریخته شدن خون خود، برخی از اهل بیت و یاران خاص خویش است و برخی دیگر باید به اسارت مبتلا شوند. وقتی محمد بن حنفیه به امام (ع) می گوید که مگر شما قول ندادی که درمورد پیشنهاد من فکر کنی ... پس چرا این قدر زود تصمیم به رفتن گرفتی؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: «پس از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمودند: «ای حسین! از مکه خارج شو، چرا که خدا مایل است که تو را کشته ببیند.» و وقتی محمد حنفیه سؤال می کند که اگر به سفر مرگ می روی، پس چرا زنان را با خود میبری؟ حضرت می فرمایند: «رسول خدا به من فرمودند: خداوند خواسته است ایشان را اسیر ببیند»^{۳۶}

بر این اساس، امر به معروف و نهی از منکر امام (ع) یک امر به معروف و نهی از منکر عادی نبود، او باید رأس یک حکومت فاسد را در شرایطی که ترس، حاکم است و یاری ندارد، امر به معروف و نهی از منکر نماید با اینکه می داند هزینه کار او شهادت و اسارت است؛ لذا انجام این کار روح بزرگی می خواهد تا بتواند عدالت صغری را به منصف ظهور برساند.

برپایی حکومت اسلامی

یکی از اصول مشترک بین انبیا (ع)، برپایی حکومت الهی است؛^{۳۷} زیرا اهداف ایشان از قبیل تعلیم و تربیت، قیام به قسط، عدالت اجتماعی، آزاد کردن انسان‌ها از اسارت‌ها، احقاق حقوق مظلومان، تربیت نفوس و پرورش فضایل اخلاقی بود که اگر بخواهد در سطح وسیع اجرا شود، چاره‌ای جز تشکیل حکومت نیست و بدون حکومت تحقق آن‌ها ممکن نیست^{۳۸} و از آنجا که امامت، امتداد مسیر نبوت است، برخی تشکیل حکومت اسلامی را از شئون و وظایف امام می دانند؛^{۳۹} از همین رو امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «بَنِي الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا هُوَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ، اسلام بر پنج امر بنا شده است، نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره نقل کرد که گفتم کدام یک از آن‌ها افضل است؟ فرمودند: ولایت؛ زیرا ولایت کلید آن‌ها است و والی راهنمای بر آن‌ها است.»^{۴۰}

برای همین تشکیل حکومت اسلامی یکی از وظایف مهم امام است؛ لکن ممکن است شرایط این وظیفه مهم، برای امامی موجود نباشد؛ لذا اقدام به تشکیل حکومت و به دست گرفتن آن نکند؛ اما هرگز هیچ امامی لزوم اصل تشکیل حکومت و به دست گرفتن امور را نفی نکرده است، بلکه ممکن است به علت نبود شرایط از اقدام عملی خودداری نماید، چنانچه نقل است: «پس از آنکه امام علی (ع) در خطبه‌ای از مردم کوفه اظهار نفرت نمود و آنان را به خاطر کناره‌گیری از جهاد، سرزنش کرد، اشعث بن قیس گفت: «... چرا وقتی مردم با فلائی و فلائی بیعت کردند، شمشیر نکشیدی؟ ... چرا قیام نکردی تا حقت را بستانی؟ و حال آنکه در خطبه‌ای گفتی: من به خود مردم، از آنان سزاوارترم؟ و از زمان درگذشت پیامبر (ص) همچنان ساکت بودی؟ چه چیزی تو را از جنگ بازداشت؟» امام (ع) فرمود: «بشنوای پسر قیس، ترس و ناخشنودی پروردگار مرا از این امر بازداشت و آنچه نزد اوست، برایم از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می‌باشد؛ اما دستور پیامبر ص مرا از آن بازداشته؛ زیرا رویدادهای پس از خود را برایم بیان کرد، و آنچه در زندگی (پس از پیامبر) دیدم، و آنچه از پیامبر شنیدم، همان شد، بلکه اعتقاد به قول پیامبر ص از دیدنم، بیشتر بود، و لذا به من فرمود: هرگاه یارانی نداشتی، تا قیام کنی، صبر را پیشه خود ساز و جانم را نگاه دار، تا برای اقامه کتاب خدا و سنت، یارانی بیابی. پیامبر خدا ص به من فرمود: پس از من با کسی دیگر بیعت می‌کنند، درحالی که تو برای من به منزله هارون برادر موسی هستی، امت نیز بسان پیروان موسی، عمل می‌کنند، که در اطراف گوساله اجتماع کردند، و موسی به او گفته بود: اگر دیدی مردم گمراه شدند، و تو هم یارانی داشتی، با آنان جهاد کن، و اگر نداشتی دست نگاه دار و خودت را حفظ کن و میانشان تفرقه ایجاد مکن، پس من (علی) ترسیدم اگر اقدام کنم، پیامبر ص مرا بازخواست نماید که چرا سبب اختلاف شدم.»^{۳۱}

یکی از اصول مشترک بین انبیا، برپایی حکومت الهی است؛ زیرا اهداف ایشان از قبیل تعلیم و تربیت، قیام به قسط، عدالت اجتماعی، آزاد کردن انسان‌ها از اسارت‌ها، احقاق حقوق مظلومان، تربیت نفوس و پرورش فضایل اخلاقی بود که اگر بخواهد در سطح وسیع اجرا شود، چاره‌ای جز تشکیل حکومت نیست و بدون حکومت تحقق آن‌ها ممکن نیست و از آنجا که امامت، امتداد مسیر نبوت است، برخی تشکیل حکومت اسلامی را از شئون و وظایف امام می‌دانند.

و نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَإِنَّكُمْ، خدایا تو می‌دانی که آنچه ما انجام دادیم، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو و درستی را در همه بلاد آشکار کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض، سنت‌ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد.»^{۳۲} آیا تحقق این اهداف زمانی که یک حکومت جائز بر جامعه حاکم و عامل فساد جامعه شده است، بدون تحقق یک حکومت ممکن است؟ قطعاً ممکن نیست و حضرت نیز برای تحقق این اهداف قطعاً برنامه تشکیل حکومت داشتند؛ لذا قبل از رفتن به کوفه، جناب مسلم را فرستادند تا از مردم بیعت بگیرند. روشن است که اخذ این بیعت برای تشکیل حکومت توسط حضرت (ع) بود.^{۳۳}

بنابراین قیام امام حسین (ع) در قالب عمل به وظیفه شرعی خود بود. امام (ع) قیام کرد تا با برپایی حکومت اسلامی، دین جدش را اصلاح و عدالت را در کشور اسلامی برپا نماید و این حرکت نمودی از عدالت صغری امام (ع) در جریان عاشورا بود تا به این وسیله با قرار گرفتن صالحین در جای مناسب خودشان در جامعه، دین هم به جایگاه لایق خود برگردد و عدالت تحقق یابد.

رعایت حق الناس

یکی از شئون و مصادیق عدالت صغری، رعایت حق الناس است. رعایت

امام حسین (ع) در جریان عزم به کربلا فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا إِيْمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ



حق الناس از همه پسندیده است؛ اما از یک مقام عالی، پسندیده‌تر است و هرچقدر مقام بالاتر باشد، رعایت این حق نشان از علو درجات روحی شخص دارد؛ یعنی نشان می‌دهد علت رعایت حق دیگران، ترس از صاحب حق نیست، بلکه علت آن نهادینه بودن ارزش‌های الهی در وجود او و علو روحی اوست و روشن می‌شود چنین شخصی تحت تأثیر مقام خود قرار نگرفته است.

امام حسین (ع) وقتی وارد سرزمین کربلا می‌شود، از آنجا که علم به شهادت خویش و یارانش و هر آنچه که برای ایشان اتفاق می‌افتد، داشت و می‌دانست در آینده قبور ایشان ملجأ و پناهگاه عشاق خواهد بود و نیز بخشی از این زمین به علت ورود و دفن شهدا و زیارت عشاق مورد تصرف قرار می‌گیرد، حاضر نشد که این تصرفات در قالب ورود و دفن در سرزمین کربلا و زیارت عشاق، خروج از عدالت صغری باشد و زمینه را برای حلیت این تصرفات فراهم کرد، با اینکه توجه به این امور در آن شرایط، معمولاً مورد توجه قرار ندارد و طبق عادت، مورد غفلت واقع می‌شود؛ اما امام (ع) توجه کامل به این امر داشت؛ لذا در روایت است که «أَنَّ الْحُسَيْنَ اشْتَرَى النَّوَاحِي الَّتِي فِيهَا قَبْرُهُ مِنْ أَهْلِ نَيْنَوَى وَالْغَاضِرِيَّةِ بِسِتِّينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِمْ وَشَرَطَ أَنْ يُوشِدُوا إِلَى قَبْرِهِ وَ يُضَيَّفُوا مِنْ زَاوَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، امام حسین (ع) قسمت‌هایی که قبرشان در آن قرار دارد از هل نینوا و غاضریه به قیمت شصت هزار درهم خریدند و به خود ایشان هدیه کردند

به این شرط که مردم را به قبر ایشان راهنمایی کرده و سه روز از زائران حضرت پذیرایی نمایند».^{۳۴}

این روایت نشان می‌دهد که خریداری زمین توسط امام حسین (ع) جنبه‌های گوناگون داشت، یکی اباحه تصرف در زمین دیگران به واسطه ورود به آن‌ها و دفن شهدا و دیگری اباحه ورود عشاق امام حسین (ع) به این سرزمین برای زیارت و همچنین پذیرایی کردن از زائران حضرت (ع). عدالت صغری امام (ع) اقتضا می‌کرد که حتی در این شرایط از بحث تصرف در ملک دیگران قافل نشود و حقوق دیگران را رعایت نماید.

در روایت دیگر داریم که امام حسین (ع) در روز عاشورا می‌فرمایند: «نَادَى أَنْ لَا يَقْتُلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دِينَ وَ نَادَى بِهَا فِي الْمَوَالِي فَانِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دِينَ أَخَذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بگو به همراه من کسی که دین به گردن اوست، جنگ نکند و در بین شیعیان من اعلام کن که همانا از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: هر کس بمیرد و بر گردن او دینی باشد، در روز قیامت از حسنات او گرفته می‌شود.^{۳۵} این روایت نشان از اهتمام ویژه حضرت به مسأله حلال و حرام و حق الناس است که در روز عاشورا و در چنین شرایطی

که طبیعتاً انسان به فکر این موارد نیست، باز هم امام حسین (ع) توجه به آن دارند و عدالت صغری را در این زمینه به منصفه ظهور می‌رسانند.

عدالت وسطای شخصیت امام حسین (ع) در کربلا

از منظر اخلاق، عدالت وصف کسی است که بتواند حکمت، سخاوت، عفت و شجاعت را در خود حفظ نماید. این اوصاف به شکل اکمل در امام حسین (ع) جمع است و در کربلا در حوادث مختلف از امام (ع) ظهور و بروز نموده است. در این نوشتار به ذکر یک مورد از مصادیق این صفات اشاره می‌شود.

حکمت امام (ع)

وقتی سپاه حر مانع حرکت امام حسین (ع) و اصحاب او شدند و گفتند از امیر، عبیدالله بن زیاد دستور داریم که بر تو سخت بگیریم، در میان اصحاب خود خطبه‌ای کوتاه خواند و گزارشی حکیمانه از یکی از حقایق هستی داد، گزارشی که شعار آزادگان قرار گرفت. امام حسین (ع) در این خطبه فرمودند: «فانی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برماً، من مرگ را سعادت و زندگی به همراه ستمکاران را ذلت می‌بینم.»^{۳۶} حضرت (ع) با این بیان، این نگاه حکیمانه و صائب را برای همه آزادگان، الگو قرار دادند که زندگی در کنار ستمکار، طعم ذلت دارد و انسان آزاده هرگز زیر بار ذلت نمی‌رود و اگر انسان مخیر بین این زندگی و مرگ باشد، مرگ سعادت و انتخاب آن شایسته و نیکو است؛ زیرا زندگی در نگاه انسان حکیم، تنها حیات حیوانی نیست که خلاصه در خوردن و آشامیدن و نکاح و... باشد، بلکه تمامی این‌ها زمینه برای حیات ربانی و الهی در قالب بندگی خداوند و ظهور ارزش‌های اخلاقی و روحی انسان است و زندگی در کنار ستمکار اگرچه ممکن است ضربه‌ای به حیات حیوانی نزند؛ اما در تعارض روشن با حیات الهی و ربانی است و با آن منافات دارد و کسی که به دنبال حیات الهی و ربانی است، همیشه در کنار ستمکار احساس مرگ و ذلت دارد و روزی هزار بار می‌میرد و زنده می‌شود؛ چرا که انسان حکیم، احترام به آبروی مردم را می‌خواهد، درحالی که ستمکار به دنبال تجاوز به عرض دیگران است، حکیم حرمت مال مردم را می‌خواهد و ستمکار به دنبال تصاحب و غارت مال غیر است، حکیم به دنبال اعطای مناصب براساس شایستگی است؛ اما ظالم به دنبال رعایت هوس و قومیت‌ها و... است؛ لذا انسان آزاده و حکیم اگر مردد بین زندگی با این وضع و دست شستن از حیات باشد، دست شستن از حیات برای او راحت‌تر و محبوب‌تر خواهد بود.

سخاوت امام (ع)

در شب عاشورا هنگامی که امام حسین (ع) بیعت را از اصحاب خود برداشتند و فرمودند که هرکس دست خانواده خویش بگیرد و پراکنده شود،^{۳۷} هرکسی مطلبی در حمایت از امام حسین (ع) گفت و به شدت حمایت خود را از امام حسین (ع) اعلام کرد. در این هنگام به «محمد بن بشیر حضرمی» خبر رسید که فرزندش در مرز ری به اسارت رسیده است، گفت: من اسارت او و شهادت خود را به حساب خداوند گذاشتم، من دوست ندارم پسر اسیر باشد و من زنده بمانم. امام حسین (ع) با شنیدن این سخنان فرمود: «من بیعتم را از تو برداشتم.» محمد بن بشیر گفت: «زنده زنده، طعمه درندگان شوم اگر تو را تنها گذارم.» وقتی امام (ع) در پاسخ این سخنان فرمود: پس این لباس‌ها را به فرزندت که همراه توست، بده تا در نجات برادرش به مصرف برساند. سپس امام (ع) پنج جامه به او داد که قیمت آن‌ها هزار دینار بود.^{۳۸}

عفت امام (ع)

عفت؛ یعنی خودداری کردن از امور قبیح و ناشایست؛ لذا عفت متفاوت با تقوی است، تقوی مربوط به خودداری از گناه است؛ اما عفت خودداری از مطلق امور قبیح است، حتی اگر گناه هم نباشد.^{۳۹} در هیچ جای کربلا گزارش نشده است که امام (ع) دست به اظهار ذلت و خواری زده باشد، اظهار ضعف و زبونی کرده باشد، التماس برای زنده ماندن و



«اصل انضلام و استرحام از اصولی است که هرگز پیغمبر یا اوصیای پیغمبر از این اصل پیروی نکردند؛ یعنی آیا بوده در یک جایی که چون دشمن را قوی می‌دیدند، به یکی از این دو وسیله جنگ بزنند: یکی اینکه استرحام کنند؛ یعنی گردنشان را کج کنند و شروع کنند به التماس کردن، ناله و زاری کردن که به ما رحم کن؟ ابداً. انضلام چطور؟ یعنی تن به ظلم دادن. این هم ابداً. این‌ها سلسله اصولی هستند که هرگز پیغمبر اکرم و همچنین اوصیای بزرگوار او و بلکه همچنین تربیت شدگان مکتب او از این اصول استفاده نکرده‌اند.»^{۴۱}

شجاعت امام (ع)

در شجاعت امام حسین (ع) همین کافی است که دشمن از دیدن قوت قلب و صلابت اراده او به اعجاب آمده و چنین گزارش کرده است: «وَاللَّهِ مَا زَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَوُلْدُهُ وَاصْحَابُهُ اِزْبَطَ جَاشَأً مِنْهُ، به خدا قسم ندیدم دل شکسته‌ای که اهل بیت و فرزندان و اصحابش کشته شده باشند؛ اما این قدر قوی دل باشد.»^{۴۲} این همه مصیبت و فشار روحی کافی بود که لرزه به اندام انسان در ادامه نبرد بیندازد؛ اما تغییری در قوت قلب و صلابت امام شکل نگرفت. اگر کسی شرایط و امکانات و یاران حضرت (ع) را با شرایط و امکانات و تعداد یاران دشمن مقایسه کند، واقعا می‌بیند که اقدام به این کار، شجاعتی وصف ناپذیر می‌خواهد، طوری که عقاد می‌گویند: «شجاعت حسین (ع) صفتی است که ظهور آن از او غریب نیست، برای اینکه ظهور شجاعت از او مثل ظهور طلا از معدن آن است ... و در میان انسان‌ها کسی در شجاعت قلبی و قوت روحی،

استرحام کرده باشد؛ بلکه نفس امام (ع) به قدری عقیف است که از این امور قبیح خودداری کرده و خلاف این‌ها گزارش شده است. در یک مورد امام (ع) در احتجاجی که با اهل کوفه در کربلا دارد، می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكْنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَخُجُورٌ طَهَّرَتْ وَجُدُودٌ طَابَتْ ... إِنِّي زَا حُفٍّ بِهَذِهِ الْأُشْرَةِ عَلَى قَلْبَةِ الْعَدَدِ وَكَثْرَةِ الْعَدُوِّ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ، آگاه باشید که فرومایه فرزند فرومایه، مرا بین دو امر مخیر کرده است، بین شمشیر و ذلت، درحالی که ذلت از ما دور است. خداوند و رسول او مؤمنان و دامن‌های پاک، پذیرش ذلت را برای ما نمی‌پسندند ... من با همین جمعیت، با وجود کمی تعداد و کثرت دشمن و ترک نصرت ناصر، با شما پیکار می‌کنم.»^{۴۳}

شهید مطهری در این مورد می‌فرماید:

شجاع‌تر نیست از کسی که اقدام کند و وارد شود بر آنچه حسین (ع) در کربلا بر آن اقدام کرد.^{۴۳}

عدالت کبرای شخصیت امام حسین (ع) در کربلا

در طول زندگی شریف امام حسین (ع)، عدالت کبری در حوادث و موقعیت‌های زیادی تجلی یافته است، مخصوصاً در زمینه حادثه کربلا که اوج عدالت کبرای حضرت (ع) در حوادث کربلا بروز و نمود پیدا کرد. شرایط و حوادث کربلا به گونه‌ای بود که محرک‌های فراوان و پرفدرتی برای غلبه باطن امام (ع) بر ظاهر ایشان را داشت و اگر حضرت (ع) به این محرک‌ها پاسخ مثبت می‌دادند، هر آینه با ولایت باطنی خود و تصرف در مظاهر عالم هستی، دشمن را نابود می‌کرد، جریان ذبح علی اصغر روی دستان مبارک حضرت (ع) کافی بود تا دشمن را با ولایت باطنی خود نابود کند؛ زیرا شاید سخت‌ترین نقطه حادثه کربلا همین حادثه باشد؛ چون تنها در این حادثه بود که از جانب خداوند، امام حسین (ع) را تسلیت دادند و ندا آمد: «حسین، علی اصغر را فروگذار، چرا که برای او در بهشت دایه‌ای مهیا شده است.»^{۴۴} یا محرکی مانند جریان حضرت عباس (ع) که در سوگ او فرمودند: «اکنون کمرم شکست.»^{۴۵} این حادثه و امثال آن کافی بود تا باطن بر ظاهر حضرت (ع) غلبه نماید و همه را نابود نماید؛ اما این عدالت کبرای امام (ع) است که با وجود اینکه از ولایت باطنی برخوردار است و مظهر تمامی اسمای حسناى الهی است؛ اما هرگز نگذاشتند اسم «هو المنتقم» ایشان بر «هو الحکیم» غلبه نماید، هرگز نگذاشتند باطن بر ظاهر غلبه نماید و بر اساس مشیت الهی در هر زمانی مظهر همان اسمی شدند که خدا می‌خواهد و نظام انتخاب و اختیار را برهم نزدند.

با مطالعه تاریخ کربلا به روشنی با عدالت صغرای شخصیت امام حسین (ع) روبرو می‌شویم؛ یعنی می‌بینیم این شخصیت، در بعد مسایل فردی و اجتماعی کاملاً در مقام انجام واجبات و ترک محرمات است، یعنی چه در بعد فردی و چه اجتماعی به دنبال انجام وظیفه شرعی است و امر و نهی الهی در سراسر زندگی حضرت ع، در جای خود قرار گرفته‌اند.

شیخ مفید نقل کرده است: «وقتی امام حسین (ع) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه نشانه‌دار او را دیدار کردند درحالی که در دستان ایشان وسیله جنگی بود ... به امام (ع) گفتند: «ای حجت خدا ... خداوند جد تو را در مکان‌های مختلفی به واسطه ما یاری کرده و شما را هم به واسطه ما کمک کرده است.»

امام (ع) فرمودند: «وعده ما در گودالی که در آن شهید می‌شوم و آن کربلا است» گروهی از جنیان مسلمان بر امام حسین (ع) وارد شدند و گفتند: «ما شیعه و یاور تو هستیم، اگر ما را به قتل تمامی دشمنان امر کنی و خودت در اینجا بایستی ما برای تو کافی هستیم.» حضرت در پاسخ فرمود: «خداوند به شما جزای خیر دهد اگر من در این جایگاهم زنده بمانم، این مردم نگون بخت با چه چیزی امتحان می‌شوند و چه کسی بجای من در این گودال در کربلا دفن می‌شود؟» جنیان گفتند: «ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا، اگر طاعت شما بر ما واجب نبود همه دشمنان را می‌کشتیم قبل از اینکه دست ایشان به تو برسد.» امام (ع) فرمودند: «به خدا قسم، ما توانا تر از شما بر نابودی ایشان هستیم؛ لکن هرکس هلاک می‌شود یا هدایت می‌یابد باید از روی بینه باشد.»^{۴۶}

وقتی به حضرت (ع) در مورد اوضاع کوفه خبر می‌رسد که دل‌های کوفیان با تو؛ اما شمشیرهایشان بر علیه توست و بهتر است از رفتن به کوفه خودداری نمایی، ابواب آسمان گشوده شده و ملائکه فراوانی نازل می‌شوند و می‌فرمایند: «اگر تقدیر الهی این گونه نبود که چیزهایی نزدیک هم شوند [بدن من در کربلا حاضر شود] و زمان شهادت من نزدیک نشده بود به کمک این فرشتگان با آنان می‌جنگیدم؛ اما یقین دارم که قتلگاه من و اصحاب من در کربلا است و غیر از فرزندم علی، کس دیگری زنده نمی‌ماند»^{۴۷}

اورخ نمی دهد و در جریان حادثه کربلا عدالت در امام حسین (ع) موج می زند و عدالت با تمام ابعاد سه گانه آن در امام حسین (ع) تجلی و ظهور یافته است.*

پی نوشت

۱. فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۲، ص ۳۹۶.
۲. همان؛ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۴۲۳؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۷۶۱.
۳. فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۲، ص ۳۹۶.
۴. همان؛ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۴۲۲؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۷۶۱.
۵. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۴۲۳؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۷۶۱.
۶. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۴۲۳.
۷. همان؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۷۶۱.
۸. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۴۲۳.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۷۶۰.
۱۰. همان، ص ۱۷۶۱؛ اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۵۱؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۱.
۱۱. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۲۴۶.
۱۲. ابوجعفر نیشابوری مقرئ، «الحدود»، ص ۶۰.
۱۳. شیخ صدوق، «التوحید»، ص ۷۳؛ فیض کاشانی، «علم الیقین فی اصول الدین»، ص ۱۷۸؛ جوادی آملی، عبد الله، «تسنیم»، ج ۲۱، ص ۳۹۱؛ ربانی گلپایگانی، علی، «القواعد الکلامیة»، ص ۱۳۸؛ مکارم شیرازی، ناصر، «الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل»، ج ۳، ص ۲۱۱.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، «المیزان»، ج ۱۲، ص ۳۳۱.
۱۵. رک: جوادی آملی، عبد الله، «حماسه و عرفان»، ص ۹۴.
۱۶. یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی (المحشی)، ج ۱، ص ۲۷؛ اصفهانی، سید ابو الحسن، وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام الخمینی)، ص ۱۳؛ خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۱۰.
۱۷. رک: جوادی آملی، عبد الله، «حماسه و عرفان»، ص ۹۵ - ۹۶.
۱۸. جوادی آملی، عبد الله، «حماسه و عرفان»، ص ۹۷.
۱۹. امین، سید محسن، «مقدمه اعیان الشیعه»، ج ۱، ص ۱۰۷؛ مظفر، محمدرضا، «عقائد الامامیه»، ص ۳۱.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۴۴، باب ۳۷، ص ۳۲۹.
۲۱. طبرسی، احمد بن علی، «الاحتجاج علی اهل اللجاج»، ج ۲، ص ۳۰۷.
۲۲. سید بن طاووس، «التهوف»، ص ۴۰.
۲۳. همان، ص ۳۸.
۲۴. همان، ص ۷۸.
۲۵. طبری، محمد بن جریر، «دلائل الامامه»، ص ۱۸۲.
۲۶. سید بن طاووس، «التهوف»، ص ۹۴.
۲۷. جوادی آملی، عبد الله، «تسنیم»، ج ۱۰، ص ۳۸۰؛ «ولایت فقیه»، ص ۲۰۱.
۲۸. رک: مکارم شیرازی، ناصر، «اهداف قیام حسینی»، ص ۸۳.
۲۹. رک: جوادی آملی، عبد الله، «تسنیم»، ج ۶، ص ۴۵۴.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۱۸.
۳۱. دیلمی، حسن بن محمد، «ارشاد القلوب»، ج ۲، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که «وقتی امام حسین (ع) و عمر بن سعد (لعنت خدا بر او باد) ملاقات کردند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت را برای امام حسین (ع) فرستاد و او را مخیر بین پذیرش نصرت و بین لقای الهی نمود و حسن لقای الهی را پذیرفت»^{۴۸}

این روایات و نقل ها، بیانگر این حقیقت است که امام حسین (ع) قادر بر نابودی دشمن به واسطه فرشتگان و جنیان و بالآخر از همه، حضرت می توانستند دشمنان را با ولایت باطنی خود نابود کنند؛ لکن هرگز نخواستند نظام انتخاب و امتحان برهم بخورد و وقتی هم مخیر بین پذیرش نصرت و لقای الهی شدند، برای تحقق مشیت الهی که «شاء ان یراک قتیلا» و تحقق اهدافی که پشت این مشیت است، هرگز باطن بر ظاهر غلبه نکرد و هرگز اسم «هو الحکیم» تحقق تأثیر «هو المنتقم» قرار نگرفت و در هر زمانی مظهر اسمی حسنایی شد که مورد رضایت و خواست الهی است.

جمع بندی

با اینکه توصیف کنندگان عدالت بسیارند و در عمل، صاحبان این صفت قلیل اند و در شرایط دشوار و سخت، تعداد متصفان به عدالت کم و کمتر می شوند و هرچه قدر شرایط سخت تر می شود، صاحبان عدالت کمتر می شوند؛ اما مطالعه حادثه عاشورا نشان می دهد، امام حسین (ع) کسی است که هرچقدر شرایط سخت تر هم می شود؛ اما خللی در کمالات روحی

۱۷. طبرسی، احمد بن علی، «الاحتجاج علی اهل اللجاج»، ۲ جلد، با تصحیح محمد باقر خراسان، نشر مرتضی، مشهد، اول، ۱۴۰۳. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
۱۸. طبری، محمد بن جریر، «دلائل الامامة»، مصحح قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعنه، انتشارات بعثت، قم، اول، ۱۴۱۳. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
۱۹. طریحی، فخرالدین، «مجمع البحرين»، ۶ جلد، ایران - تهران، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
۲۰. فیض کاشانی، «علم الیقین فی اصول الدین»، نرم افزار کلام اسلامی.
۲۱. فیومی، احمد بن محمد مقری، «المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی»، در یک جلد، منشورات دار الرضی، قم - ایران، چاپ اول، بی تا. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چهارم، ۱۴۰۷. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
۲۴. مرعشی، نورالله، «احقاق الحق وازهاق الباطل»، ۲۳ جلد، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، اول، ۱۴۰۹. نرم افزار کلام اسلامی.
۲۵. مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ۱۴ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، اول، ۱۳۶۸. نرم افزار کلام اسلامی.
۲۶. مطهری، مرتضی، نرم افزار مجموعه آثار شهید مطهری.
۲۷. مظفر، محمدرضا، «عقائد الامامیه»، انتشارات انصاریان، قم، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷. نرم افزار کلام اسلامی.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، «الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل»، نرم افزار کلام اسلامی.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، «اهداف قیام حسینی»، انتشارات امام علی بن ابی طالب ع، قم، اول، ۱۳۸۸.
۳۰. نوری، حسین، «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، ۲۸ جلد، مؤسسه آل البيت ع، قم، اول، ۱۴۰۸. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
۳۱. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروة الوثقی (المحشی)، ۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.

۳۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۹۷، ص ۸۰-۸۱.
 ۳۳. رک: مکارم شیرازی، ناصر، «اهداف قیام حسینی»، ص ۸۸.
 ۳۴. نوری، حسین، «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، ج ۱۰، ص ۳۲۱.
 ۳۵. مرعشی، نورالله، «احقاق الحق وازهاق الباطل»، ج ۱۹، ص ۴۳۰.
 ۳۶. سید بن طاووس، «اللهوف»، ص ۱۱۴.
 ۳۷. سید بن طاووس، «اللهوف»، ص ۱۳۰.
 ۳۸. رک: همان، ص ۱۳۴.
 ۳۹. رک: مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۸، ص ۱۸۰.
 ۴۰. طبرسی، احمد بن علی، «الاحتجاج علی اهل اللجاج»، ج ۲، ص ۳۰۰.
 ۴۱. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار»، ج ۱۶، ص ۸۱-۸۲.
 ۴۲. عسکری، مرتضی، «معالم المدرستین»، ج ۳، ص ۱۶۸.
 ۴۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، «پرتوی از عظمت امام حسین»، ص ۲۰۵-۲۰۶.
 ۴۴. مرعشی، نورالله، «احقاق الحق وازهاق الباطل»، ج ۲۷، ص ۲۰۶.
 ۴۵. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۵۸، ص ۲۳۳.
 ۴۶. سید بن طاووس، «اللهوف»، ص ۹۴-۹۷.
 ۴۷. همان، ص ۹۰.
 ۴۸. همان، ۱۴۴-۱۴۶.
- منابع**
۱. ابوالحسن، احمد بن فارس بن زکریا، «معجم مقانیس اللغة»، ۶ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۲. ابوجعفر نیشابوری مقری، «الحدود»، به تحقیق دکتر یزدی، ۱ جلد، مؤسسه الامام الصادق ع، قم، اول، ۱۴۱۴. نرم افزار کلام اسلامی.
 ۳. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، «مفردات ألفاظ القرآن»، در یک جلد، دار العلم - الدار الشامیه، لبنان - سوریه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۴. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام الخميني)، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۵. جوادی آملی، عبدالله، «تسنیم»، نرم افزار اسراء.
 ۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية»، ۶ جلد، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۷. خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۸. دیلمی، حسن بن محمد، «ارشاد القلوب»، ترجمه علی سلگی نهاوندی، دو جلد، انتشارات ناصر، قم، اول، ۱۳۷۶. نرم افزار جامع الاحادیث ۳.
 ۹. ربانی گلپایگانی، علی، «القواعد الکلامیه»، نرم افزار کلام اسلامی.
 ۱۰. رک: جوادی آملی، عبدالله، «حماسه و عرفان»، مرکز نشر اسراء، قم، سوم، ۱۳۸۱.
 ۱۱. سید بن طاووس، «اللهوف»، ترجمه سید جواد رضوی، موعود اسلام، قم، سوم، ۱۳۹۰.
 ۱۲. سید محسن امین، «مقدمه اعیان الشیعه»، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۶. نرم افزار کلام اسلامی.
 ۱۳. شیخ صدوق، «التوحید»، ۱ جلد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، اول، ۱۳۹۸. نرم افزار کلام اسلامی.
 ۱۴. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، «المحیط فی اللغة»، ۱۰ جلد، عالم الکتاب، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ۲.
 ۱۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، «پرتوی از عظمت امام حسین»، انتشارات مسجد جمکران، قم، اول، ۱۳۹۰.
 ۱۶. طباطبایی، محمد حسین، «المیزان»، ۲۰ جلد، مکتبه النشر الاسلامی، قم، پنجم، ۱۴۱۷. نرم افزار کلام اسلامی.



درآمدی بر سیره سیاسی سیدالشهداء

جدایی دین از سیاست، مظهر شرک است

محمد هادی جنتی نیا

کارشناسی ارشد تاریخ تشیع، سطح سه حوزه علمیه قم



رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان به گونه ای بودند که تمامی حب و بغض ها و حرکت هایشان از روی وظیفه دینی و تکلیف شرعی بود و این مطلب را می توان در سخنان، رفتار، سیره و سبک زندگی حضرات معصومین (علیهم السلام) به خوبی درک کرد. در واقع دین با تمام زندگی آنان پیوند خورده و از پنجره دین به مسائل نگاه می کردند.

یکی از مهم ترین ساحت های زندگی اهل بیت (ع)، بُعد سیاسی و نوع برخورد با حکومت زمان می باشد که آنچه را که وظیفه شرعی و دینی می دانستند در این باب عمل می کردند. در زیارت جامعه کبیره به این جنبه از زندگی امامان معصوم (ع) با جمله «و سَاسَةَ الْعِبَاد» اشاره شده است و استحقاق سیاست و رهبری خلق را به ائمه (ع) نسبت می دهد؛ زیرا که اینان تربیت و ادبشان را از خداوند پذیرفته اند.

نقش دین در سیاست به نحوی است که ریشه های دینی و گرایش های سیاسی را هدایت می کند و موجب کنترل قدرت می شود و در جلوگیری از فساد سیاسی نقش مهمی را ایفا می کند. از منظر دین برای آنکه قدرت به استبداد و خودکامگی منتهی نشود، باید آن را امانت الهی دانست. سیاستمدار در سایه آموزه های دینی شیفته خدمت می شود، نه تشنه قدرت و دیگر نفس ریاست و حکومت برایش موضوعیت ندارد، بلکه آن را وسیله ای برای تحقق اهداف عالی انسانی و احقاق حقوق مردم خواهد دانست.

پیوند دین و سیاست در کلام معصومین

حضرت اباعبدالله الحسین (ع) درباره فلسفه قیام خود می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا تَتَمَاسًا مِنْ قُضُولِ الْخُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِضْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ؛ بار الها! تو خود می دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است، بلکه از آن روست که پرچم دین تو را افراشته بینیم و مفاصد را در شهرهایت اصلاح کنیم و بندگان ستم دیده ات را امانی دهیم تا به فرایض و سنت ها و احکامات کنند.» این نحوه نگاه دینی به مسائل سیاسی در جای جای زندگی پر برکت سالار شهیدان قابل مشاهده است. وقتی که اباذر غفاری به سبب مبارزات و مخالفت ها با دستگاه حکومت به دستور عثمان به منطقه ریزه تبعید گردید، امام حسین (ع) به زیبایی این تبعید را با دین پیوند می زند و در بدرقه اباذر می فرماید: «يَا عَمَّاهُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا قَدْ تَرَى وَاللَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ وَقَدْ مَنَعَكَ الْقَوْمُ دُنْيَاهُمْ وَمَنَعَتْهُمْ دِينَكَ فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَأَخَوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الصَّبْرَ

و النَّصْرَ وَاسْتَعِذْ بِهِ مِنَ الْجَشَعِ وَالْجَزَعِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدِّينِ وَالْكَرَمِ وَإِنَّ الْجَشَعَ لَا يُقَدِّمُ رِزْقًا؛ ای عمو جان! به راستی که خدای تعالی توانا است که این وضع (جان خراشی) را که می بینی، دگرگون کند و اوست که تغییر و تحولات همه به دست اوست. همانا این مردم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو هم دین خود را از آن ها بازداشتی و راستی که تو چه بی نیازی از آنچه آنان از تو دریغ داشتند و چه نیازمندند آنان بدان چه تو از آن ها بازداشتی، بر تو باد به صبر که به راستی خیر و خوبی در صبر است.»

نفوذ در جنگ صفین

همچنین وقتی که دشمنان در جنگ صفین به فکر نفوذ در خاندان رسول خدا (ص) افتادند، به اباعبدالله پیغام دادند که تو با حضرت علی (علیه السلام) مخالفت کن و او را برکنار ساز و ما همه تو را به عنوان حاکم جامعه اسلامی برمی گزینیم و پشت تو قرار می گیریم. امام جواب خود را به نماینده آنان که عبیدالله بن عمر بود با رنگ و بوی دینی جواب می دهد و این عمل را مساوی با خروج از دین اسلام و کافر شدن می داند. حضرت در برابر این تحریکات شیطنیت آمیز می فرماید: «كَأَنَّ اللَّهَ لَا أَكْفَرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبِوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، إِخْسَ وَبَيْتِكَ مِنْ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، وَقَدْ أَخْرَجَكَ مِنْ دِينِكَ يَا ثُبَاعِ الْفَاسِطِينَ؛ نه! والله این درخواست شما عملی نیست، سوگند به خدا لحظه ای به خدا و پیامبر او و جانشین بحق رسول خدا (ص) کافر



حکمرانی و دخالت در سیاست را ندارد.

در یکی از این نامه‌ها امام (ع) خطاب به معاویه می‌نویسد: «ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنَكَ وَهُوَ غُلَامٌ يَشْرِبُ الشَّرَابَ وَيَلْهُو بِالْكَالِبِ فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَأَخْرَيْتَ رَعِيَّتَكَ وَلَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ فَكَيْفَ تُولِّيَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ مِّنْ يَشْرِبُ الْمُسْكِرَ وَشَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ وَشَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرَارِ وَلَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ بِأَمِينٍ عَلَى دَرْهَمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟ اِى معاویه! پسرت را جانشین خود قرار دادی. او نوجوانی است که شراب می‌خورد و با سگ‌ها بازی می‌کند. تو به امانت خود خیانت کردی و رعیت را آلوده کردی و نصیحت پروردگارت را نپذیرفتی. چگونه امور امت محمد (ص) را کسی بر عهده گیرد که شراب می‌خورد و با فاسق‌های زمان و اشرار، شراب می‌نوشد. شراب‌خواری که بر یک درهم پول امین نمی‌باشد، چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟»

در یکی از سخنرانی‌ها بیان می‌دارد: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَلِدِينِي وَلِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ

نمی‌شوم، دور شو! ای انسان سگ صفت که شیطان پلید تو را فریب داده، و با پیروی از معاویه از دین خدا خارج ساخته است.» امام حسین (ع) در برابر این پیشنهاد بزرگ که رسیدن به خلافت و ریاست بود، کوچک‌ترین تأثیری نشان نداد و ثابت کرد که وی فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) بوده و هرگز دین خود را به دنیا و منصب بی‌ارزش نمی‌فروشد. به همین جهت، چون عبیدالله بن عمر عکس العمل امام را به معاویه ابلاغ کرد او گفت: به راستی حسین پسر علی است و هرگز فریب نمی‌خورد.» با توجه به این مطالب که عرض شد، می‌بینیم امام حسین (ع) در همه امور مخصوصاً سیاست و حکومت به جنبه دین کاملاً توجه داشت و در بازخوردها و کلام خود دین و سیاست را با هم می‌دید و با هم می‌سنجید و سیاست را جدای از دین نمی‌دانست، بلکه حرکت سیاسی و گفتار سیاسی خود را بر مبنای دین قرار می‌داد.

مطرح‌سازی یزید توسط معاویه

وقتی اباعبدالله (ع) متوجه شد که معاویه با روش‌های گوناگون سعی در مطرح کردن یزید دارد و بر خلاف صلح‌نامه، می‌خواهد حکومت را در خاندان بنی‌امیه موروثی کند و به پسرش واگذارد، با نامه‌های افشاگرانه و سخنرانی‌های هشدار دهنده، تلاش کرد مردم را بیدار کند و در نامه‌ها و سخنرانی‌ها بر بی‌دینی یزید و فاسق بودن او تأکید کرد و کاملاً این نکته را گوشزد می‌کرد که شخصی بی‌دین و بی‌اعتقاد، صلاحیت

أَجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَإِنْ تَرَكْتَهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدُنْيِي؛^۱ و من فتنه‌ای برای این امت بزرگ‌تر نمی‌بینم از اینکه تو خلیفه آنان باشی! من برای خودم و دینم و امت محمد (ص) افضل و بهتر از این نمی‌بینم که با تو جهاد نمایم، اگر من با تو جهاد کنم، قریه‌الی الله جهاد می‌کنم و اگر جهاد با تو را ترک کنم باید برای این گناه از پروردگارم طلب مغفرت نمایم.»

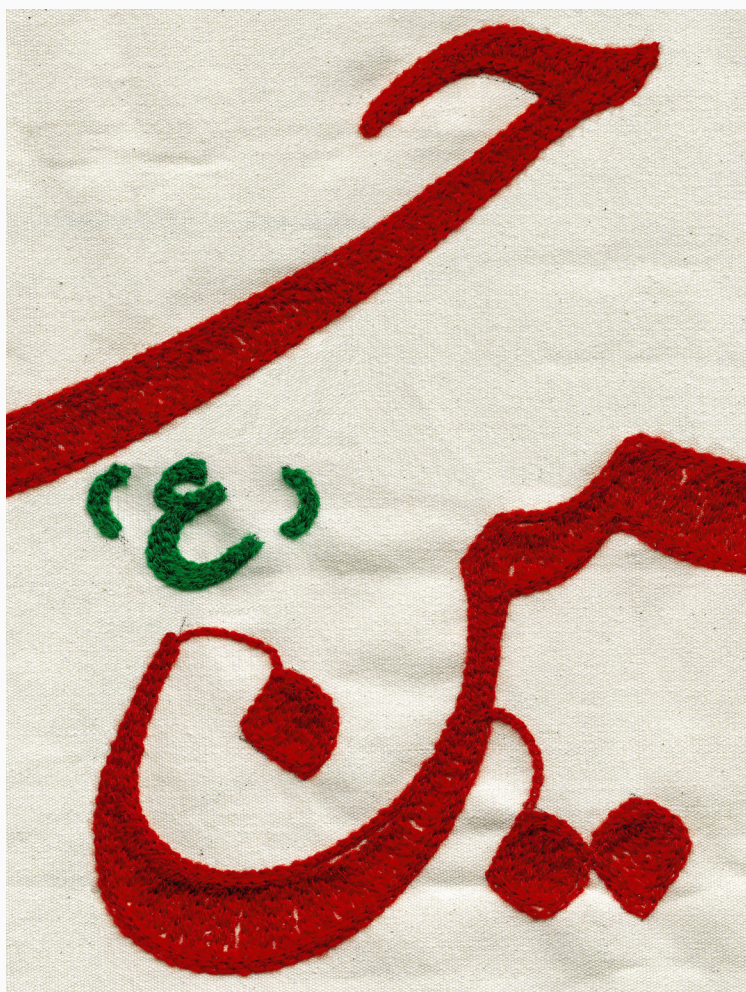
فشار یزید بر مخالفان

پس از مرگ معاویه فشار یزید بر مخالفان مخصوصاً اباعبدالله (ع) زیاد شد و فرمان داد که امام حسین (ع) باید بیعت کند و گرنه دستگیر یا کشته می‌شود. ولید بن عقبه فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فراخواند و گفت: «معاویه مُرد و یزید به جای او نشست و این نامه را نوشته است که شما باید بیعت کنید.» امام حسین (ع) این‌گونه پاسخ می‌دهد که من با او بیعت نمی‌کنم و دلیل خود را از جنبه دینی بیان می‌کند: «يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفُسْقِ وَ مِثْلِي لَا يَبَايِعُ مِثْلَهُ؛ یزید مردی است فاسق و شراب‌خوار، قاتل مردی بی‌گناه و شخصی است که به‌طور علنی فسق و فجور می‌کند. شخصیتی مثل من ابدأ با یزید بیعت نخواهد کرد و این جملات، بی دینی یزید و عدم کفایت او را برای حکومت‌داری بیان می‌دارد.» امام حسین (ع) که در زمان معاویه به‌خاطر صلح‌نامه، سکوت کرده بود، در آغازین لحظه‌های حکومت غاصبانه یزید، چاره را در قیام دید؛ لذا نزد قبر رسول خدا (ص) آمد و فرمود: «يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكَ كَرْهًا، وَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ وَ أَخَذْتُ قَهْرًا، أَنْ أَبَايَعُ يَزِيدَ، شَارِبُ الْخَمْرِ، وَ رَاكِبُ الْفَجْوَرِ، إِنْ فَعَلْتُ

وقتی اباعبدالله (ع) متوجه شد که معاویه با روش‌های گوناگون سعی در مطرح کردن یزید دارد و بر خلاف صلح‌نامه، می‌خواهد حکومت را در خاندان بنی‌امیه موروثی کند و به پسرش واگذارد، با نامه‌های افشاگرانه و سخنرانی‌های هشدار دهنده، تلاش کرد مردم را بیدار کند و در نامه‌ها و سخنرانی‌ها بر بی دینی یزید و فاسق بودن او تأکید کرد و کاملاً این نکته را گوشزد می‌کرد که شخصی بی دین و بی اعتقاد، صلاحیت حکمرانی و دخالت در سیاست را ندارد.

معاویه در سال‌های آخر زندگی، همه تلاش خود را می‌کرد که از همه برای یزید بیعت بگیرد و می‌دانست تا حسین بن علی (ع) بیعت نکند، بزرگان جهان اسلام حکومت او را قانونی و شرعی نمی‌دانند. به این سبب به مدینه رفت و مجلسی برقرار کرد و امام را به آن مجلس دعوت نمود. معاویه پیرامون بیعت با یزید سخن به میان آورد و مقداری درباره شخصیت یزید صحبت کرد. حضرت بلند شد و به صحبت‌های معاویه عکس العمل نشان داد و فرمود: «امروز نیز دانستیم آنچه را که درباره یزید از کمال روحی و سیاست او گفتم، تلاش داری ذهن مردم را درباره یزید به انحراف بکشانی. گویا فرد ناشناسی را تعریف می‌کنی یا صفات فرد پنهان شده‌ای را بیان می‌داری یا چیزهایی از یزید می‌دانی که مردم نمی‌دانند. پس بگو که یزید با سگ‌های تحریک شده بازی می‌کند و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می‌دهد و با زنان معروف به فساد، سرگرم است و با انواع لهو و لعب و بازی‌های حرام خوش می‌گذراند. او را می‌بینی که در این‌گونه از کارها نیرومند است. معاویه! رها کن این‌گونه دگرگونی‌ها را که به وجود می‌آوری. این همه ستمکاری‌ها بر این مردم روا داشتی، تو را کافی نیست؟ مگر نمی‌خواهی خدا را ملاقات کنی؟»^۲

امام حسین (ع) با این سخنان به معاویه گوشزد کرد که فرزندت یزید، فاسق و بی دین است و شایستگی حکومت بر مردم را ندارد. به عبارتی سیاست باید با دینداری همراه و عجین باشد و یزید فاقد این ویژگی است و وقتی معاویه به امام حسین (ع) گفت که یزید برای حکومت و رهبری از تو سزاوارتر است، حضرت لیاقت و اولویت خود را برای حکومت‌داری و رهبری جامعه از جنبه دینی مطرح



می‌کند. گاهی با صلح و گاهی با قیام می‌توان اسلام را حفظ کرد و در ادامه فرمود: «یا جابر! قد فعل أخی ذلک بأمر الله وأمر رسوله، وإتی أيضاً أفعل بأمر الله وأمر رسوله؛ ای جابر! برادرم با آن‌ها به فرمان خدای بزرگ و پیامبر او صلح کرد و من نیز به فرمان خدا و پیامبرش قیام می‌کنم»

همچنین اباعبدالله در آغاز قیام نامه‌هایی برای مردم بصره، مصر، کوفه و بزرگان فرستاد که مضمون آن نامه‌ها نشان دهنده این است که امام برای حفظ دین اسلام دست به این قیام زده است و سبب مخالفت با حکومت یزید را بی دینی و فاسد بودن او می‌داند.

در بخشی از نامه امام حسین (ع) آمده است: «وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَلَا بَطِرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم، بلکه به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره جدم رسول خدا (ص) و

کفرت و آن آیهت قتلت، فها أنا خارج مین جوارک کُرهاً، فعَلیک منّی السّلام؛ پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! از کنار شما ناگزیر خارج می‌شوم و بین من و شما جدایی خواهد افتاد؛ زیرا به زور از من خواسته‌اند که با یزید بیعت کنم. یزیدی که شراب‌خوار و فاجر است. اگر بیعت کنم، کافر شده‌ام و اگر خودداری ورزم، کشته خواهم شد. من ناخواسته و به ناچار از نزد تو خارج می‌شوم. سلام من بر تو ای رسول خدا.» ایشان این‌گونه علت قیام خود را بیان می‌کند که اگر با یزید بیعت کند، کافر و بی دین می‌شود و به زیبایی بین دین و سیاست و اهداف قیام پیوند برقرار می‌سازد و حرکت سیاسی و انقلابی قیام خود را جهت حفظ دین و وظیفه شرعی و دینی خود را می‌شمارد. همچنان که در کلامی فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۵

امام حسین (ع) این مطلب مهم؛ یعنی جدا نبودن دین و سیاست و عین هم بودن این دو را به بهانه‌های مختلف بیان می‌دارد تا نشان دهد که قیامش در برابر حکومت و سیاست بازی یزید به سبب وظیفه شرعی و دینی می‌باشد.

جابر بن عبدالله انصاری وقتی شنید که امام حسین (ع) آماده خارج شدن از مدینه است، خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «وقتی امکانات مقابله با ستمگران نباشد، تو هم مانند برادرت با این‌ها صلح کن. یقیناً برادرت در این سیاست مؤفق بود و شجاعت داشت.» اباعبدالله (ع) پاسخ داد که شرایط حاکم بر جامعه و زمان فرق

پدرم علی بن ابی طالب (ع) رفتار نمایم.

زمانی که مردم کوفه نامه نوشتند و فرستادگان و گروه‌هایی را برای دعوت امام حسین (ع) به مکه اعزام کردند، امام نماینده سیاسی خود، مسلم بن عقیل را اعزام کرد تا تحولات سیاسی کوفه را ارزیابی کند و اخبار و شرایط حاکم بر کوفه را به امام اطلاع دهد. از این رو امام نامه‌ای به کوفیان می‌نویسد و در این نامه هدف قیام خود را با دین پیوند می‌زند تا همگان بفهمند حرکت سیاسی امام بر مبنای دین می‌باشد. در فرازی از این نامه آمده است: «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْخَاطِسِ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُ؛ به جان خودم که امام طبق دستور قرآن و عدالت قضاوت خواهد نمود. امام کسی است که دین حق را بپذیرد و جان خود را برای دین زندانی کند.»

امام حسین (ع) این مطلب مهم؛ یعنی جدا نبودن دین و سیاست و عین هم بودن این دو را به بهانه‌های مختلف بیان می‌دارد تا نشان دهد که قیامش در برابر حکومت و سیاست بازی یزید به سبب وظیفه شرعی و دینی می‌باشد.

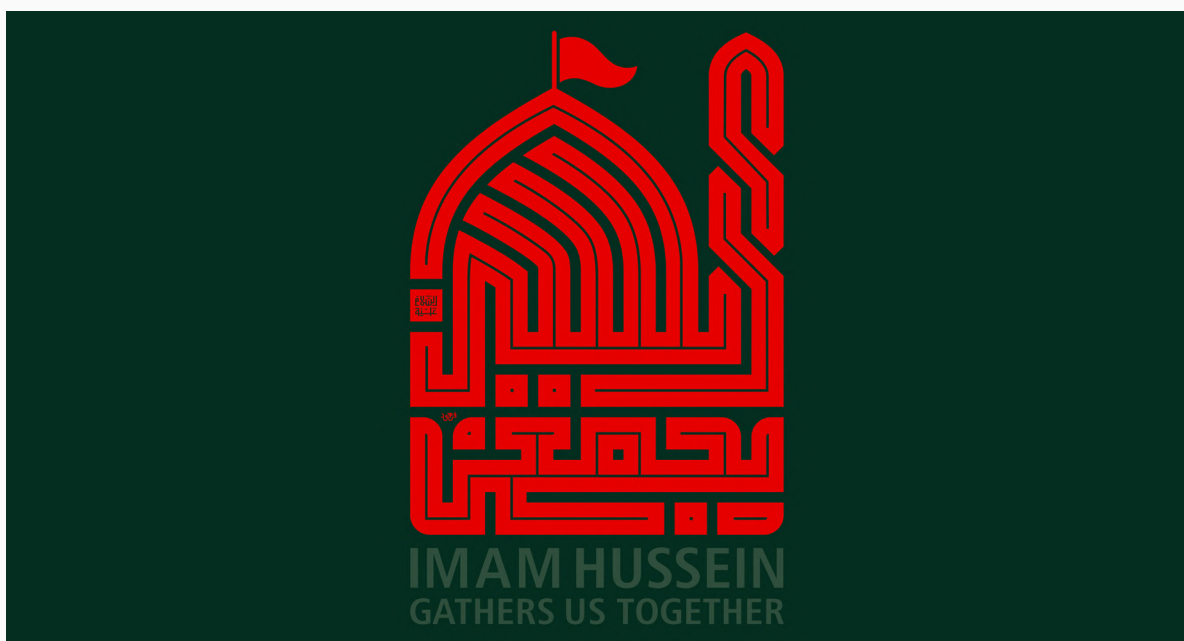
محمد بن حنفیه هنگام حرکت امام از مکه به سمت عراق خدمت آن حضرت رسید و با ناراحتی به برادرش از او درخواست کرد تا در مکه بماند؛ زیرا کوفیان اهل نیرنگ و حيله هستند. امام در پاسخ به برادرش فرمود که این درخواستی است که خدا از من دارد: «إِنِّي لَمْ أَخْجُ أَشْرًا وَلَا تَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۶ من برای رسیدن به مقام و مال دنیا فساد و ستم در جامعه اسلامی قیام نکرده‌ام، من فقط برای اینکه جامعه اسلامی را اصلاح کنم قیام نموده‌ام. اراده دارم تا امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی ابن ابی طالب (ع) رفتار نمایم.^۷ لذا می‌بینیم حضرت پس از اعمال عمره برای حج مُحَرَّم نشد و با یاران خود تا صحرای عرفات پیش رفت و کنار کوه رحمت، دعای عرفه را خواند و درحالی که حاجیان به سوی صحرای عرفات می‌رفتند، امام راه عراق را در پیش گرفت و از آنان جدا شد و نشان داد آنگاه که اسلام در خطر باشدف تنها با مراسم حج که جهاد ضعیفان است نمی‌شود به دین و قرآن یاری داد، بلکه باید به کربلا رفت و با طاغوتیان زمین جنگید.

زمانی که لشکریان حَرّ در نزدیکی کربلا راه را بر امام بستند، هنگام نماز ظهر و عصر، لشکریان حَرّ به امام حسین (ع) اقتدا کردند. حضرت از این فرصت استفاده نمود و پس از نماز در میان دو لشکر درحالی که به شمشیر تکیه داده بود،

سخنرانی ایراد نمود و در آن به خوبی زمینه دینی قیام سیاسی خود را بیان نمود. در فرازی از این سخنرانی و خطبه می‌فرماید: «لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَزْغِبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعُقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَزَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَخْصُصُوا بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدِّيَّانُونَ»^۸ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود؟ و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ حقا که شخص مؤمن به طور قطع، راغب ملاقات پروردگار خود می‌باشد. همانا مردم دنیاپرستند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه سازد، بچرخانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دینداران اندک گردند.» خلاصه مطلب این که امام حسین (ع) در تمام ابعاد زندگی خویش دین را در نظر می‌گرفت و آن چیزی که وظیفه دینی و شرعی او بود را انجام می‌داد و در بحث سیاست نیز وظیفه دینی خود را این گونه دید که باید قیام کند و با خون خود درخت اسلام را آبیاری کند تا دشمنان نتوانند آن را بخشکانند.*

پی‌نوشت

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۳۳.
۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۱۴.
۳. الغدير، ج ۱، ص ۲۴۸.
۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.
۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۶. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.
۷. مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۲۴۱.
۸. تحف العقول، النص، ص ۲۴۵.



بازنمایی جایگاه امام حسین (علیه السلام) در تفاسیر دانشمندان اهل سنت

نگاه اهل سنت به قیام امام حسین (ع)

اکرم و ائمه بوده‌اند؛ چون طبق روایات، آیاتی در قرآن از جانب خداوند در شأن و منزلت سیدالشهداء نازل شده است، قهراً آن حضرت و روایات مربوطه مورد توجه مفسرین اهل تسنن قرار گرفته‌اند.

محمد کرمی نیا

دانش‌پژوه دکتری کلام امامیه



مقدمه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق حدیث شریف ثقلین، دو چیز گرانبها را در میان مردم به ودیعه گذاشتند؛ یکی قرآن و دیگری اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام). امام حسین «علیه السلام» به عنوان یکی از اهل بیت و پنجمین شخص از آل عبا (علیهم السلام)، به جهت ویژگی‌های خاصی که بین دیگر معصومان دارند، مورد توجه ویژه رسول

زندگی و شخصیت امام حسین (ع) در یک نگاه

در باب ولادت امام حسین (ع) اقوال مختلفی وجود دارد. برخی از مورخین آن را در روز سه شنبه یا پنج شنبه، سوم یا پنجم ماه شعبان و گروهی آن را در آخرین روز ربیع الاول سال سوم هجری نقل کرده‌اند.^۱ برخی دیگر ولادت آن حضرت را در روز سوم یا پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری^۲ و عده‌ای آن را بیست و پنج شعبان ذکر کرده‌اند.^۳ بعضی نویسندگان بدون ذکر روز، آن را ماه شعبان سال چهارم هجری آورده‌اند.^۴ روایات زیادی از پیامبر در این باب در مجامع حدیثی اهل سنت وارد شده است

که همه آن‌ها عظمت و شخصیت والای امام حسین (ع) را می‌رساند و اینکه همواره مورد توجه رسول گرامی اسلام بوده است، تا جایی که می‌فرمایند: «الوالد ریحانه و ریحانتای الحسن و الحسین»؛ فرزند دل‌بند است و حسن و حسین دو دل‌بند من هستند.^۵

این توجهات صرفاً به خاطر ارتباط نسبی نیست، بلکه بیشتر به خاطر اثرگذاری در دین و نقش هدایتگری این بزرگواران در بین مسلمین و حفظ دین ناب می‌باشد و در این میان نقش تفسیری این امام همام را به عنوان مهم‌ترین منبع و حیانی نمی‌توان نادیده گرفت و آن را می‌توان در حدیث ثقلین مشاهده کرد.^۶

این امام مظلوم که همه هستی خود را در راه خدا و برای احیای دین خدا فدا کرد و با کلام نورانی خود که فرمود: «و ارید أن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر...»^۷ به عالم هستی فهماند، وارث علم نبی و وصی او، عالم به بطون قرآن و در علم تفسیر فردی بی‌نظیر است.

امام حسین (علیه السلام) در تفاسیر اهل سنت

با توجه به شخصیت والای امام حسین علیه السلام و نقش هدایتگری وی، آیاتی در قرآن به آن حضرت تفسیر شده است که اهل سنت نیز در تفاسیر خود از آن چشم‌پوشی نکرده‌اند.

۱. «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: آدم از پروردگارش کلمه‌ای چند فراگرفت. پس خدا توبه او را پذیرفت؛ زیرا توبه‌پذیر و مهربان است.»^۸

در مورد کلماتی که حضرت آدم (علیه السلام) از خداوند گرفته، ابن نجار از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدم آن کلمات که آدم با تمسک به آن‌ها توبه کرد چیست؟ رسول اکرم فرمود: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تَبَتَّ عَلَيَّ. فَتَابَ عَلَيْهِ.»^۹ رسول اکرم که از منبع وحی، سخن می‌گوید در تفسیر آیه، آن را به نام پنج تن آل عبا، که یکی از آنان هم امام حسین (ع) می‌باشد، تفسیر فرمودند و این مطلب بیانگر آبروی صاحبان نام‌های شریف در نزد خداوند است. با توجه به اهمیت توبه حضرت آدم و نقش آن در نظام این عالم و ویژگی کلمات الهی تلقی شده از سوی ایشان، مضمون این حدیث شریف، می‌تواند گویای مقام والای اهل بیت باشد.

۲. «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ: از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هرکس که درباره او باتو مجادله کند، بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان

خود را، ما برادران خود را و شما برادران خود را. آن‌گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.»^{۱۰}

در تفسیر آیه، مفسران اهل سنت گفته‌اند که منظور از «أبنائنا» امام حسن و امام حسین هستند و روایت کرده‌اند که هرگاه رسول اکرم برای مباحله می‌آمد، دست آن‌ها را گرفته بود و حضرت فاطمه «سلام الله علیها» پشت سر آن بزرگوار و حضرت علی نیز پشت سر حضرت زهرا (س) حرکت می‌کرد. اسقف نجران گفت: «یا معشر النصاری إنی لأری وجوها لو سألو الله تعالی أن یزیل جبالاً من مکانه لأزاله فلا تباهلوا فتهلکوا، فأذعنوا.»^{۱۱}

آیه فوق دلالت می‌کند که امام حسن و امام حسین، فرزندان پیامبر هستند و برای تأکید این گفته، آیه «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ»^{۱۲} و «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى»^{۱۳} را آورده‌اند که حضرت عیسی (ع) از جهت مادر به حضرت ابراهیم (ع) می‌رسد و او را ذریه حضرت ابراهیم معرفی می‌نماید. پس ثابت می‌شود که به پسر دختر هم «ابناء» می‌گویند.^{۱۴} اینکه امیرالمؤمنین، نفس پیامبر شمرده شده و فرزندان آن حضرت، فرزندان بی‌واسطه پیامبر و «أبنائنا» خوانده شوند، به واقع والاترین مقام در سنجه خداوندی برای آن بزرگواران به حساب می‌آید و هیچ‌کس در جهان خلقت به چنین مقامی مقدور و مقرر نگشته است.

۳. «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...: و خودتان را مکشید.»^{۱۵}

ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است، یعنی «لا تقتلوا اهل بیت نبیکم» و ایشان

به آیه مباحله استناد کرده‌اند که منظور از «انفسکم» اهل بیت است که شامل رسول اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌شود. «کان ابناء هذه الأمة الحسن والحسين وکان نساؤها فاطمة و انفسهم النبوی و علی»^{۱۶}

بنابر تفسیر ابن عباس، خداوند از قتل اهل بیت که یکی از آن‌ها امام حسین می‌باشد، نهی فرموده است. درحالی که اهل بیت یکی پس از دیگری به دست بعضی از همین مردم به شهادت رسیدند و شهادت حضرت سید الشهدا در روز عاشورا، به حدی مظلومانه بود که شهادت همه اهل بیت را تحت الشعاع قرار داد و عجیب اینجاست که آن ظالمان، این آیات را می‌خواندند و بعضی از آن‌ها تفسیر آن را به طور مستقیم از ابن عباس شنیده بودند و قتل آن مظلوم را مباح می‌دانستند. (لعنت الله على الظالمين جميعاً)

۴. «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا: وَ هَرَكَةَ مِنْ خِذَا وَ بِمَبْرِشِ اطَاعَتِ كُنْدَ، هَمْرَاهُ بَا كَسَانِي خَوَاهِدُ بُوْدُ كِهْ خِذَا نَعْمَتَشَانِ دَادَهْ اَسْت؛ هَمَانْدَ اَنْبِيَا وَ صَدِيقَانِ وَ شَهِيدَانِ وَ صَالِحَانِ. وَ اَيْنَانِ چِهْ نِيكُو رَفِيقَانْد.»^{۱۷}

در تفسیر این آیه روایات زیادی به این مضمون از روایان مختلفی در تفاسیر اهل سنت نقل شده است. عبدالله بن عباس در تفسیر آیه می‌گوید:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»؛ یعنی در واجبات باید از خداوند اطاعت کرد و از سنت

پیامبر تبعیت نمود و آن‌ها کسانی هستند که خداوند برایشان از میان «پیامبران»، حضرت محمد را عطا کرد و «صدیقان»؛ یعنی علی را که اولین تصدیق کننده نبی اکرم بود را شامل می‌شود و «شهدا»؛ یعنی علی، جعفر، حمزه، حسن و حسین را که سادات شهدا هستند را شامل می‌شود و «صالحین»؛ یعنی سلمان، اباذر، صهیب، بلال، خباب و عمار است و «حسن اولئک»؛ یعنی یازده امام معصوم و «رفیقا» را به بهشتی که در آن علی و فاطمه (س) و امام حسن و امام حسین در یک منزل که رسول خدا هم در آن منزل است، تفسیر کرده‌اند.^{۱۸-۱۹}

در بخش اول که مربوط به شهادت، معصومین را که یکی از آنان هم امام حسین است، در کنار دیگر شهدای غیر معصوم آورده و طوری بیان کرده که همه آنان در یک درجه هستند؛ ولی از بخش آخر روایت در مورد واژه «رفیقا» معلوم می‌شود که مقام شهدای معصوم از جمله امام حسین با دیگر شهدا کاملاً متمایز است؛ چون در تفسیر این بخش از آیه، خداوند حضرت را، در بهشت و در منزلی که خود رسول اکرم و علی و فاطمه و حسن در آنجا هستند، توصیف می‌کند. می‌توان گفت که این نشانگر جایگاه والای سرور و سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین در تفاسیر اهل سنت است.

در روایتی از داوود بن سلیمان نقل می‌کند و او از امام رضا و امام از اجداد کرام خود روایت کرده که: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالَ: مِنَ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٌ، وَ مِنَ الصَّادِقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ مِنَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ، وَ مِنَ الصَّالِحِينَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا قَالَ: الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. لَفْظًا سَوَاءً.»

پیامبر در تفسیر آیه فرمودند: نبیین؛ یعنی محمد و صدیقین؛ یعنی علی و منظور از شهدا، حمزه است و منظور از صالحین، حسن و حسین اراده شده و منظور از «حسن اولئک رفیقا» قائم آل محمد است و مثل این روایت از اصبع بن نباته از ابن عباس نیز نقل شده است.^{۲۰}

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار گردید.»^{۲۱}

در تفسیر این آیه روایات متعددی نقل شده است، که بعضی از آن‌ها عبارتند از: ا. ابوهیریه از پیامبر نقل کرده است: «صلوا على صلاتكم و سلوا الله لي الوسيلة» فسألوه، أو أخبرهم أن الوسيلة درجة في الجنة ليس ينالها إلا رجل واحد، و أرجو أن أكون أنا.

در این روایت فقط شخص پیامبر را به عنوان وسیله معرفی می‌کند، که هیچ‌کس به آن مقام نمی‌رسد، مگر یک مرد که امید دارم آن مرد من باشم.^{۲۲} ب. ابن عباس از رسول اکرم نقل می‌کند که: قال رسول الله صلى الله عليه وآله

و سلم «سلو الله لی الوسيلة، فإنه لم یسالها لی عبد فی الدنيا إلا کنت له شهیداً أو شفیعاً یو القیامة: از خدا با وسیله قرار دادن من، سؤال کنید؛ چرا که هرکس در دنیا مرا وسیله قرار دهد، من به نفع او شهادت می‌دهم و یا در روز قیامت از او شفاعت می‌کنم.»^{۲۳}

بنابر تفسیر ابن عباس، خداوند از قتل اهل بیت که یکی از آن‌ها امام حسین می‌باشد، نهی فرموده است. درحالی که اهل بیت یکی پس از دیگری به‌دست بعضی از همین مردم به شهادت رسیدند و شهادت حضرت سید الشهدا در روز عاشورا، به حدی مظلومانه بود که شهادت همه اهل بیت را تحت الشعاع قرار داد و عجیب اینجاست که آن ظالمان، این آیات را می‌خواندند و بعضی از آن‌ها تفسیر آن را به‌طور مستقیم از ابن عباس شنیده بودند و قتل آن مظلوم را مباح می‌دانستند.

ت. ابن مردویه به اسناد خود از علی، روایتی را نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت درجه‌ای است که با وسیله به‌دست می‌آید؛ پس اگر آن را از خدا مسألت کردید، مرا وسیله (رسیدن به آن درجه) قرار دهید. گفتند یا رسول الله، چه کسانی با تو در آن مقام هستند؟ فرمودند: علی، فاطمه، حسن و حسین با من هستند؛ یعنی اینان هم مثل من، وسیله رسیدن به بهشت هستند.^{۲۴-۲۵}

ث. ابن ابی حاتم به استناد خود از سالم بن ثوبان نقل کرده است که: شنیدم از علی (ع) که در بالای منبر کوفه می‌فرمود: «ای مردم، در بهشت دو لؤلؤ وجود دارد: یکی سفید و دیگری زرد رنگ است. سفید تا عرش خداوند کشیده شده و آن مقام محمود است که از آن هفتاد هزار غرفه، که هر یک از خانه‌های آن سه میل وسعت دارد و غرفه‌های آن و دره‌های آن از یک عرق هستند که اسم آن وسیله است و آن برای محمد و اهل بیت اوست و زرد رنگ هم مثل آن است و برای ابراهیم و اهل بیت اوست.»^{۲۶}

عکرمه درمورد آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ»^{۲۷}، گفت: «هُمُ النَّبِيُّ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»^{۲۸}

در روایت ابوهریره، اجمالاً وجود وسیله را پذیرفته‌اند؛ ولی آن را فقط به رسول خدا اختصاص داده‌اند، پس اصل وجود وسیله و به تبع آن شفاعت، خدشه ناپذیر است، و در روایت، ابن عباس به آن تصریح کرده است. در روایت سوم علاوه بر تصریح وجود وسیله، مصایق را هم متذکر شده و آن را به اهل بیت اختصاص داده است و در روایت ابن ابی حاتم به‌طور مطلق آورده است که اهل بیت وسیله‌اند. از این روایات نتیجه می‌گیریم که تمسک به اهل بیت که یکی از آن‌ها امام

حسین است، همان سفارش ثقل اکبر است تا از ثقل اصغر غافل نباشیم؛ چرا که توجه به آن‌ها خود موجب هدایت بشر است.

۶. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ: آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک، چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است.»^{۲۹}

سلام می‌گوید خدمت امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم یا بن رسول الله، منظور از آیه «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» در قرآن را برایم بیان کن. حضرت فرمود: ای سلام منظور از «الشَّجَرَةُ»، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرع علی است و ثمر آن حسن و حسین است و شاخه آن فاطمه و شعب آن شاخه ائمه از فرزندان اوست و برگ آن شیعیان و محبین ما اهل بیت هستند.

در روایت دیگری ابوالقاسم قرشی به اسناد خود از مینا مولی عبدالرحمن نقل کرده است که: روزی عبدالرحمن بن عوف به من گفت: یا مینا قبل از آنکه احادیث با اباطیل مخلوط شود، حدیثی به تو می‌گویم. از رسول خدا شنیدم که همواره می‌فرمودند: «أَنَا شَجَرَةٌ وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا وَ عَلِيٌّ لِفَاحُهَا، وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثَمَرُهَا، وَ مُجَبُّوهُمْ مِنْ أُمَّتِي وَ رَفَقَها ثُمَّ قَالَ: هُمْ فِي جَنَّةٍ عَذْنٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ.» ابو عثمان الحیری هم این روایت را از عبدالرحمن به همین صورت نقل کرده است.^{۳۰}

۷. «وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا: در این کتاب مریم را یاد



کن، آن‌گاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی برآمدن آفتاب، دوری گزید»^{۳۱} در تفسیر آیه، ابن عساکر از قره بن خالد روایت کرده است که: «مَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَمَرْتَهَا بَكَوْهَا: آسمان به احدی از مردم گریه نکرده به جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی، آن‌قدر گریه کرد که آسمان سرخ شد.»^{۳۲} این به جهت مظلومیت آن دو بزرگوار است؛ چرا که هر دو به دست بدترین و شقی‌ترین افراد روی زمین به شهادت رسیدند. این نشان از جایگاه والای امام حسین در نزد اهل سنت است، که امام را از مصادیق آیه که خداوند در روز شهادتش، سلام و درود می‌فرستد، شمرده و در تفاسیر خود آورده‌اند.

۸. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.»

در تفسیر این آیه روایات بسیار زیادی از اهل سنت به‌طور متواتر وارد شده است که آوردن همه آن‌ها در این جا میسر نیست و ما در این مقاله به برخی از آن‌ها

اشاره‌ای می‌کنیم.

ترمذی، ابن جریر، ابن منذر، حاکم، ابن مردویه و بیهقی به اسناد خودشان از ام سلمه نقل کرده‌اند: «فِي بَيْتِي نَزَلَتْ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) وَ فِي الْبَيْتِ فَاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَجَلَّلَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِكِسَاءٍ كَانَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسُ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.»^{۳۳}

در تفسیر آیه تطهیر، ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی از سعید خدری روایت کرده‌اند که: «رَسُولُ خُدا فرمود: این آیه در حق من، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) نازل شد.» ابن ابی شیبیه، احمد، مسلم، ابن جریر، ابن ابی حاتم و حاکم از عایشه، روایتی شبیه این روایت را نقل کرده‌اند که عایشه گفت: «زیر

لباس پشمین (عبا) جمع شدند و رسول خدا آیه تطهیر را خواند.»^{۳۴} فخر رازی می‌گوید: «آل محمد آن‌هایی هستند که تأویل امور آن‌ها به محمد و هر یک از آنان به پیامبر نزدیک‌تر باشد، اطلاق آل به او کامل‌تر است و شکی نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین شدیدترین تعلقات را به پیامبر دارند و این مطلب با نقل متواتر ثابت است. پس واجب است که آنان آل محمد باشند.»^{۳۵} با توجه به روایات وارد، آیه تطهیر در حق پنج تن آل عبا نازل شده است. این فضیلت والای اهل بیت که اهل سنت به آن تصریح می‌کنند، نشان از منزلت خاص اهل بیت در نزد آنان دارد که یکی از اهل بیت نیز امام حسین است که دارای چنین جایگاهی است همان‌طور که ایشان به ولید فرمود: «وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ.»^{۳۶}

مقام والای عصمت کجا و اشرار پست و بی‌مقدار کجا، بسی تأسف که کسانی که آن امام همام را به شهادت رساندند، این آیات را نخوانده بودند؟ و عجباً...

۹. «كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ: اندکی از شب را می‌خوابیدند.»^{۳۷} ابوبکر بن مؤمن به اسناد خود از عبدالله بن عباس در تفسیر آیه نقل می‌کند که: «نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ ع، وَ كَانَ عَلِيٌّ يُصَلِّي

تُلْثِي اللَّيْلِ الْآخِرِ، وَيَنَامُ التُّلُثَ الْأَوَّلَ، فَإِذَا كَانَ السَّحَرُ جَلَسَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاءِ، وَ كَانَ وَرْدُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ سَبْعِينَ رَكْعَةً خَتَمَ فِيهَا الْقُرْآنَ: این آیه در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است و علی یک سوم شب را می خوابید و دو سوم بعدی را به نماز می ایستاد و وقت سحر را به دعا و استغفار سپری می کرد و در هر شب هفتاد رکعت نماز می خواند و در آن قرآن را ختم می فرمود.^{۳۸}

اگرچه در این روایت عبدالله بن عباس، عبادت امیرالمؤمنین را متذکر می شود؛ ولی با توجه به اینکه آیه در مورد هر چهار بزرگوار نازل شده است، پس باید عبادت را هم به همه آن ها تعمیم داد؛ چون سیاق آیه کلی است و نمی توان آن را بدون قرینه تخصیص داد.

در تفسیر آیه تطهیر، ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی از سعید خدری روایت کرده اند که: «رسول خدا فرمود: این آیه در حق من، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) نازل شد.» ابن ابی شیبہ، احمد، مسلم، ابن جریر، ابن ابی حاتم و حاکم از عایشه، روایتی شبیه این روایت را نقل کرده اند که عایشه گفت: «زیر لباس پشمین (عبا) جمع شدند و رسول خدا آیه تطهیر را خواند.»

عبادت علی در هر شبانه روز به هزار رکعت مشهور است؛^{۳۹} ولی عبادت دیگر امامان و حضرت فاطمه س نیز کم نبود و این را تاریخ شهادت می دهد. همان طور که امام حسین شب عاشورا در کربلا، مهلت می گیرد تا آن شب را به نماز و دعا و تلاوت قرآن بگذرانند. ایشان می فرمایند که خدا می داند چقدر نماز و قرآن و دعا را دوست دارم.^{۴۰}

۱۰. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ: کسانی که خود ایمان آوردند و فرزندان ایشان در ایمان، پیروی شان کردند. فرزندان ایشان را به آن ها ملحق می کنیم.»^{۴۱}

در تفسیر این آیه، محمد بن عبدالله به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که: آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ» در حق پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است.^{۴۲}

عبدالعزیز بن یحیی نیز همین روایت را عیناً از ابن عباس نقل کرده است که: «الآیه، فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»^{۴۳}

با توجه به روایات ذکر شده، می توان به نکات زیر دست یافت:

نکته ی اول: در تفسیر آیه، اهل بیت را از ذریه پیامبر شمرده است و این ذریه به معنای ذریه معمولی نیست؛ چرا که اگر در معنای معمول به کار می رفت،

قاعدتاً دیگر بچه های پیامبر را هم شامل می شد، درحالی که گفته اند، فقط در حق این افراد خاص نازل شده است و این شأنی است که دیگر ذریه را شامل نمی شود.

نکته ی دوم: در ادامه آیه می فرماید: فرزندان ایشان را در بهشت به آن ها ملحق خواهیم کرد، معلوم می شود که درجه آن ها (فرزندان) در بهشت بسیار بالا و عالی است؛ چرا که با پیامبر خواهند بود و این درجه از بهشت قطعاً برای معصومین خواهد بود و از این بخش آیه می توان فهمید که آنان، معصوم و دارای جایگاه ویژه ای هستند. سلام و درود خداوند بر ایشان باد.

۱۱. «وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» و قسم به پدر و فرزندان که پدید آورد.^{۴۴}

در تفسیر آیه روایتی از ابوالنضر به اسناد خود از ابی یعفور و او هم از بعضی اصحابش از امام باقر نقل کرده است که ابی جعفر در تفسیر «وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» فرمود: «والد، امیرالمؤمنین و منظور از عبارت «وَمَا وَلَدَ» حسن و حسین است.» همین روایت را نیز اسحاق از جابر نقل کرده است.^{۴۵}

شأن این بزرگواران را چگونه می توان بیان کرد، درحالی که خداوند به این ها قسم یاد می کند. با توجه به اینکه برای قسم یاد کردن، لازم است مورد قسم، قداست و مقام بسیار والایی داشته باشد تا به آن قسم یاد کرد. مخصوصاً وقتی خداوند متعال به چیزی قسم یاد کند، قطعاً مورد قسم، جایگاه خاصی پیدا می کند و در این آیه خداوند به علی، حسن و حسین قسم یاد می کند تا شأن و عظمت این عزیزان

که یکی از آن‌ها امام حسین است را بیان کند.

با توجه مطالب بیان شده، نام، یاد و شخصیت نقش سیدالشهداء در متون تفسیری اهل سنت، جایگاه و نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

نام و یاد آن بزرگوار در زمان حیات رسول خدا به اذعان مفسرین سنی، توسط آن حضرت زنده نگه داشته شده و درمواقع مختلف، آن بزرگوار را به عناوین مختلف سفارش، یا مقام و عظمت او را به مردم گوشزد می‌فرمود و با بیانات مختلف، نقش پررنگ ایشان را در سعادت بشری یادآوری می‌کرد و یا به فراخور حال، آیاتی را که در شأن اهل بیت (از جمله آنان امام حسین) نازل می‌شد را تفسیر یا تطبیق می‌فرمود، تا همه به عظمت امام حسین پی ببرند.

بنابراین شخصیت و مقام امام حسین به حدی در جامعه آن زمان آشکار شده که مفسرین سنی در تفاسیر خود، آیات مزبور را آورده و به اهل بیت تفسیر و روایات مربوط به آیه را از طرق مختلف نقل کرده‌اند. بخش عظیمی از آن را به تواتر یا نزدیک به تواتر رسانده‌اند، طوری که با تمام اختلافاتی که در برخی تفاسیر اهل سنت وجود دارد؛ اما از جهت مضمون روایات، اختلاف چندانی وجود ندارد. این مطلب خود حاکی از نقش برجسته حضرت سید الشهداء در متون تفسیری می‌باشد.*

پی‌نوشت

۱. طبرسی، ۱۳۷۶: ۳۰۷.

۲. شوشتری، ۱۴۰۹: ۴؛ عکبری بغدادی، ۱۴۲۶: ۲۷؛ حموی،

۱۳۶۳: ۹۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰۱.

۳. طبری، ۱۳۷۶: ۱۶۶.

۴. بلاذری، ۱۴۱۷: ۴۰۴.

۵. التلمیذی المغربی، ۱۳۸۸: ۱۶۳؛ تلمسانی، ۱۴۰۲: ۴۳؛ محمد بن طولون شمس الدین، بی تا: ۲۷؛ الجزری، بی تا: ۱۷۰ و ۱۹۸؛ قندوزی، ج ۶، بی تا: ۱۸۵.

۶. کاتب واقفی، ۱۴۱۸: ۱۷؛ نسائی، ۱۳۸۲: ۹۰؛ سید بن طاووس، ۱۴۰۰: ۲۷۲؛ مسعودی، ۱۴۲۶: ۱۶۷.

۷. کوفی، ۱۴۱۱: ۲۱.

۸. سوره بقره، آیه ۳۷.

۹. حسکائی، ۱۴۱۱: ۱۰۱-۱۰۲؛ سیوطی، بی تا: ۶۱.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۱۱. بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸۵؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۱۱.

۱۲. سوره انعام، آیه ۸۴.

۱۳. همان، ۸۵.

۱۴. فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۸.

۱۵. سوره نساء، آیه ۲۹.

۱۶. حسکائی، ۱۴۱۱: ۱۸۱-۱۸۲.

۱۷. سوره نساء، آیه ۶۹.

۱۸. وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يُغْنِي فِي فَرَاغِهِ وَ الرَّسُولَ فِي سُنتِهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ يُغْنِي مُحَمَّدًا وَ الصَّادِقِينَ يُغْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ الشَّهَدَاءُ يُغْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ، وَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، هَؤُلَاءِ سَادَاتُ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ يُغْنِي سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ ضَهَبٌ وَ بِلَالٌ وَ خُبَّابٌ وَ عَمَّارٌ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ أُنِيَ الْأُئِمَّةُ الْأَخَذَ عَشْرَ زُفْيَا يُغْنِي فِي الْجَنَّةِ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلَيْهِمَا إِذْ مَثَلَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ مَثَلَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُمْ فِي الْجَنَّةِ وَاحِدٌ.

۱۹. حسکائی، ۱۴۱۱: ۱۹۶-۱۹۷.

۲۰. حسکائی، ۱۴۱۱: ۱۹۷-۱۹۹.

۲۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲۲. ثعلبی، ۱۳۸۷: ۹۵.

۲۳. ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۵.

۲۴. ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۵.

۲۵. فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ تَدْعَى الْوَسِيلَةَ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُّوا لِي الْوَسِيلَةَ؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ يَسْكُنُ مَعَكَ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ».

۲۶. ثعلبی، ۱۴۲۲: ۵۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۵؛ سمعت علی بن ابی طالب ینادی علی منبر الکوفة: یا ایها الناس إن فی الجنة لولئین: إحداهما بیضاء، والأخری صفراء، أما البیضاء فإنها إلی بطنان العرش، و المقام المحمود من اللؤلؤة البیضاء سبعون ألف غرفة، کل بیت منها ثلاثة أمیال، و غرفها و أبوابها و أسرتها و سكانها من عرق واحد، و اسمها الوسيلة، هي لمحمد صلی الله علیه و سلم و أهل بیته، و الصفراء فیها مثل ذلك هي لإبراهیم علیه السلام و أهل بیته.

۲۷. سوره اسراء، آیه ۵۷.

۲۸. حسکائی، ۱۴۱۱: ۴۴۶.

۲۹. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۳۰. حسکائی، ۱۴۱۱: ۴۰۶-۴۰۹.

۳۱. سوره مریم، آیه ۱۶.

۳۲. قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۲۰؛ سیوطی، بی تا: ۲۶۴.

۳۳. آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۹۵؛ پانی پتی، ۱۴۱۲: ۳۴۰.

۳۴. ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳۶۷-۳۶۸؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۶۳۷؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴۶۲.

۳۵. فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۹۵.

۳۶. ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۵۰.

۳۷. سوره ذاریات، آیه ۱۷.

۳۸. حسکائی، ۱۴۱۱: ۲۶۸.

۳۹. بستی سجستانی، ۱۳۷۹: ۶۱.

۴۰. اسماعیل بن کثیر، بی تا: ۱۷۶.

۴۱. سوره طور، آیه ۲۱.

۴۲. حسکائی، ۱۴۱۱: ۲۷۰.

۴۳. همان، ۲۷۱.

۴۴. سوره بلد، آیه ۳.

۴۵. حسکائی، ۱۴۱۱: ۴۳۰.



معرفی کتاب حماسه حسینی، اثر استاد شهید مرتضی مطهری

بررسی شعارها و تحریفات واقعۀ تاریخ کربلا

کتاب حماسه حسینی، مجموعه‌ای مشتمل بر کلیه سخنرانی‌ها و یادداشت‌های استاد شهید مرتضی مطهری درباره حادثه کربلا است. حادثه‌ای که در آن امام حسین (ع) امر به معروف و نهی از منکر کرد تا به سیره جدش و پدرش علی بن ابی طالب (ع) رفتار کند.

کلمه «حماسه» به معنی شدت و صلابت است و گاه به معنی شجاعت و حمیت استعمال می‌شود. علمای شعر شناس، منظومه‌های شعری را از نظر محتوا یعنی از نظر نوع معنی و هدف شعر به اقسامی تقسیم می‌کنند؛ بعضی از منظومه‌ها را منظومه‌های غنایی، بعضی را منظومه‌های حماسی، بعضی را

منظومه‌های وعظی و اندرزی، بعضی را منظومه‌های ژثایی و بعضی دیگر را منظومه‌های مدحی می‌گویند. دیوان و غزلیات حافظ، غزلیات سعدی و دیوان شمس تبریزی، منظومه‌های غنایی است؛ یعنی اگر چه هدف در این‌ها عرفان است ولی لااقل از نظر تشبیب، زبان عاشقانه است، سخن از حسن و بی‌اعتنایی محبوب است، سخن از درد فراق و درازی شب فراق و کوتاهی ایام وصال است. کتاب حماسه حسینی، مجموعه‌ای است دو جلدی که جلد اول آن شامل سخنرانی‌ها و جلد دوم مشتمل بر نوشته‌ها و یادداشت‌های استاد شهید مطهری درباره حادثه کربلا است. این کتاب شامل هفت فصل است. فصل اول تحت عنوان «حماسه حسینی» مجموعه سه سخنرانی

فلسطین بررسی شده است.

«عنصر تبلیغ در نهضت حسینی» فصل هفتم این کتاب را تشکیل می‌دهد. این فصل مجموع هفت سخنرانی استاد تحت همین عنوان است که در سال ۱۳۵۰ شمسی و در ماه محرم در مسجد «جاوید» تهران ایراد شده است. در این فصل به طور کلی «تبلیغ در اسلام» نیز مورد بحث واقع شده است.

کتاب حماسه حسینی از نظر نوع موضوعات و قوت تحلیل، از شاهکارهای آیت‌الله مطهری به‌شمار می‌رود و از نظر خرافه‌شویی از این حادثه بزرگ و درس‌آموز و پرداختن به جنبه‌های مختلف این حادثه و ارزش‌گذاری برای هر یک از این جنبه‌ها و از نظر پرداختن به جوانبی که معمولاً کمتر به آن‌ها پرداخته می‌شود یک کتاب کم‌نظیر محسوب می‌شود.

در بخشی از کتاب حماسه حسینی، جلد اول می‌خوانیم:

حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد: یک صفحه سفید و نورانی، و یک صفحه تاریک، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه‌اش یا بی‌نظیر است و یا کم‌نظیر. اما صفحه سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت بی‌نظیر و یا کم‌نظیر می‌بینیم. یک وقت حساب کردم و ظاهراً در حدود بیست و یک نوع پستی در این جنایت دیدم و خیال هم نمی‌کنم در دنیا چنین جنایتی پیدا بشود که تا این اندازه تنوع داشته باشد. البته در تاریخچه جنگ‌های صلیبی، جنایت‌های اروپایی‌ها خیلی عجیب است. و اینکه جرأت نمی‌کنم که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایت نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگ‌های صلیبی و جنایت‌هایی است که مسیحی‌ها در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایت‌هایی است که همین اروپایی‌ها در اندلس اسلامی مرتکب شدند که آن هم عجیب است.

تاریخ اندلس مرحوم آیتی را که دانشگاه تهران چاپ کرده است بخوانید؛ کتابی است بسیار تحقیقی و آموزنده. در این کتاب نوشته است: اروپایی‌ها به صد هزار زن و مرد و بچه اجازه دادند که هر جا می‌خواهند بروند. بعد که این‌ها راه افتادند، پشیمان شدند و شاید هم از اول حقّه زدند که اجازه حرکت دادند. به هر حال تمام این صد هزار نفر را کشتند و سر بریدند. شرقی‌ها هرگز از نظر جنایت به غربی نمی‌رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی‌کنید: یکی آتش زدن زنده زنده و دیگر قتل عام کردن زنان، ولی در تاریخ مغرب زمین این دو نوع جنایت فراوان دیده می‌شود. زن کشتن در تاریخ مغرب زمین یک امر شایعی است. هنوز هم باور نکنید که این‌ها روح انسانی داشته باشند. آنچه در ویتنام صورت می‌گیرد ادامه روحیه جنگ‌های صلیبی و جنگ‌های اندلس آن‌هاست.*

استاد شهید تحت همین عنوان است که در حدود سال ۱۳۴۷ هجری شمسی در حسینیه ارشاد ایراد شده است و کتاب نیز به همین نام نامیده شد.

فصل دوم را سخنرانی‌های استاد تحت عنوان «تحریفات در واقعه تاریخی کربلا» تشکیل می‌دهد. این سخنرانی‌ها در فروردین ماه ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر با محرم ۱۳۸۹ هجری قمری در حسینیه ارشاد ایراد شده است.

«ماهیت قیام حسینی» فصل سوم این کتاب را تشکیل می‌دهد. فصل چهارم را یک سخنرانی آن شهید بزرگوار تحت عنوان «تحلیل واقعه عاشورا» تشکیل می‌دهد. این سخنرانی در سال ۱۳۵۶ در یکی از جلساتی که به طور هفتگی در برخی منازل برقرار و موسوم به «جلسه یزدی‌ها» بود ایراد شده است.

«شعارهای عاشورا» (سخنرانی معروف استاد که توأم با گریه شدید ایشان است) فصل پنجم این کتاب را تشکیل می‌دهد. این سخنرانی در روز عاشورا و در حدود سال ۱۳۵۲ در مسجد جامع نارمک (تهران) ایراد گردیده است.

فصل ششم این کتاب مجموع هفت جلسه سخنرانی استاد شهید تحت عنوان «عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی» است. در این فصل علاوه بر موضوع مذکور، به طور کلی اصل «امر به معروف و نهی از منکر» مورد بحث واقع شده که در خلال آن، مسائل اجتماعی و سیاسی روز نیز مطرح گردیده است. از جمله کارنامه مسلمین در مسئله

♦ گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره

نسبت عاشورا با گفتمان عدالت خواهان مسلمان

بررسی ارزش های اجتماعی و سیاسی عاشورا از منظر علامه محمد رضا حکیمی

نشست ویژه برنامه عاشورا با حضور جناب آقای امیرمهدی حکیمی، نویسنده و پژوهشگر در اول شهریورماه ۱۳۹۹ در برنامه سوره برگزار شد، در این ویژه برنامه درباره نسبت عاشورا با گفتمان عدالت خواهان مسلمانان و تأکید بر اندیشه ها و آرای علامه محمد رضا حکیمی به گفت وگو پرداختند.

مجری برنامه بخش ابتدایی را با طرح این سؤال آغاز کرد: یکی از نکاتی که جناب آقای محمد رضا حکیمی درباره عاشورا از آن استفاده می کنند، تعبیر ذات عاشورا است که این را در کتاب «قیام جاودانه» به توحید و عدل تعبیر می کنند، این ذات عاشورا در نگاه آقای حکیمی چه معنایی دارد؟

جناب آقای دکتر مهدی حکیمی، این نویسنده و پژوهشگر فرهیخته صحبت های خود را این گونه آغاز کردند: درباره ذات عاشورا که آقای حکیمی از آن یاد می کنند، باید به گذشته برگردیم و این نگاهی که شعار و پیام انبیا و اولیای الهی بوده و عاشورا ادامه مسیر انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ است، همان طور که در قرآن، فلسفه قیام انبیا را این طور ذکر می کنند: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ یعنی عاشورای عبادت و وقتی به قسط و عدالت می رسد، می فرماید: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ»، یا می فرمایند که ما انبیا را فرستادیم تا مردم را به قسط و داد برسانند، این فلسفه قیام عاشورا ادامه ی راه انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ است.

پیامبر عزیز و قرآن و حضرت امیر علیه السلام در عاشورا به دلیل مواجهه ی جریان ظلم و کفر با این تفکر و از بین بردن این تفکر در یک دوره ۵۰-۶۰ ساله، مبارزه کردند و حضرت سید الشهداء دوباره آن را فریاد می کند و در عاشورا عبارت قرآنی «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ أَوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ» را به تجسم درمی آورند و این دو نماد را شما در شب عاشورا می بینید. شب عاشورا، شب عبادت و نماز و اهمیت آن و ارتباط مخلوق با خالق خود و روز عاشورا، روز قیام عدالت، مبارزه با ظلم و ستم و فریاد انسان های محروم و مظلوم و ارتباط مخلوق با دیگر مخلوقات است.

در ادامه بحث مجری برنامه در رابطه با نسبت توحید و عدالت خواهی که جناب آقای حکیمی بر آن تأکید می کند و اینکه آیا توحید شرط فهم عدالت است یا شرط تحقق عدالت؟ تفکر ایشان این است که آیا مبارز و عدالت خواه باید موحد باشد و آیا بدون توحید و اسلام، می توان عدالت را شناخت و فهمید که چه چیزی عادلانه است و چه چیزی غیر عادلانه یا اینکه شرط تحقق عدالت خواهی موحد بودن است، منظور آقای حکیمی کدام است؟ در پاسخ این سؤال، آقای حکیمی بیان داشتند که به نظر بنده هر دو این ها را باید کنار هم دید که عدالت شرط عبادت است و عبادت مقدمه این اتفاقی است که شما عدالت خواه شوید و فهم درستی داشته باشید و هم اگر شما با مخالف خود در ارتباط نباشی، در میدان عمل؛ چون اینجا راه مبارزه و قیام و جهاد است، خیلی وقت ها ممکن است کم بیاوری و نتوانی مبارزه را ادامه دهی و این ها درهم تنیده است؛ یعنی از یک طرف برای فهم عدالت و اینکه باید عدالت کجا و چگونه انجام



بوده است؛ ولی این دعوی دو خاندان بنی هاشم و بنی امیه نبود، بلکه دعوی دو نگاه و دو اندیشه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی را آوردند که نگاه انبیایی بود و مبارزه‌ای را شروع کردند که سرمایه‌داری قریش، سرمایه‌داری استعمار، استثمار و آنچه که بر برده‌ها می‌رفت و حقوق انسان‌ها رعایت نمی‌شد، کنار گذاشتند و همه آن جنگ‌های دوران پیامبر به همین مسیر می‌رفت، مسیر مقابله دو اندیشه و دو نگاه، نگاهی که برای انسان آمده و عدالت و حقوق انسان‌های مظلوم و رهایی بردگان، حقوق پایمال شده انسان‌ها را فریاد می‌زند، آن هم در مقابل جربانی که اهل استثمار و استعمار و ویژه‌سازی و روابط و سود است. این اتفاق بعد از پیامبر مجدداً رخ می‌دهد و حضرت علی (ع) این فریاد را دوباره برمی‌دارد و حتی زمانی که با حضرت، بیعت می‌کنند، در روز دوم نکته‌ای را فرمودند که اگر اموال بیت‌المال را برداشته و کابین زنان کرده باشید و با آن‌ها ازدواج کرده باشید، من این اموال را از شما می‌گیرم و به بیت‌المال برمی‌گردانم. تمام دوره حکومت امیرالمؤمنین جنگ حق و باطل، شرک و کفر و توحید و ظلم و عدل بود که در قیام حضرت سیدالشهداء هم دقیقاً همین مسیر ادامه دارد.

در ادامه مجری اشاره‌ای داشتند به پاسخ دکتر حکیمی در رابطه با دعوایی که بیان کردند و سؤال بعدی را با این عنوان مطرح کردند که این دعواها و با این مفاهیم که شما فرمودید: «دعوی حق و باطل، دعوی کفر و شرک، دعوی نفاق و اخلاص» در متون دینی هم می‌بینیم؛ اما جناب آقای حکیمی این دعواها را دقیقاً معادل دعوی فقر و غنا می‌دانند که در کتاب «قیام جاودانه» به تصریح به

شود و تحقق پیدا کند و اینکه ارتباط ما با خالقمان قطع نشود و از طرفی وقتی عدالت همراه با این ارتباط باشد، کمک می‌کند که در میدان عمل، اهل عمل، اقدام و استواری باشید. ارتباط مخلوق با خالق در اجرای عدالت، کمک کننده است و به نظرم هر دو کنار همدیگر هستند.

مجری برنامه با ذکر نکته‌ای سؤال بعدی خود را این‌گونه آغاز کردند: کسانی که خوانش عدالت‌خواهانه از عاشورا دارند، در دودسته جای داده می‌شوند؛ یک عده کسانی هستند که معتقد به امام حسین (ع) هستند و در مقابل ظلمی که نسبت به ایشان و اهل بیتشان انجام شده یک قیام عدالت‌خواهانه دارند که این خوانش فراوان است؛ چون به هر حال حق ایشان حکومت اسلامی بود و در مقابل این ظلم قیام کردند، به نظر می‌رسد در آثار آقای حکیمی، قیام امام حسین (ع) معنای عدالت‌خواهانه دیگری در مقابل ظلمی است که به مردم روا می‌شود، دارند. آیا شما این تفکیک را می‌پذیرید و اگر می‌پذیرید، تفسیر آن چه خواهد بود؟

جناب دکتر حکیمی صحبت‌های مجری را تأیید کردند و ادامه دادند که: «قیام سیدالشهداء در مقابل یزید یک دعوی شخصی نبوده، اگر ما نگاه اول را بپذیریم باید به سراغ شعر یزید برویم که می‌خواند و جریان قیام عاشورا را به جریان بدر و احد وصل می‌کند و می‌گوید که این‌ها ادامه‌ی آن قیام‌هاست، این نگاهی است که دعوی دو خانواده و دو جریان

این موضوع می‌پردازد که جنگ فقر و غنا برای ماهمان جنگ کفر و توحید و حق و باطل است، ایشان این موضوع را به چه معنایی استفاده می‌کند؟ آیا فقر و غنا را به معنای دو وضعیت اجتماعی در نظر می‌گیرند که فقر را معادل حق و توحید و غنا را معادل سرمایه‌داری به معنای باطل قرار می‌دهند؟

استاد حکیمی در پاسخ به این سؤال فرمودند که: البته فقط ایشان نیستند که جنگ فقر و غنا را با همین عنوان بیان می‌کنند، حضرت امام خمینی رحمه الله علیه که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی هستند، صراحتاً به این موضوع جنگ فقر و غنا می‌پردازند و راجع به آن مفصل بحث می‌کنند؛ پس این نگاه جنگ فقر و غنا بین اندیشمندان اسلامی وجود داشته است.

من اینجا دو نکته در مورد عاشورا و اینکه ارتباط آن با فقر و غنا چیست، عرض می‌کنم، ببینید سیدالشهداء توسط مردم کوفه فراخوانده می‌شوند آن هم برای نجات خودشان نامه‌هایی را از کوفه خدمت حضرت می‌آورند که حضرت را فرامی‌خواند. یکی از این نامه‌ها که سلیمان بن صرد خزاعی و حبیب بن مظاهر امضا کردند، عبارتی خدمت حضرت می‌نویسند با این مضمون که «شما بیایید که یزید و حکومت بنی امیه اموال را دست به دست بین اغنیا و صاحبان قدرت می‌گرداند.» وقتی اموال خزانه بیت المال بین اغنیا دست به دست می‌گردد، طبیعتاً این اموال به دست مردم محروم نمی‌رسد، حضرت در پاسخ این نامه و در روز عاشورا می‌فرمایند: «این‌ها در حکومت عدل و عدالت برپا نمی‌کنند» پس اصل دعوا بر سر عدالت است و ایشان به خداوند می‌فرمایند: «خداوند! من آمده‌ام و تو خوب می‌دانی که ما برای قدرت طلبی و دنیاخواهی قیام نکردیم، بلکه خواستیم احکام روشن دین تو را به کار ببندیم و کشور اسلامی و شهرها و آبادی‌ها را اصلاح کنیم، مظلومان و ستم‌دیدگان را از زیر بار ستم نجات دهیم.» پس دلیل دعوا و قیام ایشان برقراری عدالت و جنگ فقر و غنا است.

این پژوهشگر فرهیخته پاسخ خود را این‌گونه بیان کردند که: طبیعتاً باید عرض کنم که ایشان این مفاهیم را از روایات برگرفتند و با ادبیات زیبا ارائه نمودند؛ اما برداشت و ذوق ادبی و شاعرانه نیست، بلکه این مضمون صریح روایات است. اگر ما از زاویه دیگری به عاشورا نگاه کنیم و بگوییم که حکومت اموی و شخص یزید به دلیل توجه نکردن به احکام الله و از بین بردن احکام خداوند که مشخص بود ایشان که اهل قمار، شرب خمر و اهل فسق و فجور بود که در این باره روایتی داریم که حضرت آمدند تا احکام را به پا کنند.

مجری بیان کرد که اگر یزید اهل فسق و فجور و شرب خمر نبود و احکام الهی را اجرا می‌کرد، آیا امام حسین (ع) علیه او قیام می‌کردند؟

اگر یزید تمام احکام الهی را انجام می‌داد؛ ولی عدالت را اجرا نمی‌کرد، باز هم حضرت سیدالشهداء این قیام را انجام می‌دادند؛ چون تمامی احکام یک کالبد است، همانند جسمی که روح آن عدالت است و در این باره روایت داریم که می‌فرمایند: «عدالت، خلق و زندگی خلق را اصلاح می‌کند» و در جای دیگر می‌فرمایند: «العدل او حیات احکام» عدالت روح و کالبد احکام الهی است، یک روایت دیگری داریم از امیرالمؤمنین که می‌فرمایند: «الْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيمَانِ». عدل، رأس و سر ایمان به خداوند است و جسم بدون سر، حیات و زندگی ندارد و عدالت روح و رأس حیاط ماست، مگر می‌شود

مجری برنامه از جناب دکتر حکیمی درخواست کردند که اگر امکان دارد تعدادی از روایات مرتبط را بخوانید و سؤال بعدی ایشان هم در باب همین روایات آغاز گردید و فرمودند که بنده در مورد این روایات سؤال دارم؛ چون بعضی از این تعبیر می‌تواند در یک محدوده ادبی و هنری تعبیر شود؛ چون هم شورانگیز است و هم حماسی؛ اما آنجایی که ما می‌خواهیم مستند کنیم؛ یعنی زمانی که می‌گوییم قیام ابا عبد الله الحسین یک قیام عدالت‌خواهانه است، در این بحث هم به نظر من تمرکز جناب آقای حکیمی بر مفهوم قسط و احتمالاً مفهوم برابری است، آیا ایشان این مفهوم را یک ذوق هنری و درک اجتماعی معاصر برداشت می‌کنند یا به صحبت‌ها و روایت اهل بیت مستند می‌کنند؟



برای گرسنگی فرزندان می خواهد، ایشان جریان آهن داغ را بازگو می کنند و سوم قضیه ام کلثوم، دختر امیرالمؤمنین است که در روز عید از بیت المال مسلمین گردنبندی را امانت می گیرد، زمانی که خبر به حضرت می رسد، ایشان مسئول بیت المال و خزانه را می خواند و از او می پرسند که چرا این گردنبند را به او دادی؟ مسئول در جواب می گوید: «من ضمانت کردم.» حضرت می فرماید که اگر ضمانت نکرده بودی، الان دست تو را به عنوان دزد و دست دخترم را به عنوان اولین زن سارق بیت المال، قطع می کردم و ام کلثوم می گوید که من این گردنبند را گرفتم؛ اما چه اشکالی دارد؟ حضرت در پاسخ می گویند: «آیا در این عید، تمام زنان این حکومت گردنبند داشتند که تو هم خواستی؟» فرزندان حاکم اسلامی باید مثل بقیه مردم زندگی کنند.

مجری سؤال کردند که آیا عدالت و قسط در نگاه آقای حکیمی به مفهوم برابری است؟

آقای حکیمی در پاسخ بیان داشتند: عدل و قسط به همین معناست و تقسیم اموال بیت المال هم همین نگاه است، روایتی داریم که بیان می کند نگاه ما به سرمایه داری و عدالت و قسط باید چگونه باشد. در نگاه ایشان جامعه اسلامی که در آن قسط و عدالت برپاست جامعه منهای فقر است که این نگاه از دل روایات و سخنان پیامبر درآمده است.

جامعه ای که در یک گوشه آن فقر و انسان های محروم باشند و در گوشه ای دیگر انسان های ثروتمند و غنی، جامعه ای عدالت نیست و این نگاه کاملاً واضح است که جامعه اسلامی، جامعه ای است که خالی از فقر و تکاثر باشد، روایتی از امیرالمؤمنین است که می فرمایند: «نمی بینیم جایی مالی انباشته و سرمایه ای

حضرت سیدالشهداء به این توجه نکنند درحالی که یزید هیچ کدام از آن ها را رعایت نمی کرد، حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه ای که در کاخ یزید خواندند، اشاره فرمودند: «تو می خواستی مردم، ما را به فراموشی بسپارند و نتوانستی!»

در ادامه بحث سؤال دیگر مجری برنامه این بود که مصادیق تحقق عدالت در نگاه آقای حکیمی چیست؟

مهمان برنامه توضیح دادند که از نگاه آقای حکیمی دو نوع عدالت داریم و بحث را ادامه دادند: ایشان در رابطه با دو نوع عدالت سخن می گویند: یکی عدالت با عین و یکی عدالت با الف، عدالت با عین به معنای عدل است؛ یعنی همان عدالتی که با ادله مطرح می کنیم و می گوییم باید حق به حق دار برسد و عدالتی که با الف داریم که در باب افعال می آید و به معنای دست به دست شدن اموال بین اغنیا و فقرا است.

حضرت سیدالشهداء می فرمایند که من در قیام عاشورا به سنت جدم پیامبر و پدرم علی بن ابی طالب رفتار کرده ام که بنده چند نمونه خدمت شما عرض می کنم و از این بحث متوجه می شویم که این مصداق ها کجاست؟

اول اینکه امام علی (ع) در مورد حاکمیت فرمودند که اگر اموال را کابین زنانان کرده باشید، آن را برمی گردانم، دوم زمانی که عقیل خدمت ایشان می رسد و تنها اندکی از اضافه بر آن چیزی که حضرت امیر بین مردم به صورت مساوی تقسیم می کرد،

در آنجا جمع شده باشد و در جای دیگر حقی ضایع شود.» غده‌های سرمایه‌داری همانند غده‌های سرطانی در جامعه عمل می‌کنند، همان‌طور که غده سرطانی، قوی می‌شود و مابقی سیستم بدن را ضعیف می‌کند و باعث مرگ می‌شود، پس این غده‌های سرمایه‌داری هم باعث مرگ جامعه می‌شوند.

مجری در ادامه، سؤال خود را این‌گونه بیان کردند: «علامه حکیمی تعبیری دارند به نام غنای مولد فقر؛ یعنی از دل انباشت ثروت، فقر به وجود می‌آید که این یک نگاه فراگیر است یا غنایی که منجر به فقر نشود هم داریم؛ یعنی ثروتمندان و سرمایه‌دارانی که ثروت را انباشته می‌کنند؛ ولی این سرمایه به فقر منتهی نمی‌شود، آیا این برای ایشان یک معیار است یا استثناهایی هم قائل هستند؟

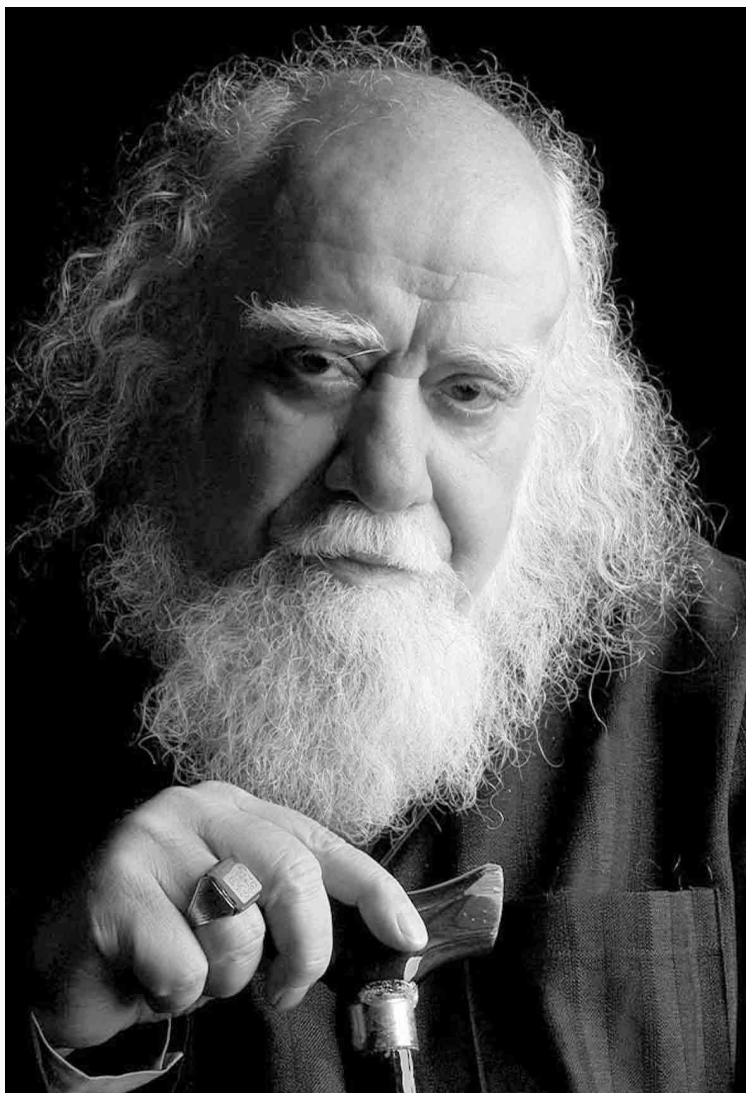
مهمان برنامه توضیح دادند که از نگاه آقای حکیمی دو نوع عدالت داریم و بحث را ادامه دادند: ایشان در رابطه با دو نوع عدالت سخن می‌گویند: یکی عدالت با عین و یکی عدالت با الف، عدالت با عین به معنای عدل است؛ یعنی همان عدالتی که با ادله مطرح می‌کنیم و می‌گوییم باید حق به حق دار برسد و عدالتی که با الف داریم که در باب افعال می‌آید و به معنای دست‌به‌دست شدن اموال بین اغنیا و فقرا است.

مهمان برنامه در پاسخ به سؤال مجری گفتند: استثنائات را خود اسلام تعیین می‌کند که آیا ما سرمایه‌داری بدون حدومرز داریم؟ این یک نکته است که آیا ما به هر اندازه که خواستیم می‌توانیم مالکیت کنیم و سرمایه داشته باشیم یا اینکه حدودی دارد؟ بله ما مالکیت را می‌پذیریم؛ ولی این مالکیت حدومرزی دارد و اگر از آن مرز بگذرد، در نگاه اسلامی اصلاً مورد قبول نیست و برخی افراد معتقدند که از راه حلال و مسیرهای قانونی و شرعی، نمی‌توان مال زیاد و بی‌نهایتی به دست آورد، حتی در روایات میزانی هم برای آن تعیین شده که از این میزان بیشتر نمی‌شود، پس این سرمایه‌داری بدون حدومرز با اسلام و نگاه اسلام جور در نمی‌آید. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «این جامعه منهای فقر است و مردم بی‌نیاز می‌شوند، اگر عدالت باشد.» جایی که نیازمند، محتاج، گرسنه و بی‌خانمانی وجود دارد، عدالت شکل نگرفته است، زمانی که عدالت شکل بگیرد، این افراد بی‌نیاز می‌شوند که در این مورد امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند: «اگر عدالت بین مردم اجرایی شود، مردم بی‌نیاز می‌شوند و وقتی نیازمندی در جامعه وجود دارد، عدالت و قسط برقرار نشده است.» اما از جنبه سرمایه‌داری که شما فرمودید امام صادق (ع) می‌فرمایند: «مردم نه فقیر می‌شوند،

نه محتاج می‌شوند و نه گرسنه می‌مانند، مگر به ذنوب اغنیا.

در بخش دوم برنامه، مجری درباره‌ی الگوی حسینی از نظر آقای حکیمی برای تحقق عدالت و برهم زدن این نابرابری سؤال پرسیدند.

آقای حکیمی صحبت خود را با سخنی از امام عسکری شروع کردند که می‌فرمایند: «دزدانی که ثروتمند هستند زندگی، حقوق و توشه‌ی زندگی فقرا را دزدیده‌اند.» کسی که از امام حسین (ع) سخن می‌گوید، نمی‌تواند به این نکات توجه نکند، نمی‌تواند در برابر این عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم و فساد و تبعیض، با این فضای ظلم عجیب و غریب اقتصادی که بعضی‌ها حتی در حاکمیت نفوذ می‌کنند، مسیرهایی را برای خود پیدا می‌کنند و توده‌های مردم را محروم نگه می‌دارند، سکوت کند. کسی که عاشورایی است و دم از امام حسین می‌زند و در این دهه عزاداری می‌کند، نمی‌تواند در مقابل این‌ها سکوت کند و به نظر من هرکسی در هر جایی تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که آن‌ها را مانند تابلوهایی مقابل چشم جامعه قرار دهد و فریاد بزند که جامعه و نگاه اسلامی این است، تعریف اسلام از حکومت چیست، تعریف اسلام از عدالت و قسط چیست، مردم و جامعه باید بدانند و در اینجا علما و روحانیون برای رساندن این پیام‌ها به مردم وظایفی دارند و باید از حاکمیت جامعه، مطالبه اجتماعی کند؛ چون



ظلم اقتصادی را مقدمه‌ای بر ظلم سیاسی می‌داند.

ما طاغوت سه‌گانه‌ای داریم؛ طاغوت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. طاغوت سیاسی مهم است؛ اما طاغوت اقتصادی پشتوانه‌ی مالی طاغوت سیاسی و طاغوت فرهنگی است. طاغوت اقتصادی، سیاست را راه می‌برد، همچنان که ما در این سال‌ها مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌داران در قوه قضاییه، مقننه و مجریه نفوذ می‌کنند و مسیری برای خودشان درست می‌کنند، پس طاغوت اقتصادی پشتوانه مالی است و همیشه این‌گونه بوده است. این‌گونه است که سرمایه‌دارها جریان فرهنگی و طاغوت فرهنگی درست می‌کند و نگاه‌ها و جریان‌های فکری را عوض می‌کنند، مسیر نگاه مذهبی را عوض می‌کنند و این کاری است که سرمایه و پول انجام می‌دهد برای اینکه بتوانند بیشتر چپاول کنند و حقوق مردم و توده‌ها و محرومین را برای خودشان انباشته کنند که به این ویژه‌خواری، استثمار و استعمار گفته می‌شود.

وقتی مردان حکومت احساس کنند کسی کاری به آن‌ها ندارد و کسی با آن‌ها سخن نمی‌گوید، حاشیه امن پیدا می‌کنند و هر کاری که دلشان بخواهد انجام می‌دهند. این‌ها در دولت، قوه قضاییه و در همه چیز نفوذ می‌کنند و همه چیز را تغییر می‌دهند و حتی ممکن است در قوه مقننه نفوذ کنند و قوانین را به نفع خود تغییر دهند؛ اما اگر برای اصلاح، فریاد زده و بیان شود و مانند تابلو در مقابل چشم مردم و نخبگان و همگان قرار بگیرد، این باعث مطالبه عمومی می‌شود و این حاشیه‌های امن از بین می‌رود و باعث می‌شود که مسیر اصلاح شود. بنده نمونه‌هایی را عرض می‌کنم حضرت سیدالشهداء می‌فرماید: «من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم.» امر به معروف و نهی از منکر یک اصل فوق‌العاده است که از آن اهداف و فلسفه بزرگ قیام حضرت سیدالشهداء را برای اصلاح به جریان اقتصادی وصل می‌کنند، همان‌طور که امام حسین (ع) می‌فرماید که من برای امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام همراه با جلوگیری از ظلم و مبارزه با ظالم، گردآوری زکات و رساندن آن به دست نیازمندان و احقاق حقوق محرومان قیام کردم، طبق سخنان سیدالشهداء، امر به معروف در مرتبه‌ی اول مبارزه با ظلم است، مبارزه با ظلم سیاسی و اقتصادی و برگرداندن اموال به جای خود و رساندن حق به محرومان، درواقع از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌شود. پیامبر و بقیه انبیاء هم از همین نقطه شروع می‌کنند که به تعبیری، آقای حکیمی

این‌ها طاغوت اقتصادی است که کار را انجام می‌دهد، یک طاغوت سیاسی و یا طاغوت فرهنگی ایجاد می‌کند و برای همین است که در دعوت انبیا بلافاصله بعد از توحید، به اقتصاد می‌رسیم، مبارزه با شرک که همیشه در راه انبیا بوده و بعد از آن ظلم و عدل که همیشه کنارهم هستند. این موضوع در عاشورا و در نگاه استاد حکیمی هم وجود دارد، نمونه‌هایی از جمله صحبت‌های سیدالشهداء در منای سال ۶۰ هجری که در جمع علمای اسلامی خطاب به آنان می‌فرمایند: «حق ضعیفان را شما با سکوتتان ضایع کردید و در مقابل سرمایه‌داری ایستادگی نکردید، کوران، زمین‌گیران و محرومین را در شهرها به حال خود گذاشتید و شما به آنان رحم نمی‌کنید، شما با نزدیک شدن به ستمگران و سکوت بر کارهای آنان اجازه دادید که از موقعیت شما در جامعه سوء استفاده کنند.» این نشان می‌دهد علما در مقابل ظلمی که به ضعف‌اشده یا سکوت کردند یا برخی با آن‌ها همراهی کردند و اقتصاد سرمایه‌داری مذهبی را بیان کردند که این‌ها اصلاً اسلامی نیست، هم پیامبر و هم امیرالمؤمنین و بقیه اهل بیت صراحتاً بیان کردند که باید با آن‌ها مبارزه کنند تا عدالت برقرار شود؛ چون اگر عدالت برقرار نشود احکام به جایی نمی‌رسد، ما از احکام سخن می‌گوییم که حکومت باید بر پایه فقه باشد، پس ما اگر بخواهیم فقر را ریشه‌کن کنیم باید عدالت برقرار باشد.

مجری برنامه در ادامه اجازه خواستند تا از همین نقطه به نقد بخشی از تفکر آقای حکیمی و تفکر عدالت خواهان مسلمان اشاره کند و ادامه داد: «وقتی به قسط، برابری، مبارزه با سرمایه‌داری، سرمایه‌داری قارون‌وار و طاغوتی سه‌گانه اشاره کنیم، ذهن‌ها حساس می‌شود که این ادبیات، ادبیات مارکسیستی و چپ است و بعضی از اصول و ارکان سرمایه‌داری از احکام فقهی ما تغذیه می‌کند، به هر حال مالکیت خصوصی و بازار آزاد این‌ها چیزهایی است که در فقه اسلامی وجود دارد و خیلی‌ها دغدغه این را دارند که اگر بخواهید سرمایه‌داری را نقد کنید یا زمین بنزید، مجبورید به ارث و مالکیت خصوصی خدشه وارد کنید، درحالی که این‌ها در احکام اسلامی معتبر است. آیا این نقد را می‌پذیرید که جریان آقای حکیمی یا ادبیات عدالت‌خواه مسلمان منتسب هستند به ادبیات چپ یا ادبیات طبقاتی یا خیر؟

خیر، بنده توضیحی را عرض کنم که این مرزها مشخص شود و بعد بگویم این نقدها چه خواسته‌هایی دارد، به نظر من این نقد از دو زاویه مطرح می‌شود، روایات و سخنان پیامبر و قرآن که همگی به قسط دعوت کردند، در این صورت باید بگوییم که این روایات، مارکسیستی و چپ است و باید ببینیم که ائمه مارکس یاد گرفتند یا مارکس از جای دیگر یاد گرفته باشد.

درکل سه مکتب اقتصادی مطرح است: اول مکتب جریان مارکسیستی و نگاه ضد سرمایه‌داری مارکسیستی، دوم نگاه سرمایه‌داری غرب و لیبرالی غرب و سرمایه‌گذاری لجام‌گسیخته که امروز بر دنیا حاکم است و در آخر مکتب اقتصاد اسلامی که تمام این مکتب‌ها با یکدیگر متفاوت هستند. در نگاه مارکسیستی، دو مسأله دارید که یکی حق مالکیت آن را نفی و مصرف یکسان را مطرح می‌کند، در نظام سرمایه‌داری، مالکیت بدون حدودمرز وجود دارد، مالکیتی که هرچه می‌خواهد می‌تواند کسب کند، از هر راهی و به هر روشی و به هر طریقی؛ ولی در مصرف، مصرف بی‌رویه شما به اندازه‌ای که گرسنگان عالم را سیر کنید. در وضعیت این کشورهای غربی اضافه دورریز مصرف مواد غذایی که با آن می‌شود گرسنگان عالم را سیر کرد، آن‌ها اضافه غذایشان را دور می‌ریزند و این اتفاق در نگاه اسلامی و در عین اینکه مالکیت را قبول داریم؛ اما مالکیت محدود نه مالکیت بدون حصر، نه حذف مالکیت. اگر مالکیت را حذف کنیم در انسان‌ها انگیزه‌ای برای کار تلاش باقی نمی‌ماند و می‌گویند من برای چه کسی کار کنم؟ زمانی که صحبت از مالکیت می‌شود درواقع مالک خداست و یک حدودمرز و ملاک‌هایی دارد. در نگاه اسلامی مصرف هم یک حدودمرز و سقفی دارد و این‌گونه نیست که شما هرگونه خواستید مصرف کنید. در اینجا سخن شهید صدر را عرض می‌کنم که به‌نظرم یک مقدار این تکلیف را برای

در چارچوب حاکمیت اسلامی کار کند آیا راهی جز سازوکارهای رسمی برای عدالت خواهان وجود دارد یا نه؟

ما طاغوت سه‌گانه‌ای داریم؛ طاغوت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. طاغوت سیاسی مهم است؛ اما طاغوت اقتصادی پشتوانه‌ی مالی طاغوت سیاسی و طاغوت فرهنگی است. طاغوت اقتصادی، سیاست را راه می‌برد، همچنان که ما در این سال‌ها مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌داران در قوه قضاییه، مقننه و مجریه نفوذ می‌کنند و مسیری برای خودشان درست می‌کنند، پس طاغوت اقتصادی پشتوانه مالی است و همیشه این‌گونه بوده است.

آقای حکیمی در پاسخ به مجری ادامه می‌دهد: اینکه می‌گویند این نگاه‌ها، مارکسیستی است و بعضی از مسئولین نظام ما هم احتمالاً این نقد را می‌کنند که این صحبت‌ها، صحبت‌های مارکسیستی است و کسی که نگاه چپ دارد، زاییده دو تفکر است: یکی از این‌ها کسانی هستند که فرق بین نکته‌هایی که در اقتصاد اسلامی و اقتصاد چپ مارکسیستی و نظام سرمایه هست را متوجه نشده‌اند، یک عده دیگر به نظر من کسانی هستند که دل در گرو سرمایه دارند و می‌خواهند که محقق شود و به سرمایه‌داری برسند و دست باز باشد برای چپاول اموال و برای این رانت‌خواری‌ها و روابط و اگر ببینند که این نگاه اسلامی که از دل آیات و روایات درآمد و مبارزه می‌کند و مردم را آگاه می‌کند و مردم را متوجه این حقایق می‌کند، چگونه باید این نگاه را از میدان خارج کنیم و او را متقاعد کنیم که این نگاه چپ است و جامعه مذهبی و توده‌های مردم که از هیچ چیز خبر ندارند و فکر می‌کنند که مارکسیست‌ها و چپ‌ها مقابل مذهب هستند، با این نگاه، آن‌ها را از گردونه خارج کنیم، به نظر من این دو تفکر، جریان عدالت‌خواه را مورد حمله قرار داده و اصلاً این حرف درستی نیست، و اینکه جامعه اسلامی و جامعه‌ای که پیرو شهادت و در دهه محرم و از کسی صحبت می‌کنیم که خودش و تمام خاندانش را فدا کرده برای اینکه یک حقیقتی را نگه دارد، جامعه اسلامی باید پیرو آن‌ها باشد و این‌ها را باید در کوی و برزن‌ها فریاد کنند و از مسئولین مطالبه کنند. پس دو اصل را باید رعایت کنیم: یک تفکر مطالبه‌گری، دو بدانند که خدانکرده اتفاقات موجود، در حقیقت او را از اصل اسلام باز ندارد، پس باید فریاد بزنند که حاکمیت اصلاح شود هم مطالبه کنند و هم اینکه این‌ها مردم را خسته و زده نکند و از حقیقت دست برنداریم؛ چون اگر از حقیقت دست برداریم خسران برای خود ماست، اینکه این نگاهی است که همیشه سعی کرده حقایق را بیان کند و تابلو باشد مقابل دیدگان مردم و فریاد بزنند.*

ما مشخص می‌کند، ایشان می‌فرمایند: «احادیث صریح زکات، صراحت دارند در اینکه زکات، تنها برای رفع نیازمندی‌های ضروری نیازمندان نیست، بلکه باید آن اندازه از مال به آنان داده شود تا خود را به حد مردمان دیگر در سطح معیشت برسانند.» این یک روایت صریح است که می‌فرمایند در زکات باید آن قدر بدهیم که شخص بی‌نیاز شود و نیازمندی را در جامعه اسلامی باقی نگذاریم؛ یعنی لازم است معیشتی برای افراد فراهم شود تا ایشان را به سطح تراز زندگی عمومی برساند و هرچه دیگران از آن برخوردارند، مستمندان نیز از آن برخوردار باشند و این است معنای فراهم آوردن سطح معیشتی یکنواخت یا نزدیک به هم، در جامعه اسلامی نباید این شکاف طبقاتی وجود داشته باشد و حاکم اسلامی باید در این مسیر گام بردارد و جامعه باید تلاش و تولید کند تا بتواند این تفاوت طبقات را به صفر برساند.»

در بخش آخر برنامه مجری خطاب به آقای حکیمی می‌گوید که اکثر افراد با تمامی این صحبت‌ها موافق هستند و برای این حرف‌ها دل‌ها می‌تپد و از این فاصله طبقاتی که ایجاد شده به رنج می‌آییم؛ ولی چنین جامعه‌ای که خود انتخاب مردم هم همین‌گونه است و مردم به این سیاست‌ها رأی مثبت دادند، در این جامعه عنصر عدالت خواه چه باید بکند، عنصری که امروز به حرف‌های آقای حکیمی اعتماد و باور دارد و می‌خواهد

ای شہنشاہِ حرمِ امیر و عبدالرشید



دین و معنویت



یکی دیگر از ضعفهای ما این است که
ما به موازات علم، به موازات پیشرفتهای علمی، پیشرفت
اخلاقی و تزکیه‌ی اخلاقی و نفسی پیدا کرده‌ایم؛
این عقبماندگی است.
البته امروز در مقایسه‌ی با قبل از انقلاب، به مراتب بهتر
است. در این هیچ شکی نیست. اما باید پیشرفت میکردیم.
در علم پیشرفت کردیم؛ در سیاست پیشرفت کردیم؛
**باید در معنویت و در تزکیه‌ی نفس هم
پیشرفت میکردیم.**

رهبر معظم انقلاب اسلامی

● گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با اساتید مطرح علوم انسانی:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه، حجت الاسلام و المسلمین دکتر حمید پارسانیا، حجت الاسلام و المسلمین علاء الدین اسکندری،

حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد حسین شریفی

● همراه با آثاری از:

سید محمد فاطمی و سید محمد تقی موسوی کراماتی



گفت‌وگو با

حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه

مجتهد و فیلسوف علوم انسانی و مدرس خارج فقه نظام ولایی و سیاسی

ماهیت‌شناسی قیام حسین بن علی (ع)

بازنمایی آثار و دستاوردهای قیام امام حسین (ع)

معرفی نامه

عبدالحسین خسروپناه در بهمن ماه ۱۳۴۵ شمسی مصادف با شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان در شهرستان دزفول، چشم به جهان طبیعت گشود. دروس حوزوی را در کنار دروس متوسطه در سال ۱۳۶۲ آغاز کرد و به مدت شش سال در سال ۱۳۶۸ شمسی در مقطع سطح سوم حوزه علمیه فارغ التحصیل شد. وی، علاوه بر دروس متعارف حوزه علمیه قم، کتاب‌های دیگر ادبی و فقهی و اصولی و فلسفی از جمله شرح نظام، شرح مطول، شرایع الاسلام، حلقات شهید صدر، قوانین و فلسفتنا را در مدرسه‌های علمیه آیت الله معزی و آیت الله نبوی و آیت الله قاضی در شهرستان دزفول و نیز تالستان‌ها در حوزه‌های علمیه طرزان یزد و قم فراگرفت و از محضر استادان برجسته حوزه‌های علمیه، همچون: آیات مکرّم آقایان حاج شیخ محمدکاظم مدرسیان، حاج سید مجدالدین قاضی دزفولی، حاج شیخ محمدعلی مدرس افغانی، حاج شیخ قدرت الله وجدانی فخر، حاج شیخ کاظم ندین نژاد، حاج شیخ کاظم سبط الشیخ، حاج شیخ مصطفی اعتمادی و حاج شیخ محسن اراکی بهره فراوان برد.

وی علاوه بر فعالیت تبلیغی در دوران دفاع مقدس در عملیات‌های رمضان، محرم، کوشک، بدر، والفجر هشت، کربلای پنج و والفجر ده، به عنوان تک تیرانداز و دیدبان شرکت نمود و چندین بار راهی بیمارستان و مصدوم شد؛ ولی هیچگاه حاضر به تشکیل پرونده جانبازی نشد.

استاد خسروپناه در سال ۱۳۶۸ دروس خارج فقه و اصول را در حوزه علمیه قم آغاز کرد و دوازده سال از محضر استادانی همچون حضرات: آیت الله العظمی وحید خراسانی، آیت الله العظمی فاضل لنکرانی، آیت الله العظمی جعفر سبحانی، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی در حوزه علمیه قم، بهره برد تحصیل دروس تخصصی کلام اسلامی را در کنار دروس خارج فقه و اصول در سال ۱۳۷۰ شمسی آغاز کرده و در سال ۱۳۷۴ در مقطع دکترای کلام اسلامی با رتبه اول از مؤسسه امام صادق (علیه السلام) فارغ التحصیل شد و پایان نامه خود را با عنوان انتظارات بشر از دین تدوین نمود. بهره‌مندی از محضر استادانی همچون، آیت الله تدین نژاد، آیت الله حسن زاده آملی، آیت الله جوادی آملی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله سبحانی و آیت الله انصاری شیرازی، یکی دیگر از بخش‌های تحصیلی استاد

خسروپناه به شمار می‌آید که از سال ۱۳۶۴ شمسی تا سال ۱۳۸۵ ادامه داشته است. ایشان از سال ۱۳۷۰ شمسی در کنار تحصیل به فعالیت پژوهشی فردی و جمعی اشتغال ورزیده و مدیریت‌های پژوهشی و اجرایی خُرد و کلان داشته است. استاد خسروپناه در سال ۱۳۷۵ شمسی توسط آیت الله مدرسیان در دروس فقه و اصول، اجازه اجتهاد و اجازه نقل حدیث گرفت و از سال ۱۳۹۴ به رتبه استاد تمامی دست یافت و اینک از چندین استاد مشهور فقه و اصول حوزه علمیه قم، اجازه اجتهاد دارند.

مقدمه

حضرت امام حسین (ع) قیام کرد و قیام خونین او دنیایی را تکان داد و با یک نهضت خونین، حقیقتی را به دنیا تعلیم داد که دشمن هر اندازه‌ای قوی و نیرومند باشد می‌توان با فداکاری از راه مظلومیت او را از جای بر کند. حرکت امام حسین (ع) در مقابل یزید برای ابقای هویت و ماهیت مسلمین بود. حضرت برای مصلحت جامعه قیام کرد و او همیشه نفع عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. اگر امام حسین (ع) قیام نمی‌کرد، اگر در برابر دشمن کینه توز خود قد بر نمی‌افراشت، اگر او در سخت‌ترین حوادث روزگار استقامت نمی‌کرد امروز از اسلام نامی نبود و از هویت و امت مسلمین نشانی پدیدار نمی‌گشت. حسین (ع) با قیام خونین خود انقلابی بر پا ساخت. هنوز خون گلوی خشک نشده بود که علم‌های انقلاب علیه یزید و بنی امیه بلند شد. هنوز سر او را با اسرای او نزد یزید نرسانیده بودند که پرچم مخالفت و خون بهایی به اهتزاز در آمد و کار به جایی رسید که یزید در خانه خود امان نداشت و هدف تیر ملامت حتی نزدیکان خود و حتی زن و بچه خود واقع شد. حضرت حسین (ع) زندگانی جاودانی را برای خود و امنیت و سلامت و سعادت را برای مسلمین تضمین فرمود. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین ماهیت قیام حسین بن علی (علیه السلام) گفتگویی را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه مجتهد و فیلسوف علوم انسانی و مدرس خارج فقه نظام ولایی و سیاسی، انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان نخستین سؤال، قیام امام حسین (علیه السلام) را به جهت مبناشناسی تبیین بفرمایید.

درباره مبانی، چرایی، ماهیت، آثار و دستاوردهای قیام امام حسین (ع) سخنان فراوانی گفته و نوشته شده است، بنده هم در سال‌های گذشته بحث‌های مفصلی را تحت عنوان نقش قیام امام حسین (ع) در تمدن‌سازی اسلامی داشتم که قصد دارم در این فرصت کوتاه همین بحث را به اختصار توضیح دهم. گرچه زمینه‌های مختلفی باعث شد قیام امام حسین (ع) انجام شود، در آن زمان حکومت فاسق و فاجری بر روی کار آمد و بر منبر پیامبر (ص) نشست

و خود را خلیفه پیامبر (ص) معرفی کرد در ملا عام فساد و فسق انجام می داد و آن قدر ماهیت اسلام تغییر پیدا کرد که به تعبیر امام حسین (ع): «و علی الاسلام والسلام»، چیزی دیگر از اسلام باقی نمانده بود و مردم به راحتی گرفتار گناه و معصیت شده بودند، آوازخوانان و رقاصان و مطربان را هرسال وارد مدینه می کردند، جمعیت کثیری از مردم مدینه به استقبال این ها می رفتند و به تماشای این مطربان و رقاصان می پرداختند، مدینه النبی که شهر حافظان و مفسران قرآن و شهر اصحاب پیغمبر و شهر جهاد، معرفت و اجتهاد و معارف نبوی بود، به چنین وضعیتی تبدیل شد و همه این ها دستاورد حاکمان نالایقی بود که متأسفانه مسیر اهل بیت (علیهم السلام) و مسیر پیامبر (ص) را کنار زدند.

■ خردورزی: این نوع از مواجهه و مقابله با گزاره های دینی تا چه اندازه ای توانست مبانی دینی را در اذهان عمومی کم رنگ کند؟

بعد از وفات پیامبر (ص) طولی نکشید که شعار «حسبنا کتاب الله» مطرح شد و سنت پیغمبر و تدوین حدیث تعطیل شد و آرام آرام تفسیر به رأی و احکام مقابل نصوص قرآن و در واقع اجتهاد در مقابل نص، جایگزین سنت نبوی قرار گرفت و حتی تفسیرهای نادرست از قرآن انجام می گرفت؛ چون از خاندان پیغمبر فاصله گرفته و اهل بیت را کنار زده بودند و این زمینه ها فراهم شد تا نوبت رسید به اصحابی مثل طلحه و زبیر که زبیر سیف الاسلام خوانده می شد، درحالی که مقابل امیرالمؤمنین «علیه السلام» شمشیر کشید و بر روی کسی که در منزل علی (ع) زندگی و از خلافت علی و ولایت او دفاع می کرد، شمشیر کشید، عمارها اندک و انگشت شمار بودند. پس از آن قدرت و حکومت به دست معاویه افتاد و او با اهداف شیطانی و تفکرات ابوسفیانی اش توانست کاملاً اسلام را تغییر دهد، به گونه ای که دیگر تفکر اسلامی و شیعی از بین رفته بود، امام باقر (ع) می فرمایند: «آن قدر شیعیان غریب و مظلوم بودند که دست و پای آن ها را قطع می کردند و هرکسی نام فرزندش را علی یا فاطمه می گذاشت، جرم محسوب می شد و خانه اش را بر سرش خراب می کردند.» تفکر اسلام ناب به حاشیه رفت و تفکر شیعی منزوی شد و انحراف سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و مدینه النبی به مطرب خانه تبدیل شد و در آن مرحله قیام امام حسین (ع) نقش خود را ایفا کرد. قیام امام حسین (ع) گرچه برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای اسلام و به تعبیر امام حسین (ع) «اصلاح فی امت جدی» بود؛ ولی غیر از این اصلاحی که صورت گرفت، زمینه تمدن سازی را هم فراهم کرد، چگونه؟ وقتی که قیام امام حسین (ع) در سال ۶۱ قمری انجام گرفت، گرچه به ظاهر امام حسین (ع) به شهادت رسیدند و قیامش به شکست انجامید؛ اما این

قیام باعث شد که اسرای کربلا، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام هجرت کنند و این مسیر پیام آور عاشورا بود و سخنان امام سجاد (ع)، حضرت زینب و سکینه (س) و سخنان دیگر بزرگواران آن قدر مؤثر بود که باعث شد اعتراضات بعضی از اصحاب پیامبر و بزرگان اسلام در آن زمان آشکار شود. اعتراضات زید بن عرقم، عنص ابن مالک، عبدالله بن عقیف و بسیاری از شخصیت های دیگر باعث شد که اولین قیام در سیستان انجام شود که تقریباً چهل روز بعد از شهادت امام حسین (ع) مردم سیستان مطلع شدند، با اینکه منطقه سیستان تا کربلا و کوفه و شام فاصله زیادی داشت، منطقه سیستان آن زمان بخش هایی از افغانستان و سیستان و بلوچستان ایران و بخشی از بلوچستان پاکستان را در برمی گرفت، خب مردم وقتی مطلع شدند، قیام کردند و نماینده حکومت بنی امیه را اخراج و شروع به عزاداری برای امام حسین (ع) کردند، این اولین قیام بود که متأسفانه کمتر از آن در تاریخ نام می برند، بعد از آن، اتفاقی بود که برای مردم مدینه افتاد و در سال ۶۴ قیام توابعین اتفاق افتاد و بعد آن قیام مختار که توانستند حکومتی در کوفه تشکیل دهند و چند سال حکومت کنند و همین طور اعتراضات و قیام ها باعث شد حکومت بنی امیه و بنی مروان سقوط کند. این حکومت که سقوط کرد، حکومت بنی عباس سرکار آمد؛ ولی مردم با شعار «یا لثارات الحسین» قیام کردند؛ وقتی که حکومت بنی عباس هم مسیر



شکل‌گیری تمدن اسلامی شد؟

پس از سفر امام صادق (علیه السلام) از مدینه به کربلا ایشان در کنار نهر علقمه حوزه علمیه‌ای تشکیل دادند، البته به جز مدرسه‌هایی که امیرالمؤمنین و امام حسن و بقیه اهل بیت (علیهم السلام) داشتند، اولین حوزه علمیه را امام صادق (ع) در کربلا به نام حسین بن علی راه‌اندازی کرد و بعدها این حوزه علمیه گسترش پیدا کرد و در قرن دوم در بغداد، قم، نیشابور و در مناطق مختلف شکل گرفت. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اوضاع شیعیان و مسلمانان به‌گونه‌ای بود که امام باقر (ع) فرمود: «اگر کسی نام پسرش را علی و نام دخترش را فاطمه می‌نهاد خانه‌اش را بر سرش خراب می‌کردند و دست و پایش را بر عکس قطع می‌کردند.» و در زمان حجاج بن یوسف ثقفی ملعون اگر می‌فهمیدند که کسی محب امیرالمؤمنین است و نه شیعه امیرالمؤمنین، او را در یک دیوار خاکستر قرار می‌دادند و ماسه می‌ریختند تا زنده به‌گور شود، این‌گونه جنایت می‌کردند که نامی از شیعه باقی نماند و شیعه نابود شود که قیام امام حسین (ع)، اعتراض‌ها، قیام‌ها و تشکیل حوزه علمیه و مخصوصاً درس امام باقر و امام صادق (ع) که گسترش پیدا کرد، زمینه‌ای فراهم شد تا اولین حکومت شیعی به نام حکومت آل بویه شکل پیدا کند و آغاز تمدن اسلامی هم در حکومت آل بویه است، بسترهای این حکومت از قبل انجام شد و علما و بزرگان جهان شیعه که شاید آن‌ها شیعه زبیده یا شیعه اثنی عشری بودند، محل بحث است؛ اما در اینکه حکومت شیعی بود، جای تردید نیست، علما و بزرگان شیعه آمدند و حکومت تشکیل دادند و علمای اهل سنت را جمع کردند و با یک وحدت و همدلی و یک انسجام اسلامی، تمدن اسلامی را ایجاد کردند

درست را انتخاب نکردند، باز هم همین قیام‌ها ادامه پیدا کرد تا قیام ابن طباطبا در اواخر قرن دوم اتفاق افتاد، این قیام‌های شیعی باعث شد که وقتی مأمون عباسی بر منصب حکومت نشست و بعد از پنج سال حکومت امین را منقرض کرد و خودش به قدرت رسید و برای اینکه گرفتار قیام‌های شیعیان نشود، امام رضا (علیه السلام) را از مدینه به مرو آورد؛ چون می‌خواست این قیام‌ها را کنترل کند که آمدن امام رضا (ع) به مرو و ذکر نام امام حسین (ع) و توصیه‌های امام رضا که می‌فرمودند: «اگر می‌خواهید گریه کنید بر جدم حسین بن علی گریه کنید»، این پیام عاشورایی امام رضا (ع) در سراسر ایران گسترش یافت و حضور ایشان با نام کربلا و با نام امام حسین (ع)، باعث گسترش تشیع در ایران شد.

■ **خردورزی:** پس از ایجاد موج اعتراضات گسترده مردمی، چه عواملی باعث

این تمدن ادامه پیدا کرد و بوعلی سینا، خوارزمی‌ها، فارابی‌ها آمدند و علوم مختلفی رشد پیدا کرد، از جمله طبیعیات، ریاضیات، علم هیأت که طبیعیات آن زمان هم علم فیزیک و کیمیا و هم علم شیمی به معنای امروزی بود و البته طبیعتاً تفاوت‌هایی بین کیمیای قدیم و شیمی جدید وجود داشت، حتی فیزیک اختر و علم هیأت، علم نجوم که با علم هیأت تفاوت داشت و کاریست علم هیأت در فعالیت‌های زمینی را علم نجوم می‌گفتند، همه این‌ها گسترش پیدا کرد، فلسفه و علم کلام گسترش پیدا کرد، متکلمان، فلاسفه، عرفا، طبیعی‌دانان و ریاضی‌دانان، عالمان علم طب نیز به این صورت گسترش پیدا کردند و در همین حکومت آل بویه حضور مرحوم شیخ صدوق، شیخ مفید، مرحوم کلینی که با حضورشان حوزه علمیه ری و حوزه علمیه قم را رونق و توسعه دادند که البته حوزه علمیه قم از زمان زکریا ابن آدم رونق داشت و بعد از آن مرحوم صدوق پدر و پسر، حوزه قم را رونق دادند و مرحوم صدوق پسر، همچنین حوزه علمیه شهر ری را تقویت کردند.

شهید پهلوان طیب یکی از دوستداران امام حسین (ع) است و با اینکه در دوره نهضت ملی شدن نفت طرفدار رژیم بود؛ ولی بعد از آن به خاطر عشقی که به امام حسین (ع) داشت او را به شخصیتی به نام امام خمینی «رحمة الله علیه» پیوند زد و در این راه هم به شهادت رسید.

این تمدن علمی و فرهنگی و حتی رونق حوزه معماری و هنر و همه این‌ها از برکات قیام امام حسین (ع) بود؛ لذا به صراحت می‌توان این ادعا را داشت که قیام امام حسین، علاوه بر اصلاح در امت جد ایشان، مردم را بیدار و مسلمانان را آگاه کرد، هوشیار شدند و خطا و انحراف را تشخیص دادند و همچنین دین اسلام را احیا کردند و امام حسین (ع) با قیامش جلوی انحرافات، تحریف‌ها و احادیث جعلی را گرفتند و می‌بینید که اهل سنت در قرن سوم و چهارم به تدوین احادیث پیامبر (ص) پرداختند و عمر بن عبدالعزیز که در اواخر قرن اول اجازهای ثبت و تدوین حدیث را داد و جلوی منع حدیث را گرفت همه از برکات قیام امام حسین (ع) بود، پس هم اصلاح در اسلام اتفاق افتاد و هم شیعه احیا شد؛ چون شیعه واقعاً نابود شده بود و چیزی از آن نمانده بود و با قیام‌های متعددی که شد اصلاح اسلام و احیای تشیع و تمدن اسلامی پدید آمد و تقریباً بزرگ‌ترین طبیب دوره آغازین، طب ابن سینا و زکریای رازی است که هر دو شیعه بودند؛ اما اسماعیلی نسبت به زکریای رازی با شیعه میانه خوبی نداشتند و او را به کفر متهم می‌کردند؛ ولی زکریای رازی نه تنها مسلمان، بلکه شیعه بود.

در قرن دوازدهم قمری سید محمد حسین عقیلی خراسانی شیرازی از اطبای بزرگ جهان اسلام که از علمای شیعه است و کتاب خلاصه الحکمه، معالجات، مخزن الادویه داروهای مفرده و کتاب قرابادین را که در داروهای مرکب است را نوشته و بین ابن سینا و جناب عقیلی بزرگانی مثل خواجه نصیرالدین طوسی را داریم که در ریاضیات، هیأت، طب و در فقه یک شخصیت جامع و یک عالم بزرگ شیعه در دهه هفتم است و شاگرد بزرگ ایشان قطب الدین شیرازی که شرحی بر قانون بوعلی نوشته به نام «تحفه‌ی سعدیه» که ایشان هم از علمای شیعه است، البته در این میان علمای اهل سنت هم بودند که در تمدن‌سازی نقش داشتند، مثل میرزا شریف جرجانی که طبیب، حکیم، فیلسوف و متکلم و عالم بزرگی بود، قبل از خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ اشراق که از بزرگان شیعه است و بعد از آن شیخ بهایی بودند که چه تأثیراتی در تمدن اسلامی و در دوره صفویه داشتند که تمام این‌ها از برکات آثار قیام امام حسین (ع) است. از قرن ششم تا قرن دهم یک افول تمدنی داشتیم. در این دوره دو نفر افول تمدن ایران را احیا کردند، در قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی و شاگردانش مثل قطب الدین شیرازی و همین‌طور جناب شیخ بهایی که در زمان شاه عباس صفوی بودند که ایشان هم تمدن اسلامی را احیا کردند، شخصیت‌های دیگری چون میرداماد و میرفندرسکی، ملاصدرا، شیخ رجبعلی تبریزی و خیلی از بزرگان دیگر که

متأسفانه در این دویست سال اخیر مجدد جهان اسلام گرفتار یک افول تمدن شد و آنچه باعث شد که این انحطاط تاریخی تمدنی از بین برود و تمدن نوین اسلامی آغاز و شروع به نمایش گذاشته شود، انقلاب اسلامی ایران است که قیام انقلاب اسلامی ایران با نام سیدالشهداء حضرت حسین بن علی بود. شهدایی که ما در دوران انقلاب و قبل از انقلاب داشتیم، همه به نام حسین (ع) به شهادت رسیدند و عاشق امام حسین (ع) بودند.

شهید پهلوان طبیب یکی از دوستداران امام حسین (ع) است و با اینکه در دوره نهضت ملی شدن نفت طرفدار رژیم بود؛ ولی بعد از آن به خاطر عشقی که به امام حسین (ع) داشت او را به شخصیتی به نام امام خمینی (رحمة الله علیه) پیوند زد و در این راه هم به شهادت رسید و آخرین وصیت او این بود که به امام عرض کنید که مراند حسین بن علی شفاعت کنند. تمام قیام‌ها و حرکت‌هایی که در جهان اتفاق می‌افتد در بین مسلمانان و حتی غیرمسلمان به نام حسین بن علی است. گاندی شخصی است که طرفدار سرسخت انگلیسی‌ها بود؛ ولی وقتی با حسین بن علی آشنا شد قیامش را علیه انگلیسی‌ها آغاز کرد و با کمک ابو الکلام آزاد که یک عالم اهل سنت بود که در مقابل انگلیس ایستاد؛ ولی به عشق امام حسین (ع) توانستند سال ۱۹۴۷ انگلیسی را از هندوستان بزرگ اخراج کنند. خلاصه انقلاب اسلامی ایران هم محصول و دستاورد قیام امام حسین (ع) است و

تمام شهدای ما در دوران انقلاب و در دوران جنگ تحمیلی و شهدای مدافع حرم و شهدایی که به عنوان مدافعان سلامت داریم، همه به عشق امام حسین (ع) شهید شدند و تمام حرکات جهادی که جوانان و مردم در مناطق محروم و مناطقی که نیاز به کمک دارند انجام می‌دهند، همه به عشق امام حسین و قیام امام حسین (ع) است، شهید فخری زاده که از دانشمندان هسته‌ای و مدیر توانمند حوزه هسته‌ای بود، شهید حاج قاسم سلیمانی که رهبر مقاومت در جهان بین‌الملل بود، شهید طهرانی مقدم که توانست ایران را که در حوزه موشک زیر صفر بود، به یک قدرت بزرگ موشکی تبدیل کند، شهدای هسته‌ای ما که در حوزه هسته‌ای تلاش کردند و توانستند فرمول‌های علمی را کشف کنند و دانش هسته‌ای را پیش ببرند و در راه خدا به شهادت برسند و بزرگان علمی ما که در حوزه نانو تکنولوژی و یا در حوزه ماهواره تلاش می‌کنند، همه آن‌ها انسان‌هایی هستند که با عشق حسین ابن علی این تلاش‌ها را انجام می‌دهند، قیام امام حسین (ع) حرارتی بود که این حرارت، هیچگاه به سردی نمی‌انجامد و اگر مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) از تمدن نوین اسلامی سخن می‌گوید، این تمدن نوین اسلامی شکل نمی‌گیرد جز به نام حسین ابن علی، بنابراین با اینکه قیام امام حسین عوامل و زمینه‌هایی داشت و خطبه‌های امام هم هدف و علت قیام را بیان می‌کند؛ اما یک دستاورد بزرگی هم داشت و آن دستاورد ایجاد تمدن اسلامی در آن دوره گذشته و احیای تمدن نوین اسلامی در دوره معاصر است. پس مردم عزیز ما و مردم جهان، همه گروه‌های اهل سنت حتی گروه‌هایی که حرکت‌های جهادی دارند اگر می‌خواهند جهادشان در مسیر تمدن اسلامی نتیجه بدهد و نه در مسیر انحطاط حرکت‌های داعشی که البته خودشان می‌گویند حرکت‌های جهادی؛ ولی قطعاً این حرکت‌های انحطاطی است؛ چون اسلام را یک چهره خشن و غیرانسانی و بی‌منطقی جلوه می‌دهند، نه چهره عقلانیت علم، دانش، انسانیت و اخلاق، اگر مجموعه‌های اهل سنت بخواهند که در حرکت‌های جهادی موفق شوند، باید به نام حسین ابن علی قیام کنند و جهادشان استکبارستیزی باشد و اگر قرار باشد با آمریکایی‌ها قرارداد و احد و پیمان ببندند و در چارچوب فکری آن‌ها حرکت کنند، دقیقاً مثل همان بلایی می‌شود که بر سر مصری‌ها آمد، سر این حرکت‌های جهادی هم خواهند آورد، داعشی‌ها، اخوانی‌ها تسلیم آمریکا شدند و چه بلاها که سرشان آمد، قیام اخوان المسلمین در مصر به نام حسین ابن علی بود؛ ولی بعد استکبارپذیر شدند؛ یعنی مسیر استکبارستیزی آن‌ها به استکبارپذیری تغییر پیدا کرد و از مسیر حسین ابن علی فاصله گرفتند، شاخص و معیار تمدن اسلامی در جهان اسلام حسین ابن علی است.*



معرفی نامه |

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حمید پارسانیا در سال ۱۳۳۷ در شهر مقدس مشهد متولد گردید. وی تحصیلات حوزوی خود را تا مدارج عالی حوزه طی کرد. فقه و اصول را از محضر حضرات آیات عظام میرزا هاشم آملی، فاضل لنکرانی، وحید خراسانی و جوادی آملی بهره برد. همچنین عرفان و فلسفه را نیز از محضر حضرات آیات جوادی آملی و حسن زاده آملی آموخت. پارسانیا، ضمن اینکه یکی از برجستگان مکتب فکری حضرت آیت الله جوادی آملی در حکمت، عرفان نظری و فقه است، یکی از نخستین دانشجویان رشته جامعه شناسی پس از انقلاب در دانشگاه تهران نیز می باشد. بسیاری از آثار عمده آیت الله جوادی، از جمله رَحِیقِ مختوم (شرح حکمت متعالیه در ۱۰ جلد)؛ عین نضاح (در ۳ جلد)؛ شریعت در آینه معرفت، شناخت شناسی در قرآن و ... توسط وی تنظیم و تدوین یافته است. از سویی دیگر، رساله «نماد و اسطوره» که در آغاز به عنوان کار عملی درس جامعه شناسی ارتباطات نگارش یافته بود، بعدها با مقدمه ای به قلم آیت الله جوادی طبع و منتشر گردیده است.

گفت وگوبا

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حمید پارسانیا

استاد حوزه و دانشگاه و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

نقش محوری فرهنگ در قیام حضرت سیدالشهداء

بررسی مواجهه فرهنگی حسین بن علی با مشرکین

مقدمه

شناخت فلسفه و چرایی قیام امام حسین (ع) نقش تعیین کننده‌ای در بقای نهضت کربلا دارد؛ زیرا پاسخ به این چرایی است که حرکت مردم را در طول تاریخ شکل داده و امام حسین (ع) را به عنوان سرمشق حرکت‌های مردمی علیه ظلم ظالمان به‌ویژه علیه حکومت‌های دینی طاغوتی تبدیل کرده که مدعی مشروعیت دینی بودند و برای خودشان حریم و دژی از ساحت قداست دینی ساخته بودند. بنابراین شناخت فلسفه و چرایی قیام می‌تواند به بقا، استمرار و تداوم قیام حسینی کمک کند. نشریه تخصصی خردورزی با هدف شناخت عظمت حادثه عاشورا و بررسی ابعاد اندیشه‌ای آن گفتگویی را با حجت الاسلام والمسلمین استاد حمید پارسانیا، استاد حوزه و دانشگاه و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان طرح بحث ابتدایی، پیشینه و ابعاد تاریخی مسئله عاشورا را تبیین بفرمایید.

حادثه عاشورا لحاظ‌های مختلف یک حادثه عظیم است و برحسب عظمتش، ابعاد متعددی دارد که نمی‌شود نسبت به این ابعاد بی‌توجه بود و قاعدتاً هر جمع و گروهی از منظر متناسب با خودش با این حادثه عظیم مواجه می‌شود، ما در این جلسه نگاهی به پیشینه و ابعاد تاریخی این مسأله داریم. از رحلت پیامبر تا شهادت امام حسین علیه السلام یا از ظهور اسلام تا

حادثه عاشورا، حضور سه نسل را شاهد هستیم که نقش ایفا می‌کنند:

نسل اول، از بعثت تا رحلت

نسل اول، نسلی است که اسلام به برکت حضور آن؛ یعنی پیامبر صلوات الله علیه بروز و ظهور پیدا می‌کند و نسلی است که مورد خطاب اسلام است و در تعامل با اسلام قرار می‌گیرند، جمعی ایمان می‌آورند که مؤمنین هستند و جمعی در مقابل آن قرار می‌گیرند. آغاز این دوره ۲۳ ساله، بعثت است و پایان آن، رحلت نبی اکرم (ص) که ۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه طی شد. این نسل با حیات نبی اکرم هم‌زمان است.

نسل دوم، رحلت نبی تا شهادت ولی

نسل دوم نسلی است که از ارتحال نبی اکرم تا شهادت امیرالمؤمنین ادامه دارد؛ یعنی نسلی که حضرت علی علیه السلام در محوریت آن قرار می‌گیرد.

نسل سوم، نسل نوادگان نبی

نسل سوم با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که نوادگان پیامبر هستند، آغاز می‌شود. فاصله پیامبر با امیرالمؤمنین، فاصله یک نسل است. حضرت علی (ع) کمتر از ۴۰ سال دارد که پیامبر از دنیا می‌رود و بعد هم فاصله شهادت مولانا قیام عاشورا.

نسل در مقابل نسل

در مقابل این سه نسل، سه نسل قرار دارند: نسل اول ابوسفیان است که کاملاً در نقطه مقابل پیامبر است و در تمام دوران ۱۳ سال، فرماندهی مقابله و مواجهه با نبی اکرم را دارد و نسل دوم به دنبال او، فرزندش معاویه است که در جنگ و ستیز با امیرالمؤمنین قرار می‌گیرد. عمده دوران خلافت حضرت علی (ع) در جنگ با کسانی است که خروجی آن‌ها به نفع معاویه تمام می‌شود و بعد به حاکمیت بنی امیه می‌رسد و نسل سوم، یزید نوّه ابوسفیان است که امام حسین (ع) را به شهادت می‌رساند. نسل اول برای ظهور و حضور کلمه توحید در جهان بشری و شبه جزیره با یک جهت‌گیری که متوجه بشریت و تاریخ است، نقطه عطفی در فرهنگ و تاریخ بشری ایجاد می‌کند که اگر شبه جزیره را قبل از بعثت و بعد از رحلت نبی اکرم بررسی کنیم، می‌بینیم که بعد از ظهور اسلام در جغرافیای فرهنگی و سیاسی جهان، چه تفاوت‌ها و تحولاتی ایجاد شده است، در شبه جزیره یک «رحلة الشتاء والصیف» است که حوزه تجارت آن‌هاست و

یک سری روابط، مناسبات قبیله‌ای، عصبیت‌ها و همچنین شرکی وجود دارد که این قبایل تعدد و تکثر زمینی خود را این‌گونه نسبت آسمانی می‌دهند و قصد دارند با نظام عالم پیوند دهند، هرکدام از این قبایل بت‌هایی می‌پرستند که فرهنگ جاهلی است. این منطقه، میانه ایران و روم است، پیامبر (ص) با کلمه توحید، تحولی ایجاد می‌کند که این فرهنگ و آرمان‌های جدید اجتماعی برای قسط و عدالت در همه سطوح است، از جمله ظلمی که به انسان وارد می‌شود، قبل از اینکه متوجه زن، مرد، کودک و این‌گونه موارد باشد و انسانیت انسان و هدف آفرینش و غرض از خلقت را مورد توجه قرار می‌دهد.

■ خردورزی: نوع مواجهه دستگاه ولایت با نسلی که در مقابل پیامبر قرار گرفتند چگونه بود؟

متن حقیقت عالم در قلب نبی اکرم می‌جوشد و پیامبر با این حقیقت ارتباط دارد و مأمور به ابلاغ آن می‌شود که این رسالت نبی اکرم است. از غار حرا و جبل النور فرود می‌آید و شروع به دعوت انسان‌ها می‌کند و این انداز، دعوت به سوی خداوند و برای خداوند بودن، این کلمه توحید و نصب نوین را که در مقابل عصبیتی که نَصَب جاهلی و دنیوی را بر مدار خون و ستیزهای تاریخی که بینشان وجود داشته را با نصب‌نامه جدیدی که نسبت انسان با خداوند و خلافت انسان و دعوت به سوی این حقیقت است، جایگزین می‌کند. این فرهنگ جدید می‌آید و همه مناسبات و روابط اجتماعی در ذیل ارزش‌ها و آرمان‌های جدید بازسازی می‌شود و تغییر و تحول پیدا می‌کند، عده‌ای پایه‌پای آن ایمان می‌آورند و اعتقادات متحول می‌شود و عده‌ای چهارچوب رفتاری نظام سابق را حفظ می‌کنند. ۱۳ سال مقاومت و مبارزه برای اینکه کلمه وحدت در همان نقطه اول خاموش شود و این جریان باعث می‌شود تا مؤمنین به مدینه هجرت کنند و جامعه کوچکی را متناسب با این اهداف و ارزش‌ها و این پیام الهی شکل دهند. با آمدن اسلام، گروه‌بندی جدیدی ایجاد می‌شود که شامل مؤمنان و کفار هستند، در گروه‌بندی‌های قبلی که در شبه جزیره وجود داشت و جنگ‌های چند دهه‌ای را شکل می‌داد، معمولاً قبیله‌ای یا قومی بودند؛ اما در حال حاضر، کفر یک امت واحد و جنگ حزابی است که شکل می‌گیرد و ایمان وحدت بین احزاب مختلف را هویت می‌بخشد و مؤمنان، یک عنوان جدید است و اهل ایمان، واقعیت اجتماعی پیدا می‌کنند.

اصحاب صُفّه کسانی هستند که در مسیر هدف، ایثار می‌کنند و همه‌ی هستی خودشان را در طبق اخلاص و در جهت این اهداف، آرمان و ارزش‌ها می‌گذارند؛ اما در مدینه به‌رغم همه مخالفت‌ها و مقابله‌هایی که کفر انجام می‌دهد،

نصرت و فتح الهی می‌آید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.» وقتی که قدرت و در حاشیه آن ایمان شکل می‌گیرد، سپس ایمان در سطح فرهنگ مسلط می‌شود و گروه‌های مختلف شبه جزیره اظهار ایمان می‌کنند، به موازات استقرار کلمه توحید و ارزش‌های دینی و اسلامی در حوزه فرهنگ، در حاشیه جریان کفر، جریان دیگری هم شکل می‌گیرد که جریان نفاق نام دارد. وقتی که نبی اکرم در سال هشتم، پس از ورود به مکه، آن را فتح می‌کنند، کفار تسلیم می‌شوند. تعبیر قرآن این است که شما اسلام آوردید؛ ولی ایمان درون قلب شما راه پیدا نکرده است و هدف اجتماعی اسلام این است که توحید در سطح فرهنگ استقرار پیدا کند و دارای قدرت شود و تسلط شرک بر حوزه فرهنگ تمام شود و دست آن از قلمرو قدرت و سامان بخشیدن به نظام زیست و زندگی مردم کوتاه شود. دین چیزی نیست که بتوان بر دیگری تحمیل کرد؛ اما می‌توان از آن در عرصه فرهنگ، محافظت کرد تا دیگران، کفر و ارزش‌های خود را به عنوان یک امر مسلط در جامعه قرار دهند؛ اما فتح و پیروزی اسلام این کار را کرد، البته درجه‌ای که کلمه توحید پیدا کرد، بر اثر ایمان و پذیرش، تلاش، کوشش، اخلاص و ایثار مؤمنان بود و دست جریان کفر از غلبه بر حوزه فرهنگ حذف شد و تسلیم شد، به‌گونه‌ای که مثلاً ابوسفیان اعتبار فرهنگی خود را از دست داد؛ یعنی یکی از جاهایی که خانه امن شد و پیامبر همه را عفو کرد و هرکسی که پرچم کفر



توحید ائتلاف پیدا کردند؛ اما وضعیت فرهنگی مردم به‌رغم جایگاه و قدرت و اقتداری که کلمهٔ توحید پیدا کرده بود که در سورهٔ توبه گروه‌های متعددی از اهل نفاق می‌بینیم که عده‌ای از آن‌ها حتی در جنگ تبوک آمدند و از دور به تماشا نشستند و خبرها را شنیدند، برخی از آیات به کسانی اشاره دارد که نقشهٔ قتل پیامبر را می‌کشند؛ اما پیروزی به کمک اسلام آمده است و کفر دیگر قدرت و اقتدار خود را ندارد و اسلام تلاش می‌کند که کلمهٔ توحید در حوزهٔ فرهنگ، مستقر شود و به‌عنوان یک ارزش، حریم و آسیب نبیند.

منافقین در نزد خداوند و به‌لحاظ حقیقت فردی، از کفار هم بدتر هستند و در اسفل درجات دوزخ قرار دارند؛ اما همین که حریم فرهنگ دینی را نگه می‌دارد، امتیازاتی را از اسلام می‌گیرند، منافق به‌لحاظ کلامی، ارتباط با خداوند، حقیقت وجود و حقیقت عالم جایگاهی دارد؛ ولی تا زمانی که حریم اسلام را در قلمرو فرهنگ حفظ کند و در زندگی شخصی و خصوصی خویش کار خود را انجام دهد و شاید تجسس در کار او را هم جایز ندانند؛ اما چون ظاهر را نگه داشته است، از نظر اجتماعی جایگاهی دارد که این جریان در میان منافقین کسانی هستند که پوشش می‌بینند؛ اما به‌دنبال بازگشت هستند.

ابوسفیان متوجه شد که زمینه مساعد است، باتوجه به حوادثی که بعد از رحلت پیامبر به وجود آمد و رقابت‌هایی که بیشتر زمینه شخصی افراد بود تا اینکه قالب رقابت‌های قبیله‌ای و عصبیت‌های پیشین را داشته باشد و مسیری را که پیامبر برای جامعه اسلامی ترسیم کرد، چیزی که مورد خدشه قرار گرفت، مسألهٔ امامت

در دست او بود و قوت اسلام را می‌دید، زمانی که دید مؤمنان چگونه به پیامبر تبرک می‌جویند و ایمان می‌آورند، تعبیر سلطنتی است؛ یعنی نگاه بنی‌امیه که در قانون فرهنگ کفر و قبیله و عصبیت قرار داشت، اسلام را با عنوان توحید به رسمیت نمی‌شناخت و رقیب خود می‌دانست، به‌عنوان مزاحمی که قدرت او را می‌گیرد و این را در چارچوب ارزش‌های خود تحلیل می‌کرد. این تحلیل ابوسفیان نسبت به این مسأله است. بعد که جنگ هوازن رخ داد و مسلمانان شکست ابتدایی خوردند، در همان حال، ابوسفیان می‌خندید که دیگر این مسأله تمام شد؛ ولی اسلام غالب شد و به موازات آن جریان دیگری به نام نفاق شکل گرفت و بعد از رحلت پیامبر حدود یک سال بود که اسلام در شبه جزیره بسط پیدا کرده و درست است که مردم به اسلام ایمان آوردند، تسلیم شدند و به کلمهٔ

و ولایت علی بن ابی طالب (ع) می باشد که او قصد داشت مدینه را در شبه جزیره و در حضور سلطه فرهنگ اسلامی، گرفتار یک درگیری داخلی کند که اگر این حادثه رخ می داد، این فرصت به وجود می آمد که منافقین برگردند و ارزش هایی را که مستقر شده و رسمیت پیدا کرده است را حذف کنند و به کفر بازگردند.

هدف اجتماعی اسلام این است که توحید در سطح فرهنگ استقرار پیدا کند و دارای قدرت شود و تسلط شرک بر حوزه فرهنگ تمام شود و دست آن از قلمرو قدرت و سامان بخشیدن به نظام زیست و زندگی مردم کوتاه شود. دین چیزی نیست که بتوان بر دیگری تحمیل کرد؛ اما می توان از آن در عرصه فرهنگ، محافظت کرد تا دیگران، کفر و ارزش های خود را به عنوان یک امر مسلط در جامعه قرار دهند؛ اما فتح و پیروزی اسلام این کار را کرد.

بازگرداند، منتها ابوسفیان و بنی امیه بیکار نبودند و از خطاهایی که در مناسبات و روابط افراد شکل گرفت، استفاده می کردند تا آن ساختار پیشین قدرت را بازگردانند؛ اما در ذیل پوشش مفاهیمی که در حوزه فرهنگ بر آن ها سنگینی می کرد، در صورتی که می خواستند این مفاهیم و ارزش ها را از حوزه فرهنگ و نمادهای اجتماعی حذف کنند.

هنگامی که خلیفه سوم از میان بنی امیه به قدرت رسید، فرصت بسیار مناسبی را برای ابوسفیان و بنی امیه ایجاد کرد، درحالی که بنی امیه خلیفه سوم را هم در خدمت قدرت خود به مسلخ بردند و حوادثی را به وجود آوردند که نارضایتی هایی را ایجاد کرد. این درحالی بود که معاویه هم پشت خلیفه را خالی کرد، برای اینکه فکر می کرد نفر بعدی خود او است که به قدرت می نشیند، در صورتی که مولا امیرالمؤمنین این خطر را به خوبی تشخیص می داد و مانع از این بود که این شجره خبیثه، ارتجاع و بازگشت علنی به حوزه کفر را بتواند محقق کند.

■ **خردورزی: نسلی که در مقابل دستگاه ولایت بودند چگونه توانستند در حکومت اسلام نفوذ کنند و تشکیلاتی را در ذیل اسلام برای خود ایجاد نمایند؟**

نتیجه مقاومت نسل دوم، به قدرت رسیدن فرزند ابوسفیان، معاویه شد. البته در دوران خلیفه سوم زمینه آماده بود، در آن زمان ابوسفیان نابینا شده بود و در مجلسی نشسته بود و گفت آیا از غیر بنی امیه کسی

ابوسفیان به خاطر زیرکی مشرکانه ای که داشت، این مسأله را تشخیص داد، او نزد مولا امیرالمؤمنین علی (ع) آمد و گفت که یا ابالحسن، آیا شما راضی هستید که از پست ترین و پایین ترین بیت های قریش کسی بیاید و خلیفه شود و قدرت را به دست بگیرد، درحالی که این استدلالی است که عصبيت از آن می بارد و استدلال دینی نسبت به مسأله نیست، بلکه می خواهد مولا مقاومتی را در برابر این جریان و حادثه ای که رخ داده است، بروز دهد و در ادامه گفت که ما در خدمت تو هستیم یا علی؛ چون فهمید که یک درگیری در مدینه کافی است تا این مردم به کفر بازگردند، چرا که از وقایع و اتهاماتی که در دوران خلیفه اول؛ یعنی بعد از ارتحال پیامبر به عده ای زده می شد، این بود که این ها می خواهند مرتد شوند و اگر هم واقعاً آن ها مرتد نمی شدند، زمینه ارتداد این چنین بود که با این اتهام برخی ها را در تقابل آن ها قرار دهد، شما به صورت دیگری می بینید که مولای متقیان، تلاش بسیاری می کند تا مسأله امامت، خلافت و مسأله عدالت و امور دیگر محقق شود و تا جایی که توانست مقاومت کرد؛ اما وقتی که محقق نشد تلاش کرد تا اسلام و کلمه توحید در اعتلای خود باقی بماند و مقاومت برای هدفی که در ذیل مفهوم و مفاهیم اصلی اسلام، قابل تحقق است باعث می شود تا یاد اسلام از حوزه فرهنگ حذف شود.

وقتی که امیر مؤمنان بعد از گفت وگو با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از منزل بیرون آمد، از مأذنه صدای اذان بلند شد، مولا برگشت و عبارتی را بیان کرد که اگر من اقدام نکنم دیگر از مأذنه هم صدایی نخواهد آمد و این سخن حضرت نشان می دهد که به چه دلیل مولا خار در چشم و استخوان در گلو دارد و نه تنها سکوت می کند، بلکه همراهی می کند برای اینکه شخصی مثل ابوسفیان می تواند به سرعت، مناسبات و روابط و ارزش های قبیله ای را از بین ببرد و کفر را به جامعه

یعنی هنوز قرآن و کلمه توحید وجود دارد، مغیره که در جلسه‌ای در کنار معاویه حضور داشت، هنگام بازگشت به منزل به فرزند خود از معاویه شکوه و شکایت کرد که این آدم اصلاً دین ندارد، به معاویه گفتم حال که به قدرت رسیده‌ای، با فرزندان رسول خدا و با بنی هاشم از سر قدرت، درگیری نداشته باش، چرا به آن‌ها فشار می‌آوری، مقداری با آن‌ها ملاحظت کن، موقع اذان شد، معاویه آنجا اظهار کرد که هنوز از این مأذنه نام رسول الله در کنار نام خدا می‌آید و قدرت ما باید در ذیل نام آن‌ها باشد. معاویه اصل اسلام را هم به عنوان رقابت قبیله‌ای می‌دید و اصلاً باور نمی‌کرد حقیقتی به نام توحید وجود داشته باشد و این مسأله برای او سخت و دشوار بود. آن‌ها نتوانستند قرآن و توحید را از عرصه فرهنگ که آخرین سنگر برای حضور اسلام و نتیجه تلاش‌های نبی اکرم و مؤمنین صدر اسلام بود، حذف کنند.

در قبال آن مدینه، مدینه‌ای به وجود آمد که مبتنی بر توحید، حاکمیت روح القدس و عقل معرفت است و در قبال او یک مدینه را با عنوان مدینه مُمُوه نام گذاشتند؛ یعنی مدینه‌ای که منافقان بر آن هستند؛ چون فرهنگ آن، فرهنگ دینی است و در ذیل پوشش مفاهیم دینی، قدرت خود را حفظ می‌کنند. آب می‌بندند، نسبت به مسأله تنویه دارند، تقلب می‌کنند و در این مدینه مُمُوه عده‌ی دیگری نیز هستند که به او گاهی مدینه فاسقه می‌گویند، کسانی در آن هستند که سست ایمان‌اند، ایمان دارند؛ ولی زندگی دنیا و منافعش باعث می‌شود که همراهی نکنند. این یک مدینه است، منتها اگر این تقلب و تحریفی که در مدینه مُمُوه است، بماند مدینه دیگری به وجود می‌آید به عنوان مدینه ضاله، جامعه‌ای که این تحریفات را باور می‌کند و خودش یک فرهنگ می‌شود و این فرهنگ وارونه به اسم آن حقیقت می‌ماند، شبیه مدینه فاضله است؛ اما مدینه فاضله نیست، فقط نامش مدینه فاضله است؛ اما کسانی که دارند این مدینه را ادامه می‌دهند، مؤسسين آن تحریف نیستند، آن‌ها کاری را که معاویه و نسل او تأسیس کردند و به سمت مستقر شدن آن می‌روند، باور دارند.

نسل سوم، نسلی است که در برابر استقرار این مسأله، یعنی در قبال مدینه ضاله مقاومت می‌کند و به افشاگری نسبت به این مسأله می‌پردازد. نسل پس از معاویه، یزید است که بعد از امیرالمؤمنین و امام حسن (ع)، این امام حسین (ع) است که در این صحنه وارد می‌شود.

یزیدی آمده که قصد دارد مظاهر دینی و کلمه توحید را حذف کند و علناً مفاهیم و معانی مشرکانه‌ای که وجود دارد را اغراض می‌کند و نظام سلطنت خود را مستقر کرده است و با این تحریفات، حریم و مرزی باقی نمی‌گذارد، بلکه این تحریف در فرهنگ مستقر می‌شود، اینجا است که امام حسین (ع) برای افشای این مسأله و

اینجا هست؟ گفتند: خیر. گفت که امروز خلافت چون گوی در دستان شماست، این گوی را بین خودتان دست به دست کنید. هدف آن‌ها قدرت و سلطه بود؛ اما باید این کار را ذیل عنوان خلافت رسول خدا انجام می‌دادند. پس از ۲۵ سال که امیرالمؤمنین (ع) حدود ۵ سال به خلافت رسید و در مسند قدرت قرار گرفت، در آن مدت سعی کرد ارزش‌ها و مفاهیم اسلامی و توحید را در حوزه فرهنگ مستقر کند. او قرآن ناطق بود و سعی می‌کرد با تمام تحریفات که قبل از او رخ داده بود تقابل کند و آن‌ها را به مسیر خود بازگرداند، تعبیر امیرالمؤمنین در عبارتی که به مالک دارد این است که یا مالک، اشرار منافقینی هستند که در ذیل پوشش دین، آن را به صورت پوستین وارونه درآوردند. تحریفات که رخ می‌داد، باعث می‌شد که اسلام از عرصه فرهنگ حذف شود و آنچه که غیر اسلام است به اسم اسلام قرار بگیرد، پس آنچه که کفر بود و آن ارزش‌هایی که غیر از اسلام بود، با غلبه فرهنگ اسلام در ذیل پوشش مفاهیم اسلامی باید رخ می‌داد و امتداد این غلبه موجب می‌شد تا باز به تدریج این مفاهیم بازگردد و به اسم اسلام آنچه که در عصبیت و مناسبات عرب وجود داشت و به عنوان سلطنت می‌دیدند، بر فرهنگ جامعه مسلط شود.

بعد از اینکه جناب معاویه در کوفه وارد شد، عمرو عاص به او گفت: «السلام عَلَیْكَ أَيُّهَا الْمَلِک؛ ای پادشاه بر تو سلام.» اما این پادشاه که به دنبال قدرت خود بود، به عنوان خلیفه رسول الله بود؛

برای گرفتن یاد و نام حقیقت و برای گرفتن مشروعیت بنی امیه، با همه هستی خویش می آید. وقتی که کسی مثل یزید مسلط می شود، دیگر نامی از اسلام باقی نمی ماند و حادثه عاشورا مشروعیت نظام خلافت و بنی امیه که کم کم در فرهنگ مستقر می شد را هدف می گیرد، اگرچه اصل اسلام نیاز داشت که سکوت و همراهی شود و این کار تا جایی که لازم بود، انجام داده می شد.

پس از ۲۵ سال که امیرالمؤمنین (ع) حدود ۵ سال به خلافت رسید و در مسند قدرت قرار گرفت، در آن مدت سعی کرد ارزش ها و مفاهیم اسلامی و توحید را در حوزه فرهنگ مستقر کند. او قرآن ناطق بود و سعی می کرد با تمام تحریفاتی که قبل از او رخ داده بود تقابل کند و آن ها را به مسیر خود بازگرداند، تعبیر امیرالمؤمنین در عبارتی که به مالک دارد این است که یا مالک، اشار منافقینی هستند که در ذیل پوشش دین، آن را به صورت پوستین وارونه درآوردند.

امام حسین (ع) در برابر خلیفه ای قرار می گیرد که حتی ظواهری را که معاویه رعایت می کرد، رعایت نمی کند و علناً همه نمادهای دینی را پایمال می کند، ضمن اینکه استقرار نظام بنی امیه کم کم به عنوان حقیقت اسلام باقی می ماند و آن مدینل مموه که همان مدینه نفاق است، به عنوان یک ضاللت مستمر در تاریخ وجود دارد و فرقی بین یزید و معاویه و ابوسفیان نیست. این مسأله را علی بن ابی طالب در صفین بیان کرد، به پرچمی اشاره کرد که ذیل آن کسانی هستند که ما در جنگ بدر و جنگ های قبل با آن ها بودیم و قرآن را بر نیزه کردند، همان هایی که در مقارن قرآن ایستاده بودند و اکنون به اسم قرآن در مقابل آن ایستاده اند، این مسأله در یزید هم وجود دارد، بعد از شهادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان رسول خدا، در حالت مستی همان چیزی را که ابوسفیان می گفت، به زبان آورد، ابوسفیان هنگامی که در مدینه بود، بر سر قبر حمزه، عموی پیامبر آمد و لگد به قبر زد، دقیقاً همان موقعی که خلیفه سوم به خلافت رسیده بود گفت که برخیزید و ببینید قدرت دست کیست، او احساس کرد که انتقام گرفته است. منطق یزید همان منطق ابوسفیان بود که اسلام را به عنوان رقابت بنی هاشم با بنی امیه می دید و دعوا بر سر قدرت های این عالم می دانست و همه این ها را بازی می خواند و اینکه خبری از وحی نبوده است و این امر یک رقابت است که فرهنگی را به وجود آورده و این فرهنگ را به نام دین مستقر کرده اند، همان طور که علی بن ابی طالب برای ماندن نام دین سکوت می کند، امام حسین برای ماندن نام و حقیقت دین و مستقر نشدن آنچه غیر از دین به اسم دین است، با همه هستی و خانواده خود و با فرزندان رسول خدا به جنگ می رود. تاریخ نشان داد که این عمل امام حسین بود که مانع از مشروعیت بخشیدن به حادثه ای شد که در سده اول اتفاق می افتاد و در

نسل دوم و سوم مستقر می شد و در نسل اول شکل می گرفت؛ یعنی چیزی که در سوره توبه از آن می بینید؛ آن نفاقی که مستقر می شود، برای این ایمانیان و برای آینده که این سؤال را به وجود آورده که حقیقت دین کدام است؟ آیا این خاندان رسول خدا هستند که به اسارت گرفته شده اند و این اسارت و مظلومیت اهل بیت این پیام را به تاریخ رساند، همان طور که مظلومیت حضرت زهرا (س) در حد خود این کار را می کرد، مظلومیت حسین، منزلت و شأنی که در نزد رسول خدا داشت و روایاتی که در وصف آن ها آمده که به عنوان خروج از دین رسول خدا معرفی می شود و این سؤال به وجود می آید که واقعاً دین رسول خدا چیست؟ و بعداً مقاومتی در برابر بنی امیه انجام نشد، مگر اینکه در رأس این مقاومت، نام حسین بود؛ یعنی به سرعت، این جامعه به قلیان درآمد و از استقرار فرهنگ نفاق به عنوان حقیقت اسلام مانع شد، در طی سه نسل می بینید که درست است که نظام عصبیت و روابط قبیله ای دومرتبه به قدرت بازگشت؛ اما اصل اسلام و کلمه توحید همچنان در علو بود، چنانکه مقابله با این باید در ذیل همین نام انجام می شد و این نام خاموش نشد و امام حسین (ع) نور خدا بود و نور خداست که در تاریخ می درخشد و سفینه نجات است که آینده تاریخ را مشخص می کند، تا اینکه این نور تمام شود و این حقیقت بتواند مستقر شود.*

پی نوشت

۱. سوره مبارکه قریش، آیه ۲.
۲. سوره مبارکه نصر، آیات ۱ و ۲.



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



گفت‌وگوبا

حجت الاسلام والمسلمین
دکتر احمد حسین شریفی

عضو هیأت علمی و معاون پژوهشی
مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

درآمدی بر عرفان عاشورایی و عرفان حسینی

بعد گریه و حزن عاشورایی

معرفی نامه |

استاد احمد حسین شریفی، در سال ۱۳۴۹ در شهرستان نهاوند متولد شد. پس از طی تحصیلات دوران ابتدایی و راهنمایی، در سال ۱۳۶۴ وارد حوزه علمیه شهرستان نهاوند و در سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه قم شد. در کنار تحصیلات حوزوی تا مقطع «خارج» و شرکت حدوداً شش سال متوالی در درس خارج آیات عظام نوری همدانی، جوادی آملی، مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، وحید خراسانی و بهره‌گیری از درس‌های فلسفه آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله انصاری شیرازی، از سال ۱۳۷۱ وارد مؤسسه در راه حق (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی) شده و پس از طی دوران عمومی (مقطع کارشناسی)، از سال ۱۳۷۶ مقطع کارشناسی ارشد رشته دین‌شناسی (فلسفه دین) را آغاز کرد و مدرک تحصیلی خود را در این رشته در سال ۱۳۸۰ دریافت کرد. در سال ۱۳۸۱ وارد مقطع دکتری رشته فلسفه تطبیقی شد و در سال ۱۳۸۵ از رساله دکتری خود با عنوان «معیار ثبوتی صدق قضایا» دفاع کرد. ایشان هم‌اکنون به عنوان استاد تمام گروه فلسفه در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) مشغول خدمت هستند.

استاد شریفی در کنار تدریس مباحث کلامی و فلسفی، اخلاقی (فلسفه اخلاق)، فقهی و سیاسی در حوزه و دانشگاه و ارائه سخنرانی‌های علمی در برخی از دانشگاه‌های کشور و همچنین برخی از مسؤولیت‌های علمی - اجرایی، از سال ۱۳۷۲ به تحقیق و پژوهش در زمینه فلسفه، معرفت‌شناسی، کلام، اخلاق، مسائل فرهنگی و اجتماعی، فلسفه دین، فلسفه اخلاق، و فلسفه علوم انسانی اسلامی مشغول بوده و تاکنون مقالات و کتاب‌های متعددی در حوزه‌های یادشده به جامعه علمی و فرهنگی کشور تقدیم کرده است.

عاشورا و حسین بن علی (ع)، ظرفیتی بی نظیر برای انسان سازی، جامعه سازی و تمدن سازی است. این نیروی بی نظیر در برهه های مختلفی از تاریخ اسلام، گوشه های کوچکی از خود را نشان داده است. فی المثل، حدود دو دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، احیای بعد انقلابی، حماسی و ظلم ستیزانه عاشورا موجب پیروزی انقلاب بی نظیر اسلام شد. در دوران کنونی لازم است ابعاد دیگر قیام حسینی از جمله بعد عدالت خواهی آن، بعد حکومت سازی (حکومت اسلامی و دینی)، بعد انسان سازی و جامعه سازی آن را احیا و ترویج نمود. در این میان، نگاه عرفانی و معنوی به حادثه عاشورا و شهدای والا مقام عاشورایی می تواند یک نهضت معنوی عظیم پدید آورد. ابعاد عرفانی و معنوی زندگی امام حسین و سخنان عاشورایی او، اگر بیشتر از ابعاد سیاسی و مبارزاتی آن حضرت نباشد کمتر نیست. این لایه از قیام حسینی و این بعد از شخصیت امام حسین و شهدای کربلا هنوز بکر و دست نخورده باقی مانده است. باید آن را احیا کرد. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین ابعاد مختلف عرفان عاشورایی و عرفان حسینی گفتگویی را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد حسین شریفی، عضو هیأت علمی و معاون پژوهشی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می گردد.

■ خردورزی: به عنوان نخستین سؤال، ماهیت عرفان عاشورایی و عرفان حسینی را

به عنوان یکی از ظرفیت های قیام سیدالشهداء تبیین فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم، در ابتدا باید دو نکته را عرض کنم؛ نکته اول اینکه واقعه عاشورا و قیام اباعبدالله (ع) ظرفیت های مختلفی دارد و امروزه هم ابعاد مختلفی از این قیام بررسی شده است، چه دوست، چه دشمن، چه موافق و چه مخالف به این حادثه نگاه کرده و مطالعاتی انجام داده اند و هرکسی برداشت خاصی را از آن عرضه کرده است. دو دید که در تاریخ تشیع خیلی پرسامد است؛ یکی تقویت، ترویج و برجسته سازی بُعد تراژیک حادثه عاشورا است بُعد غم، اندوه و گریه است که این بُعد در جای خود کارکردهای مثبت داشته است و بسیار مفید بوده و هست، این بُعد مورد تأکید اهل بیت (علیهم السلام) هم بوده و روایات فراوانی در فضیلت گریه برای اباعبدالله (ع) و عزاداری و اقامه عزای ایشان وارد شده است و این روایات تماماً ارزش ویژه گریه بر اباعبدالله را روشن می کند و طبیعتاً در فرهنگ شیعی این فضا هم برجسته بوده و از نگاه جامعه شناسی اقلیت هم جای بحث دارد، به نظر بنده شیعه راهبرد خوبی را برگرفته که بعد از شهادت اباعبدالله گریه، حزن، اندوه و ابعاد تراژیک پیام عاشورا را برجسته کرده و عواطف خود را دائماً نسبت به حق طلبی، عدالت گستری و مبارزه با ظلم و ظالمان زنده نگه داشته است، البته این بعد ظرفیت تحریف و استعدادی برای انحراف و کج اندیشی و کج روی هم دارد و متأسفانه عده زیادی در طول تاریخ وجود داشتند که از این مسأله سوء استفاده کردند و بیش از اندازه لازم، بر این بعد تأکید کردند و در حال حاضر هم از برنامه های تهاجم فرهنگی علیه قیام اباعبدالله (ع) همین موضوع است. در برخی از اسنادی که از اتاق های فکر و مراکز استراتژی غربی منتشر می شود، توصیه زیادی دارند که این بعد از قیام اباعبدالله برجسته شود و محوریت و حزن و اندوه داشته باشد، آن هم به هر قیمتی، در نتیجه پیام اباعبدالله و حماسه حسینی و فرهنگ عاشورایی کمتر منتقل شود. به هر حال این یک بعد است که برجستگی های زیادی داشته و در تاریخ تشیع کتاب های بسیار در این مورد نوشته شده است و تا جایی که من تحقیق کردم، مطالعات اندک بنده نشان می دهد که تقریباً تا شش دهه قبل اکثر کتاب هایی که درباره واقعه عاشورا نوشته شده ناظر بر همین بُعد؛ یعنی گریه، حزن و اندوه بوده است و کمتر کتابی بعد حماسی، عدالت گرایی، آزادی خواهی و بعد قیام اباعبدالله را برجسته کرده است و البته این موضوع در ضمن سخنان اباعبدالله و حوادث تاریخی و مسائلی که در کتاب های اصیل تاریخی آمده به وفور یافت می شود؛ اما محور قرار نگرفته است.

شش یا هفت دهه قبل، بُعد دیگری از قیام اباعبدالله برجسته شد آن هم بعد

حماسی، قیام، مبارزه با ظلم و ستم، مبارزه با ظالم و ستمگر، حماسه و شور تقویت شد، اولین کسی که این بعد را مطرح کرد مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود که روز عاشورا دسته جات سینه زنی وارد منزل ایشان شدند و ایشان یک سخنرانی حماسی فوق العاده ای در این زمینه داشتند که در کتاب ها، مجموعه گفتارها، مصاحبه ها و سخنرانی های ایشان چاپ شده است که خطاب به مردم گفتند که یزید و شمر این زمان را دریابید؛ چون در حال حاضر وضعیت ما از زمان امام حسین (ع) بدتر است. آن زمان کفار به مسلمین باج و خراج می دادند؛ اما امروزه مسلمین به کفار باج و خراج می دهند، نفت ما را می برند و ما قدرت تسلط بر معادن و امکانات مادی خودمان را نداریم، ایشان در سخنرانی شان مردم را تحریک کردند، البته مردم در آن زمان گوش ندادند و خیلی آرام منزل ایشان را ترک کردند و تأثیری نگرفتند؛ ولی این نگاه به قیام اباعبدالله شروع شد و از عاشورای سال ۴۲ و در سخنرانی حضرت امام (رحمه الله علیه) به اوج خود رسید و آغاز نهضت بزرگ اسلامی ملت ایران شد و شاگردان امام مثل شهید مطهری و دیگران این بُعد قیام اباعبدالله را مطرح و برجسته کردند که برکات فراوانی هم برای عالم تشیع داشت، پیروزی انقلاب اسلامی و پیروزی کم نظیر ما در جنگ تحمیلی که در قرن اخیر علیه یک کشور نو و یک حکومت نوپا شکل گرفته بود، آن هم توسط ده ها کشور و با محوریت عراق و صدام؛ ولی پیروزی جمهوری اسلامی در این نبرد، محصول ورود نگاه حسینی به جبهه های جنگ و همچنین شکل گیری جریان مقاومت در یمن، لبنان، عراق، پاکستان، افغانستان، نیجریه و در کشورهای آفریقایی و هر کجای دیگر، جریان مقاومت علیه استکبار، ظلم و استبداد محصول نگاه عاشورایی و فهم عمیق لبیک یا حسین و شعارهای اباعبدالله است که در این ۷-۶ دهه اخیر شکل گرفته است. به اعتقاد بنده ظرفیت واقعه عاشورا فقط در این دولایه نیست و واقعه عاشورا و قیام اباعبدالله تجسم عینی تمام اسلام است، معنای «حُسَيْنٌ مِّنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» که از وجود مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اباعبدالله وارد شده همین است، حقیقت این جمله که «أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»؛ یعنی پیام من و رسالت و نبوت من وابسته به قیام اباعبدالله است و حسین وارث انبیا و وارث نوح و آدم و وارث رسالت است و این وارث اباعبدالله خود را در قیام عاشورا نشان داد و لذا قیام عاشورا به اندازه جامعیت اسلام و جهانی بودن نگاه اسلام قابل مطالعه است و ابعاد مختلفی دارد، برخلاف برخی از نگاه های نادرستی که بعضی روشنفکران دارند و معتقدند که نهضت عاشورا به درد قیام و براندازی یک حکومت می خورد؛ اما به درد حکمرانی و جامعه سازی نمی خورد و نمی توان با آن جامعه و سیاست های خارجه و روابط بین المللی را اداره کرد و نمی توان از این مخزن و معدن استفاده کرد و تنها یک موتور محرکه براندازی است؛ اما بنده معتقدم که

این موضوع کاملاً برعکس است و من این موضوع را مستند به سخنان اباعبدالله و مستندات قیام عرض می کنم که قیام اباعبدالله بهترین ظرفیت برای فردسازی و جامعه پردازی و تمدن سازی است، آن هم تمدن حسینی و تمدن اسلامی. زمانی که اباعبدالله در مدینه رؤسای قبایل را جمع و فلسفه قیام و عدم سکوت خود را بیان کرد و فرمود که با یزید بیعت نمی کند و ساکت هم نمی ماند و در آن لحظه فرمود که ما قیام می کنیم و خداوند خودت می دانی که هدف ما از این مخالفت ها و مقاومت ها در برابر یزید و حکومت بنی امیه این است که چارچوب های دین و ضوابط دین که اجرا و اقامه نشده اند را اقامه کنیم و ما می خواهیم کاری کنیم که انسان های مظلوم و پابرهنگان و ستمدیدگان عالم در امنیت باشند، این قیام فقط قبیله ای و قومی نیست و حتی اسلامی هم نیست به این معنا که بگوییم فقط برای مسلمانان باشد خیر، امام حسین این قیام اسلامی را با نگاه جهانی که اسلام دین جهانی و دین جامعه است، بیان می کند و می فرماید که می خواهم بندگان مظلوم تو در امان باشند و حدود معطل شده تو اقامه شود و این جملات اباعبدالله نگاه تمدنی و نگاه جهانی قیام را نشان می دهد. این یکی از ابعاد واقعه عاشورا و قیام اباعبدالله بود و باید بدانیم که این قیام ابعاد متعددی دارد و فقط بعد تراژیک و غم و اندوه و گریه و زاری و فقط بعد عاطفه و احساس نیست، بلکه بعد حماسه، قیام و آزادی خواهی است و افزون بر این ها بعد فردسازی، انسان سازی،



معنویت در دنیا که به صورت قارچ‌گونه رشد می‌کنند و طرف‌داران زیادی دارند و افرادی را جذب خود می‌کنند. یکی از محققان آمریکایی به نام مارگاریت سینگر که کتابی به نام «فرقه‌ها در میان ما» دارد که در این کتاب که حاصل مطالعات ۳۰ ساله ایشان است، می‌فرمایند: «در ایالات متحده آمریکا نزدیک به پنج هزار دین جدید وجود دارد که اگر اروپا و کشورهای دیگر هم ضمیمه این آمار شود حدس می‌زنیم نزدیک به هفت هزار دین جدید و معنویت نوظهور شکل گرفته است»، این نشان می‌دهد که برای معنویت‌ها مشتری و خواسته و تقاضا وجود دارد که با این روش می‌خواهند به این تقاضا پاسخ دهند یا به اعتقاد ما با نمایش سراب می‌خواهند تشنگی‌ها را برطرف کنند، این اتفاق نمی‌افتد و برطرف شدنی نیست، در ایران هم همین‌گونه است، ده‌ها فرقه نوظهور معنوی فعال هستند و هزاران کتاب در همین ۳۰ سال اخیر نوشته و منتشر شده است.

ما در تحقیقی که در مورد معاد انجام می‌دادیم، متوجه شدیم که در مقوله معاد و انکار معاد در سطوح مختلف سنی چه کودکان و نوجوانان و چه بزرگسالان، انیمیشن‌ها، داستان‌ها و کتاب‌های تخصصی علمی با هزار عنوان وجود دارد که منکر معاد هستند. جالب اینجاست که در کشور ما این‌ها با مجوز وزارت ارشاد چاپ شده است.

در سال ۱۳۸۹ در یک گردآوری و تحقیق میدانی معلوم شد ۴۹۰۰ عنوان کتاب از فرقه‌های نوظهور به زبان فارسی ترجمه شده است که مشتری هم دارد. در سال ۷۹ وزیر ارشاد وقت اعلام کرد که پرفروش‌ترین کتاب در جمهوری اسلامی یکی از کتاب‌های عرفان‌های نوظهور است، حتی بعضی از این کتاب‌ها تا چاپ بالا رانده‌ام؛ یعنی کتاب‌های متعددی چاپ می‌شود، پس مشخص است که گرایش وجود دارد که می‌توان پیرامون این موضوع صحبت کرد.

جامعه‌سازی و اداره جامعه بر اساس عدل را داراست. در تمام نامه‌هایی که مردم کوفه به اباعبدالله نوشتند و اباعبدالله در پاسخ به آن‌ها مقوله عدل و عدالت‌گستری و مبارزه با ظلم، چه ظلم فردی و خانوادگی، چه ظلم شهروندی و اجتماعی و یا سیاسی را برجسته نشان دادند.

به نظر بنده واقعه عاشورا هنوز هم جای تأمل دارد، هنوز هم ظرفیت کشف نشده و یا بالفعل نشده‌ای در سخنان اباعبدالله در حوادث عاشورا هست که جای تحلیل و بررسی دارد.

نکته دیگری که خدمت شما عرض می‌کنم، مقوله گرایش بشر جدید به عرفان و معنویت است و شواهد و قرائن علمی فراوان نشان می‌دهد که در ۵ یا ۶ دهه اخیر بشر به سمت معنویت، عرفان، ماورا و عالم قدس روی آورده است؛ یعنی تمایلات در این حوزه زیاد شده است، فروش کتاب‌های عرفانی، فیلم‌های معنوی و دینی انیمیشن‌های در این موضوع و طرح هزاران فرقه معنوی با عنوان عرفان و

عرض بنده این است که با تحلیلی که روی این عرفان‌ها و معنویت‌های نوظهور داشتم، اغلب این‌ها معنویت سکولار و معنویت لیبرال است؛ یعنی همان سکولاریسم و لیبرالیسم و در قالب معنویت و عرفان و دین که علیه دین اقدام می‌کند؛ اما راه خنثی‌سازی و مبارزه با این موضوع چیست؟ به اعتقاد بنده احیای بعد معنوی و عرفانی عاشورا که انسانی‌ترین، جامع‌ترین و فطری‌ترین عرفان در عاشورا وجود دارد و در سخنان اباعبدالله و در حرکات و سکنات یاران عبدالله در روزهای منتهی قیام و در روز عاشورا وجود دارد، راه مبارزه با این موضوع است. ما اگر بتوانیم به زبان علمی، دقیق و محققانه و به زبان روز، این بعد را برجسته و مطرح کنیم، آن موقع بسیاری از افرادی که احساس می‌کنند می‌توانند تشنگی خود را در معنویت‌های نوظهور رفع کنند، حتماً به سمت این معدن معنویت و عرفان و چشمه جوشان و زلال معنویت اسلامی و معنویت عاشورایی خواهند آمد. بنده این بعد مؤثر در فردسازی؛ یعنی معنویت حسینی و عاشورا که یک معنویت جامع و عرفان همه‌جانبه‌نگر که فقط عرفان مربوط به دل و مربوط به باطن نیست، بلکه نمود بیرونی نیز دارد را عین سیاست و قیام، ظهور و عقلانیت و عین خدمت به خلق می‌دانم.

مورخین اهل سنت نوشته‌اند که در لحظات آخر حیات اباعبدالله که در گودال قتلگاه افتاده بود، چهره‌ای بپاش و نورانی داشتند و چقدر این چهره حاکی از رضایت تمام بوده، گویا به مسئولیت حقیقی خودش عمل کرده و به هدف خود رسیده است و جملاتی که بر زبان می‌آورد نشان از همین موضوع است.

■ خردورزی: مقدمات بسیار خوب و دقیقی را بیان فرمودید با توجه به توضیحات

شما مؤلفه‌های عرفانی قیام عاشورا چه ظرفیت‌هایی برای انسان مدرن دارد؟

اولین مؤلفه و به اعتقاد بنده برجسته‌ترین مؤلفه عرفان حسینی، مسأله توحید است یا همان توحید محوری در قیام اباعبدالله است.

در اینجا به دو جریان اشاره می‌کنیم تا مسأله توحید برای ما روشن شود؛ اول اینکه فردی محضر اباعبدالله آمد و گفت که من فردی گناه‌آلود هستم و هنگامی که زمینه گناه باشد، قدرت پا پس کشیدن ندارم و اراده‌ای در برابر گناه و مقاومت در برابر گناه ندارم، راهی برای رهایی و دارویی برای درمان بیماری‌ام از شما می‌خواهم، حضرت فرمودند: «مشکل شما در نگاه توحیدی شماست که نگاه توحیدی شما قوی نیست و باید این نگاه را تقویت کنید» و چاره‌ای برای این مشکل فرمودند: «جایی گناه کن که خداوند تو را نبیند، آنگاه هر گناهی که دوست داری، مرتکب شو»؛ یعنی اگر خداوند را ناظر بر اعمال بدانی گناه

نخواهی کرد و سپس فرمود: «از ملک و سرزمین و ولایت خداوند خارج شو و هر گناهی که دوست داری انجام بده و رزق خدا را نخور و هر گناهی که دوست داشتی انجام بده»؛ این یعنی توحید را باید تقویت کرد و نگاه توحیدی به عالم و به ملک و ملکوت داشته باشیم، آن موقع زندگی سامان پیدا می‌کند و نه تنها گناهی انجام نمی‌دهی، بلکه فکر گناه را هم به ذهنت راه نمی‌دهی.

وضعیت‌های مرزی

مسأله دیگری که به نظر من موضوع برجسته‌ای است که فیلسوفان اگزیستانسیال می‌گویند: «بهترین حالتی که می‌توان هویت و حقیقت یک شخص را فهمید Border situations یا وضعیت‌های مرزی است»، در اینجا بهترین موقعیتی که می‌شود تفکر و سبک زندگی فرد را فهمید و اینکه ایده‌آل‌های او چیست و چه بر ذهن و ضمیر او حاکم است، تنها در این شرایط می‌توان این موضوع را فهمید، اگرچه در شرایط عادی ممکن است حجاب‌های اجتماعی، حجاب‌های موقعیتی و امثال این‌ها بر رفتار انسان افکنده شود و واقعیت وجود انسان نمایان نشود؛ اما در شرایط و وضعیت‌های مرزی نمایان می‌شود. این وضعیت‌های مرزی چیست؟ مثلاً یک حادثه‌ی هولناکی رخ می‌دهد، در اینجا باید دید عکس‌العمل فرد چیست، آنجا مشخص می‌شود که این فرد نگاه توحیدی داشته و یا مشرکانه به هستی نگاه می‌کرده است و اینکه چه سبک زندگی



می‌شود و حرکتی که دارد واقعیت فرد، وجود فرد و نگاهش را نمایان می‌کند. مورخین اهل سنت نوشته‌اند که در لحظات آخر حیات اباعبدالله که در گودال قتلگاه افتاده بود، چهره‌ای بشاش و نورانی داشتند و چقدر این چهره حاکی از رضایت تمام بوده، گویا به مسئولیت حقیقی خودش عمل کرده و به هدف خود رسیده است و جملاتی که بر زبان می‌آورد نشان از همین موضوع است: «الهی رِضاً بِرِضَاكَ» رضایت و مقام رضا «و تسليماً لأمرِكَ» مقام تسلیم و «مُطِيعاً بِه أَمْرِكَ» مقام اطاعت؛ یعنی رضایت، تسلیم، عبودیت و اطاعت حضرت حق؛ یعنی توحید به معنای حقیقی کلمه در وجود اباعبدالله که در آن وضعیت‌های مرزی نمایان می‌شود، این نگاه توحیدی و ناجی است و نگاهی است که به حیات و وجود انسان معنا می‌بخشد و الا انسان با حیوانات دیگر تفاوتی نخواهد داشت و آنچه که انسان را انسان می‌کند، این نگاه توحیدی است که یکی از مؤلفه‌های عرفان عاشورایی و عرفان حسینی است که ما هم باید در زندگی مان تقویت و خودمان را به این نگاه تجهیز کنیم.

مؤلفه دیگر که تقریباً همه عرفان‌هایی نوظهور علیه آن موضع‌گیری می‌کنند، مؤلفه شریعت محوری است و براساس تفکر انبیا و مخصوصاً تفکر اسلامی و آموزه‌های اسلامی است که هیچ راهی برای رسیدن به حضرت حق و دستیابی به مقام قرب الهی و وصول به ملکوت به جز عمل به دستورات خداوند وجود ندارد. خداوند در آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۲ یا رسول‌الله به مردم بگو که اگر حقیقتاً عاشق خدا و محبت به خدا هستید و اگر محب حقیقت هستید و می‌خواهید به سعادت، کمال، حقیقت و معنویت برسید، راه آن تبعیت از عوامل خداوند و شریعت و عمل به دستورات الهی است، نتیجه‌ای هم که می‌دهد فوق‌العاده است و ما معشوق خدا و محبوب خدا می‌شویم. خب این یک تفکر عرفان و معنویت اسلامی است که در حیات اباعبدالله و در جملات ایشان کاملاً نمود دارد که می‌فرمایند هدف من از قیام «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» می‌باشد.

حقیقی بر او حاکم بوده و برکات وجودی آن چیست، مثلاً در هنگام بروز زلزله و یا سیل ناگهانی و اینکه آیا فرد فقط به دنبال نجات خودش است و یا به فکر نجات دیگران هم هست.

استاد مرحوم فرج‌نژاد شخصی بود که از خود گذشتگی می‌کرد و از ابتدایی‌ترین رفاهی که یک محقق، یک استاد و یک پژوهشگر برجسته و غیر برجسته دارد محروم بود، مثلاً همین که وسیله نقلیه مناسبی داشته باشد، در اینجا اخلاص واقعی فرد نمایان می‌شود که پس‌اندازی که برای خرید وسیله نقلیه داشته را هم هزینه چاپ کتاب می‌کند تا فکر و ایده به جامعه منتقل کند و جامعه از نظر فرهنگی واکسینه شود و همچنین زندگی خود را وقف نقاط محروم جامعه می‌کند. این‌طور نیست که بگوید کار من پژوهش و چرخیدن در لابه‌لای کتاب‌ها و مباحث بنیادین است و لازم نیست که به سیستان و بلوچستان بروم و در مناطق محروم قم و در جاهای دیگر خدمت‌رسانی کنم، پس مشخص می‌شود که وضعیت‌های مرزی؛ یعنی اینکه شخص از ابتدایی‌ترین مسائل رفاهی می‌گذرد برای اینکه به دیگران خدمت کند، این به معنای واقعی؛ یعنی روحیه خدمت و روحیه دیگرخواهی.

یکی از وضعیت‌های مرزی که خیلی خوب و بدون ریاکاری و بدون هیچ حجابی واقعیت فرد را نشان می‌دهد، وضعیت مرزی مرگ است؛ یعنی کسی بداند که دیگر تمام است و مرگ نزدیک او است. الفاظی در این زمان از زبانش خارج

■ خردورزی: آیا ابعاد مختلف قیام سیدالشهداء را می‌توان منفک از یکدیگر بحث و بررسی کرد؟

از جمله اهداف قیام عاشورا اقامه و عمل به دو دستورالعمل دینی یا به اصطلاح دو مورد از فروع دین، امر به معروف و نهی از منکر است که عمل به دو دستورالعمل شرعی و فقهی باعث می‌شود اباعبدالله قیام و جان خود را فدا کند.

این معنویت و قیام، یک قیام شریعت پایه و شریعت محور است و نمی‌توانیم خارج از فقه، این قیام را معنا کنیم، من در این مورد، سه واقعه را عرض می‌کنم؛ در عصر روز تا سوعا زمانی که صدای همهمه و شیهه می‌آمد، زینب کبری متوجه شد که سپاه عمر سعد قصد حمله دارد و به دنبال اباعبدالله گشتند و ایشان را صدا زدند و فرمودند: «ببینید چه صحنه‌ای رخ داده و سپاه قصد حمله دارد» که اباعبدالله فرمود: «به برادرم عباس بگویید بیاید» و سپس به حضرت عباس فرمودند که برو با سپاه عمر سعد صحبت کن و اگر امشب را به تو مهلت می‌دهند از آن‌ها مهلت بگیر، و فرمود اگر دلیل آن را پرسیدند، بگو که خدا می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم و می‌خواهم امشب را به عبادت بگذرانم؛ این یعنی شریعت و دستورالعمل‌های دینی و عشقی که به این‌ها می‌ورزد، پس آن شب را برای نماز و راز و نیاز با خدا و برای استغفار و گفت‌وگو و عشق‌ورزی با خدا مهلت خواستند.

در شب عاشورا هم مورخین گفته‌اند که تمام اصحاب به نماز، سجده، رکوع و راز و نیاز پرداختند، به گونه‌ای که انگار از کنار کندوی زنبور عسل می‌گذری و با زمزمه‌ای که داشتند با حق به راز و نیاز پرداختند.

مسأله سوم اینکه ظهر عاشورا موقعی که ابوثمامه صاندی به حضرت عرض کرد که آقا جان وقت نماز ظهر است و در آن هیاهوی نبرد و زمانی که برخی از یاران امام به شهادت رسیده بودند، اباعبدالله او را دعا کرد و فرمود خیلی خوشحالم از این تذکری که داشتید و ما را به یاد نماز انداختید، خداوند شما را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد و بعد از آن نماز ظهر عاشورا را به جماعت برگزار کردند، حضرت اباعبدالله بر این معتقد بودند که راهی به جز نماز برای وصول به حضرت حق و قرب الهی وجود ندارد و راهی به جز این نیست که اگر بود بر آن توصیه و قطعاً عمل می‌شد، بنابراین عرفان بدون شریعت و معنویت، بدون نماز و روزه و دستورالعمل‌های دینی، یک سراب و یک انحراف محض است و این‌ها نه تنها انسان را به معنویت نمی‌رساند، بلکه به جهنم نزدیک می‌کند.

نگاه ایجابی به جهان

مؤلفه دیگر عرفان حسینی و عاشورایی، نگاه ایجابی به جهان است، یک نوع

جهان‌شناسی لذت‌بخش و یک نوع نگاه صلح‌کلی به عالم؛ یعنی اینکه همه عالم را خوب ببینیم و بدی در این عالم نبینیم، می‌توان به هر پدیده‌ای حداقل دو نگاه داشت: یک نگاه مرگ‌آور و یک نگاه یأس یا یک نگاه امیدکش و یک نگاه امیدوارانه، محرک و نیروبخش.

یک گل را تصور کنید با شاخه‌های پر از خار، زمانی که به این گل نگاه می‌کنیم، می‌توان گفت که چه دنیای بدی، حتی برای به دست آوردن یک شاخه گل هم با این همه خار مواجه می‌شویم و در این حالت خارها را برجسته می‌کنیم، در حالت دیگری می‌توانیم نگاه ایجابی به آن داشته باشیم و بگوییم که چه دنیای قشنگی حتی شاخه‌های پر خار هم گل دارند، خب در این حالت قطعاً نگاه دوم بهتر و محرک است و در عرفان عاشورایی هم نگاه دوم حاکم است.

حماسه‌ای از حضرت زینب (س)، قهرمان کربلا خدمت شما عرض کنم که عصر روز عاشورا و در بین شهیدان، هنگامی که در گودال قتلگاه آمدند و با جنازه برادر روبرو شدند، متوجه بودند که چه فاجعه عظیمی رخ داده است؛ اما دست‌ها را به آسمان بالا برد و گفت: «اللهم تقبل منا، خداوند این قربانی را از ما بپذیر.»

روز دوازدهم و زمانی که وارد قصر عبیدالله ابن زیاد شدند و هنگامی که عبیدالله حضرت زینب را شناخت و با طعنه به ایشان گفت که کار خدا را ببین که چه بلایی بر سر برادرت آورده است، حضرت فرمود که اول اینکه از خود سلب مسئولیت نکنید و یک

است، نه فقط به مؤمنین و مسلمین، بلکه عرفان خدمت به تمام خلق است، این نوع نگاه در اباعبدالله و عرفان عاشورایی برجسته است که من دو نمونه را عرض می‌کنم؛ در روز دوازدهم و زمانی که تعداد زیادی از قبیله بنی‌اسد آمدند و خواستند جنازه‌ها را دفن کنند، وقتی که جنازه اباعبدالله را شناسایی کردند و مشخص شد این جنازه مطهر اباعبدالله است، به امام زین‌العابدین «علیه السلام» فرمودند که آقا اثر این زخم کهنه روی دوش اباعبدالله چیست؟ حضرت فرمودند: این اثر بار و حملی است که اباعبدالله روی دوش خود می‌گذاشت و در مدینه به در خانه بیوه زنان، یتیمان و مسکینان آذوقه می‌رساند، ایشان این‌گونه به خلق خدمت می‌کردند.

نکته دیگر اینکه فردی آمد بیش اباعبدالله و گفت که من معتقدم که کار خیر و خوب را باید برای شایستگان و افراد پارسا و متقی انجام داد و باید از خوبان دستگیری کرد و بدان را رها کرد و معتقد بود که کار خوب، زمانی که به غیر از اهلش داده شود، ضایع شده و از بین رفته است، امام فرمودند که این‌گونه نیست و این نگاه نادرست است، تو مثل باران باش و بر همه بیار، در کار خیر باران که می‌بارد بر خوب و بد یکسان می‌بارد، افراد را از یک‌دیگر تفکیک نکن، بلکه به خلق و به آفریده‌های خدا خدمت کن، این عرفان حسینی است.

از جمله اهداف قیام عاشورا اقامه و عمل به دو دستورالعمل دینی یا به اصطلاح دو مورد از فروع دین، امر به معروف و نهی از منکر است که عمل به دو دستورالعمل شرعی و فقهی باعث می‌شود اباعبدالله قیام و جان خود را فدا کند.

در روایات دیگری نیز می‌فرمایند: «محبوب‌ترین انسان‌ها نزد خداوند، نافع‌ترین برای خلق خداست»، عرفان اباعبدالله این‌گونه بود و این قیام را هم برای در امان ماندن مظلومان و برای اقامه عدل در جهان برپا کردند. این چهار مؤلفه اجمالی از عرفان عاشورایی و عرفان حسینی که من معتقدم اگر این چهار مؤلفه برجسته و تبیین شود هم یک پاسخ علمی است و هم یک ارائه الگوی عینی - عملی و حرکت‌بخش در مقابل این عرفان‌های نوظهور و معنویت‌های تازه و دروغین و عرفان‌های سکولار و لیبرال است که رسانه‌ها و مراکز غربی به آن دامن می‌زنند و جوان و خانواده ما را به سمت آن‌ها و به سمت لیبرالیسم و سکولاریسم و تفکرات الحادی بکشاند؛ اما به نام دین و معنویت، معنویت اصیل، معنویت ناب و اسلامی در عاشورا و در اباعبدالله حسین و یارانش برای ما قابل دستیابی و نمایان است.*

پی‌نوشت

۱. این عبارت در مقام زخار، ص ۳۶۴ و مقتل الحسین مرقم، ص ۷۵۳ ذکر شده است. ۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

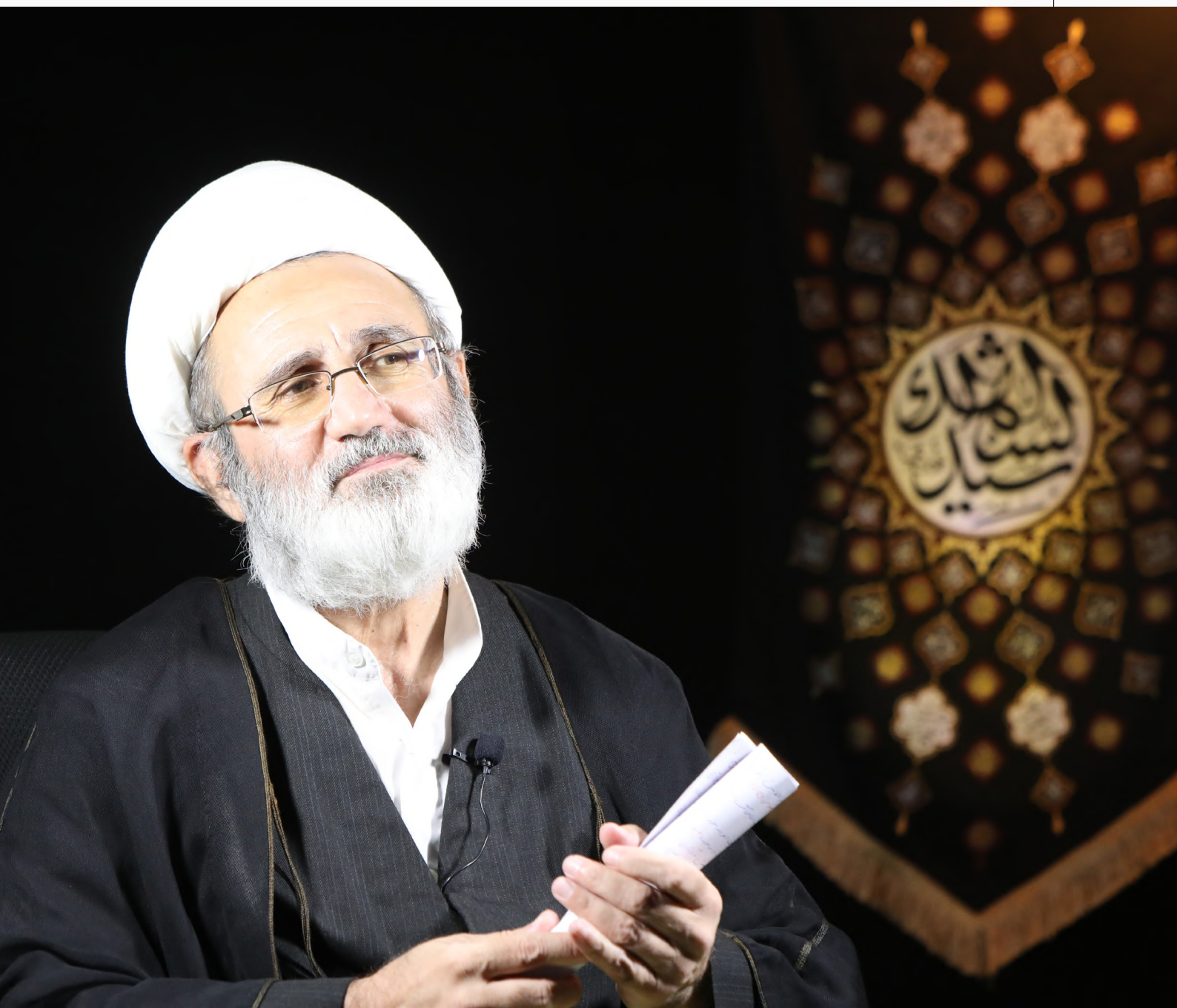
انحراف دینی و فکری را ترویج ندهید، شما ظلم کردید و مرتکب قتل و جنایت شده‌اید و باید پاسخگو باشید. مطمئن باشید که ما برنده شدیم و بدانید که حسین پیروز شده است، دیر یا زود خواهید دید که پیروزی از آن کیست، سعی کنید ظواهر قضیه را نگاه نکنید، و همچنین فرمودند: «ما رأیتُ الا جمیلاً، من غیر از زیبایی هیچ ندیدم و هر چه بود زیبا بود.» این نگاه است که حرکت‌بخش قیام است و عاشورا را جهانی می‌کند و عرفان حسینی را ابدی، نیروبخش، انسان‌ساز و جامعه‌ساز می‌کند. مادر ابعاد مختلف به این نگاه نیاز داریم، تقویت امیدواری‌ها و نگاه‌های ایجابی به پدیده‌ها، البته به این معنا نیست که ظلم و بدی‌ها را هرگز نبینیم، امام حسین (ع) اساساً با ظلم مبارزه کردند و در مقابل بدی‌ها ایستادگی نمودند.

آخرین نکته‌ای که از عرفان عاشورا خدمت شما عرض می‌کنم، مسأله خدمت به خلق است، عرفان اسلامی، عرفانی خان‌قاهی و گوشه‌گیران و غارنشینان نیست، کسی نمی‌تواند به عنوان مدعی عرفان اسلامی باشد؛ ولی در گوشه‌ی عزلتی بنشیند و با هیچ‌کس کار نداشته باشد، این عرفان اسلامی نیست، پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین «علیه السلام» و هیچ‌کدام از ائمه این‌گونه نبودند و همچنین اباعبدالله که نمود این شخصیت را در دعای عرفه و در سخنانی که از حادثه عاشورا عرض کردیم، می‌توان دید؛ چون ایشان در مقابل ظلم سکوت نکردند و افزون بر این، عرفان اسلامی یک عرفان خدمت به خلق

گفت‌وگو با **حجت الاسلام والمسلمین علاء الدین اسکندری**
استاد حوزه و دانشگاه

تبیین ویژگی‌های **شناختی معرفتی** قیام سیدالشهداء

♦ درآمدی بر شناخت ابعاد نامحدود انسان ♦



معرفی نامه |

حجت الاسلام و المسلمین علاء الدین اسکندری از شاگردان استاد صفایی حائری می‌باشد. ایشان در گذشته معلم ادبیات فارسی آموزش و پرورش بودند و پس از آشنایی با استاد صفایی حائری آموزش دروس حوزوی را آغاز کردند، ایشان کتابی را با عنوان «اندیشه‌های پنهان: رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان» نگاشته‌اند. ایشان این کتاب را با توجه به آثار و تفکرات استاد خود نوشته است تا نظام و ترکیبی که در آثار استاد وجود دارد را مطرح نماید. این کتاب، مجموع‌هایی از آموزه‌های دینی و اعتقادی است. در ابتدای کتاب تفسیری از زندگی ارایه شده و پس از آن انواع دین مانند دین ارثی، دین سنتی (دین دستوری)، دین احساسی (عاطفی) و دین اصیل معرفی شده و ویژگی‌های دین اصیل را آزادی، تفکر، شناخت، احساس، عقیده، احکام و دستورالعمل‌های دینی عنوان کرده است. روش‌های شناخت دین، ویژگی‌های معرفت، درک ابعاد نامحدود انسان، جهان‌شناسی و شناخت نظام‌مندی و هدف‌داری آن، ملاک‌های رشد و فهم توحید، ضرورت وحی و نبوت، لزوم ولایت در استمرار نبوت و اهمیت و صعوبت آن از مهمترین مسایل مطرح شده دیگر در این نوشتار است.

مقدمه

انسان آگاه، انسانی که هستی را شناخته و نقش انسان را شناخته و جهت حرکت هستی و انسان را شناخته، به این عقیده می‌رسد که: در این کاروان متحرک هستی، رکود کمتر از عقب‌گرد نیست و عقب‌گرد جز «تنهایی» نیست و «تنهایی»، در کویر هستی، جز مرگ نیست. و به این عقیده می‌رسد که انسان باید بارور گردد و شکل خود را انتخاب کند و جهت بگیرد و در درون او و در جامعه‌ی او، جز حق حاکمی نماند. حسین (ع)، انسانی آگاه، انسانی معتقد، انسانی راه رفته است. او با طاغوتی روبروست که خلق را برای خود

می‌خواهد و آن‌ها را پل خویش می‌شمارد و از آن‌ها بیشترین بهره‌ها را طلبکار است. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین ویژگی‌های شناختی معرفتی قیام سیدالشهداء گفتگویی را با حجت الاسلام و المسلمین استاد علاء الدین اسکندری از شاگردان استاد صفایی حائری انجام داده است، متن این گفتگو در ادامه تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** حضرتعالی در آثار خود یک تقسیم‌بندی خاصی را برای دین بیان می‌دارید و نسبت به آن تقسیم‌بندی گزاره‌های دینی را تبیین می‌فرمایید، با توجه به این مبنا جایگاه رشد و تعالی معنوی انسان را ناظر به قیام سیدالشهداء ترسیم بفرمایید.

ما سه نوع تفکیک دینی داریم: دین ارثی - سنتی، دین احساسی - عاطفی و دین اصیل. درواقع سه نوع تلقی از دین وجود دارد؛ دین ارثی سنتی که به تعبیر دیگر دستوری - عاداتی نیز می‌گویند، با احکام و بایدها و نبایدها و عمل شروع می‌شود و این نوع دین زمینه و ریشه‌ای ندارد، منظور زمینه و ریشه عمل است که زمینه عمل هم شناخت است.

انسان سه ظرف وجودی دارد: اول ظرف ذهن که حوزه شناخت‌هاست و به آن بُعد ادراکی گفته می‌شود، دوم ظرف دل و قلب که حوزه احساس و بُعد عاطفی انسان است و سوم ظرف اعضا و جوارح که حوزه اعمال، رفتار و گفتار است و این قسمت بُعد اراده و عمل انسان را تشکیل می‌دهد، پس انسان سه بُعد دارد: بُعد ادراکی، بُعد عاطفی و بُعد ارادی و عملی. انسان موجودی است که مرکب از استعدادهایی است که آزادی و اختیار را در انسان به وجود آورده است، بنابراین انسان برای عملش ناچار است از این سه حوزه استفاده کند. اگر یکی از این حوزه‌ها بیکار شود، درواقع اختیار و آزادی انسان سلب شده است و عمل در چنین حوزه‌ای هیچ معنایی نخواهد داشت. به تعبیر استاد صفایی^۱ که فرمودند: «عمل، میوه درخت معرفت و محبت است، خیلی ساده به اعمال و رفتار روزمره خود نگاه کن، عملی را که انجام می‌دهی، نشانه‌ی علاقه تو بوده است».

پس علاقه منشأ عمل یا همان عشق و احساس است و به تعبیر روایت که می‌فرماید: «إِنَّ مَنَزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنَزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ»^۲. قلب مرکز و منبع احساس، عشق و نفرت است و منبع تمام اعمال، رفتار و گفتاری که از اعضا و جوارح انسان سر می‌زند. این روایت می‌گوید که قلب، فرمانده اعضا و جوارح است و این کاملاً طبیعی است و تمام اعمال، رفتار و گفتار انسان براساس علاقه و احساس است. خب این علاقه، عشق و نفرت منشأ شناختی دارد که این شناخت از حوزه ذهن در ما ایجاد می‌شود و این شناخت ما را به عمل

می‌رساند، عملی که از حوزه ذهن و قلب عبور کرده باشد. این یک عمل طبیعی برای انسان است؛ اما در دین ارثی - سنتی، عمل براساس تلقین‌ها، تحمیل‌ها، عادت‌ها و القائات انجام می‌گیرد. زمینه عمل، شناخت و ریشه عمل، عشق برگرفته از شناخت است. بنابراین مکتبی که از حوزه عمل آغاز می‌شود، یک مکتب انسانی نیست و ابتدا باید حوزه ذهن به کار بیفتد و تقویت شود؛ چون تربیت ذهن بر تربیت قلب مقدم است، پس از آن قلب تربیت شود تا اعضا و جوارح بتوانند کار طبیعی خودشان را انجام دهند.

■ خردورزی: در این مکتب انسانی که بیان داشتید زمینه و ریشه عمل چیست؟

کسانی که با تفکر استاد صفایی آشنا هستند، می‌دانند زمانی که بحث زمینه و ریشه می‌شود، زمینه عمل؛ یعنی شناخت و ریشه عمل، عشق برگرفته از شناخت است نه هر عشقی.

دین احساسی - عاطفی یک احساس صرف است. احساس صرف؛ یعنی یک شور که منشأ آن شناخت نیست و از ظرف ذهن و حوزه شناخت و بُعد ادراکی کمک نگرفته است، بلکه براساس تلقین‌ها، تحمیل‌ها و عادت‌ها است، بنابراین مکتبی که از حوزه عمل آغاز می‌شود با حرکت اختیاری انسان هماهنگ نیست، در نتیجه مکتب انسانی نیست و مکاتبی هم که از حوزه شور و عشق و احساس آغاز می‌شوند هم مکاتب انسانی نیستند. مکتبی انسانی و با فطرت انسان هماهنگ است که از حوزه شناخت آغاز می‌شود و نیاز اصلی ما به خداوند، پیامبران و اهل بیت (علیهم السلام) در همین حوزه می‌باشد که معلم ما هستند و حوزه ذهن ما را تربیت می‌کنند. زمانی که حوزه ذهن تربیت شد، حوزه قلب هم تربیت می‌شود سپس به حوزه اعمال می‌رسد، پس از آن دو نوع تلقی از دین؛ یکی دین ارثی - سنتی و دیگری دین احساسی - عاطفی که در واقع دین نیستند و به عنوان دینی هستند که به اصطلاح متفکرین جهان می‌گویند این دین افیون ملت‌ها و پل پیروزی دنیاپرستان و استثمارگران است؛ چون زمانی که زمینه، ریشه ندارد، در تاریکی است که می‌توان آن را به اصطلاح استثمار، استثمار و استثمارش کرد. این نکته را بدانیم که تمام کتبی که علیه دین نوشته شده و نویسندگان و متفکرینی که دین را نقد کرده‌اند در واقع همین دین ارثی - سنتی و احساسی - عاطفی بوده است؛ یعنی دینی که زمینه، شناخت و عشق برگرفته از شناخت نداشته و براساس تخیلات است. عده‌ای این دو نوع دین را دیده‌اند و براساس توهم و تخیلشان آن را تبیین می‌کنند و چون زمینه و ریشه‌ای ندارد، می‌گویند که این دین برگرفته از جهل و یا ترس انسان است.

از آنجا که این دنیا پر از حوادث و بلا است، انسان برای تسلاهی روح خود ناچار

بود که یک قدرت ماورایی بسازد تا به روح خود آرامش بدهد، پس منشأ دین را یکی جهل در نظر گرفتند، دو ترس و سوم ناکامی؛ مثل نیچه که می‌گوید دین نتیجه ناکامی بشر است و بشر تا در دوره کودکی است، عاجز و ناتوان و فقیر است و انتظار می‌کشد که تا روزی به حجتی برسد، زمانی که بزرگ شد تازه می‌خواهد به نوایی دست پیدا کند که پیر می‌شود و می‌بیند که ناکام از دنیا می‌رود. باز هم برای تسلاهی روح خود، خدا و بهشتی می‌سازد که در آن بهشت کامروا شود؛ پس دین زائیده ناکامی بشر است و این‌ها همه براساس توهمات و تخیلات بشر است؛ چون آن‌ها دو نوع دین احساسی - عاطفی و ارثی - سنتی و آسیبی که جامعه‌های دینی گرفتارش هستند را دیده‌اند.

دین سوم که همان دین اصیلی است که استاد صفایی فرمودند: «من در سن ۱۳ سالگی چند صدبار قرآن و نهج البلاغه را خواندم تا بتوانم چه بودن و چگونه بودن خودم را حل کنم».

■ خردورزی: این مسئله واقعاً بحثی عمیق و

دقیقی است، مادامی که شناخت درستی نسبت به «چه بودن و چگونه بودن» حاصل نشود، تمام حرکت‌های انسان به نوعی عبث هستند. آیا شما برای کاشت ذهنی پاسخ این مسئله در ذهن عموم مردم جامعه راهبرد یا راهکاری مد نظر دارید؟

یک بار در جلسه حلقه صالحین بودیم، شخصی که درصدد گرفتن مدرک دکتری



نکرده‌ای، خداوند، انبیاء، اهل بیت و امام حسین آمده‌اند تا این مسأله را برای بشر حل کنند و تاکنون هیچ مکتبی نتوانسته آن را حل کند. ثمره و میوه‌ی علم بشر، آگزیستانسیالیسم است که مسأله بودن را حل نشدنی می‌داند. ما دو سؤال بنیادی و اساسی داریم: (۱) چرا جهان به جای اینکه نباشد، هست؟ می‌گویند دنیایی که پر از بلا و این همه تفاوت و تبعیض در خلقت، درد و رنج در انسان و ظلم و ستم در جامعه بشری است، بودنش به چه درد می‌خورد و می‌گویند هیچ کسی هم نمی‌تواند آن را حل کند. (۲) چرا جهان به جای اینکه این‌گونه نباشد، این‌گونه است؟ یعنی تفاوت و تبعیض در خلقت، درد و رنج در انسان، ظلم و ستم در جامعه بشری. نیاز ما به امام حسین این است که این مسأله را برای ما حل کند؛ چون تا مسأله بودن انسان حل نشود و انتخاب نباشد، هدف معنایی ندارد؛ مثل اینکه ساختمانی می‌سازید و می‌خواهید سقفی بدون پایه بنزید و سقف در هواست، پس تا زمانی که بودن ما حل نشده است، بحث انصاف را مطرح کنیم. همان بحث آگزیستانسیالیسم برای حل ارزش‌ها و اخلاق می‌گوید که بودن رجحان ندارد و جهان گزاف است؛ ولی ما ناچاریم یک ارزش بسازیم. حال سؤال این است که آن ارزش و اخلاق چیست؟ اینکه ما آنچه را که برای خودمان می‌پسندیم برای بقیه هم بپسندیم، اصل انصاف را مطرح می‌کند.

■ خردورزی: جایگاه و تعریف انسان در نظام مسائلی که طرح فرمودید کجاست؟

استاد صفایی می‌فرماید: «وقتی اصل بودن زیر سؤال است، انسان بودن معنایی نمی‌دهد، انسانیت داشتن معنایی ندارد که این‌ها حرف‌های روشنفکرانه است» مثل اینکه در دین ارثی - سنتی و احساسی - عاطفی بگوییم نماز خوب است،

بود، خطاب به بنده گفت که بشر خودش می‌تواند با عقل خودش مسائل را حل کند و سپس مثلث مازلو را برای من ترسیم کرد که قاعده آن نیازهای فیزیولوژی آب و غذا و خوراک است، پس از آن امنیت و احترام و در رأس مثلث شکوفایی استعدادها و شناخت و علم، من در پاسخ به ایشان گفتم شخصی را می‌شناختم که ایشان گفتند من روزی که به وحی روی آوردم ضرورت بودن با قرآن و وحی را از قلب و نفس کشیدن بیشتر احساس کردم؛ چون می‌دیدم بدون قلب می‌توانم چند ثانیه زنده باشم؛ ولی بدون وحی حتی چند ثانیه هم نمی‌شود؛ چون بودنم و برای چه بودن و هدف و چگونه بودن من هنوز حل نشده، نیاز انسان قبل از اینکه نفس بکشد و قلبش کار کند این است که باید روشن شود که در این عالم بودن بهتر است یا نبودن؛ چون حیات انسان مهم است.

شاید برای شما سؤال پیش بیاید که این چه ربطی به عاشورا و امام حسین دارد؟ در پاسخ باید بگویم؛ چون حیات، ارزش و شخصیت انسان به انتخاب او بستگی دارد و انسانی که به مرحله انتخاب نرسیده، انسان نیست، بلکه به تعبیر روایات «میث‌الاحیاء» است.

اولین انتخاب انسان در این عالم چیست؟ آیا اینکه من چگونه آب بخورم، چگونه غذا بخورم و چگونه لباس بپوشم، در حوزه چگونه بودن است؟ آیا اولین انتخاب این است که من هدف زندگی‌ام را رفاه، امنیت، عدالت و تکامل عرفان‌های شرق قرار دهم؟ نه؛ زیرا تو هنوز بودن را حل

روژه خوب است و خدمت به خلق خوب است؛ ولی این مسأله در هواست و روشنفکرانی که می‌گویند ما بدون دین و خداوند براساس اصل انصاف زندگی خودمان را حل می‌کنیم و اخلاق و ارزش می‌سازیم، این هم معنایی نمی‌دهد تا بودن انسان حل نشود، برای چه بودن و هدف معنای نمی‌دهد و تا زمانی که هدف شکل نگیرد چگونه بودن و چگونه مردن برای رسیدن به هدف معنا نمی‌دهد، نیاز ما به خداوند، پیامبران و امام حسین برای حل این سه مسأله است؛ حیات انسان به انتخاب است و بشر سه انتخاب هم بیشتر ندارد، کسی که انتخاب نکرده است، مرده و مست و هلاک شده است.

کل این جهان، پدیده‌ها و مخلوقات را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد: (۱) جمادات (۲) نباتات (۳) حیوانات (۴) انسان. جماد، نبات و حیوان براساس تعبیر استاد صفایی، پدیده‌های مجبور هستند که در این‌ها هلاک شدن و مسخ شدن معنایی ندارد و ماهیتشان همان است؛ اما ماهیت انسان به دست اوست که باید ماهیت و حیات خود را به دست بیاورد. انسان در مورد حیاتش باید ببیند این پدیده آزاد، مسخ و یا هلاک شده است که پدیده هلاک شدن و مسخ شدن به چیست؛ یعنی انتخاب نکند و انتخابی نداشته باشد، همین که ما انتخاب نکرده‌ایم؛ یعنی مرده‌ایم و مسخ شده‌ایم. در جایی می‌فرمایند من خودم لباسم را انتخاب می‌کنم، اینکه چه بخورم و چه بپوشم؛ اما باید بداند که هنوز بودنش را انتخاب نکرده است.

تمام کتبی که علیه دین نوشته شده و نویسندگان و متفکرینی که دین را نقد کرده‌اند درواقع همین دین ارثی - سنتی و احساسی - عاطفی بوده است؛ یعنی دینی که زمینه، شناخت و عشق برگرفته از شناخت نداشته و براساس تخیلات است.

انتخاب یک فرآیند است، ما باید ارزیابی، شناخت، سنجش و مقایسه داشته باشیم تا ببینیم بودن بهتر است یا نبودن! یکی از آسیب‌هایی که در جامعه دینی و غیردینی و مخصوصاً دینی گرفتار هستند، خلق خوشی و خوبی است که انسان تا قبل از بلوغ به صورت غریزی و براساس خوشایندها زندگی می‌کند، به تعبیر استاد صفایی که می‌فرمایند: «تو قبل از سن بلوغ از آنچه به چشم‌ت خوش آمد، می‌گویی این خوب است، درواقع این خوب نیست این خوش است؛ اما وقتی سن بلوغ گذشت متوجه می‌شویم که این نیست.» خوشایندها محکوم‌اند و براساس خوشایندها انتخاب کردن یک انتخاب نیست، چرا؟ چون خوشایندهای ما محکوم ژنتیک و محیط ماست، زمانی می‌توانیم انتخاب کنیم که انتخاب براساس ارزیابی، تفکر، شناخت، سنجش و مقایسه باشد نه

براساس خوشایندها. پس ما برای انتخاب به خداوند، پیغمبر و امام حسین (ع) نیاز داریم.

سه مسأله حیات انسان به انتخاب است، اول انتخاب بودن و نبودن، اگر نبودن بهتر بود راه‌های مختلفی مطرح می‌کنند مثل آلبر کامو در رمان سیزیف می‌گوید: «در برابر این پوچی باید بی تفاوت و سنگی باشیم و در رمان طاعون می‌گوید که باید در مقابل پوچی عصیان کنیم.»

خیام می‌گوید: «در مقابل این پوچی باید در غنیمت باشیم»؛ ولی کافکا در رمان مسخ می‌گوید: «بهترین راه، انتحار است، وقتی اصل هستی پوچ است و اصل بودن پوچ، سختی و رنج است، پس باید همان ابتدا خودمان را خلاص کنیم» یا به تعبیر استاد صفایی هم فرزند پوچی همان انتحار است، بنابراین ما برای اینکه حیاطمان را به دست آوریم و مسخ و هلاک نشده باشیم نیازی به یک نور و مربی داریم، به معلمی که ما را در نور قرار دهد که این نور همان شناخت‌ها و روش ارزیابی و تفکر است. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ یعنی همین علم، نور است و ما نیاز به نور داریم، نباید در نورهای توهمی و تخیلی بگردیم؛ چون زمانی که ما در تاریکی انتخاب می‌کنیم این انتخاب معنایی ندارد.

خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «الرَّكَابُ أَزْلَمَاءُ إِلَيْكَ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و یا به حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرمایند: «أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».



در همه شکل نمی‌گیرد، شاید انسانی از دنیا برود؛ ولی نفس الهی درون او شکل نگرفته باشد و این اشتباه است که می‌گویند نفخ روح در جنین است، طبق آیه قرآن که می‌گوید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ، شَمَا نمی‌توانید قومی پیدا کنید که دوستی و ایمان به خداوند و رسول داشته باشند؛ ولی با کسانی دوستی کنند که با خدا در جنگ هستند»؛ چون این‌ها به مرحله انتخاب رسیده‌اند و دوستی با الله را برگزیده‌اند و معید الهی می‌شوند، درواقع نفخ روح الهی در آن‌ها شکل گرفته است و به حیات الهی خود دست یافته‌اند، چون انسان بدون انتخاب، مرده است، با این استجاب می‌تواند دارای حیات شود، پس ما برای اینکه به حیات انسانی که همان انتخاب است، برسیم، اول انتخاب بودن یا نبودن که اگر نبودن بهتر بود انتحار و اگر بودن بهتر بود آن را برمی‌گزینیم. ما زمانی می‌توانیم بگوییم بودن بهتر است که خودمان، استعدادها، نیازهایمان و هستی را بشناسیم، اینکه آیا هستی در خارج از ذهن وجود دارد یا نه؟ آیا این جهان، هدفمند خلق شده است یا نه؟ اجل دارد یا نه؟ مرحله به مرحله است؟ آیا این جهان، دنیا و آخرت دارد یا نه؟ آیا نظام و قانونی بر آن حاکم است یا نه؟ آیا زیبا خلق شده است؟ و آیا بلاها زشت هستند یا زیبا؟

■ **خردورزی:** با توجه به شدائد و سختی‌هایی که در مسیر زندگی انسان وجود دارد آیا می‌توان انتظار داشت مبانی دینی و عقلانی هر انسانی بر اساس گزاره‌هایی

این نور به چه درد ما می‌خورد؟ اصل نور برای این است که انسان در تاریکی‌ها نمی‌تواند انتخاب کند و انتخاب در ظلمت، معنایی ندارد و وقتی انتخاب معنا نداشت، این انسان مسخ و هلاک شده است. کار دین اصیل این است که اول فکر را آزاد می‌کند و سپس به ما تعلیم تدبیر، مطالعه و حکمت و تفکر می‌دهد که چگونه تدبیر و تفکر کنیم تا به شناخت برسیم، و پس از اینکه به شناخت رسیدیم به مرحله انتخاب می‌رسیم، ما یک بشر داریم یک انسان و یک آدم بشر. کسی که به مرحله انتخاب نرسد، انسان نیست و یک زندگی حیوانی محض دارد و به صورت غریزی زندگی می‌کند، پس هنگامی که به مرحله انتخاب رسید، می‌تواند جهات نامحدود پیدا کند و آدم می‌شود و نفخ روح الهی در آن شکل می‌گیرد. نفخ روح الهی

که بیان داشتید تنظیم شود؟

خداوند می‌خواهد باتوجه به هدف خلقت که عبودیت، انتخاب و سلوک است، با بلاها زیر پای ما را داغ کند تا سلوک راحت شود. به تعبیر استاد صفایی که می‌فرمایند: «با عزم رفتن که همان عبودیت و حرکت است و انسانی که مانده، مرده است.» همانند درختی که وقتی می‌بینیم حرکتی ندارد، می‌فهمیم مرده است، پس انسانی که حرکت را آغاز کرد، برای اینکه این حرکت شکل بگیرد و سرعت پیدا کند، این بلاها لازم است؛ چون زیر پا را داغ می‌کنند، زنجیرها را پاره می‌کنند، بت‌های درون تو را می‌شکنند تا بروی، پس اینجاست که خودت طالب بلا می‌شوی، بنابراین ما نیاز داریم ابتدا این‌ها را حل کنیم تا اول به خود انتخاب و سپس به انتخاب درست برسیم.

من تا زمانی که شناختی نسبت به حاکم هستی و نقش انسان در طبیعت نداشته باشم، نمی‌توانم بگویم بودن بهتر است یا نبودن، و زمانی که این شناخت‌ها را به دست آوردم و متوجه شدم که بودن بهتر است، آنگاه سؤال پیش می‌آید که من چه هدفی را در این بودن انتخاب کنم و چه هدفی خوب است آیا رفاه، امنیت، عدالت، تکامل و عرفان هدف من است یا نه بالاتر از آن رشد، حرکت و رفتن را هدف قرار دهم.

خوشایندها محکوم‌اند و براساس خوشایندها انتخاب کردن یک انتخاب نیست، چرا؟ چون خوشایندهای ما محکوم ژنتیک و محیط ماست، زمانی می‌توانیم انتخاب کنیم که انتخاب براساس ارزیابی، تفکر، شناخت، سنجش و مقایسه باشد نه براساس خوشایندها. پس ما برای انتخاب به خداوند، پیغمبر و امام حسین (ع) نیاز داریم.

ما در قرآن، روایات، کتاب و سنت هدفی به اسم تکامل نداریم. استاد صفایی در این مورد می‌فرمایند: «بعد از تکامل، ما بر سر دوراهی خسر و کفر هستیم».

انسان‌ها معدن هستند، به تعبیری با استعداد کم و زیادش مهم نیست، ولی ترکیب استعدادهاشان یکی است، چهار مرحله وجود دارد: (۱) کشف (۲) استخراج (۳) شکل دادن (۴) جهت دادن. مثلاً ما سنگ آهن کوهی را شناسایی می‌کنیم، سنگ را استخراج می‌کنیم و در ذوب‌آهن قرار می‌دهیم و آهن خالص استخراج می‌کنیم و بعد از آن به قطعه تبدیل کرده و پس از مونتاژ، ماشین یا هواپیمایی را تولید می‌کنیم؛ اما مسأله این است که از این هواپیما برای بمب‌ریزی روی سر انسان و یا برای تعالی استفاده می‌کنیم، در اینجا عبودیت همان جهت عالی است. عبودیت؛ یعنی جهت عالی به استعدادهای شکل گرفته انسان، بنابراین کدام هدف خیر است و کدام هدف خوب است؛ ولی

نه براساس تحمیل‌ها و تلقین‌ها. هدف خوب که مشخص شد، حالا چگونه بودن و یا سبک زندگی مشخص می‌شود. امروز اگرستانسیالیست می‌گوید که بودن حل‌شدنی نیست، حتی الهیون و موحدین هم این موضوع را تأیید می‌کنند؛ ولی ما می‌بینیم که خداوند، پیغمبر و امام حسین این مسأله را به زیباترین وجه و با بینات حل کرده‌اند و خداوند در آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^۶ در این آیه بینات؛ یعنی حقیقت‌های روشن و روشنگر، کتاب؛ یعنی دستوراتی که با استعداد، فطرت و قوانین هستی هماهنگ است و میزان؛ بر سر چند راهی‌های هدف مکتب و عمل باید میزان داشته باشیم، استاد صفایی در این باره می‌فرمایند: «بدون میزان، اتفاقی نمی‌افتد.» شما تمام مکاتب را هم بخوانی، نمی‌دانی کدام یک بهتر است، پس باید میزان در دست تو باشد، اتفاقاً کسی که میزان دستش نیست مثل آدمی که اندازه پایش را نمی‌داند و می‌رود کفش بخرد و هزاران کفش وجود دارد و حیرت او بیشتر می‌شود، من که میزان دستم نیست و وارد بازار مکاتب در عالم می‌شوم، با کدام میزان باید این‌ها را تشخیص دهم که کدام خوب است و کدام خیر است. هدف خوب با بینات روشن می‌شود، سپس سبک زندگی و چگونه زیستن، اینجاست که تازه احکام معنا پیدا می‌کند. ما دین را وارونه شروع می‌کنیم؛ یعنی از احکام شروع می‌کنیم، طبیعی است که در این حالت

عبودیت و بین سبیل و صراط فرق می‌گذاریم. بعضی فکر می‌کنند که به اندازه نفوس، سبیل وجود دارد یا اینکه به اندازه نفس‌ها و آدم‌ها مکتب و هدف وجود دارد؛ ولی این چنین نیست. مثلاً در نظر بگیرید که وقت نماز ظهر است و پدرتان دارو می‌خواهد و باید به او دارو بدهید و یک نفر هم داخل حوض افتاده و در حال خفه شدن است.

من تازمانی که شناختی نسبت به حاکم هستی و نقش انسان در طبیعت نداشته باشم، نمی‌توانم بگویم بودن بهتر است یا نبودن، و زمانی که این شناخت‌ها را به دست آوردم و متوجه شدم که بودن بهتر است، آنگاه سؤال پیش می‌آید که من چه هدفی را در این بودن انتخاب کنم و چه هدفی خوب است آیا رفاه، امنیت، عدالت، تکامل و عرفان هدف من است یا نه بالاتر از آن رشد، حرکت و رفتن را هدف قرار دهم.

این سه را بررسی می‌کنیم؛ نمازخواندن، احسان به پدر و مادر و نجات آن شخص سبیل هستند؛ ولی شما می‌بینید که شخص در حال خفه شدن است؛ ولی شما اقامه نماز کنید، در اینجا می‌گوییم که سبیل باید از صراط عبور کند، صراط به تعبیر استاد صفایی؛ یعنی نیت، سنت، اهمیت پس محرک باید خدا باشد، سنت؛ یعنی کاری که انجام می‌دهی باید الهی باشد. نماز، دارو دادن به پدر و نجات شخص، همگی از سنت الهی است و در آخر اهمیت دادن. اگر شخص را نجات ندهیم و نماز بخوانیم، هم احسان به پدر از بین می‌رود و هم شخص خفه می‌شود؛ ولی اگر در خانه بودیم و مشکلی نبود، سبیل آن زمان نماز است؛ ولی زمانی که در این شرایط قرار دارید، سبیل نجات دادن آن شخص از داخل حوض است و بعد از آن دارو دادن به پدر. سبیل متفاوت است؛ ولی صراط یکی است: نیت، سنت و اهمیت. ما در واقع صراط‌های مستقیم نداریم، تنها یک صراط مستقیم داریم؛ ولی سبیل برمی‌گردد به شرایطی که اگر آن شخص را نجات دهید هم نیت داشتی، هم سنت و هم اهمیت. ما هم باید فرق بگذاریم بین عبادت و عبودیت و هم صراط و سبیل که این شبهات پیش نیاید.*

پی‌نوشت

۱. علی صفائی حائری، معروف به عین صاد، مجتهد، فقیه، عارف و اندیشمند شیعه.
۲. روایتی از امام صادق (علیه السلام).
۳. سوره نور، آیه ۳۵.
۴. سوره ابراهیم، آیه ۵.
۵. همان، آیه ۱.
۶. سوره مجادله، آیه ۲۲.
۷. سوره حدید، آیه ۲۵.

نه نیازی به خداست نه به پیغمبر و امام حسین. هدف خلقت عبودیت است و عبودیت؛ یعنی حرکت و حیات. کسی که مانده؛ یعنی مرده. حیات؛ یعنی چیزی که حرکت دارد، روح با رفتن و حرکت داشتن استفاده می‌شود، باید حرکت کرد و انسانی که قصد حرکت دارد، برای حرکت نیاز به بلا است، این است که می‌گویند که شدیدترین مردم در ابتلا و بلا انبیا هستند؛ چون حرکت آن‌ها سریع‌تر از همه است، در نتیجه هرچه انسان نمونه‌تر باشد، بلاها بیشتر خواهد بود، حافظ می‌گوید: «ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا گویا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر.»

■ خردورزی: تفاوت عبودیت و عبادت در چیست؟

عبودیت با عبادت متفاوت است. عبودیت؛ یعنی هر لحظه طبق امر حق باشیم و حیات انسان به تبعیت از امر حق است. شیطان عبادت دارد؛ ولی عبودیت ندارد که به او گفتند سجده کن؛ ولی سجده نکرد، پس ما باید بین عبادت و عبودیت تفاوت بگذاریم، حیات انسان به عبودیت است نه به عبادت، پس عبادتی که از امر حق برخوردار باشد، هم عبادت است و هم عبودیت و همان حرکت و حیات در رشد است.

پس ما بین عبادت و عبودیت فرق می‌گذاریم، بدانیم که خداوند نیازی نه به عبادت ما دارد و نه به عبودیت ما؛ اما عبودیت به معنای حرکت داشتن، رشد و حیات است. برای همین بین عبادت و



معناشناسی غم در سوگواری عاشورا

پاسخ به شبهه «عاشورا، علت افسردگی جامعه ایرانی»

سید محمد تقی موسوی کراماتی

دکتری علوم قرآن و حدیث



مقدمه

نظیر پیوند عاطفی که شیعه با عاشورا بسته است در هیچ دین و آیین و مکتبی، با هر مرام و اندیشه و مسلکی یافت نمی‌شود. در گذر تاریخ چه رنج‌ها و چه دردهای طاقت فرسا و جانکاهی که به جرم این عرض ارادت، شیعه به جان خریده است؛ اما لحظه‌ای از آن، که حکم پاره تن برای او دارد، روی پرتافتة است. در متن زندگی مؤمنانه شیعه، عاشورا حضوری زنده، فعال و باشکوه دارد و به آن فراتر از انجام یک منسک دینی به عنوان جزئی از هویتش می‌نگرد. درحالی که درمندانۀ چندی است برخی از نگاه‌های نوپدید بر آن هستند تا سوگواری عاشورا را نه به صورت سخت که در گذشته بر شیعه رفته است، بلکه به صورت نرم از جامعه ایرانی برانند. آنان بر این پندار ناروا هستند که سوگواری عاشورا، جامعه ایرانی را از حیث اخلاقی و روحی و رفتاری به افسردگی دچار کرده است. در ادامه به چند مورد از این اظهار نظرها اشاره می‌شود:

جامعه ما از حیث کارکردی و زبانی، جامعه سوگواری است، پارادایمی که همواره بر تاریخ ما و به ویژه در طول دهه‌های اخیر در جامعه ایرانی غالب شده، پارادایم عاشورا است؛ بدین معنا که گویی در طول تاریخ ما به عنوان مسلمان و شیعه، قربانیان مظلومی هستیم که همواره یزیدانی به ما ظلم کرده و می‌کنند، بنابراین در یک جامعه همیشه سوگوار، ذهن افراد بیشتر معطوف به گریه و غم می‌شود.^۱ سال‌های فراوان و بلکه قرن‌ها این

بزرگداشت حاصلی چون تأثر، حزن و اشک آوری نداشته است.^۲ این نوشتار با نظری خوش بینانه به این تحلیل‌ها، آن‌ها را معلول فهم غلط و برداشت ناروا از مفهوم غم می‌پندارد، از این رو نگارنده بر این باور است که اگر بتوان به درستی از حیث معنایی، ابهام از کاربردهای زبانی زدود، بنابر معنای عامی که با خود دارد و مشخصاً مصادیق گوناگون آن با تعیین‌های ویژه‌ای که از رفتارها، ارزش‌ها و فرهنگ‌ها می‌آفریند، بیان شود دیگر زمینه‌ای از معنای غم، در تاریکی نمی‌ماند تا کسی در تشخیص معنا و مصداق آن به خطا رود.

واقعیت افسردگی در جوامع غربی

آنچه توجه به آن مهم است، نگاه خود تحقیرانه‌ای است که سوگمندانۀ سایه‌ای سنگین بر ذهن برخی از دگراندیشان افکنده و تحلیل‌هایشان را دچار ناموزونی، بی‌نظمی و دوگانگی ساخته است؛ یعنی مبتلا شدن به یک بیماری از نوع نگاه نزدیک بینی و دور بینی، آنچنان که نزدیک را دور می‌بینند و دور را نزدیک، از یک اتفاق در ایران بحران می‌سازند؛ اما ابر بحران‌های جامعه غربی را نمی‌بینند. بیماری «چون غرض آمد هنر پوشیده شد» حال آنکه واقعیت‌های موجود، آشکارا نشان می‌دهد که روح و روان جامعه ادکلن زده غربی در بحرانی‌ترین روزهای سیاه افسردگی دست و پا می‌زند، آن هم به رغم داشتن فراوانی آخرین آزادی‌های مادی و شادی‌های افسار پاره کرده‌ای که عده‌ای سودای آن را در سر می‌پروراند؛ اما آمار سرسام‌آور بزه‌کاری‌هایشان، تشنه رسوایی‌شان را از بام انداخته است. دگراندیشان آنجا را چه می‌کنند؟ شاید هم به زعمشان چون آنجا عاشورا نیست، این نوع رفتارهای جنون‌آمیز، به نظرشان جنت‌لنانه بیاید!

در ادامه تنها به ارائه یک گزارش بسنده می‌شود و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

بنابر اخبار رسیده از سازمان بهداشت جهانی، افسرده‌ترین کشور در جهان ایالات متحده آمریکا است. در آمریکا از هر ده جوان آمریکایی، یک نفر دوره افسردگی حاد را تجربه کرده است.^۳

معناشناسی غم

شادی و غم، بنفسه و بذاته فاقد هر نوع ارزش گذاری انسانی‌اند؛ چرا که ارزشمندی آن با عطف به آنچه در حرکت انسان به او می‌بخشد، تعیین می‌گردد و بنابر آنچه به آن تعلق می‌گیرد به حسن یا قبح متصف می‌شود.^۴ بررسی وجه تسمیه غم نیز درخور توجه است؛ چرا که خود، حامل هر دو معنا است، بنابر کارکردی که از آن در یک زمینه عملی پدید آید؛ ارزشش تغییر می‌کند. غم از غمام

به معنای ابر مشتق شده است و ابر نیز چون نور آفتاب را می پوشاند و فضای باز آسمان را می بندد بر آن چنین نام گذاشته اند. حال اگر این لفظ در معنای مانعی در برابر تابش نور آفتاب سر برآورد، معنایی مذموم از آن متبادر می شود و در پی آن اگر غم نیز به معنای ظهور مانعی در پهنه قلب آدمی در برابر نور علم و اندیشه باشد در همین خط از معنای مذموم ظاهر می شود؛ اما اگر ابر به معنای زمینه ای برای بارش لطیف باران و تلطیف هوا و لطافت زمین اطلاق گردد در معنایی ممدوح جلوه می کند و به تبع آن اگر ظهورش در دل موجب رویش انگیزه و شکوفایی امید باشد، معنای آن کاملاً تحسین برانگیز می گردد.^۶ بنابراین شادی و غم به نحو مطلق قابلیت ارزش گذاری ندارند و می توانند هر دو از جهتی مذموم و از دگر روی، ممدوح گردند. برای نمونه در روایتی غم را در شمار اخلاق سوء آورده اند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»^۷

آنچه در این روایت قابل توجه است ذکر غم و ناتوانی و تنبلی در کنار هم است و آغاز این فرآیند گویا به ترتیب از غم شروع می شود و در پی آن سلسله ویژگی های اخلاقی پدید می آید که حرکت انسانی را کند می کند. بنابراین غمی که از آن کاستی و سستی برآید، به نوعی یک ردیلت اخلاقی است.

درباره شادی نیز چنین قاعده ای جاری است، آنجا که شادی، اخلاق انسانی را تباه کند و پوزخند و قهقهه اش نظم و سلامت روابط اجتماعی را ناسامان و پریشان سازد در واحد معنایی مذموم و زشت رویی جای می گیرد، آنچنان که در کلام باری تعالی، شادی از نوع مستکبرانه قارون به شدت تقبیح می شود:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُوبِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»^۸

بنابراین روشنفکران تا زمانی که همه گونه های غم را در نوعی واحد می نهند، به معرفت راستینی از این معنا در فرهنگ عاشورا واصل نمی شوند. آنچه آنان را در این باره سخت به خطا انداخته دوگانه سازی موهومی است که از غم و شادی در ذهنشان بافته اند. بنابر آنچه گفته شد، روشن می شود که این طیف از روشنفکران غم را در سوگواری عاشورا بدون در نظر گرفتن متعلق آن معنا کرده اند.

رابطه غم و شادی

آنچه در ادامه شایسته است بدان توجه بیشتری داشت، بررسی رابطه، نسبت و پیوندی است که گاهی میان شادی و غم پدید می آید.

در مناسبات حاکم بر هستی بشر، نسبت میان شادی و غم به صورت مطلق، رابطه ای سلبی نیست تا لازمه وجود یکی، عدم آن یکی باشد؛ بلکه میان این دو بعضاً پیوندی وجودی برقرار است، طوری که اگر غمی نمی بود شادی سر از عدم

برنمی داشت؛ از این روست که برخی شادی ها بانی غم اند و برخی از شادی ها فرزند غم و این واقعیت تخلف ناپذیر زندگی زمینیان است؛ آری، شادی از حیث وجودی، ذاتاً محتاج وجود غم است و این غم است که در حق شادی نه فقط مادر بلکه مادری می کند، نه تنها علت محدثه بلکه علت مبقیه آن هم هست، نه تنها در حدوثش که در بقایش هم به آن محتاج است. انسان را ناخلف می کند آن شادی که در فطرت آن روحی از غم انسانی جاری نباشد و فاجعه به بار می آورد آن شادی که در آغوش غم بزرگ نگردد. ارزشمندی غم نه با غم شناخته می شود و نه با شادی، بلکه بایستی قدر آن را در حرکت تعالی بخش انسانی جست. از این رو این غم در سستی است با آن غم و شادی که از اصالت انسانی خالی اند و سر در تنهایی فرو برده و گوشه ای کز کرده و بی اراده و بی آینده، خود را تسلیم حوادث کرده است و نمی آساید با آن شادی که انسانیت سرش نمی شود و برنمی تابد آن شادی که فقط در فکر خود است و نمی سازد با آن شادی که غم رانمی فهمد.

ویژگی های غم تعالی بخش

جهان حزن تعالی بخش از دنیای درونی فرد فراتر است و بیرون از خویشتن را جدا از خود نمی انگارد و از خود تا فرا خود و از درون تا بیرون، دائم در حال آمد و شد است، به همین دلیل نسبت به حوادث تلخی که فراتر از خویشتن او رخ می دهد، آرامشش را موجی از طوفان برمی دارد و به احساسی پاک از یک دردمندی متعالی می رسد و



یک غم پیش‌برنده و تعالی‌بخش است که بدون آن حرکت آدمی از تکامل و صیورت و آدمیت درمی‌ماند. در عرصه خانواده، روابط اجتماعی، عشق و عرفان غمی نهفته است که اساس حرکت سازنده هر کدام از این عرصه‌های انسانی را به فرجامی نیک می‌رساند.

غم تعالی‌بخش و روابط اجتماعی

در صورتی روابط سالم اجتماعی در گستره جامعه انسانی مستقر و پایدار می‌ماند که غم انسانی در همه اعضای آن جریان مستمری داشته باشد. در روابط اجتماعی هرگاه که این جریان، رنجور و نحیف و ضعیف گردید، به سرعت آثار اختلال آن در کاستی‌ها، کمبودها و فاصله‌ها میان طبقات اجتماعی با رفتارهایی خارج از مدار تعادل انسانی، خود را نشان خواهد داد.

حضور معنادار این غم و حزن در روابط اجتماعی را می‌توان در وجود این چند بیت مشهور یافت که در حافظه هر ایرانی نقشی به غایت ماندگار گرفته است:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی^۱
شعری که آمد فراتر از هر فرهنگی و آدابی روایتگر یک گرایش ثابت انسانی است که زندگی بدون آن غم، افسردگی می‌گیرد.

این غم در رفتار دینی به شکل بسیار مطلوبی به آن فراخوانده شده است؛ آنچنان که امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) وقتی در برابر صحنه‌ای دل‌خراش

در خودآگاه بیدار شده‌اش، احساسی ناب از یک مسئولیت‌پذیری فعال می‌یابد و در نهایت در عالی‌ترین تصمیم‌های انسانی، از خود گذشتن را برمی‌گزیند:

حسرت و زاری که در بیماری است
وقت بیماری همه بیداری است
پس بدان این اصل را ای اصل جو
هر که را در دست او بردست بو
هر که او بیدارتر، پر دردتر
هر که او آگاه‌تر، رخ زردتر^۲

اگر این حزن فعال، پویا، جوشنده و سازنده از حرکت بازافتد و محدود و محبوس در فرد بماند و درون‌گرا، منفعل، راکد و خاموش گردد، در محیط سربسته درون به خودخواهی تن دهد، عاقبت یا از حرص و آز، افسردگی می‌گیرد یا از یأس و ترس روانی می‌شود.

غم تعالی‌بخش و حیات انسانی

هر عرصه‌ای از حیات انسانی دربردارنده

که بر زنی بی پناه ستم رفته است، قرار می‌گیرد؛ با سوز و گداز سخن از غمی می‌گوید که پاسداشت آن سزاوار است حتی اگر به مرگ بیانجامد:

«به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آن‌ها را به غارت برده، درحالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته‌اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند، بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است!»^{۱۱}

در صورتی روابط سالم اجتماعی در گستره جامعه انسانی مستقر و پایدار می‌ماند که غم انسانی در همه اعضای آن جریان مستمری داشته باشد. در روابط اجتماعی هرگاه که این جریان، رنجور و نحیف و ضعیف گردید، به سرعت آثار اختلال آن در کاستی‌ها، کمبودها و فاصله‌ها میان طبقات اجتماعی با رفتارهایی خارج از مدار تعادل انسانی، خود را نشان خواهد داد.

باری دگر گرسنه‌ای سر گرسنه بر زمین نمی‌نهد و اشک تهیدستی جاری نمی‌شود و مظلومی، بی‌پناه نمی‌گردد، اگر چنین غمی در جهان درونی شهریاران و حکمرانان و آدمیان روشن گردد. راه و رسم این غم انسانی با این بیان از سخن امام علی در صورتی زیباتر آشکار گردیده است:

«من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک‌ترین روزهاست در امان و در لغزشگاه‌های آن ثابت قدم باشم. من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از غسل پاک، و از مغز گندم، و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم؛ اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، درحالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به فرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت: «این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند.»^{۱۲}

غم تعالی بخش و سلوک عرفانی

در عشق و عرفان نیز بر پایه همین اصل است که حزن را یک مرحله از سلوکی می‌دانند که سالک را تا منزل مقصود بدرقه می‌کند^{۱۳}: «الحزن من اوصاف اهل

السلوک»^{۱۴} امام صادق (علیه السلام) نیز چنین فرموده است: «الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ»^{۱۵} و اگر حزن از صفحه دل عارفی ساعتی نهان شود هر آینه به استغاثه روی آرد:

«لَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَغَاثُوا»^{۱۶}

مولای عارفان مولی الموحدين امام علی نیز در خطبه پارسایان حزن را یکی از اوصاف آنان به‌شمار آورده است:

«قلوبهم محزونه»^{۱۷} در شرح این کلام چنین آورده‌اند: «آری، آن‌ها پیوسته در برابر مسئولیت‌هایشان نگرانند و از این نظر بر دل آن‌ها اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک ظلمی از آن‌ها سر زده باشد یا به غیر

خدا اندیشیده باشند»^{۱۸}

و در بیان ویژگی مؤمنان نیز با قید طولانی بودن حزن از آن یاد می‌کند: «طویل غمه»^{۱۹}؛ اما آنچه در ادامه این کلام شایان توجه است و از رخ این معنا پرده‌ای دیگر کنار می‌نهد عبارت «بعید غمه» است؛ یعنی از این غم، همت بلند برمی‌خیزد و قیام، حرکت و صیورت را رقم می‌زند. شاید از این رو باشد که رسول خدا به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مِثْلِ طَوْلِ الْحُزْنِ»^{۲۰}

آیت الله مصباح درباره جایگاه خوف و حزن و نقش آن در اجتناب از گناه و بازتاب آن در آموزه‌های روایی اهل بیت با عطف به همین نکته، بر سازندگی نقش این دو در حرکت بخشی و ایجاد انگیزه‌های استوار در انسان تأکید می‌کند که غنیمت

خواهم داد و اگر محصول عمرم را بطلبید اشک را تقدیم خواهم.»^{۲۴}

غم عاشورایی

عاشورا جامع همه غم‌هایی است که انسان را به باثبات‌ترین شادی‌های هستی متصل می‌کند. موجی است که حتی در نهایت یک ساحت، آرام نمی‌گیرد. عقل و قلب را، عشق و عرفان را، سیاست و جامعه را به جوشش در می‌آورد و بیدار می‌کند و حرکت می‌دهد و به رسالت، عدالت، تکامل و عزت می‌رساند. این همه از آن روست که حزن‌های عاشورا در حرکت است، حرکتی جهت‌مند و هدفمند، آگاهانه، مسئولانه، مؤمنانه و مجدانه و عارفانه است. بدین سان در یک ساز و کار روزانه، روابط اجتماعی را با ایجاد سیستم تولی و تبری ایمن می‌سازد و رفتارهای اجتماعی را با روش مسئولانه، در قالب مشخص امر به معروف و نهی از منکر تزکیه می‌کند و قلب‌ها را با گوه‌ری از اشک در سوگ بهترین اولیای خدا و همدل شدن با او در یک فرهنگ پیشرو و ممتاز الهی، آماده دریافت زیباترین ارزش‌های انسانی می‌کند، آنچنان که علامه جعفری چنین می‌گوید: «حرکت کشتی نجات آدمیان احتیاجی به دریا ندارد. این کشتی بر روی قطره اشکی مقدس که برای حسین ریخته می‌شود، می‌گذرد. اشکی که از اعماق دل برمی‌آید و جان را می‌شوراند و آنگاه رهسپار پیشگاه اقدس خداوندی می‌شود.»^{۲۵} و به همین جا ختم نمی‌شود، وقتی در پرتو جهاد فی سبیل الله مرگ را برای آخرین سیر سالک الی الله، «احلی من العسل» می‌کند و این چنین می‌شود که این حزن، قائم است و قیامت می‌کند و خاستگاه باشکوه‌ترین خیزش‌های قهرمانانه در برابر ستم پیشگان جهان‌خوار می‌شود، آری این حزن، احدی را به ماندن نمی‌خواند تا نشستن عادت سوگوارانش شود، بلکه هر آینه به رفتن فرامی‌خواند تا هیچ وقت



شمردن وقت و دوری گزیدن از امور لغو و بیهوده از نتایج استقرار آن دو در جان آدمی به‌شمار می‌رود.^{۲۶}

با عطف به چنین تأثیر ژرفی از حزن در روح سالک است که در وادی عرفان، مسأله حزن از جایگاه ویژه‌ای در بیان و عمل عارفان برخوردار گردیده است.

رابعه ادویه در شمار عارفانی است که از او بسیار گفته‌اند او در این باره چنین می‌گوید: «اندوه من از آن نیست که اندوه‌گینم، اندوه من از آن است که اندوه‌گین نیستم.»^{۲۷}

و بشر بن حارث گوید قلب بی حزن فرو می‌ریزد، بسان خانه‌ای که اگر ساکنی نداشت ویران گردد: «القلب إذا لم یکن فیه حزن خرب، كما أن الدار إذا لم یکن فیها ساکن تخرّب.»^{۲۸}

شهید چمران که از سالکان، واصلان حقیقی و صادق و راستین کوی عشق و عرفان الهی است چه نیکو از این کیمیای هستی از عمق وجود سخن گفته است: «خدایا تو را شکر می‌کنم که اشک را آفریدی که عصاره حیات انسان است، آنگاه که در آتش عشق می‌سوزم یا در شدت درد می‌گدازم یا در شوق زیبایی و ذوق عرفانی آب می‌شوم و سر و پای وجودم روح می‌شود، لطف می‌شود، عشق می‌شود، سوز می‌شود و عصاره وجود به صورت اشک آب می‌شود و به عنوان زیباترین محصول حیات که وجهی به عشق و ذوق دارد و وجهی دیگر به غم و درد بر دامان وجود فرو می‌چکد. اگر خدای بزرگ از من سندی بطلبد، قلبم را ارائه

برای رسیدن دیر نشود. باری عاشورا کانون عالی‌ترین حزن‌های انسانی است که در بزم ارغوانی آن، سریع‌ترین اتصال به منبع سرور هستی رقم می‌خورد؛ زیرا این حزن در نورانی‌ترین صحنه از قیام انسانی در برابر تاریک‌ترین صورت‌های اهریمنی دلیرانه برخاسته است. با وجود چنین عناصر حیاتبخش و حرکت‌ساز و شورانگیز و بیداد ستیز و بیدارگرانه در گستره فرهنگ گلگون عاشورا است که در کُنه سوگواری امام حسین (ع)، این قابلیت دائمی نهادینه گردیده که بزرگ‌ترین و نورانی‌ترین جنبش‌های انسان‌سازانه را در سیاه‌ترین شب‌های تاریخ روشن نگه دارد. از این رو امام خمینی (رحمه الله علیه)، رهبر بزرگ‌ترین نهضت آزادی بخش عصر حاضر با صدای بلند، همگان را به ضیافت چنین اشک نجات بخش و آه سرخ و ناله جهان افروز و فغان روشنگرانه فرامی‌خواند: «این مطلبی که الان القا کرده‌اند به جوان‌های ما که تا کی، گریه و تا کی، روضه و این‌ها؟ بیایید تظاهر کنیم. این‌ها نمی‌فهمند روضه چیست؛ و این اساس [را] کی تا حالا نگه داشته است، این را نمی‌فهمند، و نمی‌شود هم بهشان بفهمانیم. این‌ها نمی‌فهمند که این روضه و این گریه آدم‌ساز است؛ انسان درست می‌کند. این مجالس روضه، این مجالس عزای سیدالشهدا این، آن تبلیغات بر ضد ظلم، این تبلیغ بر ضد طاغوت است.»^{۲۶}

عاشورا جامع همه غم‌هایی است که انسان را به باثبات‌ترین شادی‌های هستی متصل می‌کند. موجی است که حتی در نهایت یک ساحت، آرام نمی‌گیرد. عقل و قلب را، عشق و عرفان را، سیاست و جامعه را به جوشش در می‌آورد و بیدار می‌کند و حرکت می‌دهد و به رسالت، عدالت، تکامل و عزت می‌رساند. این همه از آن روست که حزن‌های عاشورا در حرکت است، حرکتی جهت‌مند و هدفمند، آگاهانه، مسئولانه، مؤمنانه و مجدانه و عارفانه است.

«همان سینه‌زنی، نوحه خوانی، همان‌ها رمز پیروزی ماست. در سرتاسر کشور مجلس روضه باشد، همه روضه بخوانند، همه گریه کنند.»^{۲۷}

عاشورا آن خط سرخ تاریخی است که فرهنگ والای ایران را تکرار می‌کند؛ اما تکراری نمی‌کند؛ زیرا از تاریخ برای موزه‌ها عتیقه نمی‌آورد، بلکه مدرسه می‌سازد تا استعدادهای مانده در راه را به منزل برساند. شهید چمران که یکی از هزاران تربیت یافته و دست پرورده این مکتب انسان‌ساز در طول تاریخ شکوهمند عاشورا است که با وجوهی روشن از ویژگی‌های یک انسان ممتاز در فرهنگ عاشورا با علمش، عرفانش، هنرش، ذوقش و جهادش بالیده است، این چنین اتصالش را به حقیقت بیان می‌کند: «خدایا! در غم و درد شخصی می‌سوختم تو آنچنان در دردها و غم‌های زجردیدگان و محرومان و دل‌شکستگان غرقم

کردی که دردها و غم‌های شخصی را فراموش کردم. تو مرا با زجر و شکنجه همه محرومین و مظلومین تاریخ آشنا کردی، از این راه تو علی‌را به من شناساندی، تو مرا با حسین آشنا کردی، تو دردها و غم‌های زینب را بر دلم گذاشتی، تو مرا با تاریخ درآمیختی و من خود را در تاریخ فراموش کردم، با ازلیت و ابدیت یکی شدم و از این نعمت بزرگ تو را شکر می‌کنم...؛ اما ای خدای بزرگ یک چیز بیش از همه چیز به من ارزانی داشتی که نمی‌توانم شکرش کنم و آن درد و غم بود.»^{۲۸}

پی‌نوشت

۱. مصطفی مهرآیین، کرونا و وضعیت نامیدی در ایران، فکرت، ش ۶، ص ۵۹.
۲. جواد مقامی، آفتاب یزد، سال ۷۹.
۳. خبرگزاری مهر، ۳ آذر ۱۳۹۸.
۴. مصباح یزدی، ره‌توشه، ص ۱۷۵.
۵. جواد آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۱، ص ۲۸.
۶. جواد آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۱، ص ۲۸۶.
۷. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۵.
۸. سوره قصص، آیه ۷۶.
۹. مثنوی معنوی، ص ۳۳.
۱۰. سعدی، بوستان.
۱۱. نهج البلاغه، خ ۲۷.
۱۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۴۵.
۱۳. جواد آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۱، ص ۲۷۹، خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۴۹.
۱۴. ابوالقاسم قشیری، الرسالة القشیری، ص ۲۳۰.
۱۵. مصباح الشریعه، ص ۱۸۷.
۱۶. همان.
۱۷. نهج البلاغه، خ ۱۹۳.
۱۸. مکارم شیرازی، پیام امام، ج ۷، ص ۵۴۴.
۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۳۳.
۲۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۹.
۲۱. ره‌توشه، ص ۱۵۰.
۲۲. عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، ص ۷۱۷.
۲۳. ابوالقاسم قشیری، الرسالة القشیری، ص ۲۳۱.
۲۴. شاهد یاران، ش ۳۷، ص ۷۰.
۲۵. امام حسین، شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص ۵.
۲۶. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۰۲.
۲۷. همان، ج ۱۱، ص ۹۸.
۲۸. شاهد یاران، ص ۷۰.



صعود معنوی انسان در زیارت عاشورا

بازنمایی نقش قیام سیدالشهداء در پیشرفت معنوی انسان

سید محمد فاطمی

طلبه درس خارج و دانشجوی دکتری مدرسی معارف



مقدمه

انسان هنوز هم که هنوز است، موجودی ناشناخته است. ابعاد مختلف وجودی، شناخت انسان را سخت نموده است. ساخت‌های وجودی انسان در یک تقسیم کلی به دو قسمت مادی (جسم و بدن) و غیرمادی (معنوی) تقسیم می‌شود. اینکه انسان دارای ساخت مادی و بدن است، امری بدیهی و واضح است. سخت‌ترین ساخت از نظر شناخت،

ساحت غیرمادی و معنوی انسان می‌باشد. باتوجه به ادله عقلی که در جای خودش به صورت مفصل بیان شده است، شخصیت و هویت و «من» انسان، به بُعد غیرمادی و مجرد اوست.^۱ البته هر انسانی بالوجدان می‌یابد که «من» او غیر از «بدن» اوست و هویت اصلی او همان «من» است؛ در نتیجه کمال و تکامل اصلی انسان به مربوط به کمال و تکامل همین ساحت است که تمام قوا و ابزارهای مادی و بدنی را باید در راستای چنین هدفی قرارداد و با تکامل معنوی انسان هماهنگ کرد. از مهم‌ترین ادله برای نیاز انسان به دین الهی، توجه به چیستی و چگونگی تکامل معنوی انسان است و اینکه انسان در این دنیا چگونه ابزارهای بدنی و مادی و دنیوی را با کمال معنوی اش هماهنگ و متعادل کند؛ زیرا عقل، تجربه و دانش‌های عادی بشر در فهمیدن چنین اموری بسیار راجل و ناقص است؛ پس حکمت الهی اقتضا می‌کند که انسان تحت هدایت الهی؛ یعنی همان دین الهی قرار بگیرد. هدف اصلی و نهایی دین الهی، تکامل

ساحت معنوی و هویت اصیل انسانی است که دین، تمام شئون زندگی دنیایی انسان در عرصه‌های فردی و اجتماعی را در این راستا قرار می‌دهد. باتوجه به این مسأله، انسان‌گرایی واقعی در سایه دین الهی معنا پیدا می‌کند و هرچه غیر از آن است، توهم و دروغی بیش نبوده و نیست. فرهنگ غالب انسان در چند قرن اخیر، تحت عنوان اومانیزم و انسان‌گرایی و به انزوا کشیدن دین در تمام عرصه‌ها، توجه هرچه بیشتر به مادیات بوده و سعی کرده که تمام امور دنیایی خودش را در رسیدن به رفاه مادی و لذات جسمانی و بدنی به کار بگیرد. حال که انسان به این حد از مادی‌گرایی، احساس خستگی و فرسودگی رسیده، نیاز به معنویت تحت عناوین مختلف دوباره رونق گرفته است که البته باتوجه به دوری چنین جنبش‌ها، گرایش‌ها و مکتب‌هایی از دین الهی و عقلانیت، دردی که دوا نمی‌کند هیچ، بلکه خود دردی مضاعف می‌باشد.

حال باید دید کمال واقعی انسان در چیست؟ کمال در مقابل نقص، نوعی امر وجودی است که در موجودهای ناقص، هرآنچه موجب افزایش وجودی، متناسب با وجود چیزی شود، کمال آن چیز است. درمورد انسان هم هرآنچه ساحت معنوی و مجرد انسان را به نوعی وسعت دهد، موجب کمال انسان می‌باشد. از طرفی دین الهی مورد نظر خداوند، دین اسلام است که کمال مطلق بوده و کمالی بالاتر از آن محال است و از طرف دیگر به خاطر داشتن ساحت مجرد انسانی، کمال واقعی در قرب و نزدیک‌تر شدن هرچه بیشتر به خداوند متعال می‌باشد؛ زیرا قرب و نزدیک شدن در اینجا، مادی و مکانی نیست. حال باید دید معنویت و کمال مورد نظر از نگاه تفصیلی چیست و چگونه حاصل می‌شود؟ مطلب دیگر اینکه به عنوان اصل موضوع، در این نوشتار به صورت مصداقی از دین اسلام و منابع اصیل آن؛ یعنی قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) استفاده می‌گردد.

امامت و معنویت انسان

مهم‌ترین عنصر مطرح در دین الهی اسلام در رساندن انسان به قرب الهی، مسأله امامت می‌باشد.^۱ امامت در لغت به معنای رهبری و پیشوایی می‌باشد که می‌تواند رهبری باطل باشد یا رهبری به حق^۲ درمورد امامت به حق در انسان‌ها دو گونه بحث می‌شود؛ یکی مباحثی عمومی نسبت به امامت و دیگر مسائل مربوط به مصادیق امام از مسائل عمومی یکی این است که امامت از منظر قرآن مقام و مرتبه‌ای خاص می‌باشد که به جعل الهی واقع می‌شود و شأنش هدایت است.^۳ هدایت نیز به معنای راهنمایی است که از نظر مصداقی به دو صورت، محقق می‌شود؛ یکی به صورت ارائه طریق و دیگری ایصال به مطلوب. بیان دین الهی از طرف انبیا برای انسان‌ها از نوع هدایت به معنای ارائه طریق می‌باشد؛

ولی انسان‌ها از یک طرف ناقص هستند و از طرفی استعداد به کمال رسیدن را دارند. براساس قاعده واضح عقلی که «فاقد شی نمی‌تواند همان شی را به خود عطا کند»، انسان نمی‌تواند خودش، خود کمالات مفقود را به خود بدهد، در نتیجه صرف بیان و ارائه طریق، برای رسیدن به کمال برای انسان‌ها کافی نیست. ایمان و عمل صالح، فعل اختیاری جوانحی و جوارحی انسان است؛ چون فعل انسان، ناقص و فاقد کمال است، دهنده کمال و علت فاعلی کمال برای چنین انسانی نمی‌باشد. البته این به این معنا نیست که ایمان و عمل انسان هیچ نقشی در تکامل او ندارند، بلکه در صدد مقام بیان جایگاه وجودی این‌ها می‌باشیم. این امور به اصطلاح فلسفی جنبه اعدادی دارند و علت حقیقی نیستند. مبنای عقلی و نقلی دیگری هم در اینجا می‌باشد که «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»^۴. باتوجه به تمام این مقدمات، معلوم می‌شود هدایت به معنای ایصال به مطلوب است که منجر به تکامل حقیقی انسان می‌شود و نیاز به واسطه‌ای الهی دارد که این واسطه حق در عرف قرآن «امام» نامیده شده است. چنین شخصی قاعدتاً معصوم و کسی است که به نهایت کمال انسانی رسیده و دارای تمام مراتب کمال انسانی است. همان‌طور که خداوند فرمود: «أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي»^۵ یکی از نتایج این است که مسأله امامت در همه دوران‌های تاریخ بشریت مطرح بوده است و هیچ‌گاه زمین خالی از



درمورد او فرمودند: «حسن و حسین هر دو امام اند چه قیام کنند، چه نکنند».^{۱۲} در وصف او سخن گفتن، کار انبیا و اولیاست نه کار امثال من. امام حسین کسی است که از آدم تا خاتم (علیهم السلام) همه انبیا و رسولان به او و فضائل و مخصوصاً مصائب او توجه و توسل نموده و عزاداری و گریه کرده اند.^{۱۳} همان طور که گفته شد مهم ترین شأن امام در نسبت با انسان ها هدایت معنوی و باطنی آن ها می باشد و از این جهت حضور و غیبت، حیات و ممات امام تفاوتی حاصل نمی کند.^{۱۴} از دلایل اصلی این مطلب، زیارت های ائمه (علیهم السلام) است که زائر با امام زنده به حیات واقعی صحبت می کند، همان طور که خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».^{۱۵} از راه های ارتباط با امام و استفاده معنوی از او، زیارت وارد درمورد ایشان می باشد که از منابع اصیل و مهم امام شناسی هستند، البته این جهت در مباحث امام شناسی، خیلی مورد توجه واقع نشده است. از جمله نکات مهمی که در برخی زیارت های ائمه می توان بیان کرد، مسائلی بسیار عمیق درمورد انسان شناسی است که از جمله این مسائل، توجه به ظرفیت های وجودی و مراتب سیر معنوی انسان می باشد. زیارت عاشورا از مهم ترین و مشهورترین زیارت ها است که حاوی نکات بسیار مهمی در این زمینه است. محور این زیارت، توجه به مقام عالی و متعالی امام حسین در سیر و صعود معنوی انسان در عوالم عالی هستی است که در این یادداشت به برخی از آن ها اشاراتی خواهد شد.

کسب آبرو نزد الله

در فرازی از این زیارت آمده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهاً بِالْحُسَيْنِ

امام نبوده و نخواهد بود. در روایتی شیخ کلینی فرمود: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا».^{۱۶} از دیگر نتایج اینکه امام شخصیتی است که به نحوی خاص در نفس و ساحت اصیل انسان تصرفاتی دارد که موجب تکامل انسان می شود و به تعبیر روایت، قلوب انسان های مؤمن را نورانی می کند.^{۱۷} به بیان دیگر «امام»؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت، اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته است. انوار ولایتی که به قلوب بندگان می تابد، از کانون نوری که نزد اوست، تابیده می شوند و موهبت های معنوی متفرقه، جوی هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می باشد.^{۱۸} خلاصه اینکه امام قافله سالار کاروان انسانیت است که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند.^{۱۹} حال باتوجه به این امور، جواب این سؤال راحت به دست می آید که امامت در اسلام به چه اشخاصی داده شده و مقام امامت در اسلام از آن چه کسانی است. پیامبر اسلام (ص) که افضل اولاد و ذریه معصوم ابراهیم خلیل (علیه السلام) می باشد،^{۲۰} قطعاً علاوه بر منصب نبوت و رسالت، امام هم می باشند. بعد از ایشان نیز علی (ع) و اولاد معصومش وارث و حامل چنین مقامی هستند.

امام حسین (ع) و صعود معنوی انسان در

زیارت عاشورا

از اختران تابناک آسمان ولایت و امامت، امام حسین (علیه السلام) هستند که

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى اَوَّلَادِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام

عَلَيْهِ السَّلَام فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» کلمه «وجیه»؛ یعنی آبرومند و کسی که بزرگوار و عالی مقام است. باتوجه به ریشه این کلمه که از «وجه» می باشد، کسی نزد خداوند «وجیه» است که تمام وجودش متوجه خدا باشد، همان طور که در آیه ای از قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^{۱۶} مراد از اقامه وجه برای دین، روی آوردن به سوی دین و توجه بدان بدون غفلت از آن است، مانند کسی که به سوی چیزی روی می آورد و همه حواس و توجهش را معطوف بدان می کند، به طوری که دیگر به هیچ طرف، نه راست و نه چپ رو بر نمی گرداند.^{۱۷} چنین دینی، مطابق با فطرت انسانی و ساختار وجودی اوست که بر اساس روایات، فطرت انسان، توحیدی و ولایی است و براساس آن سرشته شده است.^{۱۸} با توجه با این مطالب کسی که تمام توجهش به دین الهی باشد، براساس فطرتش عمل نموده است. در نتیجه توحید و ولایت در وجودش ظهور می یابد و نزد خداوند «وجیه» می گردد. حال در زیارت عاشورا با عطف توجه به امام حسین، چنین مقام معنوی را از خداوند مسألت می نماییم؛ یعنی ایشان واسطه در شکوفا شدن و بالفعل شدن فطرت توحیدی انسان شوند.

محبت به امام حسین، موجب نزدیک شدن به خداوند و اهل بیت (ع)

در یکی از فرازهای زیارت عاشورا آمده است که «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاةٍ»^{۱۹} محبت امری واقعی، درونی و جوانحی است که دو جنبه ی مُحَبِّ و محبوب دارد. محبت نسبت وجودی بین این دو طرف می باشد؛ نسبتی که قائم به طرفین است و بدون یکی از آن ها محقق نمی شود که در نتیجه در ظرف نسبت، دو طرف نسبت موجود باشند. توجه به این مطلب مهم مقتضی این نکته است که انسان باید امیال و مخصوصاً محبت درونی و قلبی اش را مواظبت نماید که به هر چیزی تعلق نیابد؛ چون موجب تعلق قلب و حقیقت انسان به آن شیء می گردد و قلب انسان ظرف آن می شود. حال در این فراز از زیارت عاشورا بیان

می کند که محبت به امام حسین قرب و نزدیکی به خدا و رسول و اهل بیت را به همراه می آورد؛ در نتیجه قلب انسان ظرف وجودی نسبت به ایشان می شود. ظرف وجودی برای ایشان نه به معنای احاطه وجودی نسبت به آن ها است که ظرفیت در هر مصداقی، خصوصیات خاص خودش را دارد، مانند روایتی معروف از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که فرمودند: «هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می شود جز ظرف دانش که هرچه در آن جای دهی، وسعتش بیشتر می شود».^{۲۰} در اینجا هم قلب انسان با محبت به امام حسین، به خدا و اولیایش نزدیک می شود که لازمه این نزدیکی و قرب، همان وسعت وجودی است؛ چون این نزدیک شدن، سیر تکاملی و صعودی به سوی مراتب عالی هستی است و هرچه در مراتب هستی سیر صعودی حاصل شود، انسان از نظر قلبی و باطنی، وسعت وجودی پیدا می کند. از آثار این سیر این است که سیر الی الله است و چون «لله الاسماء الحسنی»، در نتیجه اسامی الهی در وجود انسان ظهور پیدا می کند. در روایات هم بیان شده که «نحن الاسماء الحسنی»^{۲۱}.

نَحْنُ أَوْلَادُ عَلِيٍّ وَلِيٍّ اللَّهِ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ نَحْنُ الْأَمْثُونَ الْمُظْمَنُونَ... الحديث^{۲۲} که ظهور در این دارد که ایشان اولاد معصوم علی می باشند یا مثلاً منبرهایی نورانی در صحرای محشر برای ایشان قرار دارد مانند منبر امیرالمؤمنین که در یمین عرش کنار منبر پیامبر و بالاتر از منبر همه اوصیای انبیا قرار داده شده است^{۲۳} یا مقام حوض کوثر که از ایشان است و تنها محبین و شیعیان از آن می نوشند^{۲۴} یا در مقام صراط که تنها مجوز عبور از آن قبول ولایت ایشان است و هرکس بخواهد از این صراط به سلامت عبور کند، با نور ولایت می تواند.^{۲۵}

کسی نزد خداوند «وجیه» است که تمام وجودش متوجه خدا باشد، همان طور که در آیه ای از قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» مراد از اقامه وجه برای دین، روی آوردن به سوی دین و توجه بدان بدون غفلت از آن است، مانند کسی که به سوی چیزی روی می آورد و همه حواس و توجهش را معطوف بدان می کند.

این ها همه بخش کوچکی از مقامات معنوی - اخروی اهل بیت در صحرای قیامت می باشد. در بهشت نیز ایشان درجات معنوی و نعمت های مخصوص به خود دارند که شیعیان و محبین هم از آن ها بی نصیب نیستند، مانند درخت طوبی که خداوند آن را کاشته^{۲۶} و ریشه و اصل آن، در خانه و جایگاه بهشتی پیامبر و علی است؛ چون خانه ایشان در بهشت یکی است و شاخه هایش در خانه دیگر بهشتیان می باشد و بقیه در زیر سایه های آن می باشند.^{۲۷} از مراتب عالی بهشت، جنت عدن و فردوس اعلی می باشد که بهشت عدن براساس روایات، اشرف مراتب بهشت و نزدیک ترین مقام به عرش الرحمن است. آنجا را منزل حضرت محمد و ائمه اثنی عشر دانسته اند^{۲۸} و برای استفاده بقیه از این جایگاه نیز شروطی قرار داده شده که مهم ترین آن، تولی علی و اولاد علی است.^{۲۹} فردوس اعلی هم براساس برخی روایات، بالاترین درجه بهشت است که مسکن پیامبر و فاطمه زهرا و ائمه هم بیان شده است.^{۳۰} دیگر انبیا و شیعیان هم از این مقام بهره هایی دارند و می توانند در آنجا مسکن گیرند.^{۳۱} خلاصه اینکه در زیارت عاشورا باتوجه به ظاهر متن آن، شخص زیارت کننده به صورت مطلق درخواست معیت با اهل بیت در مقام های معنوی - اخروی ایشان را می نماید که این نشان از ظرفیت صعود معنوی انسان است که در این زیارت بیان گردیده است.

مقام محمود

در زیارت عاشورا از خدا چنین درخواست می شود که: «أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ

می توان فهمید که این عروج معنوی با مولات و محبت امام حسین (ع)، انسان را به مقامات اهل بیت می رساند. البته ناگفته نماند که محبت به چیزی با نفرت و تبری از همه اموری که به نحوی با آن محبوب ضدیت دارد، ملازم است؛ در نتیجه محبت به امام حسین، ملازم تبری از دشمنان و دشمنی های با اوست که در زیارت عاشورا جلوه این امر فراوان است.

معیت انسان با اهل بیت در دنیا و آخرت

از فرازهای زیارت عاشورا است که «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يُجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» معرفت به اهل بیت و اولیای ایشان و دوری و تبری از دشمنانشان، زمینه ساز همراهی چنین انسانی با ائمه معصوم در دنیا و آخرت است. هرچند در اینجا همراهی و معیت اخروی مدنظر است. اهل بیت در آخرت مقام های متعالی معنوی گوناگونی دارند. از باب نمونه اینکه درحالی که همه خلایق در زمینی مسطح در عرصه عظمای محشر جمع می شوند و ظلمت شدیدی همه را فرا می گیرد، گروهی وارد عرصه می شوند که نوری پیشاپیش آنان می باشد که صحرای ظلمانی قیامت را روشن می کند. بقیه گمان می کنند که ایشان انبیا، شهدا یا ملائکه می باشند که ندا می آید چنین نیست و هنگامی که از خودشان می پرسند، جواب می دهند: «نَحْنُ الْعَلَوِيُّونَ نَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ

الْمَحْمُودُ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» پس اول اینکه مقام و جایگاهی به نام مقام محمود در هستی می باشد و دوم، این مقام از آن محمد و آل محمد «صلی الله علیه و آله» است و سوم، در زیارت عاشورا به مدد امام حسین درخواست رسیدن به چنین مقامی شده است. در قرآن خبر از چنین مقامی داده شده است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً»^{۳۲} که کلمه «محمود» از ریشه «حمد» است. حمد به معنای ستایش و مدح نسبت به چیزی است که کمال و زیبایی دارد.^{۳۳}

قلب انسان با محبت به امام حسین، به خدا و اولیایش نزدیک می شود که لازمه این نزدیکی و قرب، همان وسعت وجودی است؛ چون این نزدیک شدن، سیر تکاملی و صعودی به سوی مراتب عالی هستی است و هرچه در مراتب هستی سیر صعودی حاصل شود، انسان از نظر قلبی و باطنی، وسعت وجودی پیدا می کند.

«محمود» اسم مفعول است؛ یعنی مقامی که مورد حمد و ثنا واقع شده است. در نتیجه این مقام، مقامی است دارای کمال و زیبایی. از طرفی حمد به کار رفته در مورد این مقام به صورت مطلق بیان شده است که از این اطلاق، استفاده می شود که چنین مقامی هیچ نحوه نقصی ندارد و حتی هر کمال و زیبایی از آنجا نشأت می گیرد.^{۳۴} در مواردی دیگر نیز در قرآن، حمد مطلق بیان شده است؛ آنجا که می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ یعنی هر حمد و ستایش مخصوص مقام «الله» است؛ چرا که تنها اوست که خالق هر چیزی است^{۳۵} و هر چیزی را با قدرت و اختیار خود آفرید^{۳۶} و هر آنچه را هم که آفریده با حسن و زیبایی آفریده، به نحوی که خلقت و حسن، از آن هم منفک نمی شوند.^{۳۷} از جهت اسم هم که «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ پس «الله» هم از جهت فعل و هم از جهت اسم زیبا و قابل ستایش به نحو مطلق است،^{۳۸} در نتیجه «الله» محمود مطلق است. از کنار هم گذاشتن آن آیه در مورد مقام محمود و این آیات که مطلق حمد را برای «الله» می داند، می توان دوگونه برداشت کرد؛ یکی اینکه مقام محمود همان مقام «الله» است که در ظهور ابتدایی چنین به نظر می رسد و یا اینکه «المقام المحمود مقام متوسط بین سبحانه و بین الحمد»^{۳۹} است. در هر صورت مقامی بس عالی در عالم هستی است که چنین مقامی را انسان در زیارت عاشورا از خداوند مسألت دارد و قطعاً دست یافتنی است، وگرنه درخواستش لغو بود. در روایت در مورد این مقام محمود است که: «طُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَلَا نَصِيبٌ»^{۴۰} باتوجه به آیه ای از سوره اسرا، نماز شب و شب زنده داری تأثیر

بسیاری در رسیدن به مقام محمود دارد.

صعود نهایی در سجده

در آخر زیارت عاشورا، شخص زائر به سجده می رود و در ابتدا می گوید: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ عَلَى مُصَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزَاتِي» چنانچه قبلاً گفته شد، حمد به معنای ستایش و ثنا بر فعل اختیاری زیبا است. در این فراز چنین ستایشی را منحصرراً برای ذات مقدس الهی می کند و متعلق این حمد و ستایش، دو چیز بیان می شود؛ یکی آنچه بر حسین و یارانش وارد شده و اصابت کرده است و دیگری بر «عظیم رزاتی»؛ یعنی سوگ و مصیبت سختی که برای ماست. ظاهر صدر و ذیل این «حمد» و متعلقش نوعی تضاد دارد. از طرفی حمد به امر زیبا و جمیل تعلق می گیرد و از طرفی متعلق حمد در اینجا آن حوادث جانکاه روز عاشورا و سوگ و مصیبت سخت است. نکته درخور توجه در اینجا، اوج نگاه توحیدی به عالم است که شخص زیارت کننده با زیارت عاشورا در سجده آخر به این مقام می رسد. در این منظر، شخص مصیبت و سختی را مصیبت و سختی و سوگ می بیند؛ ولی در افقی بالاتر تمام این حوادث را در چهارچوب فعل الهی می یابد که «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^{۴۱} و خدا را بر این افعال اختیاری زیبایش می ستاید. درواقع باید گفت قیام و عاشورای حسینی همه اش ظهور و تجلی توحید است؛ زیرا محورش خلیفه و حجت الهی است و در جای جای آن واقعه، حجت الهی حضور

چرا که هم عالم ماده، عالم محدودیت و تراحم است و هم هویت اصلی انسان غیرمادی و مجرد است. ظرفیت وجودی انسان بسیار بالاتر از تمام عالم ماده می باشد که در زیارت عاشورا به خوبی واضح است و تنها واسطه برای سیر در این عوالم معنوی، «مقام امام» است.*

منابع

- قرآن

- نهج البلاغه

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان، ۱۳۴۸ ش.
۲. ابن نما، حلّی، جعفر بن محمد، مثير الاحزان، قم، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۶ ق.
۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الاثمه «علیهم السلام»، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ ش.
۵. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۶. حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ ق.
۷. حسن زاده آملی، حسن، الحجج البالغه علی تجرد النفس الناطقه، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
۹. الصدوق، محمد بن علی، التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۱۰. الصدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی دآوری، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. الصدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. الصدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اساطیر، ۱۳۹۵ ق.
۱۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد «صلی الله علیه»، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، شیععه، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۱۶. طباطبائی، سید محمد حسین، شیععه در اسلام، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ش.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. طبری، آملی، محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعیه المرتضی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق.
۱۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و تبصره المتعظین، قم، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش.
۲۳. الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تهران، مؤسسه الطبع والنشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۶. مفید، محمد بن نعمان، الامالی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

پی نوشت

۱. حسن زاده آملی، حسن، الحجج البالغه علی تجرد النفس الناطقه.
۲. در اینجا لازم به ذکر است که امام فقط دارای جنبه معنوی نیست؛ بلکه براساس اعتقاد شیعه، امام دارای دو شأن مهم دیگر؛ یعنی مرجعیت علمی دینی و حاکمیتی و مدیریت جامعه است؛ ولی در این نوشتار تأکید بر جنبه هدایت معنوی امام می باشد.
۳. الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

دارد تا جایی که براساس برخی نقل ها در آن ساعت های آخر به اوج توحید می رسد و می فرماید: «اللَّهُمَّ مُتَعَالِي الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ شَدِيدِ الْمَحَالِ غَنِيًّا عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضَ الْكِبَرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ قَرِيبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِقُ النِّعَمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرٌ وَ أَفْنَعُ إِلَيْكَ خَائِفٌ وَ أَكْبَى إِلَيْكَ مَكْرُوبٌ وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفٌ وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَأَنْتَهُمُ عَرُوفُنَا وَ خَدَعُونَا وَ غَدَرُوا بَنَا وَ قَتَلُونَا وَ نَحْنُ عَشْرَةُ نَبِيِّكَ وَ وُلِدَ حَبِيبُكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرِّسَالَةِ وَ أَنْتَمَنْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۲ بر این اساس، این جمله معروف که از حضرت زینب «سلام الله علیها» نقل شده که وقتی ابن زیاد به ایشان گفت: «کار خدا را نسبت به برادر و اهل بیت چگونه دیدی؟» فرمود: «ما رأيت ألا جميلاً»^۳، باتوجه به عبارت ابتدایی سجده زیارت عاشورا این جمله منقول از ایشان درست است؛ چون سؤال ابن زیاد از فعل الهی بود و فعل الهی براساس آیه قرآن، سرتاسر حسن و جمال است.

جمع بندی

معنویت؛ توجه و صعود به سوی عوالم ماورای ماده است. ماده و طبیعت به هیچ وجه آرامش قلبی به بشر عطا نمی کند؛

۴. سوره مبارکه سجده، آیه ۲۴؛ سوره مبارکه انبیاء، آیه ۷۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مبنای عقلی در اینجا قاعده الواحد می باشد.

۶. سوره مبارکه یونس، آیه ۳۵؛ رک: طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۸-۵۶؛ ج ۱، ص ۲۷۵-۲۶۷.

۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ البته روایات در این زمینه فراوان است که زمین هیچ وقت خالی از امام نمی شود از باب نمونه عن ابي جعفر قال قال: واللّٰه ما ترك الله أرضاً منذ قبض آدم إلّا وفيها إمام مُّهتَدِي به إلى الله وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ. همان ص ۱۷۹.

۸. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - قَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا «۲» فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ - الْأَيُّمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْأِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ نُورٌ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْبُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ» همان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۹. طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه، ص ۱۶۸؛ منظور از ولایت در کلام ایشان این است «ولایت واقعیتهی است که در نتیجه عمل به فرآورده های نبوت و نوامیس خدایی در انسان به وجود می آید...» همان ص ۱۶۷، این همان تکامل معنوی انسان است که در این یادداشت مطرح شده است..

۱۰. همان، شیعه در اسلام، ص ۱۶۳.

۱۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۲۴.

۱۲. حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۵۴ و ص ۱۶۵؛ ج ۴، ص ۳۴-۹.

۱۳. رک، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، باب ۳۰ اخبار الله تعالی انبیاء و نبینا ص بشهادته.

۱۴. وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنانکه وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد هم چنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را نیز بر عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق اعمال را به سوی خداوند سوق می دهد. بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراق و اتصال دارد، اگرچه از چشم جسمانی ایشان مستور است" طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۱۹۸؛ البته ایشان این مطلب در مورد شبهه به غیبت امام زمان «علیه السلام» بیان کرده اند؛ ولی ملاکش در مورد حیات و ممات هم صدق می کند

۱۵. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۹.

۱۶. سوره روم، آیه ۴۰.

۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۱۸. بقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹؛ ج ۲، ص ۱۳-۱۲.

۱۹. در تعدادی از فرازهای زیارت عاشورا «موالات» و «ولایت» از طرف زائر نسبت به امام حسین بیان شده است که به قرینه مقابله با عداوت و تبری می توان می توان فهمید که منظور از ولایت در اینجا نوعی محبت و اظهار ارادت قلبی می باشد؛ البته محبتی است که به تبعیت و پیروی می انجامد.

۲۰. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵.

۲۱. العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲۲. قتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و تبصره المتعظین، ج ۲، ص ۲۷۲؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۰؛ البته در برخی روایات تنها عبارت «نحن العلویون» برای شیعیان علی علیه السلام آمده است (مفید، محمد بن نعمان، الامالی، ص ۲۷۳) که با روایت مذکور متفاوت است چون ادامه اش ظهور در ائمه علیهم السلام دارد.

۲۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد «صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۴۱۵-۴۱۴؛ الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۴؛ العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۱.

۲۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۶۰۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۷-۱۷؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰؛ بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۱.

۲۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۸۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۹؛ ج ۲۷، ص ۱۱۶؛ ج ۳۹، ص ۲۰۳.

۲۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱۸ و ص ۱۴۳.

۲۷. در روایت تصریح شده که «أَنْ ذَارِي وَ ذَارَ عَلِيٍّ وَاحِدٌ وَ حُجْرَتِي وَ حُجْرَةَ عَلِيٍّ وَاحِدٌ وَ قَصْرِي وَ قَصْرَ عَلِيٍّ

وَاحِدٌ وَ بَيْتِي وَ بَيْتَ عَلِيٍّ وَاحِدٌ وَ دَرْجَتِي وَ دَرْجَةَ عَلِيٍّ وَاحِدٌ وَ سَرِّي وَ سَرَّ عَلِيٍّ وَاحِدٌ» شعبی، جامع الاخبار، ص ۱۷۴؛ البته روایات به این مضمون که خانه هر دو یکی است زیاد است رک: کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۱۰-۲۰۹؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۶ و ص ۲۶۰.

۲۸. العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ الصدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ همان، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۵۳۲.

۲۹. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد «صلی الله علیهم»، ج ۱، ص ۵۲-۴۸؛ کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۴۶۷؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه «علیهم السلام»، ج ۱، ص ۱۰۳؛ طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۳۲؛ طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، ص ۲۱۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵.

۳۱. طبری آملی، محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشعبه المرتضی، ج ۲، ص ۵۰؛ طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۳۲؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۴۰.

۳۲. سوره مبارکه اسراء، آیه ۷۹.

۳۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۲۵۶؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹.

۳۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۷۶؛ ایشان در رساله انسان بعد الدنیا در این مورد فرموده اند: «و هو کلام مطلق لم یعرضه فی کلامه سبحانه تعقید، فهو مقام محمود بكلّ حمد من کلّ حامد، فهو مقام فیہ کلّ جمال و کمال لاقتضاء الحمد، ذلك فکلّ جمال و کمال مترشح من هناك» همان، الانسان و العقیده، ص ۱۶۷.

۳۵. «الله خالق کلی شی»، سوره مبارکه زمر، آیه ۶۲.

۳۶. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۴.

۳۷. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، سوره مبارکه سجده، ص ۷.

۳۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹-۱۸.

۳۹. همان، الانسان و العقیده، ص ۱۶۷.

۴۰. الصدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۶۱. پیشنهاد می شود به اصل روایت مراجعه شود و همه آن مطالعه گردد که نکاتی بس عمیق و جالب در مورد این مقام دارد.

۴۱. سوره مبارکه سجده، آیه ۷.

۴۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

۴۳. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰؛ ابن نمای حلی، جعفر بن محمد، مثير الاحزان، ص ۹۰.



معرفی کتاب رحمت واسعه سیدالشهداء در اشارات حضرت آیت الله بهجت (رحمة الله)

عشق، ارادت و دلدادگی در مکتب حسین بن علی (ع)

عظمت واقعه عاشورا و نمایش بی نظیر فضائل الهی اهل بیت (ع) در مقابل دشمنان خدا و رسول او، موجب شد که این رویداد عظیم از جهات گوناگون از دیگر رویدادهای بزرگ عالم متمایز شود؛ مصیبتی که پیش از وقوعش، ملائکه الهی و انبیا و اوصیا (ع) در سوگ آن نشستند و پس از وقوع آن نیز ائمه هدی (ع) به یادآوری این مصیبت عظمی پرداختند و مجالس عزای برپا کردند. پیروان مکتب اهل بیت (ع) نیز در طول قرن‌های گذشته، همواره به امامان خویش اقتدا کرده‌اند و به مناسبت‌های گوناگون به بیان عظمت مقام و مصائب حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و یاران و اهل بیتش - که از مهم‌ترین شعائر دین است - همت گماشته، در راه اعتلای آن، فداکاری‌ها کرده‌اند.

در این میان، این عشق و ارادت و دلدادگی و توجه به برپایی این شعار بزرگ دینی، در حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (قدس سره) نمود بارزی داشت؛ تا آنجا که به هر مناسبتی به ذکر فضائل و مصائب سیدالشهدا (علیه السلام) و یاران شهیدش می‌پرداخت. در عمل نیز همواره به برگزاری مراسم عزای آن حضرت اهتمام ویژه‌ای داشت و روضه هفتگی ایشان، سالیان متمادی بدون وقفه ادامه یافت. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (قدس سره) با در نظر گرفتن اهمیت ویژه این موضوع، بر آن شد که کتابی با محوریت موضوع حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و واقعه عظیم عاشورا، برگرفته از گفتار و سیره آن عالم عارف منتشر سازد. این کتاب پس از تلاش فروان، با پشت سرگذشتن مراحل گوناگون گردآوری و تنظیم، با عنوان «رحمت واسعه» به مرحله نشر رسید. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است:

۱. روایتی کوتاه از سیره و روش آن عالم ربانی: در این بخش به شرحی گذرا از دلدادگی و سرسپردگی آن عالم عارف به ساحت مقدس معصومین و اباعبدالله الحسین (ع) پرداخته شده است.

۲. گزیده‌ای از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی بهجت: این بخش که قسمت عمده کتاب را تشکیل می‌دهد، در ۹ فصل گردآوری شده است.

۳. پرسش‌ها و پاسخ‌ها: در این بخش، گزیده‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌هایی از حضرت آیت‌الله بهجت، جمع‌آوری شده است.

اشاراتی در باب محبت اهل بیت (ع)، اشاراتی در باب خصایص اصحاب سیدالشهدا (ع)، اشاراتی در باب خبائث و شقاوت دشمنان سیدالشهدا (ع)، اشاراتی در باب درس‌ها و عبرت‌های عاشورا، اشاراتی در باب فضائل کرامات سیدالشهدا (ع) و اهل بیت آن حضرت، اشاراتی در باب مجلس عزای سیدالشهدا (ع) و بایسته‌های منابر حسینی از جمله مهم‌ترین سرفصل‌های این کتاب است. بخش «پرسش و پاسخ» نیز یکی از بخش‌های منحصربه‌فرد این

اثر است که به پاسخ‌های این عالم بزرگ به برخی از سوالات و شباهاتی که در این سال‌ها نسبت به واقعه عاشورا و قیام امام حسین (ع) مطرح می‌شود، اختصاص یافته است.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «بکا [گریه] در مصائب اهل بیت (ع) و به خصوص سیدالشهدا (ع)، شاید از آن قبیل مستحباتی باشد که افضل از آن نیست؛ یعنی افضل از آن در مستحبات نیست. «بُکاءٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (گریه از ترس خداوند) هم همین‌طور است که شاید افضل از آن نباشد.

... یک واجب بزرگی بر دوش همه است، معلمین با تعلیم و مادحین با عمل، به این‌ها بفهمانند که از محبت اهل بیت (ع) نباید دست برداشت، همه چیز توی محبت است. اگر ما خدا را دوست می‌داشتیم، آیا ممکن بود دوستانش را دوست نداشته باشیم؟ آیا چنین چیزی می‌شود که کسی دوست خدا باشد، اما دوست دوستان خدا نباشد؟ دوست اعمالی که خدا دوست دارد، نباشد؟ دوست اعمالی که خدا دشمن دارد، باشد؟ آیا چنین چیزی می‌شود؟! قهراً کسی که گفته: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ نه وصیتی است و نه هیچ چیز دیگری لازم است، دروغ واضح و آشکار است؛ مثل اینکه در روز بگویند حالا شب است. کتاب الهی که پُر است از «کونوا مع الصادقین» (همراه راستگویان باشید) کتاب الهی متقین و فاسقین را در دو صف قرار داده است. آیا می‌شود تفکیک کرد؟!*

گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره ♦

ابعاد کلامی و تاریخی کتاب شهید جاوید

بررسی نقاط قوت و ضعف کتاب شهید جاوید

کتاب شهید جاوید ایده و حرف نویی در تاریخ کلام و شیعه برای محققین دارد یا خیر؟

دکتر اسلامی در ابتدای صحبت هایشان ضمن عرض سلام و تشکر بابت فرصتی که در اختیار ایشان قرار داده شد، ایام شهادت سیدالشهداء را به همه آزادگان عالم تسلیت و تعزیت فرمودند و در ادامه پاسخ خود را این گونه بیان کردند که: به این سؤال به دو صورت می توان جواب داد: یکی بله و دیگری خیر!

بله، به این معنا که درست برخلاف دیدگاهی که مرحوم حمید عنایت مطرح می کند و ادعا می کند که دیدگاه صالحی نجف آبادی درباره شهید جاوید ادعای بسیار جدیدی در تشیع است؛ اما یک دیدگاه بسیار قدیمی است و حداقل تا قرن پنجم عمده بزرگان شیعه و متکلمان شیعه مثل شیخ مفید و شیخ طوسی هم این دیدگاه را داشتند و از قرن هفتم به بعد می توان دید که کسانی مانند سید بن طاووس عنصر شهادت طلبی را برجسته می کنند و آرام آرام آن دیدگاه کنار می رود؛ لذا به این معنا دیدگاه شهید جاوید، یک دیدگاه بسیار سنتی و قدیمی است و خیر به این معنا که؛ چون یک دیدگاه متروک را احیا می کند، دیدگاه جدیدی است، البته در واقع جنبه جدیدی در کار کتاب شهید جاوید دیده می شود و اشکالی که معاصرین از آن گرفتند، این بود که ایشان در این کتاب به شدت از منابع اهل سنت استفاده می کنند که در آن زمان به نوعی نقص به حساب می آمد، هرچند این یک نقطه قوت است که بتوانیم دیدگاه های متفاوت را در

نشست ویژه برنامه عاشورا با حضور جناب آقای دکتر سید حسن اسلامی، پژوهشگر فلسفه دین در چهارم شهریورماه ۹۹ در برنامه سوره برگزار شد که در این ویژه برنامه درباره ابعاد کلامی و تاریخی کتاب شهید جاوید به گفت وگو پرداخته شد.

در ابتدا مجری برنامه گفت، باتوجه به اینکه ما در متن کتاب شهید جاوید می دانیم سه عنصر در مطرح شدن و شهرت و مسأله انگیزی این کتاب نقش ویژه دارد که خود نویسنده هم در کتاب به بعضی از آن ها اشاره کرده است: اول مداخله ساواک، دوم فضای انقلابی زمان نوشتن و انتشار این کتاب و سوم شخصیت ویژه و خاص آقای صالحی نجف آبادی، اگر این سه عنصر را کنار بگذاریم و به این توجه کنیم که کتاب را برای مخاطب خاص در نظر بگیریم، آیا از نظر کلامی و تاریخی،

این زمینه تحلیل کنیم.

مجری: آقای صالحی نجف‌آبادی دیدگاه‌های اهل سنت را برای تأیید یا رد شدن صحبت خودشان استفاده می‌کنند؟

آقای دکتر اسلامی در پاسخ بیان کردند که: به نظر بنده عمدتاً توجه به منابع اهل سنت مهم است، نه دیدگاهی که آن‌ها در این زمینه داشتند؛ ولی می‌دانید که به هر حال قیام سیدالشهداء قیامی بود که به معنای فرامذهبی؛ یعنی تمام مسلمانان را در این قضیه درگیر کرد، البته به جز یک سری آدم‌های خاص، همه مسلمانان علاقه و توجه خاصی به قیام سیدالشهداء داشتند، تا جایی که قاضی عبدالجبار منتظری می‌گوید: در اهمیت امر به معروف همان بس که نواده رسول خدا برای احیای آن دست به شهادت زدند و شهید شدند.

پس از صحبت‌های دکتر اسلامی، مجری برنامه در ادامه سؤالی مطرح کردند، همان‌طور که می‌دانیم کتاب شهید جاوید دو نقطه مرکزی و محوری دارد، یکی بحث کلامی است که آقای صالحی نجف‌آبادی پیش می‌گیرد و یکی بحث تاریخی که درباره هدف و فلسفه قیام امام حسین علیه السلام کنکاش می‌کند، اهمیت این کتاب در بخش تاریخی مسأله است یا در وجه کلامی آن؟

آقای دکتر اسلامی در پاسخ این سؤال بیان کردند: به نظرم این‌ها دوروی یک سکه هستند؛ یعنی مرحوم صالحی، دو بحث را دنبال نمی‌کنند، بلکه ایشان یک دیدگاه را پیش می‌کشند و با این مقدمه شروع می‌کند که دیدگاه رایج و کاملی هم هست که امام برخاست و قیام کرد تا شهید شود؛ اما ایشان معتقدند که این درست نیست که بگوییم امام قیام کرد تا حکومت تشکیل دهد، گرچه به دلایلی که به تفسیر هم بحث می‌کنیم، موفق نشد؛ ولی هنگامی که این دیدگاه را مطرح می‌کند در بحث تاریخی بلافاصله دو نکته کلامی مطرح می‌شود، یکی اینکه با علم امام چه باید کرد و آیا امام واقعاً نمی‌دانست که کشته می‌شود و اگر می‌دانست کشته می‌شود، پس تشکیل حکومت برای او معنایی نداشت و اگر نمی‌دانست که کشته می‌شود پس علم امام چه می‌شود؟ در این باره روایتی نقل کردند که بسیار هم رایج است که سیدالشهداء در خواب دیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند. ما روایتی از این دست داریم که دیدگاه صالحی نجف‌آبادی در باب شهید جاوید این دو موضوع را پدید می‌آورد و کوشش بعدی صالحی نجف‌آبادی پاسخ به این سؤال می‌باشد.

مجری: این دو معضل را خود مرحوم صالحی نجف‌آبادی درک می‌کردند که با ایده ایشان پیش خواهد آمد یا هنگامی که ایشان کتاب را می‌نوشت، ادبیات این

مسأله وجود داشت؛ یعنی منتقدان واقعاً این اشکالات را به ایده حکومت‌خواهی مطرح کرده بودند که اگر شما بگویید امام برای شهادت خروج نکرد، بلکه برای حکومت خروج کرد، این اشکالات وارد می‌شود یا خود مرحوم صالحی نجف‌آبادی با قدرت ذهنی خودش این‌ها را حدس می‌زد و در حقیقت پاسخ به اشکال مقدر می‌داد؟

آقای دکتر اسلامی در تأیید صحبت مجری بیان کردند که: بله، ایشان پاسخ به اشکال مقدر می‌داد؛ ولی بعدها که کتاب را منتشر کرد این اشکالات برجسته شد، من در واقع تاریخ‌دان نیستم و بیشتر این کتاب را از منظر روش‌شناسی و اخلاق پژوهش دنبال کردم و سعی کردم بحث کلونوزیک را دنبال کنم و نشان دهم که این مسأله چگونه و در چه بستری شکل می‌گیرد و در چه ابعادی پدید می‌آید، ما در جامعه‌ای زندگی کردیم که خیلی اهل دقت تاریخی نیستیم، در این باب مرحوم شریعتی داستانی نقل می‌کنند که ایشان اقبال را به عنوان یک متفکر و به معنای شریعتی به ایرانیان و به جامعه علمی معرفی کرد که مخالفان شریعتی گفتند: این اقبالی که شریعتی می‌گوید به امام صادق علیه السلام توهین کرده است. شریعتی می‌گوید: من شگفت‌زده بودم که اقبال، شیفته اهل بیت است و خود را وامدار آل علی می‌داند. پس چگونه به امام صادق (ع) توهین می‌کند که می‌گویند من در لابه‌لای اشکال ایشان گشتم و دیدم آن جایی از داستان که حمله



بازگشت از سفری، زمین کربلا را نشان می‌دهد و می‌گوید اینجا جایی است که خون فرزندان ما ریخته می‌شود و این را مسلمان می‌داند، آیا مبنای روشی وجود دارد که ما علم به مکان را بپذیریم و علم به زمان را نپذیریم؟ آیا برای امام بین مکان و زمان تفاوتی از نظر استدلال کلامی وجود دارد یا خیر؟

آقای دکتر اسلامی پاسخ را این‌گونه بیان می‌کنند که: ظاهراً تفاوتی وجود ندارد؛ ولی با توجه به اشاراتی که حضرت امیر و پیامبر اکرم داشتند، این چنین علمی وجود دارد؛ اما مشکلی که ما در بحث علم امام داریم این است که یکی از اشکالاتی که مخالفان قیام سیدالشهداء به ایشان بیان می‌کردند این بود که این القای نفس در تهلکه است و قرآن هم می‌فرماید این کار را انجام ندهید و خودتان را به کشتن نیندازید و به هلاکت نرسانید؛ ولی کاری که سیدالشهداء انجام دادند، نشان می‌دهد این یک نوع خودکشی است و این کار خطا بود و از قدیم این اشکال بوده است، فرض کنید هم ابن خلدون و هم ابوبکر ابن عربی این موضوع را به قیام سیدالشهداء اشکال می‌کنند و بعضی از این اشکالات ناظر به

نیروهای بیگانه به هندوستان و تسخیر هند را مطرح می‌کند، به دو نفر مسلمان خود فروخته اشاره می‌کند. اما در این قضیه دو شخصی که در قرن هجدهم زندگی می‌کنند و از قضا اسم یکی جعفر بوده و دیگری صادق که این‌ها را کنار هم گذاشتند و چنین استنباطی کردند و جامعه ما معمولاً سکوت کرده و کسی هم توجه نکرده است. درباره‌ی کتاب شهید جاوید هم دقیقاً همین اتفاق رخ داد، با اینکه ایشان پیش‌بینی کرده بود و بحث علم امام را به صورت جدی مطرح و دفاع هم می‌کند، یکی از اشکالات اساسی که مطرح شد و خیلی‌ها درباره‌ آن صحبت کردند این بود که ایشان منکر علم امام است، در صورتی که اصولاً کسی که خود را شیعه می‌داند نمی‌تواند علم امام را منکر شود؛ چون کسی که به امام معتقد است و اعتقاد دارد که امام ویژگی‌ها و علمی دارد و آشکارترین ویژگی پس از عصمت، علم است و نه تنها علم، بلکه اعلی‌ت امام را هم مطرح و سعی می‌کند، پاسخ دهد. این ماجراتا جایی ادامه پیدا می‌کند که از مرحوم طباطبایی سؤال می‌کنند که نظر شما درباره‌ علم امام چیست و ایشان طی چهار صفحه به تفسیر در ماجرا توضیح می‌دهند.

معجری در ادامه سخنان کارشناس برنامه بیان کرد، در مطالب و تعابیری که در کتاب شهید جاوید و روایات و پیشگویی‌هایی که در کتاب آقای صالحی نجف‌آبادی وجود دارد و علم به مکان شهادت را ایشان می‌پذیرند که حضرت علی (ع) در

این است که قیام ایشان نسنجیده و با در نظر نگرفتن شرایط بعد از آن بود، سید مرتضی در این باب تصریح می‌کند که ببینید مجموعه عوامل و شرایط، گویای آن بود که اگر سیدالشهداء دست به حرکتی بر ضد یزید بزند، موفق می‌شود و به ذهن کسی خطور نمی‌کرد که کوفیان پیمان شکنی کنند.

جنبه جدیدی در کار کتاب شهید جاوید دیده می‌شود و اشکالی که معاصرین از آن گرفتند، این بود که ایشان در این کتاب به شدت از منابع اهل سنت استفاده می‌کنند، در آن زمان به نوعی نقص به حساب می‌آمد، هر چند این یک نقطه قوت است که بتوانیم دیدگاه‌های متفاوت را در این زمینه تحلیل کنیم.

مجری: یعنی امام می‌دانست یا توجه نداشت و یا در محاسباتش نگنجانده بود؟ آقای اسلامی در ادامه پاسخ می‌دهد: اتفاق‌های عجیب و غریبی رخ داد؛ یعنی وقتی مجموعه عوامل را کنار هم می‌گذاریم، حرکت سیدالشهداء القای نفس به تهلکه نبود و یک حرکت کاملاً حساب شده بود؛ ولی عوامل گوناگون رخ داد و همه چیز را به هم ریخت و باز ایشان اشاره می‌کند که شواهد زیادی وجود داشت که امام به لحاظ نظامی پیروز شود؛ ولی یک اتفاق ناخوشایند رخ داد و همه چیز را به هم ریخت و معادلات سیاسی را دگرگون کرد.

مجری برنامه در ادامه سؤال خود را این‌گونه طرح کرد، امروزه در حقیقت یک سری نقاط محوری و بحث پیرامون شهید جاوید است که در عبارات شیخ مفید هم اشاراتی داشتید، آیا شیخ مفید برای رهایی از آن شبهه کلامی، این تفسیر تاریخی را ارائه می‌دهند یا خیر؟ و در مقام یک تاریخ‌پژوه بفرمایید اگر آن شبهه کلامی نبود باز هم این تفسیر را ادامه می‌دادند؟ و اگر برگردیم به دعوای کلام و تاریخ و نکاتی که وجود دارد، آیا این عالم بزرگوار از کلام شروع می‌کردند و به تفسیر تاریخی می‌رسیدند یا از تفسیر تاریخی شروع می‌کردند و به کلام می‌رسیدند؟

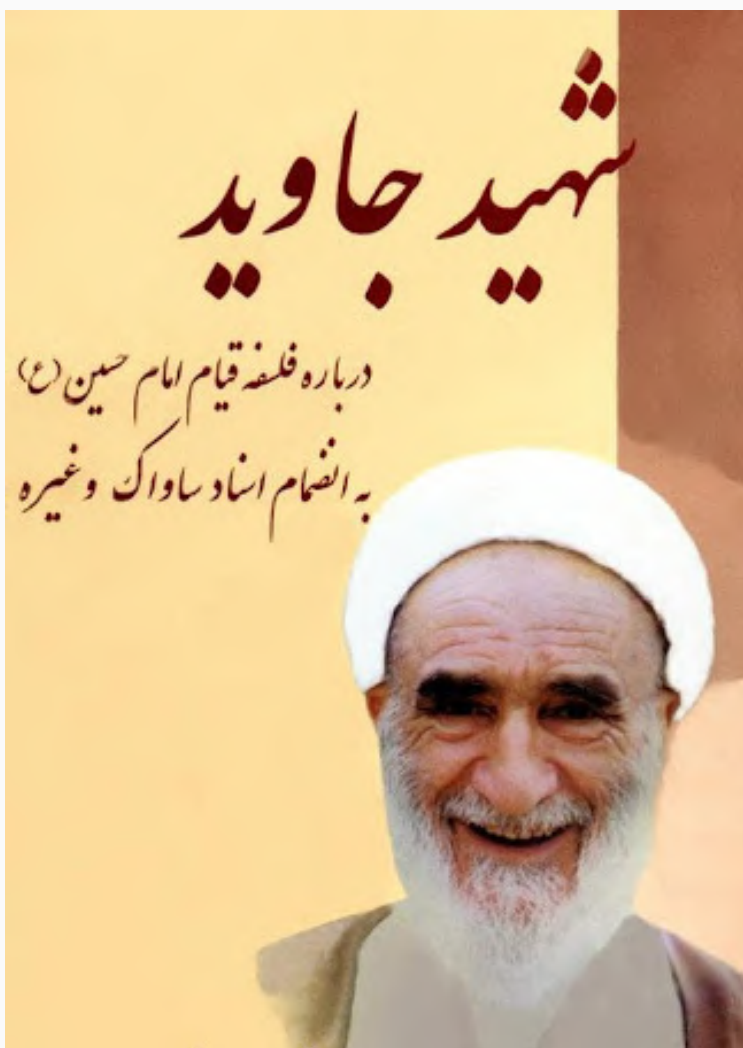
کارشناس برنامه بیان داشت، ما یک تاریخ مقدس داریم؛ یعنی تاریخی که درواقع در آن دنبال رخدادهای نیستیم، بلکه خودمان این رخدادهای ما می‌سازیم و یا رخدادهای آن‌گونه که دوست داریم، می‌نویسیم در مقابل آن یک تاریخ واقعی داریم که می‌گویند چه چیزی در تاریخ واقعاً رخ داده است، برای مثال در تاریخ جزئیات زیادی رخ داده که بیان آن هم برای عامه مردم دشوار است، سید مرتضی در اینجا نقل می‌کند که امام حسین (ع) می‌دانست که اگر کار به گفت‌وگو با یزید برسد، اوضاع بهتر پیش می‌رود؛ چون یزید مهربان‌تر است.

اگر تاریخ را هم نگاه کنیم، عمر تا شب عاشورا به گفت‌وگو پرداخت و تا با ممداد

عاشورا با سیدالشهداء جلسه داشتند، فقط در این میان شمر که از سمت عبیدالله ابن زیاد آمده بود و با این موضوع سفت و سخت برخورد کرد؛ اما عمر به‌گونه‌ای دل می‌کرد که شمر به او گفت که تو دست دست می‌کنی و نامه‌ای به عمر نوشت و گفت که حال که او در چنگال ما است، رهایش نکنید؛ چون سیدالشهداء می‌گفتند اجازه دهید من از اینجا بروم و برگردم و بعداً راجع به بیعت صحبت کنیم؛ چون من اینجا بیعت نمی‌کنم و حتی عبیدالله ابن زیاد هم کوتاه آمده بود؛ ولی شمر می‌گفت که الان بهترین فرصت و یک فرصت طلایی است و اگر کوتاه بیاوریم، دیگر هیچ‌وقت این فرصت را به دست نمی‌آوریم؛ لذا نامه‌ای به عمر فرستاد و در آن نوشت که تو را فرستادم تا آنچه می‌گوییم، انجام دهی، نه اینکه بجای ما تصمیم‌گیری، یا انجام بده یا همه چیز را به شمر واگذار کن.

این تاریخی است که کم‌کم ناپدید می‌شود و روایتی است که باقی می‌ماند و آن هم این است که یا امام حسین قصد قیام داشت و یا می‌خواست که شهید شود و این دوگانه‌ها را ما ساختیم؛ اما واقعیت این‌طور نبود؛ لذا یکی از قضاوت‌های مرحوم صالحی در شهید جاوید این است که می‌گوید: مرحله حرکت آغازین سیدالشهداء و پایان آن به چهار دسته تقسیم می‌شود؛ در مرحله نخست امتناع از بیعت است که این مسلم است و تاریخ این را می‌پذیرد که امام بیعت نکند و با هر معیار اخلاقی و شرعی بسنجیم، این کار

بین کلام و تاریخ مقداری گرفتار می‌شویم، به نظر من باید اینجا سه چیز را از هم تفکیک کرد: اول کلام، دوم تاریخ و سوم هم فرهنگ عمومی و عامه مردم که فرهنگ عمومی مردم، مسیر و درک خود را از قیام سیدالشهداء و شهادت ایشان دارد و تاریخ هم قطعاتی دارد که بسته به این است که شما این قطعات را چگونه کنار همدیگر قرار دهید و این طور نیست که حتماً قطعات را کنار هم بچینیم و حتماً یک روایت از آن به دست آید فقط کافی است که شما یک روایت تاریخی را تضعیف کنید و یک مورخ را نادیده بگیرید و یک مسأله جزئی را برجسته کنید، همه این‌ها می‌تواند تاریخ را کم و زیاد کند؛ لذا تاریخ صرفاً واقعیت مستقل از ما نیست که کافی است ما این قطعات را کنار هم بچینیم و پازل تکمیل شود. مجری پس از صحبت‌های آقای اسلامی سؤال دیگری را با این مضمون بیان کرد که در ادبیات بعضی از پژوهشگران اعتراض منتقدان به شهید جاوید در زمره کلام دسته‌بندی شده و شهید جاوید را به عنوان یک گزارش تاریخی دسته‌بندی کردند؛ ولی آیا کتاب شهید جاوید یک گزارش تاریخی است یا یک گزارش



سیدالشهداء توجیه‌پذیر بوده و برخلاف ادعای برخی از کسانی که مدعی هستند سیدالشهداء باید بیعت می‌کرد، خیر این طور نیست؛ چون نقضی صورت گرفته بود و قرار نبود معاویه برای خود جانشین تعیین کند. این پاسخ بخشی از علمای اهل سنت است؛ لذا امام حسین از بیعت امتناع کرد و می‌دانست که این امتناع از بیعت، هزینه سنگینی برای او دارد و پس از این قضیه متوجه شد که کسانی را فرستاده بودند که سیدالشهداء را ترور کنند و آنجا را ناامن می‌دید در این شرایط بود که نامه‌هایی از کوفه می‌رسید و آن‌ها حمایت خودشان را از سیدالشهداء اعلام می‌کردند و امام تصمیم می‌گیرد که با توجه به فراهم آوردن امکانات و شرایط و فقط برای اینکه اتمام حجت صورت بگیرد و گرنه ایشان در حدی از بصیرت بودند که بدانند ممکن است چه اتفاقاتی رخ دهد؛ اما به هر حال حجت تمام شده بود و ایشان نمی‌توانستند کوتاه بیایند. این مرحله سوم اقدام برای تشکیل حکومت است که به ظاهر ایشان تشکیل حکومت رفته بود؛ ولی می‌دانست که این حرکت ممکن است نافرجام باشد و مرحله چهارم مرحله دوری از خفت و ذلت است که جمله حماسی معروف سیدالشهداء است که راه سومی برای ما نگذاشته بود یا باید تن به ذلت دهیم یا باید کشته شویم. آرام آرام ظرایف تاریخی در این چهل، پنجاه سال روشن می‌شود و حریفان حملات جدی به شهید جاوید می‌کنند و ایشان مرتب سعی می‌کند پاسخ دهد و اینجا است که

تاریخی - کلامی است؛ یعنی مبانی کلامی جناب صالحی نجف‌آبادی چقدر در این روایت‌ها و برداشت‌ها مؤثر است؟

آقای دکتر اسلامی در ادامه به سؤال مجری این‌گونه پاسخ دادند که کتابی هست به نام تاریخ چیست که در آنجا بحث خوبی دارد و خیلی از مورخان و فیلسوفان تاریخ این بحث را مطرح می‌کنند، ما چه چیزی را تاریخ می‌دانیم از بامداد تا شامگاه هزاران اتفاق رخ می‌دهد؛ ولی اینکه چه چیزی را ما تاریخ بدانیم و ثبت کنیم، در تاریخ‌ها بنگاریم و به میراث بگذاریم، برمی‌گردد به دیدگاه ما و این دیدگاه ما همان کلام است، چیز زیادی نیست که ما تاریخ را از کلام جدا کنیم خود تاریخ متناسب با دیدگاه کلامی که من و شما داریم می‌تواند شکل بگیرد. مجری: آیا اصلاً این امکان وجود ندارد که یک نفر بدون مبانی کلامی یا مبانی فلسفه، قضاوتی راجع به آموزه‌های دینی و الهیاتی تاریخ را روایت کند؟

وقتی مجموعه عوامل را کنار هم می‌گذاریم، حرکت سیدالشهداء القای نفس به تهلکه نبود و یک حرکت کاملاً حساب شده بود؛ ولی عوامل گوناگون رخ داد و همه چیز را به هم ریخت و باز ایشان اشاره می‌کند که شواهد زیادی وجود داشت که امام به لحاظ نظامی پیروز شود؛ ولی یک اتفاق ناخوشایند رخ داد و همه چیز را به هم ریخت و معادلات سیاسی را دگرگون کرد.

دکتر اسلامی در پاسخ به ایشان مطرح کردند: خیر، هرگز امکان پذیر نیست، اینکه ما اشاره کنیم که این کتاب یا حادثه یا این اتفاق مهم است که این به دیدگاه شما برمی‌گردد و به خصوص در قضیه قیام سیدالشهداء که این یک بحث کلامی بسیار مهم و تعیین کننده است و به علم امام اشاره کردم که تمام عالمان شیعه به اتفاق معتقدند که امام عالم است؛ اما انگار در طول تاریخ گستره علم امام است که متفاوت می‌شود و در متون اولیه کلامی ما تا قرن چهارم قرن پنجم هنگامی که می‌گویند امام عالم است، می‌گویند امام اعلم الناس است و به احکام دین اعلم است؛ یعنی یک تلقی حداقلی از علم امام وجود دارد، امام آگاه‌ترین فرد به شریعت است؛ اما آرام آرام که ما جلو می‌رویم، کسانی پدیدار می‌شوند و دایره علم امام را گسترش می‌دهند.

مجری برنامه در ادامه، سؤال دیگری را مطرح کردند که آیا در علم کلام، اندیشه‌ای که تقدم داشته باشد و نزدیک باشد به بنیان و چهره‌های مرکزی دین در شیعه مثلاً امامان و پیامبران این لزوماً ترجیح دارد بر اندیشه‌های که بعداً توسط متکلمین آمده است یا نه؟ چون بعضی می‌گویند اگر ما در قرن دو، سه، چهار

یا پنج یک اندیشه کلامی داشتیم و در قرن هشتم متکلمین اندیشه دیگری دارند که آن اندیشه قرن سوم اصیل تر است نسبت به قرن پنجم، آیا در علم کلام می‌توانیم چنین ملازمه‌ای را بپذیریم؟

آقای دکتر اسلامی در پاسخ گفت: به این شکل صریح نه؛ ولی به نظر من متفاوت است، هنگامی که شیخ صدوق که یک عالم شیعی حدیث‌گرای متعبد است در یک مسأله‌ای به یک بحثی می‌رسد و به آن بحث نگاه حداقلی دارد، به نظر این دیدگاه حداقلی آدمی که به شدت متمایل روایت است از دیدگاهی که بعدها عقل‌گرایان قائل به توسعه هستند، برتری دارد؛ یعنی کلام نقلی را بر کلام عقلی ارجح می‌دانیم.

مجری برنامه سؤال بعدی را این‌گونه بیان می‌کند که این مسأله یک مسأله فلسفی است که باید بصیرت‌ها و رشد فلسفی ما به ما کمک کند، چنانچه در آثار مرحوم علامه می‌بینیم و یا در آثار آیت الله جوادی آملی یا یک مسأله نقلی است، رویکرد جناب صالحی نجف‌آبادی یک رویکرد نقلی است و رویکرد علامه طباطبایی در این پاسخ و نقادی که می‌نویسند، یک نوع پاسخ فلسفی و عرفانی است، علم امام را از کدام مقوله باید بدانیم؟

آقای دکتر در پاسخ و درباره نوع علم امام تبیین کردند که: به نظر من علم امام یک علم نقلی است؛ یعنی شما به متون اولیه مراجعه کنید که اشاره می‌کند بر دانشوری خودشان و می‌فرمایند من کسی بودم که در دامن پیامبر رشد کردم و پا جای پای



می‌گیرید منکوب می‌کند، حال سؤال پیش می‌آید که آیا به این معنا خود شهید جاوید خیلی کلامی نیست؟

در پاسخ به این بحث، آقای دکتر اسلامی بیان داشتند که: بله، دقیقاً همین طور است، ایشان فراتر از این یک دغدغه کلامی دارد و در همان مقدمه اشاره می‌کند به آن روایت رایج در مورد قیام، امام حسین (ع) قیام کرد تا شهید شود و ما عزاداری او را انجام دهیم و او شفیع ما شود و این‌ها را نقد می‌کند؛ یعنی این شخص در آغاز یک دغدغه کلامی دارد و می‌گوید من می‌خواهم این روایات را نادیده بگیرم و ابطال کنم، در نتیجه به سراغ روایت دیگری می‌روم و یک دیدگاه بدیعی را احیا می‌کند و پروبال می‌دهد.

مجری: سؤال اینجاست که از منظر روش‌شناسی، ارزیابی کتاب شهید جاوید چگونه است؟

آقای دکتر اسلامی در این زمینه بیان داشتند: پرداختن به این موضوع و زنده کردن دیدگاهی که مدت‌هاست مغفول مانده، کار ارزنده‌ای بوده و یک مقدار هم می‌توان گفت این نیاز زمان بوده و اصولاً بزرگانی مانند سیدالشهداء شخصیت‌های چندوجهی هستند که در طول تاریخ تفسیرهای گوناگونی از آن‌ها ارائه شده است و هر زمان کسانی بنا به مناسبت و یا نیاز زمانه به سراغ سیدالشهداء و یا دیگر پیشوایان دین رفتند و از آن‌ها استفاده کردند و جالب است بدانید درست قبل از شهید جاوید ما نویسندگان معاصر اهل سنت مصری داریم که نمایش‌نامه‌هایی در مورد امام حسین می‌نویسند که شاید نیاز زمانه این بوده که تصویر متفاوتی از

او می‌گذاشتم و کسی بودم که ایشان هر روز به من چیزی می‌آموخت. از مجموع این‌ها گویا امام استدلال می‌کند که من از شما اعلم و داناتریم، پس علم امام یک بنیاد نقلی است و این بنیاد نقلی بعدها به دست عالمان می‌افتد که اول آن را ثابت کنند که چرا امام اعلم است، بعد کم‌کم استدلال‌های فلسفی پدید می‌آید و در حقیقت از آن متن با بصیرت‌های فلسفی و عرفانی می‌توانند معانی تازه کشف کنند. مجری برنامه در ادامه صحبت‌ها به این نکته اشاره کرد که اگرچه گفته می‌شود خود مرحوم صالحی نجف‌آبادی در جستجوی یک کار تاریخی است؛ ولی خیلی از ابزار کلامی برای پاسخ دادن به بعضی از نکات استفاده می‌کند، هرچقدر که در علم امام تردید می‌کند بر عصمت امام پافشاری می‌کند و خیلی جاها مخالفین را با این استدلال که شما عصمت امام را نادیده

سیدالشهداء به دست داده شود، یا اباعبدالله انقلابی حکومت خواه مطرح شود و این خیلی ارزشمند بود؛ لذا در آن زمان تمام کسانی که خواستار انقلاب و انقلابی بودن به نحوی کتاب شهید جاوید را می خواندند و یا حداقل ادعا می کنند خوانده اند و کسانی که محافظه کار و مخالف انقلاب بودند، مقداری از این کتاب پرهیز داشتند و جالب است که حتی کسانی که مخالفین کتاب و درعین حال انقلابی بودند، آرام آرام دیدگاهشان را تعدیل می کنند و حتی آرام آرام دیدگاه علم امام به گونه ای تصویر می شود که با انقلابی بودن و قیام سیدالشهداء سازگار شود. ما باید دقت کنیم که در فهم شخصیت های بزرگی مانند سیدالشهداء دچار تقلیل گرایی نشویم، امام حسین (ع) یک نماد و یک اسوه است؛ یعنی کسی که الگوی ما در طول زندگی دینی است، این الگوی دینی اگر به یک چهره انقلابی تبدیل شود و تا زمانی که فضا، فضای انقلاب است، کارکرد دارد. یکی از خطراتی که این نوع نگاه ها و تلاش ها را تهدید می کند این است که ما بیایم امام حسین و قیام سیدالشهداء را آن هم نه از نظر تاریخی صرف؛ چون ما نمی توانیم کار تاریخی صرف انجام دهیم، اگر بخواهیم یک کار تاریخی صرف انجام دهیم باید تمام این منابع تاریخی را به یک نفر بدهیم که هیچ تعلق خاطری به امام حسین و به تشیع و قیام سیدالشهداء ندارد و بعد هم در مورد آن ها تحلیل کند.

سؤال دیگری که مجری برنامه پرسید این بود که در برهه تاریخی انقلاب، جماعت انقلابی درباره شهید جاوید ذهنی حرف می زنند؛ چون تا قبل از مسأله شهید جاوید این تصور در ذهن ما بود که این یک حسین انقلابی حکومت خواهی که به درد امروز ما هم می خورد، تصویر می شود؛ ولی وقتی وارد متن کتاب می شویم بعضی جاها یک جور خاصی می شود، مثلاً زمانی که ما می خواهیم راجع به بحث نتیجه و هدف قیام امام صحبت کنیم، ایشان وقتی همه ی ایده ها را رد می کند در ادامه می گوید که قیام امام سه نتیجه داشت که اولین آن ها مکتب سیار است که اهل بیت آمد یک روضه خانه سیار راه انداختند، دوم تربت امام حسین که شفا شد برای همه و سوم محبوبیت امام. این چگونه می توانست انرژی انقلابی انقلابیونی را تغذیه کند که این قدر بر این کتاب اصرار داشتند؟ آقای دکتر اسلامی صحبت خود را این گونه شروع کردند که: شما باید این کتاب را در همان زمانی که منتشر شد ببینید در سال ۴۷ و قبل از این سال، ایشان در رابطه با آن صحبت کرده بودند، زمانی که کتاب منتشر می شود، انگ ناصبی بودن بر ایشان زده می شود؛ یعنی دادگاه تشکیل داده و گویی سیدالشهداء را محاکمه می کند که چرا قیام کردی و یا می گویند ایشان منکر علم امام است، حتی عده ای بودند که می خواستند برای مقابله با این کتاب کفن بپوشند و حتی ساواک هم آن موقع بر این جریان دامن می زد؛ ولی صالحی نجف آبادی یک

روحانی طلبه، یک آدمی که خدادوست بوده و در آن فضایی که اصولاً توجه به منابع اهل سنت نقص به شمار می رود به خودش اجازه می داد مطالعه و بررسی انجام دهد، به نظر من مرحوم شریعتی در این زمینه نکته خوبی را عرض می کند و می گوید آنچه که من می گویم به خاطر محتوای این کتاب نیست، بلکه ایشان با محتوای این کتاب مخالف هم بود؛ ولی می گوید در یکی از این کتاب هایی که اخیراً منتشر شده و خیلی هم مشهور شده و عده ی زیادی به آن حمله کردند و ارزش این کتاب بیشتر به همان حمله هایی است که به آن کردند و من به سهم خودم آن را تنها کتابی دیدم که در میان انبوه کتبی که فضلاً نوشتند، تحقیقی است که اسناد را آورده، مخالفت ها را طرح نموده و تجزیه و تحلیل کرده و حتی گستاخی رد و اثبات داشته است، گستاخی به این معنا که نظر علمی تازه ای را ارائه کند و تحلیل و مطالعه و بررسی داشته است، بنده نویسنده آن را من نمی شناسم؛ ولی به عنوان مرد علم و تحقیق جدی و تحلیل و ابتکار و استقلال فکری به وی ارادت می ورزم که در این محیط پوچی گری، و راجی، عوام فریبی و تقلید و تکرار مکررات چنین قلم هایی با ارزش هستند؛ اما متأسفانه یک اختلاف نظر علمی و سیاسی با وی دارم.

مجری برنامه در ادامه بحث قبل این سؤال را بیان کرد: به نظر شما این قوت کتاب شهید جاوید به خاطر کتاب های آن زمان

دارد مثلاً زبانی که من استفاده می‌کنم زبان اطلاع‌رسان و اینفرمیتو است؛ یعنی می‌خواهم اطلاعی را به شما منتقل کنم، گاهی زبان به بیان یک عاطفه است؛ یعنی می‌خواهم احساسی را به شما منتقل کنم و گاهی زبان در جهت برانگیختن است.

مجری سؤالی درباره چگونگی قلم صالحی نجف‌آبادی مطرح کردند که نکته دیگری که درباره شهید جاوید وجود دارد که بعضی از منتقدین اشاره می‌کنند در حوزه اخلاق پژوهش قلم که چقدر قلم پژوهشی است، بعضی از منتقدان ازگزنده بودن قلم صالحی نجف‌آبادی خرده می‌گیرند، حتی خود شما را هم دیدم که در مقاله معروفتان به همین مسأله خورده گرفته‌اید.

باید دقت کنیم در فهم شخصیت‌های بزرگی مانند سیدالشهداء دچار تقلیل‌گرایی نشویم، امام حسین (ع) یک نماد و یک اسوه است؛ یعنی کسی که الگوی ما در طول زندگی دینی است، این الگوی دینی اگر به یک چهره انقلابی تبدیل شود و تا زمانی که فضا، فضای انقلاب است، کارکرد دارد.

آقای دکتر در پاسخ بیان کردند که واقعیت این است که تفسیرها و چشم‌اندازهای قیام امام حسین به نظر من مهم‌ترین اتفاقی است که در جهان اسلام به خصوص در جهان عرب رخ داد، برجسته کردن چهره انقلابی سیدالشهداء بود که در مصر صورت گرفت و پس از آن بعضی از کارهایی که در لبنان و از سوی مسیحیان درباره سیدالشهداء نوشته شد که همگی این کارها ارزشمند بود.

مجری: خب در همین نگاه صالحی نجف‌آبادی روایت‌های تاریخی را با ادله و با مبناهایی که ما در بحث‌های فقهی و اصولی داریم، رد می‌کند؛ یعنی مثلاً اینکه این راوی خبر تاریخی؛ چون به فلان فرقه یا فلان مذهب پایبند است، حرفش حجت نیست، این اشکال به خود صالحی نجف‌آبادی هم وارد بوده است؟
آقای دکتر اسلامی فرمودند که من از این منظر کار ایشان را نگاه نکردم؛ ولی با توجه به همان نکته‌ای که گفتم ایشان متکلم است، قضیه را متکلمانه می‌بیند. درمورد صحنه‌هایی که از امام توصیف می‌کنند، مثلاً صحنه‌ای که توصیف کردند که امام فرمودند اگر می‌خواهید بروید می‌توانید بروید؛ ولی این دوباره به علم امام ارجاع داده می‌شود؛ اما وقتی می‌داند که کسی نمی‌رود، خیلی بی‌معنی است که بگوید و این صحبت را بکند. زیارت امام در این سطح نیست که چنین صحبتی را داشته باشند، اشکالی که ممکن است وجود داشته باشد از زبان لایه‌های گوناگونی

هست و در آن زمان سطح بقیه کتاب‌ها سطح نازلی بودند و این کتاب کار جدی و بالایی بود؟

آقای دکتر در پاسخ این سؤال فرمودند که بله، دقیقاً همین‌طور است. در مقایسه با بقیه کتاب‌ها این کتاب، یک کتاب جدید است؛ ولی با معیارهای امروزی و یک نگاه آکادمیک. اگر شما بسنجید در فضای علمی و دور از غوغای عمومی شاید نقص جدی زیاد داشته باشد.

مجری: یکی از چیزهایی که در کار صالحی نجف‌آبادی می‌بینیم یک نوع خشک‌نگری؛ یعنی همان قدر که بر روی عصمت امام تأکید می‌کند ایشان تلاش می‌کند شخصیت امام را از آن وجوه عاطفی دور کند و خیلی جاها این‌گونه یک روایت تاریخی را رد می‌کند که امام و سیاستش این نیست، آیا این نقد به شهید جاوید وارد است؟

دکتر اسلامی فرمودند که من از این منظر کار ایشان را نگاه نکردم؛ ولی با توجه به همان نکته‌ای که گفتم ایشان متکلم است، قضیه را متکلمانه می‌بیند. درمورد صحنه‌هایی که از امام توصیف می‌کنند، مثلاً صحنه‌ای که توصیف کردند که امام فرمودند اگر می‌خواهید بروید می‌توانید بروید؛ ولی این دوباره به علم امام ارجاع داده می‌شود؛ اما وقتی می‌داند که کسی نمی‌رود، خیلی بی‌معنی است که بگوید و این صحبت را بکند. زیارت امام در این سطح نیست که چنین صحبتی را داشته باشند، اشکالی که ممکن است وجود داشته باشد از زبان لایه‌های گوناگونی

در کجای تاریخ قرار داریم؛ یعنی من چه بخوایم چه نخواهیم ذهنم با تاریخ جهان و تاریخ اروپا و تاریخ خاورمیانه گره خورده و عجین شده است. هنگامی که به سراغ تاریخ صدر اسلام می‌روم خواه ناخواه اثر می‌گذارد، پس باید به این پیش‌فرض و این دانسته واقف باشند و این وقوف باعث می‌شود که من از حکم‌های جزمی بپرهیزم، دقیقاً کاری که ما در شهید جاوید می‌بینیم.

مرحوم زرین‌کوب در کتاب تاریخ در ترازو به بحث‌های تاریخی اشاره می‌کند و یک نکته را می‌گوید که ما فرزندان زمان خود هستیم و دیدگاه امروزی خودمان را به تاریخ باز می‌تابانیم صالحی و شریعتی هم این کار را کردند و ما متناسب با نیاز زمان و دانشی که داریم، این کار را انجام می‌دهیم و یک نکته که از تاریخ می‌آموزیم این است که بگوئیم و مفاهیم تاریخی را در بستر تاریخی خودشان ببینیم و با مفاهیم امروزی درباره گذشته قضاوت نکنیم.

باید بدانیم آنچه که من به عنوان مسلمات کلامی در نظر می‌گیرم، چه بسا زمانی مثل من بوده، همین بحث علم امام شیخ مفید کسی است که نمی‌شود به سادگی او را نادیده گرفت، به او اشکال می‌کنند که آیا امام می‌دانست که کوفیان پیمان شکنی می‌کنند، پس این چه امامی است که علم ندارد؟ ایشان جواب می‌دهند: ما نمی‌دانیم که امام می‌دانست یا نمی‌دانست، هیچ دلیل عقلی و سمی وجود ندارد که بگوئیم امام حتماً می‌دانست که پیمان شکنی می‌کنند یا نمی‌کنند. این چه کسی است که در قرن پنجم این حرف را می‌زند؛ ولی ما الان خیلی راحت قضاوت می‌کنیم.

مسعود دیانی مجری برنامه سوره در بخش پایانی برنامه از جناب دکتر اسلامی خواستند اگر نکته دیگری در باب کتاب شهید جاوید و پروژه صالحی نجف‌آبادی و منتقدان هست بفرمایید.

دکتر اسلامی بحث خود را این‌گونه جمع‌بندی کردند و در قسمت پایانی بنده یک نکته را عرض می‌کنم که وظیفه متفکران اهل قلم و نویسندگان در جامعه چیست؟ برخی از متفکران آن قدر از جامعه فاصله می‌گیرند که در برابر فرهنگ عمومی جامعه و تلقی‌های رایج قرار می‌گیرند، طرد و منکوب و رانده می‌شوند که این خیلی بد است یک متفکر آن قدر فاصله‌اش با جامعه زیاد شود که اجتماع را تحمل نکند و این می‌تواند با زبان مردم سخن بگوید، از آن بدتر اینکه یک متفکر دنباله‌رو فرهنگ عمومی بشود و بخشی از ادبیات عاشورایی ما به‌نظر دچار این پدیده شده است؛ یعنی متفکران به جای اینکه فرهنگ‌سازی

کنند و به تولید فکر کنند و پارادایم و سرمشق جدیدی را پدید آورند که لازمه این کار شجاعت، دانش و روش‌شناسی است؛ یعنی کسی که بخواهد از این واقعیت عبور کند، باید جوری باشد که هم دنباله‌رو جامعه نباشد و هم از جامعه طرد نشود که این کار دشواری است و کار روشنفکران و کار علمی و کار عالمان همین است. می‌بینیم که میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان وقتی که در فرهنگ عمومی، دروغ گفتن در مسائل شرعی جایز است؛ اما ایشان در لؤلؤ و مرجان این را رد می‌کند یا مرحوم مطهری در تحریفات عاشورا همین کار را انجام می‌دهد، در این کار ما نیازمند متفکرانی هستیم که بتوانند اندیشه را تولید کنند و بدون اینکه فاصله آن‌ها با جامعه زیاد شود که ما در قضیه شهید جاوید شاهد آن بودیم و هنوز هم بعد از ۴۰-۵۰ سال گاهی وقت‌ها اسم صالحی نجف‌آبادی برای بعضی اشخاص تابو است، ایشان انسان شریف و اصیلی بوده‌اند، نکاتی را گفته که شما می‌توانید با صحبت‌هایش موافق و مخالف باشید. جایی شنیدم که مرحوم طباطبایی می‌گویند که در نقد و انتقاد ما جنگ حرف با حرف داریم نه فرد با فرد، شما می‌توانید کتاب را نقد کنید و آن را رد کنید؛ ولی حق اینکه نویسنده را نقد کنیم، نداریم و نباید از متن به نویسنده نقد بزنیم. به نظر من قیام سیدالشهداء این ظرفیت را دارد که بیندیشیم و نظریه‌ریزی کنیم و سرمشق‌های تازه‌ای برای گسترش آفاق فکری آن قیام فراهم کنیم.*

تمدن و انسان مدرن



اسلام
مدرک

● گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با اساتید مطرح علوم انسانی:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر ابوالفضل ساجدی، دکتر محمد هادی همایون و دکتر سید حسین شهرستانی

● همراه با آثاری از:

سمانه مهرپرور، سید صابر رضایی، علی خلفیان، مسعود ویژه و ملیحه خواجوی

ملت حسین به رهبری حسین

رهبری حسین علیه السلام



اسلام را قیام سیدالشهدا حفظ کرده است.
یک جریانی به رهبری حسین بن علی علیه السلام دارد
در دنیا پیش میرود؛ و ان شاء الله پیش خواهد رفت
و گره های ملت ها را باز خواهد کرد.

رهبر انقلاب اسلامی
۱۳۹۶/۶/۳۰

گفت وگو با

دکتر محمد هادی همایون

رئیس و عضو هیأت علمی دانشکده فرهنگ و ارتباطات
و عضو هیأت امناء دانشگاه امام صادق (ع)

بازنمایی پیوند اندیشه‌ای عاشورا و ظهور

عمق حکمت و حقیقت در پیوند عاشورا و ظهور



معرفی نامه |

دکتر محمد هادی همایون؛ رئیس و عضو هیأت علمی دانشکده فرهنگ و ارتباطات و از اعضای هیأت امناء دانشگاه امام صادق علیه السلام متولد سال ۱۳۴۲ در شیراز می‌باشند. ایشان فارغ التحصیل کارشناسی ارشد پیوسته معارف اسلامی و تبلیغ و دکتري فرهنگ و ارتباطات از دانشگاه امام صادق علیه السلام می‌باشند. «تبلیغات؛ یک واژه در دو حوزه فرهنگی»، «جهانگردی به عنوان یک ارتباط میان فرهنگی»، «گذرگاه‌های تبلیغات بازگانی»، «تبلیغات بازگانی؛ رویکردی فرهنگی و ارتباطی» و «تاریخ تمدن و ملک مهدوی» برخی از تألیفات ایشان می‌باشد.

استاد همایون، مقالات متعدد علمی، پژوهشی در حوزه فرهنگ و ارتباطات، جهانگردی، مهدویت و تمدن اسلامی و... تألیف و ارائه نموده‌اند. از جمله: «غرب و حاکمیت دین: رویکردی تمدنی»، «تبیین رابطه مطلوب حکومت و فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران»، «ملک عظیم، مهدویت و تمدن در قرآن کریم»، «در آمدی بر آینده پژوهی فرهنگی تمدن انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه حق مدار مهدویت»، «نشانه‌های ظهور و تصویر پردازی از یک انتقال تمدنی»، «دین و تمدن در گذار تاریخ: رویکردی راهبردی و تمدنی به مهدویت» و... «عضویت در کمیته تلفیق سند چشم انداز توسعه بیست ساله»، «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، «عضویت در هیأت امناء و شورای پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات»، «عضو حقیقی شورای فرهنگ عمومی کشور»، «عضویت در کارگروه ویژه فرهنگ، ارتباطات و رسانه، مشترک میان وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی» و... بخشی از سوابق و مسئولیت‌های ایشان است. همچنین «مدیر مسؤول، سردبیر و عضو هیأت تحریریه نشریات متعدد علمی، پژوهشی و ترویجی» از جمله فصلنامه «نامه پژوهش فرهنگی»، «فصلنامه مدیریت فردا»، «فصلنامه فرهنگ رضوی» و... می‌باشند.

مقدمه

پویایی و پایایی تمدن اسلامی، مقوله‌ای است که همه‌ی نویسندگان، محققان و تاریخ نگاران منصف در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند و آن را سرآمد سایر تمدن‌های بشری بر می‌شمارند؛ تمدنی که سنگ پایه‌ی آن را بهترین مخلوق خداوند، وجود مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سرزمینی بنیان نهاد که پیش از او، هیچ تمدنی را به چشم خویش ندیده بود. نیم قرن از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نگذشته بود که تمام ارزش‌های تمدن اسلامی رخت برپست و ارزش‌های جاهلیت در تار و پود جامعه ریشه دواند. امام حسین (علیه السلام) برای بازگرداندن جامعه به سوی ارزش‌های متعال «مدینه النبی» باید قیام می‌کرد. قیام او برای نجات تمدن اسلامی از انحطاط بود. شاخصه‌های قیام او عبارت بود از: اصلاح ارزش‌ها، برخورد با منکرات و نفی مشروعیت یزید. نشریه تخصصی خردورزی با هدف بازنمایی پیوند اندیشه‌ای عاشورا و ظهور و بررسی دیدگاه‌های تمدنی در عاشورا گفتگویی را با دکتر محمد هادی همایون؛ رئیس و عضو هیأت علمی دانشکده فرهنگ و ارتباطات و از اعضای هیأت امناء دانشگاه امام صادق انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ خردورزی: باتشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، به عنوان نخستین سؤال رابطه بین جریان ظهور و مسأله عاشورا را تبیین بفرمایید.

در رابطه جریان ظهور و مسأله عاشورا برای من از خیلی قبل مشخص بود که یک ارتباط جدی وجود دارد و هرچه جلوتر آمده‌ایم، بررسی این ارتباط برای من بسیار مهم‌تر شد، زمانی که ما روایات مربوط به آخرالزمان را مرور می‌کنیم، یکی از اصلی‌ترین مسائلی که در آن وجود دارد مسأله خون‌خواهی سیدالشهداء (علیه السلام) است، از طرفی هم در زیارات سیدالشهداء، در جمله‌ای از زیارت عاشورا از خداوند می‌خواهیم که ما را از افرادی قرار دهد که انتقام خون سیدالشهداء را می‌گیریم. جریان ظهور و موضوع عاشورا به شدت با هم پیوند دارند و در عمق حکمت و حقیقت این پیوند حتماً موضوعی وجود دارد که فهمش در فهم موضوع عاشورا و هم در فهم جریان ظهور به ما کمک بسیاری می‌کند، بنابراین ارزشش را دارد یکبار روی این موضوع تدبیر کنیم و ابتدا از جریان ظهور شروع کنیم و کمی عمیق‌تر به موضوع ظهور بنگریم، به نحوی که به موضوع عاشورا نزدیک شود و یک تحلیل قطعی به ما بدهد.

واقعیت این است که در مورد غیبت و حقیقت ظهور، اندیشه‌های زیادی وجود دارد و روایت و دلایل متعددی هم در این باره داریم که چرا ما غیبت داریم؟ و چرا در دوره غیبت هستیم؟ و اینکه ظهور چگونه اتفاق می‌افتد؟ روایت‌های زیادی

وجود دارد، بعضی هم می‌فرمایند خوف امام از قتل است که این موضوع اشتباه و دروغ نیست. وقتی ما تجربه قتل و شهادت ائمه قبلی رو داریم، قاعدتاً باید این را به عنوان یک موضوع درک کنیم که اگر امام وارد دوران غیبت نشده بودند، موضوع قتل موضوع جدی بود؛ مثلاً حکومت بنی عباس در آن دوره تمام تلاشش را کرده بود تا از تولد امام جلوگیری کند.

آیا همه حقیقت غیبت در مدار موضوع قتل بوده است؟ خب بحث این است که ائمه قبلی به شهادت رسیدند و اگر قرار بود جلوی این جریان گرفته شود، در موضوع عاشورا روشن بود که حذب شیطان بنا ندارد در این تقابل تاریخی کوتاه بیایند و کار را به قتل و شهادت کشانند، پس چرا ما از دوران عاشورا به بعد وارد غیبت شدیم و شهادت‌های بعدی را تا آخرین امام پذیرفتیم؟ در فرمایشات امام حسن مجتبی (علیه السلام) وجود دارد که می‌فرمایند: «همه ما ائمه به دلیل همین زیستی که در زمان و زمانه شکل می‌گیرد، بیعتی از طاغوت گردنمان می‌افتد، إلا مهدی ما زمانی که ظهور می‌کند، به دلیل همین دوران طولانی غیبت بیعت هیچ طاغوتی در گردنشان نیست».

چیزی که بیشتر بین ما مشهور است و ما معمولاً دیدگاه‌هایمان را در حوزه ظهور و غیبت بر اساس آن تنظیم می‌کنیم این است که غیبت برای ما یک کیفر الهی است و ما نتوانستیم جان اماممان را تضمین کنیم؛ به همین دلیل وقتی که مردم وارد این وضعیت گناه و امثال آن



کشف نخواهد شد، مثالش هم ماجرای موسی و خضر که تا زمان جدا شدن این دو از هم وجه اقدامات خضر بر حضرت موسی مشخص نشد؛ یعنی رازی است که تا زمان ظهور آشکار نمی‌شود و ظهور حق که اتفاق افتاد یکی از چیزهایی که آشکار می‌شود این است که ما چرا در غیبت بودیم؛ یعنی ما تا زمان غیبت درست متوجه نمی‌شویم که همه این حقیقت چه بوده است؟ اگر بخواهیم به دنبال این وجه بگردیم که واقعا حقیقت غیبت چیست، از یک بُعد تاریخی و یا فراتاریخی شروع می‌کنند، دقیقاً جوری که بنده وارد مسأله شدم، آن هم نحوه اتصال دوران بعد از ظهور و قیامت است.

قیامت واقع می‌شود و تصویری که ما داریم این است که ما در زندگی عادی داریم یک مرتبه آسمان و زمین به هم می‌خورد؛ ولی اصلاً این تصویر یک تصویر شیعی و مهدوی نیست، مگر ما معتقد نیستیم که قبل از قیامت حکومت امام زمان شکل می‌گیرد، پس آن حکومت کجاست و در این ماجرا چه نقشی دارد، این یک اتفاقی است که کاملاً خارج از جریان ظهور است. همان‌طور که آیه‌ای هست که می‌گوید: «در حالی که جنگ می‌کنند، صیحه‌ای می‌آید و آن‌ها را دربرمی‌گیرد.» این آیه به ظاهر به قیامت تفسیر شده، خب اگر ما به حکومت امام عصر قبل از قیامت معتقد هستیم پس این جنگ‌ها چیست؟ مگر ما به صلح جهانی اعتقاد نداریم، پس چرا مردم در حالی که جنگ می‌کنند جریان قیامت اتفاق می‌افتد؟ قاعداً ما باید یک تفسیر و تعبیر دیگری از ظهور و از حکومت بعد از ظهور و نسبت واقعی آن با قیامت داشته باشیم، می‌دانیم که حقیقت اصلی در قیامت تجلی پیدا می‌کند و نازل آن در رجعت و در ظهور اتفاق می‌افتد و اگر تاریخ را متصل

می‌شوند، خداوند امامشان را از آن‌ها دور می‌کند، از همه روشن‌تر روایتی است که می‌فرماید: «موضوع غیبت سزی از اسرار الهی است» و این نشان می‌دهد تمام چیزهایی که گفتیم همه حقیقت ماجرای غیبت نیست و غیبت یک سز و حتی یک سنت است و زمانی که می‌فرمایند: «همه انبیای قبلی هم غیبت داشتند»، پس ما می‌فهمیم که این در بین انبیاء یک سنت است و وجه و حکمتش هم همین است که در مورد بقیه بوده، در واقع حقیقتی است که در تاریخ سیر می‌کند و ما با یک موضوع واحد با نام غیبت وجود مقدس امام عصر و بعد ظهور آن مواجه نیستیم و این یک سنت است که در مورد انبیای پیشین هم بوده است و می‌تواند کلید بسیار خوبی برای فهم تاریخ باشد که اساساً چرا این جریان غیبت در دوران انبیا و بعد هم در دوران معاصر اتفاق می‌افتاد، می‌فرمایند که این وجه تا زمان ظهور هم

بینیم، نازله‌های ضعیف‌تری هم در طول تاریخ به‌ویژه در مقاطع بعثت انبیای اولوالعزم وجود دارد. ما در نگاه سنتی عقایدی و کلام ایمان و بر اساس روایات داریم که ۴۰ روز مانده به قیامت خداوند حجت را رفع می‌کند. تحلیل ما این است که حجت رفع می‌شود؛ یعنی وجود مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به شهادت می‌رسند و همه چیز به هم می‌خورد؛ اما واقعیت این است که ما می‌دانیم قیامت بر کفار واقع می‌شود و این معنای تخریبی قیامت است و اگر قرار بود این معنای تخریبی بر همه مومنان پیاده شود، هیچ وقت کفار در برابر این تهدید انبیا ساکت نمی‌ماندند؛ چرا انبیا همه کفار را از جریان قیامتی که قرار است شکل بگیرد، می‌ترسانند و کفار هم می‌گفتند، اگر قرار است این تخریب‌ها شکل بگیرد شما هم در این تخریب با ما مشترک خواهید بود؛ اما چرا مؤمنین نمی‌ترسیدند و کفار می‌ترسیدند؟ این نشان می‌دهد که مؤمنین حقیقت را می‌فهمیدند. درواقع مثل این است که شما در آستانه زلزله‌ای سوار هواپیما شدید و صد متر با زمین فاصله پیدا کرده باشد، چه اتفاقی می‌افتد، درواقع این افراد؛ یعنی کسانی که پشت سر امام بالا رفتن قیامت را به معنای تخریبی درک می‌کنند و رفع حاجت همین موضوع است.

جریان ظهور و موضوع عاشورا به شدت با هم پیوند دارند و در عمق حکمت و حقیقت این پیوند حتماً موضوعی وجود دارد که فهمش در فهم موضوع عاشورا و هم در فهم جریان ظهور به ما کمک بسیاری می‌کند.

■ **خردورزی: با توجه به توضیحاتی که بیان داشتید، فلسفه غیبت امام عصر را چگونه تبیین می‌کنید؟**

خداوند حجت را رفع می‌کند؛ یعنی میزانی از حقیقت امام در آن مقطع آشکار می‌شود، برای همین می‌گویند چهل روز مانده به قیامت این اتفاق می‌افتد. چهل عدد کمالی است و عدد تخریب نمی‌باشد. درواقع در فضای بی‌زمانی ۴۰ روز یا ۴۰ مرحله یا به هر شکلی که تبیین شود، امام در یک سوق بسیار بلند و شامخی قرار می‌گیرد که مؤمنین به دنبال امام بالا می‌روند و دقیقاً همیشه تاریخ همین بوده که امام جلو می‌رود و مؤمنین حرکت امام را می‌بینند و به دنبال او می‌روند.

ما این را در دوران انقلاب هم مشاهده کردیم که چگونه نایب امام جلو می‌افتد و مردم پشت سرش می‌روند و رشد می‌کنند و حالا ما این را در حد امام معصوم می‌بینیم، آن هم امام معصومی که قرار است در حد قیامت تجددی کند؛ پس ما در صحنه غیبت و ظهور داریم که آن چهل روز دوران غیبت و ظهور است، ظهور در کجا اتفاق می‌افتد در عرصه قیامت؛ یعنی وقتی مؤمنین این‌گونه وارد قیامت می‌شوند و نه با آن فرآیند تخریبی که ویژگی کفار است و اگر این باشد، یک فرضیه

شکل می‌گیرد که ما با چرخه‌های غیبت و ظهور باید مواجه باشیم، در این مسأله اگر ما در حال حاضر در دوران غیبت به سر می‌بریم و دوران غیبت قرار است که به ظهور منجر شود و ظهور با حکومت امام زمان عصر عج در سراسر زمین برابر خواهد بود در مرحله انتقال از آن حکومت به دوران رجعت که مرحله بالاتری است، غیبت و ظهور چگونه شکل می‌گیرد؟

■ **خردورزی: ارتباط بین ظهور و موضوع**

عاشورا چگونه مشخص می‌شود؟

بینید در پایان آن مقطع؛ یعنی زمانی که به رشد خودش می‌رسد، اولین اتفاقی که می‌افتد چیست؟ اولین کسی که زمین برایش باز می‌شود و در رجعت برمی‌گردد، حقیقت وجود مقدس سیدالشهداء است. این مسأله نشان می‌دهد که بین ماجرای سیدالشهداء و داستان ظهور یک ارتباط به شدت قوی وجود دارد، اولین حقیقتی که بر اثر رشد ما به خاطر زیست در حکومت امام برای ما روشن می‌شود و ما به آن شهود می‌کنیم، حقیقت سیدالشهداء است که ما همین الان هم داریم این را می‌بینیم، بینید انقلاب اسلامی ایجاد شده و داریم به سمت ظهور می‌رویم، شعار ما هم شعار ظهور است؛ حالا چه چیزی روی کار آمده درواقع اربعین و عاشورا و ما یک حقیقت دیگری از اربعین و عاشورا را درک می‌کنیم، آن هم حقیقت اصلی عاشورا که پیروزی بود و شکست نبود و در تاریخ‌های اولیه شکست دیده می‌شد، کم کم در رجعت آن پیروزی دیده می‌شود که

قبل از ظهور هم قابل تسری است؟

بله، اگر قرار است در کل این ماجرا حقیقت امام و حقیقت ولایت به چشم مردم بیاید، این از قبل تولد امیرالمؤمنین هم هدف اصلی انبیا و خلقت بوده و ایستگاه‌های این ماجرا بعثت انبیا است. هر کدام از انبیا به ویژه انبیای اولوالعزم که مقاطع اصلی این جریان را شکل می‌دهند، غیر از اینکه برای فهم حقیقت خودشان در بین مردم زمانه خودشان دوران غیبت و ظهور داشتند، در مورد حقیقت اصلی وجود امیرالمؤمنین و حقیقت کلی ولایت هم یک بخشی را به شهود درآوردند. صفات انبیا و صفات اقوام موجود در زمان انبیا همگی جمع می‌شود و در آخرالزمان به بروز و ظهور کامل می‌رسد و بخشی از این حقیقت را به نمایش گذاشتند. این یک حقیقت است و که هر لحظه به شکلی نشان می‌دهد، این حقیقت کم کم در قالب دعوت انبیا، ظهور و بروز پیدا می‌کند و از زمان بعثت نبی اکرم و تولد وجود مقدس و معرفی امیرالمؤمنین که از همان ابتدا شروع شد و در غدیر به اوج خود رسید، جدی تر می‌شود. یکی از ایستگاه‌های خیلی مهم ظهور در کنار بعثت انبیا، ماجرای غدیر است. اگر همان روز غدیر همه آن ۷۰ هزار نفر که در آن صحنه جمع شده بودند، حقیقت امام را فهمیده بودند و با امام بیعت کرده بودند، امروز خیلی جلوتر ازین حدی بودیم که هستیم، نه اینکه دوران غیبت و ظهور نداشتیم؛ چون غیبت و ظهور را دائماً باید تجربه کنیم؛ اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد، البته برای عده‌ای مسلمان این حقیقت درک شد و بسیاری از مردم بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با امیرالمؤمنین به عنوان خلیفه بیعت نکردند؛ یعنی اینکه حقیقت در غیبت به سر می‌برد و بعد از ۲۵ سال چه مقداری از این حقیقت عظیم امامت روشن می‌شود؟ در حد خلافت، مردم با امام در حد خلافت بیعت کردند و نه با حقیقت اصلی امام. با شهادت امیرالمؤمنین و صلح امام حسن مجتبی این حقیقت دوباره در مدینه به غیبت می‌رود و مردمی که چشمشان به تخت خلافت است، می‌گویند امام غایب شده است.

در زمان امام باقر (علیه السلام) این حقیقت که معصومین ذریه رسول الله و اعلم الناس و از همه انسان‌ها عالم تر هستند را مردم در همین حد می‌فهمند و بخش عظیمی از این حقیقت در غیبت می‌ماند.

انسان‌ها باید عادت کنند که کم کم چشم‌هایشان باز شود و این حقیقت‌ها را ببینند و اینکه چه کسی مقدمات این کار را فراهم می‌کند. وجود مقدس امام رضا (علیه السلام) حقیقت امامت را به معنای تبیینی از امامت و نه برای خواص، بلکه برای عموم مردم آشکار می‌سازد، از آنجاست که زمینه معرفی زیارتی مثل زیارت جامعه کبیره با آن مفاهیم بلند در مورد امام فراهم می‌شود. آیا مردم از

می‌فرمایند اصحاب سیدالشهدا می‌آیند، اصحاب یزید هم می‌آیند و این همان حقیقتی است که حضرت زینب (س) همان روز دیدند.

خیر، در دوران رجعت ما جلو می‌رویم تا حقیقت امام واحد را ببینیم. زمانی که ما معتقد هستیم که همه معصومین نور واحد هستند و این یک حقیقتی است که رتبه‌ای از عالم باید ایجاد شود تا ما این حقیقت را به شکل واحد ببینیم، درواقع با این تبیین تمام این ابهاماتی که در حقیقت رجعت وجود دارد و اینکه آیا بالاخره همه ائمه بازگشت می‌کنند یا خیر و اگر نوبتی هست با کدام نوبت و امام آخری که در صحنه قیامت حکومت دارند تا قیامت اتفاق بیفتد، کدام امام هستند و تمام ابهاماتی که در احادیث و روایات مربوط به رجعت می‌بینیم، این‌گونه پاسخ داده می‌شود و حقیقت آن آشکار می‌شود؛ مثل منشوری است که ما از هر طرف که نگاه می‌کنیم یک بخشی از حقیقت را می‌گوید. از یک زاویه که نگاه می‌کنیم، حکومت امام عصر عجل را می‌بینیم و نزدیک‌ترین حقیقت به آن زاویه وجود مقدس سیدالشهدا است که دیده می‌شود و کل این حقیقت از هر طرف که نگاه می‌کنیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ چون اصل موضوع ولایت است، پس درواقع ما از حکومت امام عصر به فهم حقیقت ماجرای عاشورا و از آن به بعد حقیقت امام واحد، باز یک دوران غیبت و ظهور داریم پس ما با یک چرخه غیبت و ظهور مواجه هستیم.

■ **خردورزی:** آیا این چرخه به فرایند زمانی

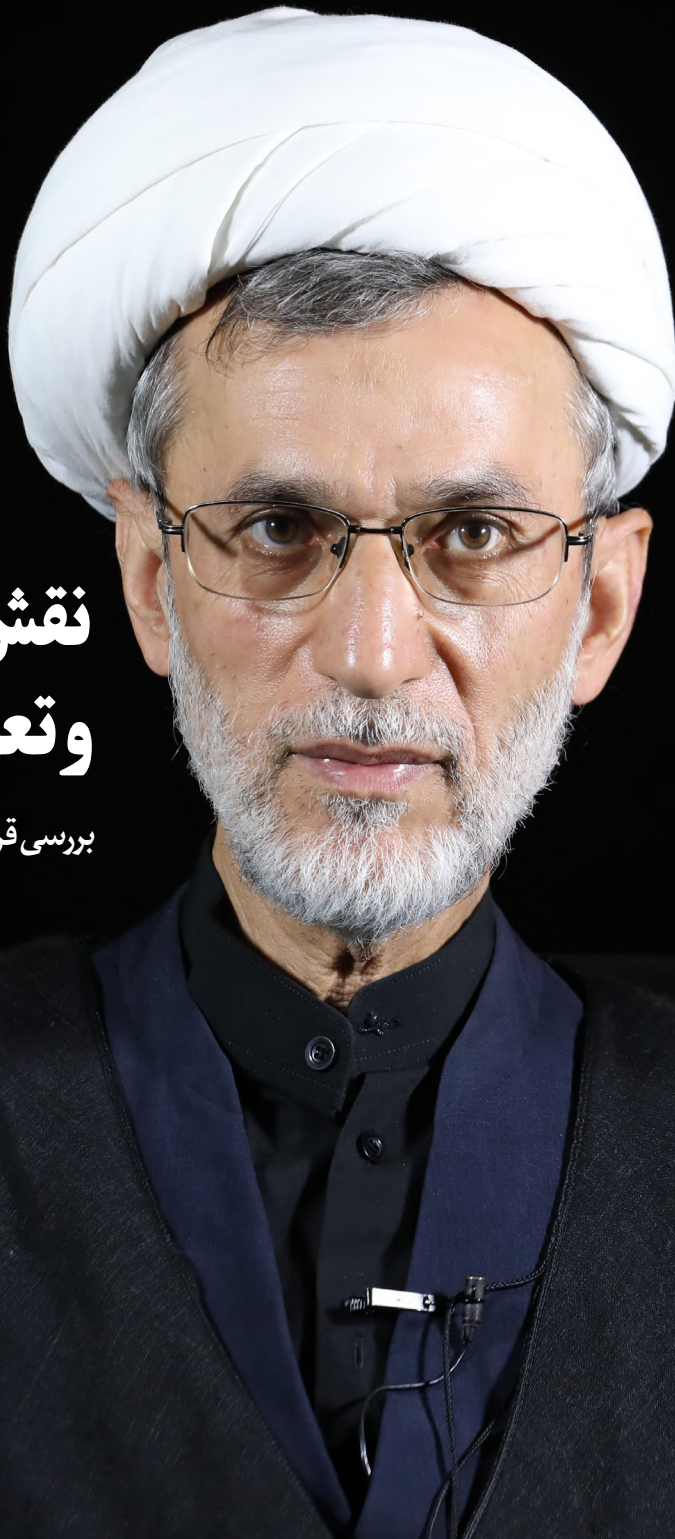
شده بودند و دلیل ماندن این ۷۲ تن این بود که آن‌ها حقیقت امام را دیده بودند و این بزرگ‌ترین ظهوری است که در تاریخ اتفاق افتاده است.

برای همین عاشورا به شدت با جریان ظهور نزدیکی دارد، درواقع ظهوری است که تاریخ را به نظم کشیده و همانند یک پرچم است که در میانه راه تاریخ زده شده و بر روی آن نوشته: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبِحَ الْهَدَى وَ سَفِينَةِ النِّجَاهِ»، هم انبیای قبلی خودشان را بر اساس این تنظیم کردند و جهت‌گیری‌شان روشن شده که باید به کدام سمت بروند و هم معصومین بعدی به این صحنه نگاه کردند و خودشان را بر اساس آن تنظیم کردند، انقلاب اسلامی ما هم به همین شکل خودش را با عاشورا تنظیم کرد و به جلو آمد و هنوز هم حرکت‌هایی که انجام می‌دهیم، نمونه اعلامی آن در ماجرای اربعین است و حرکتی که به سمت سیدالشهدا داریم که ما را به ظهور می‌رساند، آن هم ظهور مطلق که در تاریخ گسترده خواهد شد. آن شب جریان ظهور برای ۷۲ نفر اتفاق افتاد. حال زمانی است که این شناخت و این ظهور نسبت به عموم انسان‌ها اتفاق بیفتد؛ البته انسان‌هایی که اهل نجات باشند طبیعتاً اگر در این مسیر قرار نگیرند، سهم جهنم می‌شوند. حرکت کلیه تاریخ به این سمت و با محوریت عاشورا است و همه ما همواره با جریان عاشورا به سمت ظهور در حرکت هستیم و این رابطه خیلی مهم و جدی و قابل توجه و تمدن‌سازی است که بین ظهور و عاشورا اتفاق افتاده است.*

لحاظ سطح فهم فرهنگی و تمدنی در این حد بودند که این حقیقت را در اوجش بفهمند یا نه؟ در آن زمان امام معرفی شده؛ ولی ما به یک زمان و دوره تربیتی نیاز داریم تا چشممان باز شود و بتوانیم امام را در آن حد ببینیم. پس ماجرای ظهور این‌گونه اتفاق می‌افتد نه اینکه امام نیستند یا نامرئی شدند، بلکه به ما گفتند امام در بین شما وجود دارد و زندگی می‌کند و حاکم بر همه خلقت است، منتها پرده جلوی چشم ماست و ما نمی‌توانیم ماجرای که برای ظهور اتفاق می‌افتد را ببینیم. درواقع ظهور به این صورت است که پرده‌ها کنار می‌رود و آن حقیقتی که جریان حزب شیطان در طول تاریخ با باطل ایجاد کردند کم‌کم از هم جدا می‌شود و ما می‌توانیم این حقیقت را ببینیم.

یکی از ایستگاه‌های خیلی مهم ظهور در کنار بعثت انبیا، ماجرای غدیر است. اگر همان روز غدیر همه آن ۷۰ هزار نفر که در آن صحنه جمع شده بودند، حقیقت امام را فهمیده بودند و با امام بیعت کرده بودند، امروز خیلی جلوتر از این حدی بودیم که هستیم.

می‌خواهیم موضوع ظهور را با عاشورا تطبیق دهیم. در روز عاشورا چه اتفاقی افتاد، بعد از تبیین بخشی از حقیقت امامت در زمان امیرالمؤمنین و بعد در زمان امام حسن مجتبی، شرایط برای ایجاد یک مأموریت عظیم فراهم می‌شود که از ابتدا همه انبیا در جریان این مأموریت بزرگ بودند و هر کدام بر اساس این مأموریت تنظیم شدند و کاری انجام داده‌اند، آن هم ایجاد عاشورا است. آیا این به این معناست که انبیا از وجود مقدس پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و پس از ایشان، امام حسن مجتبی و سیدالشهدا می‌خواستند که این اتفاق به شکل یک فاجعه با آن عظمت شکل بگیرد یا اینکه اتفاقی که همه انبیا مقدمات این مأموریت عظیم را فراهم کردند و در واقع این واقعه محور تاریخ قرار گرفته است و هر چیزی که قبل از عاشورا هست مقدمات شکل‌گیری عاشورا است. می‌دانیم که در تاریخ، همه انبیا از طریق جبرئیل در جریان ماجرای عاشورا قرار گرفتند و اقداماتی کردند و خودشان را با جریان عاشورا تنظیم کردند که باید به سمتی بروند که این واقعه و هر چیزی که بعد از عاشورا شکل می‌گیرد، اتفاق بیفتد و اینجا محور تاریخ است. این محور چگونه گذاشته شده است؟ توسط اتفاقی که همه این مجموعه به‌ویژه وجود مقدس سیدالشهدا و اهل بیت ایشان در روز عاشورا ایجاد کردند؛ اما حقیقت آن چیست؟ غیر از ظاهر کشت و کشتار و فاجعه بزرگی که در روز عاشورا رخداد، حقیقت عظیمی وجود دارد که در این سیر تاریخی، پشت این ماجرا بوده و این حقیقت تا قیامت باقی می‌ماند و کم‌کم آشکار می‌شود که این حقیقت همان ظهور امام است. در شب عاشورا برای ۷۲ نفری که در چندین مرحله خالص



گفت وگو با

حجت الاسلام والمسلمین

دکتر ابوالفضل ساجدی

استاد کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی

و پژوهشی امام خمینی (ره)

نقش فرهنگ در رشد و تعالی انسان مدرن

بررسی قرائت شایسته از عزاداری امام حسین (ع)

معرفی نامه |

حجت الاسلام والمسلمین دکتر ابوالفضل ساجدی متولد ۱۳۴۰ ش، اصفهان است. ایشان تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتیدی همچون حضرات آیات: حسین وحید خراسانی، محمد تقی مصباح یزدی، میرزا جواد تبریزی و سید کاظم حائری پیگیری کرد. وی رشته فلسفه دین را در مقطع دکتری در دانشگاه کونکوردیای کانادا به اتمام رساند. سردبیری مجله علمی ترویجی معرفت، سردبیری مجله علمی تخصصی معرفت کلامی، دانشیار گروه کلام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی و عضو شورای سیاست‌گذاری پژوهش از جمله فعالیت‌های وی است. او علاوه بر تدریس دروس حوزوی و دانشگاهی به تدریس دانشجویان و طلاب خارجی به زبان انگلیسی نیز مشغول است و تاکنون چندین جلد کتاب و مقاله به زبان فارسی و انگلیسی به رشته تحریر درآورده است. «بررسی دیدگاه علامه طباطبائی درباره رابطه داده‌های فلسفی با تعالیم و حیانی»، «زبان وحی»، «روایانکاری وحی، نقدی بر آرای دکتر سروش»، «وحی و تجربه دینی» و «وحی‌شناسی مسیحی با گذری بر وحی قرآنی» برخی از این آثار است.

مقدمه

امام حسین (علیه السلام) از جمله امامان معصوم شیعه و تجسم عینی اسلام و از شخصیت‌های بزرگ مکتب است که از او به عنوان مصباح هدایت و کشتی نجات و علت تبعیه دین و سید و سرور جوانان بهشت و امام مطلق (چه قیام کند و چه قعود) و محبوب پیامبر و نمونه عینی مکتب یاد می‌شود، امامی که سنت او یعنی گفتار و کردار و تقریر او حجتی است در برابر بشریت. تا انتخاب راه او خود در مسیر سعادت و تکامل گام بردارد. امامی که الگوی او پیامبر و علی و انبیاء و خود الگوی مسلمانان است. نشریه تخصصی خردورزی با هدف نقش فرهنگ عاشورا در تعالی انسان مدرن گفتگویی را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر ابوالفضل ساجدی استاد کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) انجام داده است، متن این گفتگو در ادامه تقدیم می‌گردد.

■ خردورزی: به عنوان نخستین سؤال، ماهیت فرهنگی قیام سیدالشهداء تبیین بفرماید.

درباره عاشورا دست‌کم سه رویکرد وجود دارد، اگر ما بخواهیم از نقش فرهنگ عاشورا در تعالی انسان مدرن سخن بگوییم باید بدانیم که منظورمان از فرهنگ عاشورا کدام قرائت از عاشورا است، هر فهم و تفسیری و یا فقط تفسیری خاص. دست‌کم در مواجهه با حوادث عاشورا سه رویکرد می‌بینیم که برخی به طور کلی یک نگاه خرافی به این‌ها دارند و ارزش عزاداری و برگزاری این مراسم را نفی می‌کنند که عده‌ی خاصی هستند، اگر یادتان باشد مدتی پیش از بختیار ویدئویی پخش شد که در جمع تعدادی از ایرانیان خارج از کشور عاشورا را مسخره می‌کردند، البته گروهی هستند که ما با این‌ها مواجه هستیم که البته باید بدانید که همین بررسی نقش عاشورا در تعالی انسان مدرن، بهترین پاسخ به این‌گونه کسانی است که نگاهی جاهلانه به این صحنه و قطعه از تاریخ دارند، البته همیشه جهل منشأ خطا است و در اینجا قطعاً تحقیقاتی که انجام شده، نشانه اوج ضعف این‌گونه رویکردها است.

کسانی هستند که نگاه تک‌بعدی به عاشورا دارند و آن هم عاشورایی که ما از آن حمایت می‌کنیم؛ یعنی قرائتی است که همراه با شور و شعور است؛ یعنی هم معرفت، دانش و فهم و هم احساس و شور و شیفستگی و دل‌باختگی درون آن باید ایجاد شود، عده‌ای معتقدند کسانی که می‌گویند ما در ایام محرم دور هم می‌نشینیم و بحث و گفت‌وگو و سخنرانی می‌کنیم با این عنوان که مثلاً یاد امام حسین (علیه السلام) باشیم، این رویکرد، یک رویکرد تک‌بعدی است و چون انسان موجود تک‌بعدی نیست، رویکرد تک‌بعدی هم درباره‌ی قیام

امام حسین (ع) به درد نمی‌خورد. زمانی که انسان هم بعد بینشی دارد و هم بعد گرایشی، ما نمی‌توانیم بینش او را جدا از گرایشش مورد مطالعه قرار دهیم و حرکت دادن این انسان در صورت هماهنگی بین ذهن و دل حاصل خواهد شد و عده‌ای از روشنفکران‌ها در این نظریه تأکید دارند؛ اما این موضع سبب تجلیل از امام حسین (ع) نیست و کفایت نمی‌کند و آن آثار مدنظر را به دنبال ندارد و برکاتی که در سایه عاشورا تا به امروز باقی مانده، با این نگاه تک‌بعدی نبوده است.

رویکرد دیگر، رویکرد شور محور و احساس محور است و ابعاد معرفتی این نهضت را نادیده می‌گیرد، این چیزی نیست که بگوییم اثرگذار است و می‌تواند بشر مدرن را تعالی ببخشد، بلکه این نوع رویکرد هم وجود دارد که بر اصالت اشک، ماتم، پوشیدن لباس سیاه و سینه زدن تکیه می‌کند و توجه به ابعاد معرفتی و اهداف امام حسین (ع) ندارد. این رویکرد نه تنها آن آثار را ندارد، بلکه به عکس برای جامعه مضر است و می‌تواند ابزاری باشد برای جلوگیری از تعالی اجتماعی و اخلاق اسلامی و همچنین جلوگیری از حرکت به سمت ابعاد اسلامی که متأسفانه عده‌ای به تبع تفسیری که در مسیحیت رایج است که می‌گویند حضرت مسیح (علیه السلام) به صلیب آویخته شد برای این که گناهان مسیحیان پاک شود و او خودش را فدای گناهان مسیحیان کرد تا همگان اهل بهشت شوند.

این رویکرد که برخی از نویسندگان ما هم

داشته باشیم کافی است؛ اما آیا واقعاً به این معناست؟ جای تعجب دارد که یک نویسنده مسلمان تفسیر مناسب را در این دنیای مدرن این‌گونه می‌داند و این به معنای هضم شدن ما در جهان مدرن است و اگر ایده‌ای داشتیم باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ لطمه‌ای به اندیشه‌های الحادی دنیای مدرن نخورد و می‌خواهند دقیقاً همین فرهنگ در کشور ما حاکم باشد، مسلمان و حسین دوست باشیم ولی به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه اصطلاحی با فرهنگ دنیای مدرن نداشته باشد. این بهترین درس برای ماست و باید بفهمیم کسانی که نگاهشان در ایام عزاداری نگاه تک‌بعدی است و کاری به ابعاد اجتماعی و سیاسی آن ندارند و توجهی به ارتباط خود با زمان حاضر نمی‌کنند و به پوشیدن لباس مشکی، عزاداری و سینه زدن و زنجیر زدن فاقد معرفت اکتفا می‌کنند، باید بدانند که این نوع رویکرد یک نوع رویکرد خنثی در زمان ماست، درحالی که امام حسین (ع) برای خنثی بودن در زمان، شهید نشدند و به خاطر تحول در زمان، حرکت کرد تا جهان را در آن دوران متحول کند و آیندگان هم برای تغییر جامعه از او درس بگیرند و این رویکرد تک‌بعدی مستلزم خنثی‌سازی این حرکت است.

این نوع نگاه نه تنها ضربه‌ای برای دشمنان اسلام ندارد، بلکه ضربه به خود ماست و ما را به خودمان مشغول می‌کند. یک نمونه از نتیجه چنین رویکردی همان چیزی است که در عاشورای ۱۳۳۰ قمری وقتی که ۲۰۰ نفر از سپاهیان روس در مکه و در میدان مرکزی تبریز، مرحوم تبریزی را که از رهبران نهضت مشروطه بود به دار آویختند و در همان زمان می‌بینیم ۲۰۰۰ نفر قمه‌زن حضور داشتند؛ ولی حاضر نشدند جلوی این اعدام را بگیرند و حرفشان این بود که این‌ها تفنگ دارند و آدم می‌کشند. خودشان قبلاً با قمه به سر خود می‌زدند؛ ولی به بهانه اینکه آن‌ها تفنگ دارند هیچ

متأسفانه بر آن تأکید دارند، اصلاً قابل قبول نیست، مثلاً میرزا محمد تقی طباطبایی در کتاب «اسرار شهادت» با تکیه بر این رویکرد می‌گوید که حضرت قصد کشته شدن داشتند برای اینکه مؤمنین از اولین روز تا آخرین روز بر او گریه و زاری کنند تا همه‌ی آن‌ها آمزیده شوند و کفاره گناهان آن‌ها شود، و هدف این است که گریه کنیم و دستاورد دیگری هم نداریم و جالب است که برخی از روشنفکران معاصر از جمله مجید محمدی هم مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ عاشورا در عصر سکولار» نوشته است که بر همین مرگ اندوه‌بار امام حسین تأکید دارد و این را مؤثرترین تفسیر برای دنیای مدرن می‌داند؛ یعنی در دنیای مدرن تفسیری که برمی‌تابد و مناسب است، تفسیر مرگ اندوه‌بار امام حسین (ع) است؛ یعنی همان نگاهی که مسیحیان به مسیح داشتند و می‌گفتند که او رفته تا ما از شریعت آزاد باشیم و هر کاری مطابق میلمان انجام دهیم و اگر ایمانی در قلبمان



حرکتی در رابطه با این ماجرا انجام ندادند، درحالی که می‌بینیم امام خمینی (ره) با همین رویکرد حسینی توانست با شاه مقابله کند.

■ **خردورزی:** یک خوانش دیگری در رابطه با مسئله‌ی فرهنگ در عاشورا وجود دارد که مخاطب را دعوت به عبادت و عزاداری کورکورانه می‌کند، راهکار و راهبرد شما برای مواجهه با این قرائت از فرهنگ عاشورایی چیست؟

این تفسیری که دشمنان از آن حمایت می‌کنند، غلط است و جالب است که انگلستان با این استعمار پیر و کهنی که دارد و سوابق سیاهی که برای ما در تاریخش وجود دارد از این مسأله حمایت می‌کند، انگلستانی که برایش بریدن سر مرغ در ملاءعام ممنوع است و جرم محسوب می‌شود. این کشور از مردم حمایت می‌کند که به خیابان‌ها بیایند و قمه‌زنی کنند و بر علیه آن‌ها فیلم‌برداری و منتشر شود و با کمال آرامش کار خودشان را انجام بدهند، این‌ها برای چیست؟

حمایت انگلستان از این نوع نگرش؛ یعنی تقویت توطئه‌های دشمن و کمک کردن به اهداف دشمن و قطعاً نگرشی است که ما نمی‌پذیریم و نمی‌تواند در اصلاح فرهنگ مدرن مؤثر باشد و چیزی که می‌پذیریم و به سمتش حرکت می‌کنیم، همراهی شور و شعور در عزاداری‌های با معرفت و آمیخته به شور و احساس است. اسلام در این باره با کلام قرآنی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا دُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا». اسلام عبادت کورکورانه را نمی‌پذیرد و عبادت با معرفت از ما می‌خواهد و در توصیف «عبدالرحمان» می‌فرماید که عبدالرحمان کسانی هستند که چشم و گوش بسته به سجده نمی‌افتند؛ یعنی عباداتشان، عبادات با معرفت و عزاداری‌هایشان هم عزاداری‌های با معرفتی است. پس رویکرد کورکورانه و جاهلانه نسبت به روز عاشورا مورد قبول اسلام و قرآن نیست و اسلام از چنین عزاداری حمایت نمی‌کند. خب این قرائت مورد پذیرش ما نیست. پس ما از کدام قرائت حمایت می‌کنیم؟ همانی که مورد حمله دشمنان اسلام است. ما بارها شنیده‌ایم که شیعیان، امروزه دشمنان فراوانی دارند و خودشان هم اعتراف کردند. یکی از مقامات سابق سازمان اطلاعات آمریکا، سازمان اطلاعات جاسوسی آمریکا (سازمان سیا) می‌گوید که سازمان سیا صدها میلیون دلار برای نابودی تشیع اختصاص داده و هزینه کرده که در کتابی به عنوان «طرح تفرقه و منزوی کردن دین» این مطالب منتشر شده است و جالب است که مقامات سیا به این نتیجه رسیده‌اند که انقلاب اسلامی ایران فقط واکنش طبیعی ایرانی‌ها به سیاست‌های شاه نبوده است، بلکه عوامل و واقعیات دیگری در پس این حرکت نهفته است که این عوامل چند نکته است، یک نکته رهبری سیاسی و مرجعیت دینی است و یک نکته هم شهادت امام حسین (ع) است و می‌گویند اگر بخواهیم با شیعه مبارزه

کنیم باید این دورا از کار ببندازیم و تحریف کنیم و چیزی که با آن مقابله می‌کنند دقیقاً همان رویکرد صحنه عاشورا است، اگر ما این رویکرد؛ یعنی همراه کردن ذهن و دل با امام حسین (ع)؛ یعنی هم ذهن ما امام را به درستی بشناسد و هم دل، سر و پا به او بسپارد و عزاداری‌های پر شور و شعور و با احساس داشته باشیم و این چیزی است که می‌تواند نیاز انسان مدرن را برآورده کند.

■ **خردورزی:** با توجه به هجمه‌های روانی، اطلاعاتی و هیبریدی دشمن در زمینه‌های مختلف فرهنگی، شما چه راهکاری را برای مواجهه و کاشت انگاره‌های درست فرهنگی در اذهان عمومی پیشنهاد می‌دهید؟

امروزه مشکل مهم انسان مدرن این است که در چنگال جنگ نرم قربانی شده است، نه فقط مسلمانان بلکه همه انسان‌ها؛ یعنی این‌ها در صدد مدیریت باورها و گرایش انسان‌ها به‌ویژه کشورهای اسلامی هستند. خودشان هم گفتند که ما باید سبک زندگی غربی را به کشورهای اسلامی توسعه بدهیم و نرم نرم، ذهن و دلشان را با ارزش‌های غربی و مادی همراه و متصل کنیم و این چیزی است که غرب در صدد رسیدن به آن است. خطر جنگ نرم؛ یعنی نرم نرم، دل‌ها و ذهن‌ها مغلوب دشمنان اسلام می‌شود و این همان هدفی است که دنبال می‌کنند، بارها هم تصریح کردند و ابزارهای فراوانی هم در این حوزه به‌کار بردند؛ چرا که وقتی که ذهن تسلیم شد و باورها تغییر پیدا کرد، دل هم تغییر پیدا خواهد کرد و خود به خود رفتار، متناسب

می‌گویند: «به خدا قسم! کشته‌ای به خون آغشته را بهتر و خوش‌تر از امام حسین (ع) ندیده بودم که این‌گونه با خداوند نجوا می‌کرد: «الهی رضا بِرِضاک، صَبْرًا عَلٰی قُضَائِک یا رَبِّ لا اِلٰهَ سِوَاک»؛ یعنی رضای تو برای من بالاترین ارزش را دارد.

امروزه مشکل مهم انسان مدرن این است که در چنگال جنگ نرم قربانی شده است، نه فقط مسلمانان بلکه همه انسان‌ها؛ یعنی این‌ها در صدد مدیریت باورها و گرایش انسان‌ها به‌ویژه کشورهای اسلامی هستند.

امام حسین (ع) یک شب برای مناجات مهلت می‌گیرد؛ اما برای چه؟ می‌فرمایند که من دوست دارم خدا را یک شب بیشتر عبادت کنم؛ یعنی خداوند و عبادت برای خداوند و مناجات برای حضرت اهمیت دارد؛ یعنی دل به خداوند بسته است و دل‌بستگی شدید به خدا، بالا بردن جایگاه خدا در زندگی؛ یعنی چه؟ یعنی نظام اهم و احب زندگی را تغییر دادند و این چیزی است که برکات زیادی دارد، چیزی که آستانه تحمل انسان را بالا می‌برد و آن چیزی است که زمانی که حضرت علی اصغر «علیه السلام» شهید می‌شوند و امام حسین (ع) آن صحنه‌های سخت را می‌بینند و می‌فرمایند: «خداوند! چیزی که سبب می‌شود این سختی‌ها برای من آسان شود، این است که تو می‌بینی.» این تغییر نظام اهم و احب ابعاد فراوانی را به دنبال دارد و آثارش در سلامت معنوی انسان ظاهر می‌شود، سلامت معنوی که اسلام به دنبال آن است و بر آن تأکید دارد که انسان مسلمانی که در مسیر خدا حرکت می‌کند برای اینکه مؤفق شود باید نظام گرایشی و بینشی‌اش، در بعد بینشی خدا و اهم امور و اکبر امور زندگی او باشد و در بعد گرایشی هم بیشترین وابستگی نسبت به خداوند باشد، چنین انسانی در مسیر خدا هم مقاوم است و آستانه تحملش بالاست و هم در عرصه‌های فردی و اجتماعی حضور فعال دارد و متحول‌کننده جامعه به سمت خواست خداوند است و هم اخلاق فردی و اجتماعی را و هم عرفان غیر منزوی را و هم سلامت همه جانبه را به دنبال دارد و شایسته است که پس از عزاداری ایجاد می‌شود. اجمال سخن اینکه قرائت شایسته‌ای از عزاداری، آن قرائتی است که مدار و معیار اهم و احب جوامع اسلامی را در مسیر خداوند تغییر می‌دهد که اگر چنین چیزی حاصل شود، زندگی و رفتار همه ما در عرصه‌های فردی و اجتماعی در درون و در بعد روانی و در بیرون در ساحات اجتماعی متحول خواهد شد و این میدانی است که ما باید در آن حرکت کنیم و درسی است که ان شاء الله از امام حسین (ع) بیاموزیم.*

پی‌نوشت

۱. سوره فرقان، آیه ۷۳.

با آن حرکت خواهد بود. گرایش‌های غریزی در همه موجودات و مخصوصاً انسان وجود دارد و تقویت انسان به این سو و حرکت به سمت گرایش‌های مادی چیزی است که انسان‌ها را به این هدف می‌لغزانند. اثری که عزاداری شایسته به دنبال دارد، مدیریت این باورها و گرایش‌هاست؛ یعنی می‌تواند نظام محبوب انسان‌ها را تغییر بدهد، وقتی عزاداری حاصل می‌شود و ما در این عزاداری شرکت می‌کنیم باعث می‌شود کسانی که غیر خدا برایشان مهم بوده است، به تدریج خداوند برای آن‌ها اهمیت پیدا کند و کسی که پول را دوست داشته است، به تدریج امام حسین (ع) را بیشتر از پول دوست داشته باشد و کسی که دل به امور مادی دارد، دل به خدا بدهد و هر قدر این عزاداری‌ها با شور و شعور بیشتری همراه شود، این مدیریت تقویت خواهد شد و تقویت این دو؛ یعنی مدیریت شایسته باورها و گرایش‌ها و این مهم‌ترین سدی است که می‌تواند توطئه‌های دشمنان اسلام را در این دوران خنثی کند. در آن زمان خداوند و دین برای امام حسین (ع) اهمیت والایی داشت، حضرت زینب (سلام الله علیها) بعد از شهادت امام حسین (ع) دست زیر بدن آن حضرت می‌کند و او را تکان می‌دهد و می‌گوید: «اللهم تقبل منا هذا قليل القربان، خدایا این قربانی ناچیز را از ما بپذیر.»؛ یعنی مهم خواست خداست؛ یعنی او اهم امور و اکبر واقعی است. این یعنی چه؟ یعنی اهمیت دین خداوند از جان امام حسین (ع) بیشتر است و امام حسین (ع) وقتی که در گودی قتلگاه در زمین می‌افتند،



گفت‌وگو با

دکتر سید حسین شهرستانی

مدیر گروه حکمت و هنر پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی



بررسی جلوه‌های آئین فتوت و جوانمردی در یاران سیدالشهداء

فتوت، چهره‌ی اجتماعی فرهنگِ عالی دین

معرفی نامه |

استاد سید حسین شهرستانی پژوهشگر و نویسنده حوزه علوم اجتماعی است. ایشان کارشناسی ارشد خود را در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به پایان رساند و موضوع پایان نامه او نسبت بین تجدد و یهودیت بود. شهرستانی، پس از به پایان رساندن مقطع تحصیلی همکاری خود را با پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی آغاز کرد و هم‌اکنون مدیر گروه حکمت و هنر پژوهشکده می‌باشد. برقراری گفتگوی فعال میان دو ساحت علوم انسانی و هنر، بازخوانی میراث کلاسیک ادب و حکمت و هنر در سنت و تاریخ ایرانی-اسلامی، بررسی نسبت هنر و فنون هنری با قلمرو علم و فرهنگ و سیاست و... از جمله دغدغه‌های ایشان می‌باشد.

مقدمه

مردانگی و جوانمردی، از خصلت‌های ارزشمندی است که انسان را به «اصول انسانی»، «شرافت»، «تعهد و پیمان» و رعایت حال درماندگان پایبند می‌سازد. کسی که به حق وفادار بماند و از پستی و ستم گریزان باشد، از ضعیفان پشتیبانی کند، از خیانت و نیرنگ دوری گزیند، و به ظلم و حقارت و دنائت تن ندهد، اهل گذشت و ایثار و فداکاری باشد، «جوانمرد» است. «فتی» به جوانمرد گفته می‌شود و فتوت، همان مردانگی است. نشریه تخصصی خردورزی با هدف بررسی جلوه‌های آئین فتوت و جوانمردی در یاران سیدالشهداء گفتگویی را با استاد حسین شهرستانی، مدیر گروه حکمت و هنر پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان نخستین سؤال مفهوم فتوت و جوانمردی را ناظر به جلوه‌های

پرتلاؤ خورشید عاشورا تبیین بفرمایید.

فرهنگ عاشورایی در دامن خود زمینه و بستری برای ظهور فضیلت‌های بزرگ و جاودانه انسانی فراهم کرده و یکی از این فضیلت‌های جاودانه انسانی فتوت و جوانمردی است که ما در فرهنگ خود تحت این عنوان یاد می‌کنیم. ابتدا مقدمه‌ای درباره مفهوم فتوت و جوانمردی در فرهنگ ایرانی و اسلامی، به صورت مختصر و مجمل عرض می‌کنم و بعد از آنجا به موضع عاشورا گریز می‌زنیم. خوب، به تعبیری می‌توان گفت که فرهنگ جوانمردی و آیین پهلوانی و فتوت جوهره‌ی هویت ایرانی اسلامی ماست، شاید بتوان گفت که مهم‌ترین خصیصه‌ی فرهنگ عمومی در ایران فتوت و جوانمردی به مثابه فضیلت محوری فرهنگ ایرانی اسلامی است و این جان‌مایه‌ی هویت ملی و هویت اسلامی ما و نقطه‌ی پیوند بین هویت اسلامی، شیعی و ملی ایرانی است که این خصیصه‌ی فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخی، به عنوان مهم‌ترین خصیصه فرهنگی عمومی ایران نشان داده شده است.

شاهنامه، شناسنامه هویت ملی ایرانیان

سند تاریخی کهن آیین پهلوانی و جوانمردی در ایران، شاهنامه فردوسی است که بازمانده‌ی خدایی‌نامه عصر ساسانی و سنت اساطیر و حماسه‌سرایی ایران است که در مرکز خود شخصیت‌های پهلوان و جوانمردی همچون رستم، سیاوش و پادشاهان جوانمردی مثل فریدون، کیخسرو و شخصیت‌های دیگری همچون اسفندیار، گودرز و گیو و خاندان‌های پهلوانی را پرورش داده و شاهنامه به عنوان شناسنامه هویت ملی ایرانیان و حافظ آیین و سنت پهلوانی در ایران است و همان‌طور که می‌دانیم از مهم‌ترین ویژگی‌های یک پهلوان، جنگ‌آوری است.

پهلوان و ویژگی‌های آن

امروزه می‌توان تفاوت بین قهرمان و پهلوان را بیان کرد که پهلوان صرفاً تن زورمند ندارد، بلکه روان خردمند و روح آزاد دارد و اهل مروت، اخلاق، مدارا و دستگیری از مردم و ضعیفان است و یک ماهیت اخلاقی و درواقع تمثیل همه فضیلت‌های ملی ماست، رستم و یا جهان‌پهلوانانی مثل زال در شاهنامه تمثیل همه فضیلت‌های ملی ما هستند. حکمت، شجاعت، سخاوت و فضیلت‌های دیگر که هم وجه علمی و هم وجه نظری را شامل می‌شوند، به قول فردوسی «سرمایه مردی و جنگ از اوست، خردمندی و دانش و سنگ از اوست»؛ یعنی در کنار شجاعت، حکمت، سخاوت و دست‌گشاده چه در بزم و چه در رزم، این فتوت و پهلوانی سر از عرفان درمی‌آورد؛ یعنی عرفان اسلامی و عرفان ایرانی،

تصوف ایرانی و اسلامی که ریشه در فتوت و جوانمردی دارد.

جوانمردی

عرفان، مواجهه‌ی جوانمردانه یا رویارویی جوانمردانه با حقیقت روحی و یا نوعی سلوک جوانمردانه در دین است. ما یک سلوک زاهدانه داریم که همان صورت شریعت ظاهری است و یک سلوک جوانمردانه یا ابراهیمی داریم که همه چیزش را قربانی خدا می‌کند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»^۲ جوانمردان در طول تاریخ، نسب و سلسله خودشان را به حضرت ابراهیم رساندند، بنابراین عرفان و تصوف هم همواره در ارتباط با آیین جوانمردی بوده است، به نحوی که در طول تاریخ فرهنگی ایران بعد از اسلام، فتوت وجه اجتماعی و عمومی تصوف و عرفان در ایران بوده است؛ یعنی آن عرفان اجتماعی مردم، توده‌ها و اصناف شهری، آیین فتوت و جوانمردی است. فتوت ظرفیت عام شدن گفتار عرفانی در جهان ایرانی، اسلامی بوده و می‌دانیم که تصوف و عرفان در تاروپود فرهنگ ملی ما به خصوص بعد از اسلام ریشه دارد، مفهوم فتوت از طرفی ریشه شیعی دارد و همه جوانمردان و طبقات فتوت در ایران بعد از اسلام سرشته و سرسلسله خود را امیرالمؤمنین «علیه السلام» می‌دانستند.

شاهنامه فردوسی توسط کسی نوشته شده که والی و شیعه امیرالمؤمنین است و افتخار می‌کند که «چنان دان که خاک پی حیدرم» پس یک طرف، هویت شیعی با چهره‌ی امیرالمؤمنین و در سمت دیگر، چهره شخصیت‌های عاشورا نماد فتوت و جوانمردی هستند.

■ خردورزی: نمود این فتوت و جوانمردی را در کدام عصر تاریخی می‌توان بیان کرد؟

یکی از جلوه‌های فتوت و جوانمردی شیعی رفتار جوانمردانه‌ای است که با ایرانیان و عجم انجام دادند؛ یعنی در عصر فتوحات اسلامی، برخی از بزرگان اسلامی و خلفا مرام دیگری در ارتباط با ایرانی‌ها و عجم داشتند؛ اول اینکه عجم را صاحب کتاب دانستند و آن‌ها را اهل کتاب قلمداد کردند و دوم، رسم جوانمردی را در امور رعایت می‌کردند که همه این‌ها موجب دلبری ائمه (علیهم السلام) از ایران شد که درواقع ریشه اصلی تشیع در ایران بود و از طرفی هم ایرانیانی که به اسلام پیوستند، بین عامه مسلمین به عنوان شهروند درجه دو تلقی می‌شدند؛ ولی درواقع حلقه‌ی نزدیک به ائمه این‌طور نبود. ایرانیان واجد موقعیت و مقام اصیلی بودند و این باعث می‌شد که ایرانیان رسم جوانمردی را در چهره‌های ائمه (ع) ببینند، چنانچه سعدی می‌فرماید: «جوانمرد اگر راست خواهی ولی ست، کرم پیشه شاه مردان علی ست»^۳ سعدی، علی‌الظاهر سنی

است؛ ولی ارادت خاصی به امیرالمؤمنین شاه مردان و بزرگ جوانمردان دارد.

یک طرف هویت شیعی و ائمه و طرف دیگر هویت ملی ما که سند شاهنامه و سنت پهلوانی در ایران است که یک سنت کهن و ریشه‌دار است و تا همین امروز هم ادامه دارد که در ورزش باستانی و در آیین پهلوانی وجود دارد که در فرهنگ عموم ملی ما و در جنگ و دفاع مقدس و در انقلاب خود سلحشوری، دلیری و ظلم‌ناپذیری را بروز داد و یک طرف هم هویت صوفیانه و تصوف و عرفان ماست و همه این‌ها باهم در مفهوم فتوت و در شخصیت امیرالمؤمنین جمع می‌شود، به خصوص که ایشان هم سرسلسله همه عارفان و فطیان و هم امام اول شیعیان است و آن هویت ملی و دینی هم با مفهوم فتوت گرد هم می‌آید. چنانچه مولانا می‌فرماید که «شیر خدا و رستم دستانم آرزوست»؛ اینجا رستم دستان؛ یعنی نماینده‌ی فتوت در فرهنگ ایرانی و سنت پهلوانی که با اسدالله غالب، حضرت امیرالمؤمنین که تمثیل همه هویت فتوت در عصر اسلامی است، هم نشین می‌کند. در رسائل فتوت آمده که «یا علی انت فتی هذه امه» این روایتی است که امیرالمؤمنین (ع) از یک گناه و ماجرای چشم‌پوشی می‌کند که این چشم‌پوشی در ادبیات عرفانی و در ادبیات فارسی ما، جامه عیب پوشیدن و از شروط اصلی فتوت ذکر شده است. در بسیاری از متون، این مفهوم ذکر شده که در ذیل آن ماجرا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «تو



فتوت علی نبوده و نخواهد بود.

حکایتی از شیخ ابو حفص عمر سهروردی که از مشایخ صوفی است و در باب فتوت آمده که نشان می‌دهد آن چیزی که ما در تشیع می‌گوییم امیرالمؤمنین بوده، جز نبوت همه آن ولایت و امامتی که ارث ابراهیم (ع) «قال و من ذریتی» است و آن چیزی که جان مایه نبوت است، نبوت یک جنبه ظاهری است؛ ولی جان و روح نبوت ولایت و امامت است که همان فتوت است و درواقع فتوت است که به امیرالمؤمنین (ع) به ارث رسیده و ایشان آن را برای فرزندان و سلسله خود بجا گذاشته است.

■ خردورزی: جایگاه فتوت را در اجتماع، ناظر به عرفان عاشورایی چگونه ترسیم می‌کنید؟

درمورد ابعاد فتوت این نکته حائز اهمیت است که فتوت وجه اجتماعی فرهنگ عالی دینی ما بوده است؛ یعنی اینکه کسی می‌خواست فراتر از واجبات و فراتر از ظاهر دین به حقایق دین تمسک کند، این وجه اجتماعی عرفان شیعی و عرفان اسلامی بوده است، نشانه‌اش این است که وجه اجتماعی عرفان اسلامی بوده و طبقات و اصناف مختلف در ایران، فتوت مخصوص خودشان و فتوت‌نامه‌های مخصوص خود را در فرهنگ ایرانی اسلامی را داشتند. از فتوت‌نامه سقایان و بنایان و حتی حمالان که بسیار مهم است، به خصوص برای عصر جدید که ما مسأله‌ی اخلاق حرفه‌ای داریم، مثلاً در صدر فتوت‌نامه حمالان این آیه قرآن درج شده که «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»^۶ این حمال بار امانت الهی را حمل می‌کند که چقدر این شغل به ظاهر پیش پا افتاده مثل حمالی را معنادار می‌کند و این موجب معنادار شدن و عمیق شدن زندگی و اخلاقی شدن حیات اجتماعی و

جوانمرد امت من و جوانمرد این امتی.» که این حدیث مشهور «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا دُوْلَقَقَار»^۷ به حضرت جبرائیل منصوب است و با این مفهوم پیوند خورده است.

در رسائل جوانمردی بیان شده که فتوت از سید خلق؛ یعنی رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که از نسل سید بود و ابن عم او بود، سید در حق امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أَنْتَ مَتَى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»^۸ محققان چنین فرمودند که اگر بعد از حضرت محمد ص، پیامبری بود، علی (ع) بود؛ زیرا که ابن عم رسول بود و از نسل خلیل الله که هم سرسلسله نبوت است و هم سرسلسله فتوت و هم چنان که نبوت از زمره‌ی خلیل الله بیرون نرود که اگرچه نبوت به علی نرسید؛ چون خاتم النبیین محمد مصطفی (ص) بود؛ اما فتوت به عنوان میراثی برای علی مانند که علی از اولیای کبار و افتاب فتوت بود که از دو درجه برج نبوت و یا برج ولایت برمی‌آید و اگرچه علی نبی نبود؛ اما ولی و از اهل نبوت بود و تا زمان نفخ صور، هیچ‌کس به

اشباع حیات روزمره از معنی قدسی است که در طبقات مختلف بروز داشته که علاوه بر آن خصایص مختلف فتوت است.

فتوت شامل وفاداری و وفای به عهد، ظلم ستیزی، ذلت ناپذیری، عزت مداری و در فرهنگ شاهنامه آزادی، آزادگی و آزادمردی است که همواره نمادش در فرهنگ ما سرو بوده و همچنین مدارا و تساهل در جایی که شایسته است و رحم در برابر دشمن جایی که قدرت وجود دارد.

بخشایش و بخشش، عیب پوشی، صبر و استقامت و ایستادگی و ایثار، سخاوت، کرم، و شجاعت و دلیری و بی باکی، دستگیری از ضعفا و حق جویی و ایستادن بر سر حق، حقیقت خواهی و صدق که همگی از اصول فتوت است که اصولی عام و جهانی هستند و به عبارت دیگر یک نوع حنیفیت است، مفهوم حنیفیت که در فهم دینی ما ذات دین است و جنبه فطری دین است.

همه این ویژگی ها و اوصاف که یک سری مفهوم اخلاقی و ارزش متعالی هستند جنبه انتزاعی، ذهنی، ارزشی و اخلاقی دارند و مفاهیم و ارزش هایی هستند که ما صرفاً در قالب کلمات با آن ها روبرو هستیم و تا زمانی که درباره آن ها تمثیل، تجسم، تعین و تشخیص پیدا نکنند و در شخص متبلور نشوند، نمی توانیم آن را درک کنیم و اقتدا کنیم.

فرهنگ جوانمردی و آیین پهلوانی و فتوت جوهره‌ی هویت ایرانی اسلامی ماست، شاید بتوان گفت که مهم‌ترین خصیصه‌ی فرهنگ عمومی در ایران فتوت و جوانمردی به مثابه فضیلت محوری فرهنگ ایرانی اسلامی است و این جان‌مایه‌ی هویت ملی و هویت اسلامی ما و نقطه‌ی پیوند بین هویت اسلامی، شیعی و ملی ایرانی است که این خصیصه‌ی فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخی، به عنوان مهم‌ترین خصیصه‌ی فرهنگی عمومی ایران نشان داده شده است.

ولایت و امامت

مفهوم امامت و ولایت در واقع تجسم و تشخیص حقایق است؛ یعنی حقیقت تشخیص پیدا می‌کند و ولایت می‌شود، چنانچه منصوب است به حضرت رسول که اگر حسن نیکویی بود آن کس فاطمه بود، این فتوت هم در شکل تام و تمامش در امیرالمؤمنین و در اولاد امیرالمؤمنین و در حسنین (علیهم السلام) است که جلوه‌ی شخصیت امیرالمؤمنین و وراثت ایشان هستند که در زیارت وارث هم راجع به ارث فتوت صحبت می‌کنیم که یکی از وجوه ارث، فتوت است و به طور خاص، سیدالشهداء مفهوم فتوت و ارزش فتوت را بیش از هر کس دیگری در این عالم، از آدم تا خاتم و از خاتم تا انتهای عالم متجلی کرده است و

جهان و فتوت را در بستریک درام تاریخی و یک داستان تاریخی، لحظه به لحظه و قدم به قدم متجلی کرده است. انگار بنا بوده است در یک لحظه‌ای از تاریخ به شکل استثنایی و فشرده، این ارزش های گران قدری که همه این ها در طول تاریخ پراکنده شده و تمثیلات گوناگونی پیدا کرده، در یک لحظه تاریخی همه باهم جمع شوند و در یک پرده ظاهر شوند، چنانچه ما می خوانیم همه ابیاتی و همه ماجراهایی که برای انبیا رخ داده بود، برای سیدالشهداء یکجا پیش آمده که همه جلوه های فتوت است. جلوه های فتوت که هر کدام برای یک پیامبر و یک ولی پیش کشیده شده است، همه در یک صحنه پیش آمده و سبب بروز واقعه ای شده که این واقعه در متن و در دامنه خود، تمام این مفاهیم را بروز داده است.

و اما ضرورت تشخیص و تعین این ارزش ها و مفاهیم عام و بلند همواره وجود داشته؛ اما در شخصیت امیرالمؤمنین (ع)، این تشخیص به معنای تام کلمه رخ داده و در حسنین که وارث میراث فتوت و نبوت و ولایت هستند و این میراث بری را ما در ادعیه و زیارات هم می خوانیم و به طور خاص امام حسین (ع) در پهنه عالم تقدیر خاصی را رقم زدند و همه جلوه های تعین به مفهوم فتوت و ارزش های اصیل پیرامون آن را در یک درام و داستان تاریخی در فشرده گی و خلاصگی به منصه ظهور رساندند و در واقع صحنه ای خلق کردند که در آنجا گویی ماجراهای همه انبیا، جوانمردان، اهل کرم و سخا و همه اهل

فتوت است اینجاست که امام حسین قیام می‌کند تا رسم فتوت باقی بماند و ارزش‌های بنیادینی که در مفهوم فتوت جمع می‌کنیم، باقی بماند و بهای باقی ماندن رسم فتوت، خون مبارک سیدالشهداء و یارانش می‌باشد.

فتوت همواره همراه یک جماعت بوده؛ یعنی اهل فتوت مثل برخی از عرفا، رفتار و سلوک فردی نداشتند، فتوت یک سلوک جمعی و نوعی اجتماع جوانمردانه است که یکی از ویژگی‌های مهم فتوت است، در فتوت فرد احساس مسئولیت نسبت به دیگری دارد، ممکن است در بسیاری از سبقه‌ها و شعبه‌های تصوف این نباشد؛ یعنی ما عرفان و سلوک فردی داریم، که کسی کار به کسی دیگر ندارد. فرق حسین بن علی (ع) و حسین بن منصور حلاج این است که حلاج سلوک فردی دارد و هیچ جنبش اجتماعی و رستگاری اجتماعی در کار نیست؛ ولی در واقع در ماجرای امام حسین (ع) این فتوت و جوانمردی مستلزم نجات امت و نجات جهان و انسانیت است؛ چون فتوت ضامن بقای انسانیت است. بنابراین سیدالشهداء نمی‌تواند به تنهایی به مسلخ برود و یک تنه با ظلم مبارزه کند، قرار نیست او حواریونی داشته باشد که این حواریون رسم جوانمردی را به مثابه فرهنگ جمعی تثبیت کنند، اگر این یک ماجرای جمعی نباشد که در آن خاندان و اصحابش باهم متحدانه برپای آیین فتوت ایستادگی نکنند، این فتوت و رسم باقی نمی‌ماند؛ چون این رسم، یک امر جمعی و یک میثاق جمعی است، پس در آستانه این قله و در پیرامون سروی که در مرکز این بوستان قرار دارد، به جز اباعبدالله (ع) چهره‌های دیگر و شخصیت‌های بزرگ دیگری حضور دارند که همه این‌ها تمثیل فتوت و جوانمردی است.

■ **خردورزی: برخی از نمونه‌های عینی شخصیت‌های جوانمرد در عاشورا را ناظر به آیین فتوت تبیین بفرمایید.**

در فرهنگ ملی ما حضرت عباس بن علی «علیه السلام» کاملاً نماد آیین فتوت و جوانمردی است و ایرانیان به خوبی این جوانمردی و فتوت را اخذ کردند و اینکه در ایران حضرت عباس (ع) این طور مورد توجه مردم است، به خاطر سابقه فرهنگ پهلوانی و فتوت است؛ چون حضرت عباس تمثیل آن هویت جوانمردانه و پهلوانی و شجاعت است و از طرفی دلیر، جوانمرد، زورمند، قدرتمند و شجاع است و از طرف دیگر ویژگی‌ها، ظرافت‌ها و لطافت‌های اخلاقی ایشان، وفای به عهد و وفاداری به برادر بزرگوارشان که امام عصر است، ویژگی اساسی و محوری است که در فرهنگ ملی، ایرانی و اسلامی ما این سرپیمان بودن و بر سر عهد جان باختن، بسیار ستایش شده «مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم، هواداران کویش را چو جان خویشتم دارم»^۸ پیمان‌شکنی، بزرگ‌ترین ناجوانمردی‌هاست. در

ولایت و ولای که در طول تاریخ پراکنده شده بود و هر کدام در نقطه‌ای قرار گرفته بود، یکجا جمع شد و در یک صحنه حادث شد و این ابتلائات موجب بروز گوهر فتوت با همه ابعاد و همه جوانبش در تاریخ عاشورا شد، چون تا ابتلائی نباشد، گوهر جوانمردی آشکار نمی‌شود و والاترین ابتلائات و اقسام ابتلائات در بالاترین شکلش برای سیدالشهداء در یک صحنه پیش آمده و این باعث شد همه ارزش‌ها، فضیلت‌ها و کرامت‌ها در واقع مجال ظهور و بروز پیدا کند.

■ **خردورزی: ارتباط مبنایی و معنایی فتوت با قیام امام حسین (ع) را چگونه تبیین می‌فرمایید؟**

قله این داستان و سرو این بوستان شخص امام حسین (ع) است که جوانمرد و آزاده بزرگ است که تن به ذلت نمی‌دهد و آزادگی را بروز می‌دهد و با ظلم بیعت نمی‌کند و در عصر ناجوانمردان از رسم جوانمردی پاسداری می‌کند. یزید و معاویه ناجوانمرد هستند و فراتر از اینکه لامذهب و بی‌دین‌اند، ناجوانمرد و ظالم هستند، مسأله ظلم و پس از او کفر است که کفر هم از سنخ ظلم و ناسپاسی و اقسام ظلم و ناجوانمردی است، این کفر است که یزید ناجوانمردانه، رسم ناجوانمردی را بنا می‌گذارد و رسم جوانمردی را از بین می‌برد و اینجا دیگر جای مماشات نیست و اساس داستان و وجه جهانی داستان، فراتر از مفهوم خاص اسلام است. در واقع روح اسلام اینجاست، مفهوم فطری اسلام که

کنار حضرت عباس (ع) ماجرای شب عاشورا و آن برداشتن پیمان که باز خود نوعی جوانمردی از سیدالشهداء است که به یارانشان فرمودند: «من عهد را از شما برداشتم.» و پاسخ این جوانمردی که باز یک جوانمردی است که یاران گفتند: «به خاطر بیعتی که با تو کردیم، نه به خاطر آن عقد و قرار حقوقی که با تو بستیم، بلکه به خاطر پیوند وجودی که باهم داریم، بر سر عهد خود می مانیم.» نظریه ای که اینجا وجود دارد این است که دو نوع همبستگی در اجتماع داریم؛ یک نوع همبستگی مبتنی بر روابط و دیگری همبستگی حقوقی. همبستگی مبتنی بر روابط حقیقی؛ یعنی رابطه جوهری. وجودی و رابطه صوری. قراردادی. ببینید نظام اجتماعی مدرن یا نظامات اخلاقی جدید مبتنی بر روابط قراردادی هستند، روابط صوری. قراردادی، عقلانی هستند. فتوت؛ یعنی همبستگی اجتماعی و همبستگی جمعی مبتنی بر روابط وجودی و قلبی. سیدالشهداء در شب عاشورا آن رابطه حقوقی را حذف می کند و عهد حقوقی که تکلیف شرعی است و یکبار حقوقی دارد، می گوید که من این را از شما برداشتم، حالا می خواهیم ببینم چه کسی به صورت حقیقی پای ماجرا ایستاده، رابطه، حقیقی می شود و اینجا است که فتوت ظهور پیدا می کند.

فتوت وجه اجتماعی فرهنگ عالی دینی ما بوده است؛ یعنی اینکه کسی می خواست فراتر از واجبات و فراتر از ظاهر دین به حقایق دین تمسک کند، این وجه اجتماعی عرفان شیعی و عرفان اسلامی بوده است، نشانه اش این است که وجه اجتماعی عرفان اسلامی بوده و طبقات و اصناف مختلف در ایران، فتوت مخصوص خودشان و فتوت نامه های مخصوص خود را در فرهنگ ایرانی اسلامی را داشتند.

فتوت بر سر پیمان قلبی مانند است، نه پیمان حقوقی و قرارداد مکتوب. این عهد غیر از قرارداد حقوقی است، این عهد، عهد قلبی است، پس این هم عهدی و بر سر عهد و پیمان ایستادن یک امر اساسی است، به خصوص برای جماعت های فتوت که اخوان بودند یا ماهیت برادرانه ای داشتند و باهم برادری عمیقی داشتند، این بسیار ارزشمند است که این هویت و برادری ها را ما به مثابه میراث فرهنگی در دفاع مقدس می دیدیم، آن چیزی که در دفاع مقدس ظهور کرد ریشه عمیق فرهنگی دارد، هم در فرهنگ اسلامی و هم در فرهنگ ایرانی، خب از طرفی هم ویژگی های حضرت عباس (ع) را گفتیم که خود سقایت است، یکی از مناصب اهل فتوت در طول تاریخ، سقایت بوده است و حتی از مناصبی بوده که اجداد رسول الله (ص) مثل عبدالمطلب و ابوطالب، واجد این مقام علی الظاهر بودند که در مکه ساقی بودند. سقایت و آب دادن یک نوع جوانمردی

و فتوت است و آیینی دارد به نام آیین سقایت و سقایان. پیشوای همه سقایان حضرت عباس (ع) است، با یک داستان عجیب و غم انگیز، حتی آن پرده ای از داستان که سقایت محقق نمی شود؛ ولی آن آب نرسیده از هر آبی که رسیده باشد، مطلوب تر، حقیقی تر و جاری تر است. علاوه بر آن علمداری و پرچمداری است که در فرهنگ فتوت نماد استقامت و ایستادگی و برپا ماندن علم و نیفتادن علم به قیمت جان است، چیزی که مهم است حقیقت، پرچم و معناست، نه این جان من و درواقع ادب و رعایت ادب است که حضرت ابوالفضل (ع) نمایندۀ مفهوم ادب در برابر برادر است که این در شخصیت ایشان بروز دارد و خیلی هم مهم است و شاید یکی از وجوه محوری فرهنگی فتوت ادب است «از خدا جویم توفیق ادب» و ادب شاید مفهوم مرکزی عرفان هم باشد؛ یعنی کل عرفان از مناطق مختلف ادب است، از ادب ظاهر گرفته تا ادب باطن و صبر و استقامت. شخصیت دیگری که این منظومه را تکمیل می کند حضرت زینب (سلام الله علیها) است که با وجود اینکه جوانمردی ظاهراً یک ماهیت مردانه دارد؛ اما ما در طول تاریخ همیشه زنان جوانمردی داریم که اهل فتوت و جوانمردی هستند و حضرت زینب (س) نماینده ای این معناست که کل میراث و پرچم را و آن نماد را به دوش می کشد و ادامه می دهد و صبر و استقامت که یکی از مهم ترین ویژگی های فتوت است که فتوت مستلزم



از جوانمردی است، اصحاب هم پیمان می‌شوند که تا یک نفر از آن‌ها زنده است، کسی از بنی‌هاشم و از نزدیکان سیدالشهداء به میدان نرود که این خود جوانمردی است، با اینکه همه در این صحنه کشته و شهید می‌شوند؛ ولی این اوج ادب و اخلاص و مفهوم قربانی شدن است که این مسأله قربانی شدن هم از میراث ابراهیمی است. در ماجرای حر، انگار گوهری از جوانمردی وجود داشت که سیدالشهداء باید آن را بر می‌گرداند، او مرد و جوانمرد بود، درواقع جوهر آزادی و آزادمردی را داشت، طبق روایات «مقاتل»، حر محاسبه‌ای می‌کند که این هم جنبه عقلانیت جوانمردی است. درواقع او محاسبه عقلانی می‌کند و نقد را با نسیه و یا ابدیت را با حیات دنیوی محاسبه می‌کند که در این محاسبه عقلانی سود می‌کند «وان لهم الجنة» و از طرفی وجه دیگر جوانمردی او تواضع و فروتنی و شکستگی است، به هرحال او سردار دلیری است که آن طرف ایستاده است و شاید خیلی‌ها آن طرف بودند که فهمیدند حق و باطل چیست و حتی دستشان را هم به خون اصحاب و سیدالشهداء آلوده نکرده باشند، گریه کردند روضه خواندند؛ ولی یا ترس از جانشان و یا غرور بزرگ و رئیس قبیله بودن، مانع می‌شد که در خدمت سیدالشهداء قرار بگیرند. حر، کم شخصیتی نبوده و آن‌طور متواضع و خاضعانه خود را تسلیم امام کرد و این تواضع است، البته در بعضی از روایات این است که از آغاز رویارویی او با سیدالشهداء و هم در برابر پاسخی که سیدالشهداء به ایشان می‌دهند تواضع و احترام می‌کند، همچنین ماجرای حر، جوانمردی سیدالشهداء را نشان می‌دهد که در رویارویی با لشکر حر، زمانی که آب را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند که باز مفهوم سقای است و نهایتاً بخشش

ابتلا و بلا است که در بلا باید صبر کرد و در شخصیت ایشان بروزی دارد که فکر کردن به آن هم حتی دشوار است. علاوه بر مراعات و مراقبت از دیگران و تیمار، غمخواری دیگران است که حضرت زینب (س) با وجود اینکه در اوج همه مصیبت‌ها، غمخور و تیماردار اطرافیان از جمله حضرت زین العابدین امام سجاد «علیه السلام» و کل کاروان کربلا است که این یک بار سنگینی است و در عین حالی که فرد باید بر خود و بر مصیبت خود صبر کند، باید بار یک کاروان بزرگ و بار عالمی را به دوش کشد. درواقع این بار اطلاعات فشرده شده انبیا درطول تاریخ است که همه آن‌ها در وجود نازنین حضرت زینب (س) خلاصه می‌شود و همه شخصیت‌های عاشورایی، نماد این فتوت و جوانمردی هستند. رابطه‌ای که بین اصحاب و بنی‌هاشم وجود دارد و این پیش قدم شدن اصحاب، نمادی

حر توسط سیدالشهداء، بخشش تام و تمام حر با وجود اینکه راه را بسته و کل این مصیبت به یک معنایی با وساطت او اتفاق افتاده است؛ ولی با عمق جان این بخشش اتفاق می افتد؛ چون بزمی است و می گوید تو هم در این بزم شرکت کن و ندای ایشان که فرمودند: «هل من ناصر و هل من فتی»؛ یعنی کجاست جوانمردی که جوانمردی کند، ما که یاری را نمی بینیم، پس یاران را چه شد؟ و از طرفی هم صدا می زند که بزمی برپاست شما هم بیایید و در این بزم حضور داشته باشید و حیف است؛ چون هرچقدر این بزم گسترده تر باشد آن طرف بیشتر باقی می ماند، البته جدای از رستگاری فردی که برای سیدالشهداء مهم است مثل ماجرای ظهیر و حر، مسأله این است که هرکدام از این ها نکته ای به داستان اضافه می کنند و الگویی برای دیگران می شوند، آن غلام برای عده ای و آن مسیحی هم برای عده ای دیگر الگو می شود. گاهی با یک پیر مثل حبیب که الگوی یک جماعتی است و یا ظهیر که از یک فرقه و مرام دیگری آمده است، کم کم این منظومه کامل می شود.

یزید و معاویه ناجوانمرد هستند و فراتر از اینکه لامذهب و بی دین اند، ناجوانمرد و ظالم هستند، مسأله ظلم و پس از او کفر است که کفر هم از سنخ ظلم و ناسپاسی و اقسام ظلم و ناجوانمردی است، این کفر است که یزید ناجوانمردانه، رسم ناجوانمردی را بنا می گذارد و رسم جوانمردی را از بین می برد و اینجا دیگر جای مماشات نیست و اساس داستان و وجه جهانی داستان، فراتر از مفهوم خاص اسلام است.

درباره مسلم بن عقیل چند جلوه ی فتوت و جوانمردی وجود دارد؛ یکی وفاداری در غیاب سیدالشهداء، وفاداری تا لحظه آخر و مثالی که در این روایات نقل می شود که وقتی در خانه هانی ابن زیاد بود، ظاهراً مسلم می توانست جان او را بگیرد و مسلم دلاوری بود که کمتر کسی می توانست حریف او شود؛ ولی از کشتن او ابا کرد و گفت من این کار را نمی کنم، درحالی که ما هر جور محاسبه تاریخی کنیم می بینیم که باید این کار انجام می شد؛ ولی این اتفاق نیفتاد تا رسم فتوت برجا بماند و با شکستن رسم فتوت، نمی توان فتوت را زنده نگه داشت، و اینجاست که مسلم این جوانمردی را از خود بروز می دهد، چون خود هانی هم همکاری نمی کند، تا پای جان می ایستد و جوانمردی را بروز می دهد، البته به رسم مهمان داری و مهمان نوازی هم هست که مسلم رعایت می کند و می گوید مهمان تو بوده است و مهمان کشی خیلی مهم است، نقطه مقابل ناجوانمردی در برابر سیدالشهداء است که همه اصحاب مهمان بودند و دعوت شده بودند؛ یعنی تقابل، تقابل جوانمردی و ناجوانمردی است که آن ها به دعوتی آمده بودند

و این دعوت مستلزم پیمانی هم بود که هم این پیمان شکسته شده بود، هم آن دعوت زیر پا گذاشته شده بود و هم حرمت مهمان شکست و هم آن رفتاری که در انجام این ماجرا بروز دادند نشان داد که اوج ناجوانمردی است؛ یعنی انگار این صحنه از هر دو جهت کامل است. خب ضرورتی وجود نداشت که تا لحظه آخر به کسانی که اظهار عطش کردند آب داده نشود، حتی خود سیدالشهداء هم اظهار عطش و طلب آب می کرد و حتماً دلیلش دستگیری از آن جماعت اشقیایی بود که نمی خواست آن ها ناجوانمردی را به تمامیت برسانند، ایشان امام است، حتی در این حد دلسوز خلق بود، بعضی می گویند که چرا ایشان طلب آب کرد؛ چون ایشان مکلف بود طلب آب کند و حجت را تمام کند و این ابا شد از این ماجرا و خودش نقطه مقابل و متضاد رویاروی چیزی است که در این جناح اتفاق افتاد.

■ **خردورزی: سپاسگزاری می کنیم نسبت به نکات ارزشمندی که بیان فرمودید، به عنوان نکته پایانی اگر سخنی داشته باشید در خدمت شما هستیم.**

بنده در پایان سخن، جدای از منظومه فتوت و جوانمردی که در خود حادثه می بینیم که ذیل مفهوم آزادگی و جوانمردی که امام حسین فرمودند: «کونوا احراراً فی دنیاکم»؛ یعنی اصلاً جدای از دیانت، اصل پایه ای وجود دارد به اسم حریت که وجه مهمی از فتوت است، این فرهنگ که

فتوت و جوانمردی در این‌ها با چاشنی مناسک شیعی قابل رؤیت و قابل رصد هستند که یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ ملی ایرانی است.

من در جایی این تعبیر را به کار بردم که مناسک عاشورا جزء ملی‌ترین مناسک ایران است، حتی از مناسک نوروز هم ملی‌تر است. در واقع حتی می‌توان گفت که مناسک عاشورا به اندازه‌ی مناسک نوروز از مناسک ملی ماست، امروزه افرادی به دنبال هویت ایرانی می‌گردند و به دنبال تقابل بین هویت ملی و هویت ایرانی هستند که گاهی سخنانی می‌گویند که بسیار مضحک و خنده‌دار است، افرادی هستند که خودشان را از فردوسی، ایرانی‌تر می‌دانند و دم از اموری می‌زنند که عجیب و غریب است. اگر کسی می‌خواهد هویت ایرانی و فرهنگ ملی-ایرانی را درک و لمس کند، باید مناسک محرم و عاشورا را ببیند و بشناسد، تمام این آیین‌های کهن از سیاوشان به بعد در فرهنگ عاشورایی حفظ شده، حتی اگر کسی دغدغه فرهنگ ملی را دارد باید پاسدار فرهنگ عاشورایی باشد، حتی اگر اعتقادی هم به سنت اسلامی ندارد. هیأت، ظهور و بروز فرهنگ اسلامی-ایرانی در دوره معاصر است که البته ما باید از اصالت‌های فرهنگی عمیق هیئات عزاداری و مناسک محرم دفاع کنیم، ما توضیح دادیم که این سنت‌ها مقداری دست‌خوش آسیب و بحران هستند، در حوزه‌های مختلف هم از ناحیه‌ی رسانه، دولت و حاکمیت و از ناحیه فعالان و ذی‌نفعان این حوزه و هم روحانیت و هم رسانه و هم حکومت و بخش‌های مختلف باید از این سنت حراست کنند و بخشی از حراست این سنت به شناخت عمیق از این سنت بر می‌گردد؛ یعنی ما اگر شناخت، درک عمیق و بنیادینی از این مناسک و مصایح سنت فرهنگی-تاریخی داشته باشیم که ریشه در الهیات و فرهنگ ملی و دینی ما دارد، بهتر می‌توانیم پاسداری کنیم تا اینکه به مثابه یک عرض ارادت معنوی-قلبی صرف نگاه کنیم. من بیانگر یک نوع رویکرد آسیب‌شناسانه حداکثری نیستم که بگویم همه چیز باید پیرایش شود و سخت‌گیرانه مورد یک خط‌کش مراقبتی قرار بگیرد؛ اما به هر حال این مناسک نیازمند مراقبت است.*

پی‌نوشت

۱. فردوسی، شاهنامه، داستان کاموس کشانی.
۲. سوره انبیاء، آیه ۶۰.
۳. سعدی، بوستان، باب دوم در احسان.
۴. مولانا، دیوان شمس، غزلیات.
۵. تفتازانی، شرح المقاصد، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۹۸.
۶. حدیث منزلت.
۷. سوره احزاب، آیه ۷۲.
۸. حافظ، غزلیات، غزل شماره ۳۲۷.
۹. بحارالانوار، جلد ۴۵، صفحه ۴۹.

در تاریخ ملی ما همواره با فرهنگ فتوت و فرهنگ عاشورایی ما آمیخته شد و از بستر فتوت و جوانمردی باقی ماند و حتی از لحاظ جامعه‌شناسانه جلوه‌های پیوند بین آیین فتوت و آیین تشیع آن چیزی است که ما امروز به مثابه هیئات عزاداری در ایران معاصر روبرو هستیم که آمیزه‌ای است با سنت سوگ و مرثیه شیعی با سنت‌های جوانمردی و جماعت‌های فتیان در ایران که تلفیق این‌ها در دو سده‌ی اخیر زمینه‌ساز ظهور پدیده‌ی اجتماعی هیئات و عزاداری در ایران بوده است، هیئات‌های عزاداری یک موضوع نسبتاً نو ظهور است در شکل خاص کلمه که از بعد از صفویه به تدریج فرهنگ ایرانی که ظرف آمیختگی بین روحیه جوانمردی و فتوت است با فرهنگ شیعی در دوره صفویه هم شاهنامه نگاری‌های مفصل و جدی داریم به مثابه کتابی که قرار است نرم افزار فرهنگی صفویه باشد، از آن طرف هم با احیای فرهنگ و میراث شیعی روبرو هستیم که این دو باهم آمیخته می‌شود و این‌ها مظاهری پیدا می‌کنند در مناسک عمومی و در واقع مناسک عاشورایی با سبقه‌ی ایرانی آن به تدریج و بعد از صفویه بسط پیدا می‌کند و به‌طور خاص در دوره‌ی قاجار هیئات عزاداری به وجود می‌آید، هیأت‌هایی که تشکیلات دائمی هستند و در طول سال باهم ارتباط دارند و یک جماعت مردمی شکل می‌دهند که فعالیت‌های مدنی مردمی دارند و به تعبیری می‌گوییم نهادهای مردمی و مردم‌نهاد که در واقع همه عناصر آئین



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 أَبَدًا مَا بَقِيَ نَفْسٌ وَنَفْسُ النَّبِيِّ وَنَفْسُ الْإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ الْخَيْرَ الْعَمَرُ
 لِنَبِيِّكَمُ النَّبِيِّ الْأَمِيرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 الْحُسَيْنِ وَأَعْلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

عاشورا، ابررسانه‌ای برای قرون و اعصار

حسین، الگویی برای تمام فصول

دکتر مسعود ویژه

دکترای تخصصی مدیریت رسانه، دانشگاه آزاد اسلامی



مقدمه

چند دهه مطابقت می‌کند. «حال کدام یک تأثیرگذارترند؟ هر چقدر در بررسی ابزارهای رسانه‌ای به قبل برمی‌گردیم، گرچه سنتی‌تر می‌شود؛ لکن ماندگارتر است. سنگ نگاره‌ها، سنگ نبشته‌ها، لوح‌های گلی و... پیام‌رسان صدها و هزاران سال گذشتگان و نیاکان ما می‌باشند. البته این ابزارهای رسانه‌ای تاریخی، گرچه پیام خود را برای امروز و آیندگان منتقل می‌کنند؛ اما مربوط به دوره‌ای خاص با ویژگی‌های

در عصر ارتباطات گفته شده است: «هر چیزی که پیامی را منتقل کند رسانه نامیده می‌شود، حال آنکه یک ابزار باشد و یا یک پدیده و یا هر مقوله‌ای دیگر.» رسانه‌های امروزی گرچه حجم وسیعی از اطلاعات را مبادله می‌کنند؛ ولیکن ماندگار نیستند. مثل آن مانند حجم انبوهی از آب می‌ماند که سیلابی راه می‌اندازد؛ اما نمی‌ماند و حتی گاهی اوقات خرابی هم به بار می‌آورد! در یکی از تحقیقات آمده است: «اطلاعاتی که یک نوجوان امروزه در طول یک سال از شبکه‌های اجتماعی کسب می‌کند با معلومات اکتسابی یک علامه در طول

تنها خروجی یک رسانه نیست، بلکه پیام یک فرهنگ است که از آیین‌ها و سنت‌ها گرفته تا حرکت‌ها و جوشش‌ها را در خود جای داده است. در این پژوهش، قصد داریم نگاهی به واقعه عاشورا به عنوان یک رسانه داشته باشیم.

مفهوم رسانه

به وسایل انتقال پیام‌ها از فرستنده یا فرستندگان به مخاطب یا مخاطبان رسانه گفته می‌شود؛ که شامل روزنامه، کتاب، رادیو، تلویزیون، ماهواره، تکنولوژی‌های نوین ارتباطات و اطلاعات و اینترنت و... است. این وسایل دارای ویژگی‌هایی مانند پیام‌گیران ناآشنا، سرعت عمل زیاد و تکثیر پیام هستند.^۲

رسانه‌ها در دوران کنونی بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی مردم شده‌اند. مردم در طول شبانه روز از محتواهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آموزشی و سرگرمی رسانه‌ها استفاده می‌کنند. نسل کنونی جامعه از ابتدای حیاتش با رسانه‌ها بزرگ می‌شود و در دنیای اطلاعاتی و ارتباطی امروز، بخش عظیم فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه خود و دیگر جوامع را از رسانه‌ها دریافت می‌کند. به عبارتی در دوران معاصر که به عصر اطلاعات و جامعه اطلاعاتی و ارتباطی معروف است، بخش عظیمی از جامعه‌پذیری نسل‌ها از طریق رسانه‌ها انجام می‌شود و نفوذ و تأثیر رسانه تا جایی است که برخی از نظریه‌پردازان ارتباطی بر این باورند که رسانه‌ها اولویت ذهنی و حتی رفتاری ما را تعیین می‌کنند و اگر چگونه فکر کردن را به ما یاد ندهند، اینکه به چه چیزی فکر کنیم را به ما می‌آموزند.

کارکردهای رسانه

«هارولد لاسول»^۳ و «چارلز رایت»^۴ از جمله پژوهشگرانی هستند که به طور جدی به نقش و کارکرد رسانه‌ها در جامعه توجه کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که رسانه‌ها دارای کارکردهای مختلفی از جمله نظارت بر محیط، ایجاد همبستگی اجتماعی در واکنش به محیط، انتقال میراث فرهنگی، سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت هستند.^۵ این دو نظریه‌پرداز ارتباطات بر این باورند که در کارکرد نخستین، وظیفه رسانه‌ها نظارت، مراقبت، تهیه و رساندن خبر درباره محیط پیرامونی است. دومین کارکرد رسانه، انتخاب و تفسیر اطلاعات در محیط است. رسانه اغلب شامل انتقادات و تجویزهایی برای چگونگی و منش افراد به حوادث است. در این نقش، رسانه‌ها به تقویت ارزش‌های اجتماعی، اجماع و افشای انحرافات، رجوع به پایگاه رهبران افکار، ممانعت از تهدید ثبات اجتماعی و وحشت عمومی، مدیریت افکار عمومی و نظارت بر حکومت و حفاظت می‌پردازند. از کارکردهای رسانه، انتقال فرهنگ، افزایش انسجام اجتماعی و تعمیق تجربه مشترک، کاستن

خاص بوده و صرفاً امروزه جهت مطالعات و تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناختی مورد استفاده واقع می‌شوند.

به دور از تعصبات اعتقادی و بسیاری مسائل دیگر، اگر تاریخ را ورق بزنیم و یا به تعبیر بهتر، زیر و رو کنیم، در مقایسه تمام رویدادها و رسانه‌های تاریخی، به طور قطع هیچ ابزار رسانه‌ای - تاریخی را نمی‌بینیم که همچون «نهضت عاشورا» به مثابه یک رسانه، پس از گذشت چهارده قرن، همچنان سیال و پویا باشد و نه تنها پیام آن به کمزنگی سوق پیدا نکرده، بلکه بر شدت آن افزوده شده است.

عاشورا تنها حادثه‌ای است که با گذشت زمان درخشش بیشتری پیدا می‌کند، به گونه‌ای که هر وجدان بیدار متوجه می‌شود که با سایر حوادث تاریخی متفاوت است و هیچ حادثه‌ای زلال‌تر، خالص‌تر، و الگوپذیرتر از حادثه کربلا نیست و می‌توان گفت ناب‌ترین و خالص‌ترین و در عین حال تأثیرگذارترین انقلاب تاریخ، کربلاست. چنانچه امام خمینی «رحمة الله علیه» فرمودند: «ما هر چه داریم از محرم و صفر است»، پس می‌توان گفت که ریشه انقلاب ما نیز در حادثه کربلا نهفته است.^۱

در سال‌های اخیر نیز مصادیق بروز و ظهور آن، بیش از هر زمان دیگری، گستره بین‌المللی و جهانی یافته است. راهپیمایی عظیم اربعین، شاهد این ادعاست و این در شرایطی است که تاریخ بشریت، چنین اجتماع عظیمی را در یک نقطه به خود ندیده است. این پیام عظیم،

تأثیر گذاشته‌اند.^۱

رسانه‌های متعارف و غیرمتعارف

در پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه رسانه، تقسیم‌بندی‌های مختلفی برای رسانه دز نظر گرفته شده است که هر یک به فراخور شرایط لازم مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ از لحاظ هدف، محتوا، نیاز، مخاطب و... یکی از تقسیم‌بندی‌های رسانه که بسیار با موضوع پژوهش ما سنخیت دارد، انواع رسانه از لحاظ ماهیت است که به رسانه‌های متعارف و غیرمتعارف تقسیم‌بندی شده است. رسانه‌های متعارف، رسانه‌هایی هستند که در نگاه اول، با بیان آن، در ذهن مخاطب تداعی می‌شود؛ مانند تلویزیون، رادیو، روزنامه، اینترنت و... که در مباحث بالاتر به آن اشاره شد؛ لکن رسانه‌های غیرمتعارف، رسانه‌هایی هستند که حوزه بسیار وسیع‌تری دارند و شاید در نگاه اول به آن‌ها عنوان رسانه اطلاق نگردد؛ ولی بر اساس آن تعریف مهمی که «هر چیزی که پیامی را منتقل کند، رسانه است.»؛ بسیاری از نمادها، رنگ‌ها، بوها، اجسام، افراد، حرکات و... را شامل می‌شود. به عنوان مثال وقتی بوی سوختگی استشمام شود، حاوی پیام آتش‌سوزی است، رنگ قرمز، یا آبی ممکن است تداعی کننده تیم‌های فوتبال خاصی باشد، ابزار شایعه، امروزه یکی از رسانه‌های بسیار تأثیرگذار و امثال آن است.^۲ حالا که جامع‌تر و وسیع‌تر به واقعه عاشورا و نهضت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نگاه می‌کنیم؛ نه تنها

از نابهنجاری‌های اجتماعی و احساس از خود بیگانگی، استمرار اجتماعی شدن پیش و پس از آموزش رسمی و کمک به یک‌دست‌سازی و انسجام است. از نظر «لاسل» رسانه‌ها در حکم انتقال دهنده فرهنگ، برای انتقال اطلاعات، ارزش‌ها و هنجارها از یک نسل به نسل دیگر و از افراد جامعه به تازه‌واردان، کاربرد دارند. آن‌ها از این راه با گسترش بنیان تجربه مشترک، انسجام اجتماعی را افزایش می‌دهند. رسانه‌ها با استمرار اجتماعی شدن پس از اتمام آموزش رسمی و نیز با شروع آن در طول سالیان پیش از مدرسه، به جذب افراد در جامعه کمک می‌کنند. گفته شده است که رسانه‌ها با نمایش و عرضه جامعه‌ای که فرد خود را با آن هم هویت ساخته و معرفی کرده است، می‌توانند احساس از خود بیگانگی یا احساس بی‌ریشه بودن او را کاهش دهند.^۳

در دوران معاصر که به عصر اطلاعات و جامعه اطلاعاتی و ارتباطی معروف است، بخش عظیمی از جامعه‌پذیری نسل‌ها از طریق رسانه‌ها انجام می‌شود و نفوذ و تأثیر رسانه تا جایی است که برخی از نظریه‌پردازان ارتباطی بر این باورند که رسانه‌ها اولویت ذهنی و حتی رفتاری ما را تعیین می‌کنند و اگر چگونه فکر کردن را به ما یاد ندهند، اینکه به چه چیزی فکر کنیم را به ما می‌آموزند.

نقش رسانه در انتقال ارزش‌ها

تحقیقات فراوانی انجام شده است که تأثیر رسانه‌ها را بر نگرش‌های کودکان و بزرگسالان تحلیل کرده‌اند. اگرچه هنوز بیشتر این تحقیقات از نظر استنباط قطعی نیستند؛ اما نمی‌توان انکار کرد که رسانه‌های جمعی انواع گوناگونی از اطلاعات و محتوا (به ویژه هنجارها و ارزش‌ها) را انتقال می‌دهند.^۴ رسانه‌ها به عنوان فراهم کننده چارچوب‌های تجربه برای مخاطبان، نگرش‌های کلی فرهنگی برای تفسیر اطلاعات توسط افراد جامعه در جوامع امروزی ایجاد می‌کنند. رسانه‌ها شیوه‌هایی را که افراد، زندگی اجتماعی را تفسیر می‌کنند و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند را با کمک نظم دادن به تجربه ما از زندگی اجتماعی، قالب‌ریزی می‌کنند.^۵ بنابراین در جریان جامعه‌پذیری انسان‌ها، رسانه‌ها نقش اساسی ایفا می‌کنند، بدین معنی که ارزش‌ها و هنجارهای خانوادگی و اجتماعی را به نسل جدید انتقال می‌دهند و آن را درونی می‌کنند.

«هایبرت»^۶ معتقد است که رسانه‌ها، نقش بسیار مهمی در ارائه و شکل‌گیری عقاید و همچنین آشنا ساختن ما با دنیایی که امکان آن را به نوع دیگری نداریم، ایفا می‌کند. بسیاری دریافته‌اند که رسانه‌ها آثاری مهم و فراگیرنده دارند. این آثار نه تنها مستقیم و فوری قابل مشاهده هستند، بلکه عمیقاً بر تاریخ بشریت نیز



مبادی، قیام کرده و نهضتی برپا می‌کنند، در حقیقت به جهانیان بعد از خود پیامی و به اصطلاح معروف وصیتی دارند. آیندگان باید با پیام آن‌ها آشنا باشند و ندای آن‌ها را بشناسند. حسین بن علی (ع) فرمود: «همانا برای اصلاح امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم».^{۱۲}

نکته دیگر در مورد منطق عاشورا و شهادت است. منطق شهید؛ یعنی منطق کسی که برای جامعه خود پیامی دارد و این پیام را جز با خون خود نمی‌خواهد بنویسد. باستان‌شناسان در حفرة‌هایی که دائماً در اطراف و اکناف عالم می‌کنند، از فلان پادشاه یا رئیس جمهور سنگ نوشته‌ای مشاهده می‌کنند که آن‌ها درباره زندگی و فتوحاتشان چیزهایی روی سنگ نوشته‌اند که محو نشده؛ ولی در عین حال مردم فراموش می‌کنند، زیر خاک‌ها دفن می‌شود، بعد از هزاران سال از زیر خاک‌ها بیرون می‌آید و دوباره به موزه‌ها می‌رود.^{۱۳}

امام حسین (ع) که منطقش، منطق شهید است؛ آن روزی که پیامش را در صحرای کربلا ثبت می‌کرد، نه صفحه کاغذی بود، نه قلمی؛ به راستی چرا پیام ایشان جاودانه شد؟ چون به صفحه دل‌ها منتقل شد، روی صفحه دل‌ها آن چنان حک شد که دیگر محو شدن نیست.^{۱۴} این پیام نه تنها در قلوب اهل ایمان، بلکه در قلوب سایر آزادگان و اندیشمندان عالم ثبت شد. «سرفردریک جمس»^{۱۵} در خصوص نهضت امام حسین (ع) اظهار می‌کند: «درس امام حسین (ع) و هر پهلوان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییرناپذیرند که هرگاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری

تمامی معیارهای یک رسانه غیرمتعارف را در آن مشاهده می‌کنیم، بلکه می‌توان آن را به عنوان یک «ابر رسانه» تلقی نمود.

پیام عاشورا

در علوم ارتباطات، ارتباط کامل بین فرستنده و گیرنده (مخاطب) زمانی برقرار می‌شود که پیام از طریق کانال ارتباطی و یا به بیان دیگر، رسانه به مخاطب یا مخاطبان منتقل شود و مفهوم پیام برای آن‌ها قابل درک باشد. اگر این پیام به هر دلیلی با مداخله‌های خارج از سیستم نتواند مفهوم و معنی را منتقل نماید، ارتباط ناقص و یا به کلی ارتباطی ایجاد نمی‌شود. جدا از محتوای پیام که جزء لاینفک ارتباط و عصاره آن می‌باشد، ماهیت و قدرت رسانه در تفهیم پیام بسیار مؤثر است و می‌تواند عامل مهمی در برقراری ارتباط باشد. در ادامه به دیدگاه استاد شهید «مرتضی مطهری» به نهضت حسینی و پیام عاشورا اشاره می‌کنیم. موفقیت یک پیام دارای شروطی است از جمله: غنای محتوایی پیام، استخدام وسائل مشروع و پرهیز از وسائل ضد، استفاده از متد صحیح و شخصیت حامل پیام. بحث ما فعلاً درباره دو مطلب است: یکی بحث کلی درباره شرایط حامل پیام، دیگر بحث شخصی درباره تأثیر شخصیت اهل بیت «علیهم السلام» در تبلیغشان، که البته دو جنبه دارد، یکی اینکه اسلام را شناسانند، دیگر اینکه مردم را به ماهیت اوضاع آگاه ساختند. کسانی که به خاطر یک سلسله اصول و

نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.^{۱۶}

«توماس ماساریک»^{۱۷} در این مورد می‌نویسد: «بسیاری از مورخین ما از کم و کیف این رسم و ازدیاد عزاداری واقف نبوده‌اند و جاهلانه سخن می‌گویند، آن‌ها وضع عزاداری پیروان حسین (ع) را مجنونانه می‌پندارند و ابتدا بدین نکته پی نبرده‌اند که این مسأله در اسلام چه تحولاتی را به وجود آورده و با جنبش و نهضت مذهبی که از تعزیه‌داری در این قوم پیدا شده، در هیچ یک از اقوام و ملل دیگر عالم پیدا نشده است. امروزه، در ممالک متمدنی و ثروتمند مسیحی اگر بخواهند چنین ماتم و عزاداری را به پا نمایند با صرف میلیون‌ها دلار باز هم به تأسیس چنین مجامع و مجالس عزاداری موفق نخواهند شد. گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند؛ ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین (ع) یافت می‌شود، در پیروان مسیح پیدا نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین (ع) مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم بیکر»^{۱۸}. «دکتر ژوزف»^{۱۹} مورخ معروف فرانسوی در کتاب «اسلام و اسلامیان» می‌نویسد: «امروز در هیچ نقطه از جهان نیست که برای نمونه دو الی سه نفر شیعه یافت شوند و اقامه عزای نمایند.»^{۲۰} و ده‌ها و صدها سخن و پیامی که اندیشمندان بزرگ بدان اشاره کرده‌اند.

امام حسین (ع) که منطقش، منطق شهید است؛ آن روزی که پیامش را در صحرائ کربلا ثبت می‌کرد، نه صفحه کاغذی بود، نه قلمی؛ به راستی چرا پیام ایشان جاودانه شد؟ چون به صفحه دل‌ها منتقل شد، روی صفحه دل‌ها آن چنان حک شد که دیگر محو شدنی نیست.

سخن پایانی

براساس آنچه گفته شد، عاشورا، نه تنها، یک رسانه نیست، بلکه ابر رسانه است، ابر رسانه‌ای که در هیچ یک از معیارهای متعارف رسانه‌ای امروز نمی‌گنجد و نخواهد گنجید. ابر رسانه‌ای که پیام‌هایی را با خود حمل می‌کند که با پیام‌های رسانه‌های متعارف تفاوت دارد؛ پیام انسانیت و آزادگی، شجاعت و مردانگی، صبر و شکیبایی، به همین خاطر ماندگار است. عاشورا ابر رسانه‌ای است که بر مبنای یک شکست همیشه پیروز، برخلاف معیارهای تاریخی شکل گرفته است که با اهدای جان و خون ماندگار شد. ابر رسانه‌ای که تمام خوبی‌ها را به تقابل تمام بدی‌ها فراخواند، با مظلومیت، تشنگی و غربت جاودان ماند و پیام آن الهام بخش آزادگان عالم گردید که هر سال تکرار و یادآوری می‌شود. آری، عاشورا یک ابر رسانه ساری، جاری و پویا در طول قرون و اعصار می‌باشد.*

منابع

۱. اعرابی، نادره، انتقال ارزشی از طریق تلویزیون ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه بهشتی، ۱۳۷۲.
۲. دادگران، سید محمد، مبانی ارتباط جمعی، تهران، نشر مروارید و فیروزه، چاپ هشتم، ۱۳۸۴.
۳. سنگری، محمدرضا - تقریرات جلسات هفتگی رابیان کربلا دانشگاه امام صادق (ع) ۱۳۸۵.
۴. سورین، ورنر جیمز تانکار، نظریه‌های ارتباط جمعی، ترجمه علیرضا دهقان، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۵. عزیزی، عباس، کتاب دیجیتالی امام حسین (ع) از زبان شهید مطهری (ره).
۶. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۸۱، چاپ هشتم.
۷. مک کوئیل، دنیس، درآمدی بر نظریه‌های ارتباطات جمعی، ترجمه پرویز اجاللی، تهران، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۸. ویژه، مسعود، جزوه درس رسانه‌شناسی، دانشگاه جامع علمی کاربردی استان همدان، ۱۳۹۵.
۹. هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، کتاب دیجیتالی درسی که حسین (ع) به انسان‌ها آموخت.
۱۰. یوسفی، نریمان، شکاف بین نسل‌ها، بررسی نظری و تجربی، تهران، نشر پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.

پی‌نوشت

۱. سنگری، محمدرضا، تقریرات جلسات هفتگی رابیان کربلا دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، سال ۱۳۸۵.
۲. دادگران، سید محمد، مبانی ارتباط جمعی، تهران، نشر مروارید و فیروزه، چاپ هشتم، سال ۱۳۸۴.
۳. Harold Lasswell.
۴. Charles Wright.
۵. همان، ص ۱۰۸.
۶. سورین، ورنر جیمز تانکار، نظریه‌های ارتباط جمعی، ترجمه علیرضا دهقان، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۴۵۲.
۷. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۸۱، چاپ هشتم، ص ۷۰.
۸. همان، ص ۴۷۹.
۹. Haybart.
۱۰. اعرابی، نادره، انتقال ارزشی از طریق تلویزیون ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه بهشتی، ۱۳۷۲، ص ۲۲.
۱۱. ویژه، مسعود، جزوه درس رسانه‌شناسی، دانشگاه جامع علمی کاربردی استان همدان، ۱۳۹۵.
۱۲. عزیزی، عباس، کتاب دیجیتالی امام حسین (ع) از زبان شهید مطهری، ص ۲۹۴.
۱۳. همان، ص ۲۹۵.
۱۴. همان، ص ۲۹۶.
۱۵. Sir Frederick James.
۱۶. هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، کتاب دیجیتالی درسی که حسین (ع) به انسان‌ها آموخت ص ۲۶۶.
۱۷. Thomas Masaryk.
۱۸. همان، ص ۲۷۲.
۱۹. Dr. Joseph.
۲۰. همان، ص ۲۷۴.

قیام امام حسین، یک حماسه اسطوره‌ای

عصاره فضیلت و اسوه‌های اخلاق در یاران سیدالشهداء

دکتر سمانه مهرپرور



بزرگوار مرکز تحقیقات صدا و سیما و دکتری علوم ارتباطات

دگردیسی و یا فراموشی اسطوره‌ها تسهیل می‌کند. با این وجود، اسطوره واجد ویژگی دیگری است که مانع از فراموشی آن می‌شود. شفاف‌ترین و درخشان‌ترین کاربرد اسطوره‌ها نمونه و الگو بودن آن‌هاست. پیروان دین اسلام نیز همچون معتقدان سایر ادیان الهی، پیامبر و امامانش را اسطوره‌های قهرمانی ترسیم می‌کنند که در مبارزه با ظلم و فساد، رشادت‌ها کرده و به الگویی برای آیندگان مبدل شدند؛ لذا امری قدسی محسوب می‌شود. مشهودترین و حماسه‌آفرین‌ترین واقعه دین اسلام، قیام عاشورا است که قهرمانان آن همواره در عصرها زبان‌زد مسلمانان بوده‌اند و مانند گنجینه‌ای گهرین در اختیار نسل‌های بعدی قرار گرفته است. در ظاهر امر، اسطوره نوعی خیال و افسانه معنا می‌گیرد؛ اما به واقع اسطوره از داستان و قصه جداست. اسطوره امری است قدسی که منطبق بر رویدادی حماسی، نمود حقیقی یافته و در میان مردمان شهرت می‌گیرد. اسطوره به صریح‌ترین بیان به مخاطبش می‌فهماند که در این جهان پست که جایگاه جهل و بی‌وفایی و حوزه حاکمیت نااهلان است، نه تنها این ارزش‌های عالی درک نمی‌شوند، بلکه تمایل به قساوت و ظلم بسیار زیاد است؛ همچون اژدهایی که وقتی یک سرش را قطع می‌کنند، هفت سر از جای آن می‌روید، وقتی یک تن از سپاه ستمکاران کشته می‌شود ده‌ها تن جای او را می‌گیرند. گاهی مراد از اسطوره داستانی توهیمی و افسانه‌ای است که در عین حال، خارق‌العاده نیز به نظر می‌رسد؛ گاهی مراد از اسطوره نه تنها داستانی خارق‌العاده نیست، بلکه یک رخداد حقیقتی و اتفاق افتاده است که بیانگر یک واقعه تاریخی است که در گذشته دور یا نزدیک رخ داده است. از طرفی معنی حقیقی آن در ظاهر الفاظش نهفته نیست و آن را باید در قالب یکی از معانی مجازی، استعاری، تمثیلی، رمزی و کنایی جست. شاید اسطوره را بتوان در کهن‌الگوی قهرمان که جوزف کمبل آن

در فرهنگ هر قوم، ملت، دین و آیینی مقدساتی وجود دارد که آن را همچون اسطوره، نسل به نسل به آیندگان منتقل می‌کنند. اسطوره در نهاد جمعی هر ملتی وجود دارد و از مهم‌ترین اجزای فرهنگی آن ملت است و پیش و بیش از آنکه اندیشیده و بیان شده باشد، احساس و زیسته شده است. اسطوره حرکت یا کلامی از حقیقت انسان است، همانند پرتو خورشید یا هوایی که تنفس می‌کنیم، تنها به طور غیرمستقیم خود را می‌نمایاند و هرکس باید تلاش کند تا حضور آن را بر بنیاد اندیشه خویش کشف کند. اسطوره نه تنها خود آگاه، بلکه ناخودآگاه ما را نیز در برمی‌گیرد و حقیقت ماست، حقیقتی که می‌تواند سرنوشت ساز باشد. نمی‌توان از تأثیر مذاهب دینی بر اسطوره غافل ماند. نهاد مذهب در طول زمان با حذف و یا تغییر برخی از نمادهای خرافی، در جهت تحکیم پایه‌های مذهب راه را برای تغییر،



را مطرح ساخته، تعبیر کرد. در این مفهوم قهرمان از قدیمی‌ترین کهن الگوهایی است که همواره از مباحث اصلی الگوهای کهن بوده است. قهرمان در نقش یک منجی و فدایی ظاهر می‌شود و معمولاً سفری طولانی را آغاز می‌کند که طی آن باید وظایف سنگینی را به انجام برساند. وی یک سلسله ریاضت، رنج و شکنجه را تحمل می‌کند تا از مرحله خامی و بی‌خبری به مرحله بلوغ و کمال دست یابد. بر طبق این نظر، قیام حسین بن علی «علیه السلام» یکی از ماندگارترین و مؤثرترین وقایع تاریخ اسلام است که به‌ویژه در فرهنگ تشیع از پایه بسیار والایی برخوردار است، بدان سبب که جهت‌گیری تشیع پیش و پس از واقعه عاشورا به‌طور فزاینده‌ای دگرگون شد. بنابراین مبنا سفر امام حسین (ع) از عزم ایشان برای سفر به کربلا و نیمه‌کار گذاشتن اعمال حج واجب آغاز می‌شود. ایشان در پی نامه‌های مکرر به قوم ظالمین و بی‌پاسخ ماندن آن، سفر قهرمانی‌شان را به همراه یاران وفادارش آغاز می‌کند. در اسطوره‌شناسی، قهرمان اغلب فردی است که تبار الهی دارد و از نعمت شجاعت و قدرت فوق‌العاده برخوردار است و به خاطر دل‌آوری‌های متهورانه‌اش ستوده می‌شود و خداوند او را به زمین فرستاده تا نقش مهمی در سعادت و کمال انسان ایفا کند. قهرمانان انتزاع‌های شخصیتی هستند که آرمان‌های انسانی برجسته حقیقت، عدالت، انصاف، قدرت اخلاقی، و غیره را برای تحسین همگان شکل می‌دهند. در سفر قهرمان تقابل خیر و شر اهمیت بسزایی دارد. از این رو که قهرمان برای خیرخواهی و دفع شر به نزاع با دشمن می‌پردازد. در حقیقت طلب خیر، امری کلیدی و مهم در سفر قهرمان نمود دارد. در بن‌مایه مفهوم خیر است که قهرمان و ضدقهرمان از یکدیگر تفکیک می‌شوند. در واقعه کربلا نیز تقابل خیر و شر مشهود است. در صحرای

نینوا سپاه خیر در برابر گستره انبوه سپاه شر و تا کمر مسلح ایستاده و آماده‌اند. به شکل بارز، آن‌ها که در سپاه حضرت امام حسین (ع) قرار دارند، یاران و همراهان ابرقهرمان محسوب می‌شوند که به تدریج به شهادت رسیده و میدان را برای قهرمان اسطوره‌ای باز می‌کنند. ابرقهرمان عصاره فضیلت و اسوه‌های اخلاق است و رفتار و گفتار و پندارش، خیر و خیرخواهی برای تمام بشریت است؛ لذا قهرمان میدان نینوا تنها به مردم خود تعلق ندارد، بلکه عالم‌گیر است. او پرهیزگار، مهربان، امانت‌دار و در یک کلام جوانمرد است؛ اما آن سوی میدان افرادی ایستاده‌اند که دوشادوش شیطان و مقابل این قوای خیر صف بسته‌اند، به شکل بارز شرورند و شخصیت‌شان فاقد عناصر اخلاقی است. آن‌ها آلوده، بدسگال، پیمان‌شکن و در یک کلام ناجوانمرد هستند. با این دید، عاشورا در بستر باورهای اسلامی و ایرانی نمود اسطوره‌سازی و قهرمان‌پروری

ابرقهرمان صحرای کربلاست.

می‌توان شخصیت ایشان را در درجهٔ یک قدیس اخلاقی نامید و در عین حال او را در ترویج و الگوسازی رویکرد اخلاقی قهرمان مبارزه برای اخلاق یافت. باید گفت به لحاظ اخلاقی وقتی کسی به درجهٔ اسطوره‌گی یا امر قدسی می‌رسد که دلبستگی به دنیا نتواند مانع راه وی شود و وقتی قهرمان شمرده می‌شود که هراس نتواند سد راه وی گردد. قهرمان در معنای اول کسی است که علایق و وابستگی‌هایش که مانع انجام وظیفه اخلاقی می‌شود، مخل تصمیم او به زعم تمام مشکلات و مصائبی که در اثر آن‌ها بر سر راهش قرار می‌گیرد، نشود.

در صحرای نینوا سپاه خیر در برابر گستره انبوه سپاه شر و تا کمر مسلح ایستاده و آماده‌اند. به شکل بارز، آن‌ها که در سپاه حضرت امام حسین (ع) قرار دارند، یاران و همراهان ابرقهرمان محسوب می‌شوند که به تدریج به شهادت رسیده و میدان را برای قهرمان اسطوره‌ای باز می‌کنند. ابرقهرمان عصاره فضیلت و اسوه‌های اخلاق است و رفتار و گفتار و پندارش، خیر و خیرخواهی برای تمام بشریت است.

وقتی حضرت از مکه به قصد کوفه عازم می‌شود، می‌فرماید: «من برای احیای امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن دین جدم قیام می‌کنم»، بنابراین با یک کنترل و عزم درونی کاری می‌کند که این حس آرام آرام از بین برود تا مانع از اخلاقی زیستن او نشود و ذره‌ای ترس و تردید به دل خود راه نمی‌دهد. پس از ترکیه خود رهسپار می‌شود و علاوه بر پاک‌سازی نفسش، مرید دیگران نیز می‌شود و آنان را به سوی خیر و درستکاری ترغیب می‌کند. به عبارتی دیگران را رهنمود و هدایت می‌کند و خود نیز برای نجات مردمش از جان و خانواده‌اش می‌گذرد. این مرحله؛ یعنی کنده شدن قهرمان از امیال زمینی و رجوع به سعادت اخروی که در سفر امام حسین (ع) به درستی مشهود است. بنابراین اباعبدالله (ع) تک اسطورهٔ سفر قهرمان است که جان‌افکنی و گذشتن از جان و مال فلسفه ذاتی ابرقهرمان تک اسطوره‌ای است. به بیانی قهرمان خود را برای هدفش فدا می‌کند و در این راه از مال و خانواده‌اش نیز می‌گذرد. همان‌طور که امام حسین (ع) از فرزند شش ماهه‌اش گذشت و او را مقابل شمشیر شراقت قرار داد تا دادخواهی و خیرخواهی را به منصهٔ ظهور برساند و بعد از اصابت تیر به گلوی این طفل، حضرت خون‌های فرزند شیرخواره‌اش را به آسمان می‌پاشد و می‌گوید خدایا این قربانی را از ما قبول کن. در حقیقت آیین قربانی، یکی از کهن‌ترین آیین‌های سفر قهرمان است. در اساطیر ایران نیز قربانی کردن، با کهن‌ترین افسانه‌ها در آمیخته است. این مسأله را می‌توان در داستان رستم و سهراب مشاهده کرد. از این رو قربانی کردن همواره زمینه‌ساز برکت گرفتن و شکوفایی بوده و هست. قربانی

است که قهرمان آن مراحل الوهیت را گام به گام پیموده تا به ابراسطوره مبدل شده است.

عزیمت به قهرمانی و نماد اسطوره‌گی

ریشهٔ واقعهٔ کربلا و منش قهرمانی امام حسین (ع) را باید در امامت و خلافت پدرش امیرالمومنین علی «علیه السلام» جست. علی (ع) نماد قهرمانی که نه، خود قهرمان است. او به قهرمانی کالبد می‌پوشاند و در زیر تیغ بی‌دریغ مصلحت‌اندیشی و فرصت‌طلبی قربانی می‌شود و پس از قبول بیست و پنج سال سکوت، پس از ابوبکر و عمر و در آخر عثمان به خلافت می‌رسد. سکوت ایشان نیز نشانهٔ قهرمانی است؛ زیرا شرایط را برای سفر قهرمانانه خود آماده می‌کند. در دوران حکومت مولای متقیان بارها شاهد نمادها و نشانه‌های قهرمانی و وجوه اسطوره‌ای علی بن ابی‌طالب (ع) هستیم. در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان این تمثال قالب واقعیت می‌گیرد و سفر قهرمانانه آن امام معصوم را به سرمنزل مقصود می‌رساند. تفاوت سیمای قهرمانانه علی (ع) با کهن‌الگوی قهرمان در گزینه پیر و مرشد است. علی (ع) در دو نقش جاگیری می‌کند، مرشدی برای سایر قهرمانان میدان و در نقش ابرقهرمان؛ لذا حضرت علی (ع) یک ابراسطوره و ابرقهرمان است. این سلوک در قیام عاشورا نیز مشهود است. آنجا که امام حسین (ع) الگوی سایر جوانمردان جبهه جنگ و خود نیز

کردن، خشکی و خشکسالی را برطرف کرده و سبزی و خرمی را به بار می‌آورد. به علاوه سنت قربانی کردن، فراتر از یک آیین کهن ایرانی، بلکه آیینی بشری است و اگرچه در نخستین آیین‌های ایرانی نیز حضور دارد؛ اما این حضور محدود به فرهنگ کهن ایرانی نیست، بلکه در همه آیین‌ها و ادیان دیگر هم به چشم می‌آید. از این منظر می‌توان از قربانی کردن، به عنوان الگوی کهن آموزش‌خواهی و برکت‌طلبی یاد کرد که تا امروز نیز ادامه دارد. در فرهنگ ایرانی و اسلامی نیز از امام حسین (ع) به عنوان قربانی یاد می‌شود؛ قربانی‌ای که با نثار خون خود و فرزندان و یارانش، درخت دینداری و خداباوری را اصلاح کرده و رشد داده است و بر این اساس اطلاق لقب ذبیح‌الله به امام حسین (ع) از آیین کهن قربانی کردن برگرفته شده است و ریشه در باورها و مناسک ادیان ابراهیمی، به ویژه باورهای اسلامی و فرهنگ عرفانی برگرفته از آن دارد.

علی (ع) نماد قهرمانی که نه، خود قهرمان است. او به قهرمانی کالبد می‌پوشاند و در زیر تیغ بی‌دریغ مصلحت‌اندیشی و فرصت‌طلبی قربانی می‌شود و پس از قبول بیست و پنج سال سکوت، پس از ابوبکر و عمر و در آخر عثمان به خلافت می‌رسد.

افزون بر قدیس بودن، می‌توان امام حسین (ع) را قهرمانی شناخت که در مبارزه‌ای نابرابر، با استقامت بر باورهای اخلاقی در میدانی که حتی روزنه‌ای از امید برای پیروزی نمانده است، می‌کوشد تا رفتاری اخلاق‌گرایانه را در میدان عمل بروز دهد و از این‌رو نه صرفاً با غلبه بر خوف، بلکه با نادیده انگاشتن هراس حتی حریفان و بلکه جامعه دوران خود را دعوت به بازگشت به اخلاق می‌کند. مبارزه ایشان را می‌توان مبارزه‌ای برای ترویج اخلاق در مقابل بی‌اخلاقی شناخت؛ هرچند دیدن رفتار عادلانه در مقابل خصم، نشان‌دهنده مظلومیت امام حسین (ع) است؛ اما در عین حال این باور را ایجاد می‌کند که حتی در برابر توحش و جنایت پیشگی نیز می‌توان رفتاری مبتنی بر فهم و ارزش‌های اخلاقی بروز داد.

ماورای زمان و مکان

در باور ما ایرانی‌ها واقعه عاشورا رخدادی است که شکلی از آن، هر روز پیش روی هر کدام از ما رخ می‌دهد و ما را وادار می‌دارد تا در یک سوی این نبرد دائمی بایستیم. جمله معروف «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» نشان‌دهنده همین باور است. برای ما هر روز، روز عاشورا است و هر جای زمین، زمین کربلاست و این ماییم که انتخاب می‌کنیم تا در رخدادهایی که پیش روی مان قرار می‌گیرد، در کدام سوی این نبرد ازلی و ابدی بایستیم؛ زنده بمانیم و با ننگ، زندگی کنیم و یا به

شهادت برسیم و حیات حقیقی را تجربه کنیم. به طور کلی قیام عاشورا قیامی فرا ملی و فرا قومیتی است و امام حسین (ع) تک اسطوره‌ای جهانی و بدون مرز، فراتر از زمان و مکان است و به قبیله و قوم خاصی اختصاص ندارد. این مسئله مهم در قیام‌های فرا ملی و فرا قومیتی که علیه خونخواهی ایشان به جریان می‌افتد، نمود بیشتری می‌یابد. امام حسین (ع) متعلق به ملت‌هایی است که ایشان را بخشی از امری قدسی و آیینی خود می‌دانند. مردمان سرزمین‌های اسلامی در قیام مختار با یکدیگر متحد شده و علیه خونخواهی قهرمان اسطوره‌ای خود قیام می‌کنند. بر این مبنا ایشان اسطوره‌ای است که حامل اندیشه‌ای بزرگ و ایمانی سترگ است و می‌تواند در هر زمان و مکانی نوید برآمدن صبحی صادق در افق آزادی باشد. اسطوره‌ها این قابلیت را دارند که در هر زمان و مکان بازسازی و بازخوانی شوند. جامعه امروز ما نیازمند اسطوره‌ای به نام حسین بن علی است که برای احیای تقدسات دین اسلام برخیزد و جان خود و عزیزانش را فدای آزادی و ایمان کند. آنانکه برای آزادی از قیود ستم تلاش می‌کنند با الهام به سفر قهرمان بزرگ صحرای نینوا، همواره به مقصدی روشن رسیده‌اند. همان‌طور که در هشت سال دفاع مقدس در عملیات‌های مختلف میدان‌های جهاد، با تأسی به خصوصیات تک اسطوره کربلای حسینی، این سفر به سرانجام سعادت بخش و کمال‌آفرین نائل شد.*



بررسی ابعاد شخصیتی سیدالشهداء در الگوپذیری انسان مدرن

علی خلیفیان



کارشناسی ارشد برنامهریزی فرهنگی دانشگاه علوم و تحقیقات

توسعه یافته امروزی است. تعمق بر تیپولوژی قیام و حرکت جهادی امام حسین به عنوان وارث آدمیان، وارث اندیشه و ناشر تعمق در جامعه دانایی این نکته را گوشزد می کند که ایشان جز در مسیر تعالی و سعادت گامی دیگر برنداشته است. تلاقی مفاهیمی که در کردار و اندیشه مولای آزاده وجود دارد، امر به معروف، نهی از منکر، اقامه عدالت و دفاع از آزادی است که تمثال آن به درستی در جمله «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید» نمود دارد که این جمله با مبانی خردگرایی و عقلانیت دنیای مدرنیته امروزی همگام و هماهنگ است. هرچند تبیین این جمله گران بها با مسیری که مدرنیته در آغاز و در عصر حاضر طی کرده، نیازمند بازسازی و بازبینی است؛ اما در اصل ماجرا همان بستری را تضمین می کند که انسان مدرن در جستجوی آن، راه های پر پیچ و خمی را پیموده است. هرچند

امام حسین (علیه السلام) نماد عقلانیت و منطق است. نماد انسانی وارسته که شایسته ترین تصمیم را می گیرد و در گذر انتخاب ها، والاترین گزینه را برمیگزیند. مبارزه علیه ظلم و دستیابی به آزادی و دارا بودن خصیصه آزادانه زیستن و تأکید و اصرار بر آن مهم ترین وجه مشترک امام حسین با مبانی مدرنیته در جهان

مدرنیته در ادامه مسیر به نقض سنت‌ها و اعتقادات و جدال با جامعه‌شناسی دین می‌پردازد و در میدان ستیز با دین، باورهای تنیدی را نشر می‌دهد؛ اما در نهایت همان مسیری را طی می‌کند که نقطه عطف آن در واقعه عاشورا نیز قابل لمس است.

در ارتباط با ویژگی‌های جامعه مدرن پیروان روشنگری عقلانیت و خردگرایی را مهم‌ترین عامل بیان داشته‌اند. چنانچه ماکس وبر عقلانیت را عقلانیت ابزاری می‌داند؛ عقلانیتی که بی‌اعتمادی به سنت‌ها، بی‌اعتمادی نسبت به شرایع آسمانی در جامعه‌سازی، اعتقاد به خودبسندگی انسان، اعتقاد به خودبسندگی عقل و اعتقاد به نقش ابزاری عقل از مهم‌ترین خصوصیات آن شمرده می‌شود. مسأله‌ای که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که از یک سو مطابق با اعتقاد پیروان روشنگری، دین باید حداقل از عرصه حیات اجتماعی کنار برود و از طرف دیگر پس از سلطه یک دوران طولانی عقلانیت، گرایش شدید به سمت دین در جامعه مدرن دیده می‌شود. بنابراین نوعی تضاد و سردرگمی در مبانی مدرنیته و انسان مدرن به چشم می‌خورد که از یک طرف دین را نقد و از طرفی آن را زمینه‌ای برای دانایی و مدرنیته می‌داند. موریس باربیه، معتقد است رشد فزاینده احساسات دینی و جستجوی امری معنوی در میان جوانان، و الزام آنان به دیانت و الگوهای سیاسی و رشد فزاینده امر دینی در مسائل سیاسی و اجتماعی در خارج از اروپا مهم‌ترین مسائلی هستند که از رونق یافتن مجدد دین در زمان حاضر حکایت دارد. به هر تقدیر مدرنیته در آغاز راه با دین در تضاد است و آن را بخشی از مبارزات خود قرار می‌دهد. نتیجه این باورهای ضددینی به محاسبه‌گرایی، ابزاری شدن، عافیت‌طلبگی، روزمرگی، انحطاط معنویت و امر متعالی، نهیلیسم، بی‌خانمانی، غفلت از هستی و مانند این بحران‌ها ختم شد که انسان مدرن را به موجود بی‌اصل و بی‌بنیاد، بی‌معنا و بی‌هدف تبدیل کرد. ماحصل این وضعیت است که بعدها بسیاری به دنبال چاره افتادند و بهترین راه نجات بشر را برگشتن به دامن دین عنوان کردند.

نزاع مدرنیته با دین

روشنگران مدرنیته مدعی‌اند بشر با اعتماد به عقل و بدون دین می‌تواند زندگیش را سامان دهند، از این رو بُعد روحی و معنوی انسان را نادیده انگاشتند و دین را ابزار زندگی مادی و جسمانی و نیازهای متغیر انسان دانستند و در نتیجه در پی رشد ابزار مدرن، ایده بی‌نیازی از دین را مطرح نمودند. درحالی که نه انسان، منحصر به بعد جسمانی است و نه دین، ابزار تأمین نیازهای جسمانی انسان، بلکه دین در قدم نخست برای تأمین نیازهای معنوی و روحی انسان است. از

نظر اسلام، سعادت دنیوی و اخروی، جز از طریق دعوت و گرویدن به توحید ناب، حاصل نمی‌شود. بنابراین، هدف غایی دین، ساختن زندگی معقول است و هدف ابتدایی مدرنیته حیات طبیعی بود و دین و سایر ارزش‌ها را ابزاری برای زندگی دنیوی در نظر گرفته است. در حماسه عاشورا هدف غایی امام حسین سعادت اخروی و مبارزه با ظلم بوده است. از این رو با رها کردن زندگی دنیوی، سعادت ابدی را هدف قرار می‌دهد. مسأله‌ای که در مدرنیته اولیه جایگاهی ندارد. پس از تحقق یافتن روشنگری که ادعا می‌کرد که دیگر عصر دین به پایان رسیده است؛ زیرا دین مربوط به دوران کودکی و صغارت بشر است؛ ولی بعد از مدتی سلطه عقلانیت و کنار رفتن دین از عرصه حیات انسانی، مجدداً دین در حال برگشت به متن زندگی انسان‌هاست. این برگشت مجدد، نشانه ضعف و ناتوانی عقلانیت مدرن است. عقلانیت مدرن، نه تنها قدرت پاسخگویی به نیازهای اساسی و بنیادی انسان را نداشته، بلکه در سطح فردی و اجتماعی، بحران‌هایی را به وجود آورد که بشر را به شدت تشنه دین کرد. پس از انحلال انسان مدرن و دور ماندن از اخلاقیات در میانه راه و به تدریج به این باور می‌رسد که دین یکی از زمینه‌های پیشرفت و دستیابی به نشانه‌های مدرنی شدن و توسعه‌یافتگی است.

بازگشت مدرنیته به آغوش دین

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های پیام عاشورا

اسلامی دید، هم متفکران و رهبران انقلاب، هم امام خمینی رحمه الله علیه و دیگران بر این نکته تأکید داشتند. براین اساس نه فقط شیعیان و مسلمانان، بلکه پیروان و رهبران ادیان و گروه‌های سیاسی مختلف، به ظرفیت‌های حرکت تاریخی امام حسین اشاره و تأکید داشتند.

در حماسه عاشورا هدف غایی امام حسین سعادت اخروی و مبارزه با ظلم بوده است. از این رو با رها کردن زندگی دنیوی، سعادت ابدی را هدف قرار می‌دهد. مسأله‌ای که در مدرنیته اولیه جایگاهی ندارد.

حرکت امام حسین سرشار از پیام‌های فردی و اجتماعی است که افراد، گروه‌ها و جریان‌های مدرنیته بارها در آن تعمق و به آن اعتراف کرده‌اند. پیام عاشورا و امام حسین ترویج صلح طلبی، عدالت، مبارزه با ظلم، آزادی و رد ظالم است که می‌توان این پیام را مؤثرترین دغدغه‌های بشر دانست که به آن محتاج است که ثمره این پیام‌ها، جلب و جذب افراد، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی مختلف در طول تاریخ شده است و چه بسیار قیام‌ها، تلاش‌ها و استقامت‌هایی که به برکت امام حسین شکل گرفته است. به جرأت می‌توان مهم‌ترین پیام عاشورا برای انسان مدرن امروز را رویکرد فرامذهبی و الهام بخشی قیام عاشورا برای تمام بشریت دانست. چنان که در متفکران و اندیشمندان در دو سده اخیر با مخاطرات نظام‌های استبدادی مواجه شده‌اند که حتی در بسیاری موارد منجر به ناکامی جوامع انسانی و اجتماعی شده است که در این بین، تأکید بر ابعاد، اهداف و رویکردهای نهضت عاشورا می‌تواند مبانی نظری برون رفت از این چالش‌ها را فراهم آورد. حرکت امام حسین سرشار از پیام‌های فردی و اجتماعی است که افراد، گروه‌ها و جریان‌های مختلف را تحت تأثیر قرار داده است.

به علاوه در این بین امام حسین با سیره و سنت خود، تحولات اجتماعی را در طول تاریخ رقم زدند که کل بشریت به گستره تاریخی و جغرافیایی عظیمی، از این منبع تغذیه می‌کنند و الهام می‌گیرند. مهم‌ترین ویژگی اجتماعی امام حسین «تقوای اجتماعی» است؛ به این معنا که علاوه بر اهتمام به ابعاد فردی زندگی، به نیازها و ضرورت‌های امت اسلامی نیز تأکید داشت و در یک کلمه «مراقبت جامعه اسلامی» را وجهه همت خود قرار داد و حفظ و نگهداری جامعه از سقوط و تزلزل را وظیفه خود می‌دانستند. امری که در مبانی جامعه‌شناسی مدرنیته بدان توجه نداشت و انسان را صرفاً در جهت منفعت‌های فردی و نه اجتماعی ترغیب می‌کرد. بر این مبنا مهم‌ترین بُعدی که انسان مدرن باید از شخصیت سالار کربلا الگو بگیرد این است که نه تنها انسان نباید به جامعه و محیط اجتماعی خود بی‌تفاوت باشد، بلکه در موارد ضرورت باید جامعه را در اولویت قرار دهد.

و شخص امام حسین این است که ائمه «علیهم السلام» و عاشورا را به عنوان الگویی عملی برای زندگی انسان معرفی می‌کند. امام حسین و نهضت عاشورا از آغاز تا انجام، مجموعه‌ای از الگوهای ارزشمند در فضایل اخلاقی، عبادی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی را در خود جای داده و می‌تواند هر فضیلت جویی را سیراب کند؛ نه تنها هر فضیلت جو، بلکه هر انسانی با هر کیش و آیین را تحت تأثیر قرار دهد، به عنوان مثال گاندی که بر دین هندو معتقد است، بر این باور بود: «من زندگی امام حسین را به دقت خوانده و توجه کافی به صفحات کربلا کردم و بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز باشد، بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند.» همچنین رهبر بزرگ پاکستان، محمدعلی جناح نیز تأکید داشت که «هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود؛ لذا نباید عملکرد مسلمانان به گونه‌ای باشد که از الگو قرار دادن عاشورا و امام حسین غفلت ورزند و دیگران پیشی بگیرند.» ملاحظه می‌شود که این الگوبرداری برای آزادانه زیستن، همان مبانی اولیه مدرنیته است که انسان‌های آزادی‌خواه را به سوی خود جذب کرده است و نشان از مدیریت والای امام حسین (ع) در این زمینه دارد. بنابراین تأثیر اجتماعی قیام عاشورا را می‌توان در بسیاری از نهضت‌های تحول‌خواهانه و آزادی‌خواهانه عالم مشاهده کرد، که شاید عالی‌ترین نمونه آن را بتوان در جریان انقلاب

عقلانیت؛ وجه مشترک مدرنیته و قیام عاشورا

عقلانیت مهم‌ترین عنصر نظریات مدرنیته است. البته عقلانیت در مدرنیته ابزاری است و صرفاً به دنبال تأمین نیازهای مادی انسان است و به شدت از خواسته‌های انسانی تبعیت می‌کند. جوامع خواهان مدرنیته به جهت نبود نظام قانونی عام و فراگیر، دچار انحطاط اخلاقی و فساد بشر شده و ظلم‌ها و جنگ‌های خانمان‌برانداز شدیدی را علیه یکدیگر به وجود آوردند. سلطه عقلانیت مدرن، آن قدر زندگی را برای انسان دشوار کرد که ماکس وبر از این وضعیت به «قفس آهنین» تعبیر کرد. پیروان مکتب انتقادی نیز با استناد به نبود ارزش‌های انسانی، عدالت، صلح و شادمانی و افزایش ظلم و جور در جامعه مدرن، توانایی عقلانیت مدرن را شدیداً زیر سؤال برده و معتقدند به رغم عقلانیت ظاهری زندگی مدرن، جهان جدید سرشار از عدم عقلانیت است. این مکتب از وضعیت جهان مدرن به «عدم عقلانیت عقلانیت» تعبیر می‌کند؛ اما عقلانیت در مکتب حسینی معنا و مفهوم دیگری دارد. در بستر عقلانیت هدف از قیام عاشورا کارگیری مناسب‌ترین و معقول‌ترین روش‌ها و ابزارهاست و نشان‌دهنده پیوند منطقی نتیجه و وظیفه در کلیت این نهضت است.

امام حسین و نهضت عاشورا از آغاز تا انجام، مجموعه‌ای از الگوهای ارزشمند در فضایل اخلاقی، عبادی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی را در خود جای داده و می‌تواند هر فضیلت جویی را سیراب کند؛ نه تنها هر فضیلت جو، بلکه هر انسانی با هر کیش و آیین را تحت تأثیر قرار دهد.

این امر در مراحل مهم این نهضت همچون مواجهه امام حسین با حاکم مدینه، وصیت او به برادرش محمد بن حنفیه، نامه‌های او به مردم بصره و کوفه، مواجهه امام با سپاه حر و خطبه‌هایش در روز عاشورا مشهود است. از ویژگی‌های مهم عقلانیت گفتاری امام تأکید بر اهداف اصلی قیام، به ویژه تحقق عدالت و آزادی، رفع ظلم و امر به معروف و نهی از منکر است. همچنین عقلانیت قیام امام حسین در تأکید بر وظایف دینی اصیل اوست که نتایج آن ممکن است در کوتاه مدت یا دراز مدت به ثمر بنشینند، که این امر مبین پیوند منطقی نتایج و اهداف در نهضت عاشورا است. بنابراین عقلانیت تنها به عنوان واژه‌ای مشترک در نظریات مدرنیته و حماسه عاشورا است؛ اما معنا و هدف تناقض‌های شدیدی را دنبال می‌کند. به این معنا که عقلانیت انسان مدرن به انحلال وی منجر شده است در حالی که عقلانیت در قیام عاشورا به آزادی و سعادت انسان ختم می‌شود.

نقش عقلانیت در گفتار و رفتار امام حسین در نهضت عاشورا هم مبتنی بر

نتیجه بود و هم بر وظیفه دینی ایشان. همچنین عقلانیت ایشان در برگزیده جایگاه شایسته سه متغیر مهم هدف، روش و ابزارهای به کار گرفته شده در یک نهضت دینی است. درباره عقلانیت ناظر به نتیجه و وظیفه می‌توان گفت که امام حسین علاوه بر اینکه به نتایج زمان قیام نظر داشت، به نتایج پایدار بعدی که این قیام منشأ ظهور آن بود، نیز اندیشیده بود. از نتایج مهم زمان قیام، آشکار کردن فساد و عدم مشروعیت حکومت بنی امیه و دمیدن روح تعهد در مردم خفته آن زمان بود، طوری که در اثر بیداری دینی شیعیان و قیام‌های مهم انتقام از واقعه عاشورا توسط خون‌خواهان، دستگاه حکومت اموی تضعیف و در نهایت از هم پاشیده شد. بدیهی است که عقلانیت بنیادین نهفته در حرکت آغازین چنان در آن مشهود است که در سایر گام‌ها و حتی در قیام‌های انتقام‌جویان خون‌ابا عبدالله نیز مشاهده می‌شود؛ لذا ابعاد شخصیتی امام حسین تا آنجا که توسط محققان دینی مطالعه و بیان شده است، رهیافتی برای تعالی انسان مدرن است. مهم‌ترین خصیصه آن نیز اصل عقلانیت و آزادانه زیستن است. همان‌طور که مدرنیته نیز بر این دو اصل تأکید داشته و دارد، این دو عنصر مهم زمینه‌ساز پیشرفت و سعادت انسان در تمام اعصار خواهد بود که امید است به درستی درک و شناخته شود و در زمره ارزش‌های کسب شده، سرمشق رفتارها و کنش‌های انسان معاصر قرار گیرد.*



شکوفایی عقل و اوج عقلا نیت در نهضت امام حسین (ع)

مواجهه‌ی امام حسین با قشری‌گری و ظاهرینی

سیاسی داشته باشد؛ زیرا چنین تفکری جهان را فقط در بعد تعلیم و تهذیب، شایسته‌ی رهبری می‌شناسد و نه در ابعاد دیگر؛ ولی حق این است که دین، برای اصلاح همه شؤون مردم است و انبیا از طرف خدای سبحان دین الهی را آورده‌اند تا امور زندگی عامه مردم در دنیا و آخرت اصلاح شود و نیز قیام امامان که حافظان همان دین هستند و نهضت علمای عادل که وارثان همان امامند، همگی برای اصلاح تمام شؤون مردم است و این همان قیام سیاسی است. اصلاح امور امت بدون مبارزه‌ی فراگیر میسر نیست؛ زیرا دیگر اندیشان چندان به رهبران الهی توجه ندارند؛ اما وقتی که بحث از مسائل ذهنی به عینیت منتقل می‌شود؛ شریعت اسلام، مانع تهاجم بیگانگان به حریم آیین خود می‌گردد و جلوی اعمال غرایز سرکش و لگام گسیخته را می‌گیرد؛ از این رو ممکن نیست طاغوتیان خودکامه علیه نهضت انبیای غمخوار امام حسین که میزان حق و

ملیحه خواجه‌ای

مدرس، پژوهشگر و نویسنده علوم انسانی - اسلامی



نهضت امام حسین (علیه السلام) اوج شکوفایی عقل در اسلام بود و از آنجا که اسلام، دینی جامع و فراگیر است؛ از این رو قیام آن حضرت برای اصلاح همه جانبه‌ی امت در همه اعصار بود. همان طور که سیره جد و پدر بزرگوار ایشان نیز همین بود.

اگر تفکر کسی جدایی دین از سیاست باشد، نمی‌تواند بپذیرد رهبر دینی، قیامی

باطل هستند، بی تفاوت باشند. قیام سالار شهیدان به دنبال قیام انبیای گذشته، به مردم جهان می‌فهماند که نظام حق کدام است و نظام باطل کدام.

رسوب جاهلیت اموی

آن حضرت برای تحقیق و تفهیم این مطلب چاره‌ای جز نثار خون و ایثار فرزند و مال و جان نداشتند؛ زیرا به قدری رسوبات جاهلیت اموی زیاد بود که ممکن نبود با سخنرانی و نامه‌نگاری، مطلب را حل کرد. اگر مطلب خیلی ضروری و عمیق شد، چاره‌ای جز استقبال شهادت از وجود مبارک حسین بن علی نمی‌رود. از ذات مقدس رسول اکرم این حقیقت را می‌توان دریافت کرد که در شرایط مختلف شهادت‌ها و اسارت‌ها لازم است تا دینی که در مسیر فراموشی است، احیا گردد و در این هنگام بود که حسین بن علی قیام کرد. مبنای قیام امام حسین همان‌طور که از نامه‌ها، پیام‌ها و خطبه‌های ایشان استنباط می‌شود، یک مبنا و بنای مخصوص دارد؛ همان‌طور که خروج امویان نیز چنین بود. اعتقاد سالار شهیدان که بر همان مبنا مبارزه خود را بنا نهادند و قیام کردند، این بود که در نظام هستی، حق پیروز است. اینکه از قدرت مادی برخوردار باشد یا نه، اهمیت چندانی ندارد؛ بلکه در صورت پیروزی ظاهری جریان مادی باز هم جبهه باطل و فاتح محکوم به شکست است.

مبنای اعتقادی امویان که بر اساس آن حکومتشان را بنا کردند، این بود که هرکس قدرت مادی دارد، پیروز است خواه با حق همراه باشد یا نه، وگرنه محکوم به شکست است، هرچند حق باشد. این دو تفکر که همواره بوده و هست، از دو نوع جهان‌بینی نشأت می‌گیرد؛ کسی که جهان را در ماده خلاصه می‌کند و اصالت را به ماده می‌دهد. بر اساس این تفکر هر جا جریان طبیعت بیشتر حضور داشت، آنجا محور قدرت تلقی می‌شود و در آن محور قیام و قعود، عزل و نصب و عزت و ذلت دور می‌زند؛ ولی کسی که جهان‌بینی را بر اساس حقیقت هستی تنظیم کرده است؛ اصالت را به معنا می‌دهد و در محور حق حرکت می‌کند؛ این گروه حق، در قبال دیگران که ماده محور اند، اکثر اوقات در جلوه مادی مغلوب است.

بر همین اساس، همیشه در مقابل انبیای الهی افرادی قیام می‌کردند. امام حسین جهانیان را در پرتو مصباح هدایت، به علم و معرفت و در سایه سفینه نجات خود همه را به ساحل سعادت رهنمون می‌کنند؛ اما انسان‌های ارزشمند در برابر این حقیقت بالا، تنها کسانی هستند که هم در پرتو آن مصباح، جهالت و نادانی را از صحنه وجود دور کرده و با برهان قاطع اندیشه و معرفت زنده‌اند و در ضلع سفینه حسینی از ضلالت و گمراهی دوری می‌جویند و با قوت، انگیزه و عمل از

چهره‌های باطن نهضت حسینی که تفکر عقلی و عقلانیت نهفته است، حیات دریافت می‌کنند؛ گرچه تمامی جلوه‌ها و مظاهر نهضت، زیبا و میراث جاودانه انسانی است؛ لیکن لایه‌های درونی، نقش اساسی و اصلی را ایفا می‌کند که با شناخت آن جلوه، احیاناً شباهت و سؤالات زودگذر نیز به محاق می‌رود و تمام صحنه نهضت همانند جلوه‌های برتر آفرینش روشن و متجلی می‌شود؛ چون یکی از مسائل اساسی روز مبحث عقلانیت است و پیرامون آن آرای اثباتی و تفریطی فراوانی بیان شده است..

هدف این است که در این نوشتار، عقلانیت را در نهضت امام حسین، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم تا کُنه باطنی نهضت که عقل و عقلانیت اصیل و مستحکم و تثبیت شده با مصباح وحی است، وضوح بیشتری پیدا کند.

در بحث عقل‌ورزی، قشری‌گری و عقل‌گرایی، دو قطب افراط و تفریطی هستند و عقل‌ورزی در حد میانه قرار دارد. مراد از قشری‌گری و جمود این است که افراد را به گونه‌ای بار آورند که به رعایت ظاهر شریعت تمسک کنند؛ اما در فهم منطق آن نکوشند. به این ترتیب، افراد نسبت به معیارها و پشتوانه‌های شناختی و معرفتی ظواهر شریعت، بصیرتی ندارند و حتی ممکن است دلیل هم نخواهند و فقط به دنبال ظواهر دین و چه بسا درک نادرست از شریعت باشند. در این قطب فکری، افراد طوری بار می‌آیند که امور دینی را فقط به اعتبار تقدس می‌پذیرند و



عقل نمی‌تواند در این مسیر حرکت کند. قیام امام حسین مانند توحید، نبوت و معاد دارای پشتوانه‌ی عقلانی است و باید فرد درمورد آن‌ها به فهم و درک نایل شود؛ به نحوی که بتواند دفاع عقلانی برای آن‌ها پیدا کند.

در فروع دین هم پشتوانه عقلانی وجود دارد. برخی با توسل به مفاهیمی مانند عبودیت، به نوعی به عقل ستیزی روی می‌آورند؛ عبودیت حاکی از سؤال نکردن و نفهمیدن و صرفاً قبول کردن است؛ درحالی که عبودیت خود ملازم با معرفت است؛ یعنی اینکه خداوند بشر را آفریده که خدا را عبادت کند و مراد از عبادت این است که به معرفت خداوند نایل شود.

آنچه که در قیام امام حسین بیش از پیش نمود دارد، بالا بردن درک انسان است تا مرگ و حیات واقعی را متوجه شود و درک این جمله که شهیدان همیشه زنده هستند. هدف امام حسین از واقعه عاشورا و مقابله با باطل، احیای امر به معروف و نهی از منکر بود که این خود شکوفایی عقل است؛ به نوعی که پیوند علم و

به دنبال دلیل و معیار نمی‌باشند.

این افراد دین را در ظاهر نماز و روزه خلاصه می‌کنند و جمود، یکی از آسیب‌های تربیت دینی است که در آن افراد ظاهرین بار می‌آیند.

مبارزه با قشری‌گری و ظاهرینی

در قیام امام حسین آنچه که نمود دارد؛ این است که هدف حضرت در نبرد عاشورا این بود که نگاه قشری‌گری و ظاهرینی را کنار بزنند و از طرفی عقل‌گرایی را نیز نادرست بشمرند. عقل‌گرایی که متفاوت با عقل ورزیدن لحاظ شده، به منزله‌ی یکی دیگر از آسیب‌های تربیت دینی به حساب می‌آید؛ مراد از عقل‌گرایی نوعی افراط در بهره‌وری از عقل است؛ به این معنا که تنها و تنها هرچیزی که از صافی عقل بگذرد؛ پذیرفتنی باشد.

البته باید بدانیم که همه حقایقی که در جهان وجود دارد، از صافی عقل قابل عبور نیست؛ بلکه عقل در برابر برخی از آن‌ها به تحیر می‌رسد. انسان موجودی محدود و محاط در جهان است. هم پیکر و هم عقل وی در محدوده این دامنه است؛ یعنی ما، هم به لحاظ فیزیکی و هم به لحاظ متافیزیکی محدود و محصور هستیم. همان‌گونه که آسمان و زمین، جهان ما را دربرگرفته، وجودهایی نیز در آن هستند که بر ما احاطه دارند و ما را دربرگرفته‌اند. چنین نیست که همه چیز در این جهان بتواند از صافی عقل گذر کند؛ برای همین می‌گویند در ذات خداوند اندیشه نکنید و این یک منطقه ممنوع است، برای اینکه

عمل در عملکرد امام حسین شکوه دارد.

آنچه که در سیره امام حسین مشاهده می‌شود؛ این است که ایشان همان مسیری را دنبال کردند که پیغمبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) پیمودند؛ یعنی همه انبیا و اولیا، نور واحد هستند و مسیر آن‌ها یکی است.

در سیره‌ی پیغمبر مکرم اسلام آمده است که ایشان برای صبور و شکور کردن جامعه، تلاش‌های بسیاری را انجام دادند، حتی در سیره انبیا هم می‌بینیم که حقیقتاً سیره نبوی و سیره ابراهیم خلیل هم یک نوع وحدت و یگانگی دارد؛ زیرا شهادت‌طلبی در سیره ابراهیم خلیل (علیه السلام) هم دیده می‌شود و در همه انبیا و اولیا اصلاح همه جانبه امت اسلامی موج می‌زند. امام حسین همانند دیگر انبیا و اولیا میزان حق و باطل بود و همیشه به سیره امیرمؤمنان، علی تأسی می‌کرد و در مسیر پیروزی حق، فعالیت مستمری داشتند همان‌طور که تمثل جهاد اسلامی در سیره امام حسین دیده می‌شود. نهضت حسینی پیام‌های بسیاری دارد که یکی از آن‌ها شناسایی مرگ و حیات واقعی بود و در نهضت حسینی هدایت و حمایت مردم و احیای امر به معروف و نهی از منکر دیده می‌شود.

آنچه که در قیام امام حسین پیش از پیش نمود دارد، بالا بردن درک انسان است تا مرگ و حیات واقعی را متوجه شود و درک این جمله که شهیدان همیشه زنده هستند. هدف امام حسین از واقعه عاشورا و مقابله با باطل، احیای امر به معروف و نهی از منکر بود که این خود شکوفایی عقل است؛ به نوعی که پیوند علم و عمل در عملکرد امام حسین شکوه دارد.

در نهضت حسینی عقل به شکوفایی می‌رسد؛ یعنی بین علم و عمل پیوندی ناگسستنی وجود دارد و کمال عقل و حیات در این نهضت نمود پیدا می‌کند؛ درواقع عقل در پرتو وحی و علم در گرو عمل به شکوفایی می‌رسد و اندیشه بی‌نیازی از وحی در نهضت امام حسین به اوج خود می‌رسد. و این ازجمله رسالت‌های امام حسین بود که تجلی حق در عمل باشد.

ایشان از حسن فعلی و فاعلی برخوردار بودند؛ یعنی هم در عقیده و هم در عمل، عزم استواری داشتند و حتی بعد از شهادت یک سراج منیر هستند. کسانی مخالف شکوفایی عقل هستند که به دنبال هوا و هوس نفسانی خود، اسیر کردن دین، دین‌فروشی و تبلیغات نادرست برای بهره‌وری از مطامع دنیا هستند؛ اینان هستند که مخالفان شکوفایی عقل می‌باشند.

آثار اصالت و حقانیت در قیام امام حسین

در قیام امام حسین آثار اصالت و حقانیت در زندگی و استراتژی ایشان در دوران معاویه مشاهده می‌شود که ایشان در پی گسترش معارف ناب توحیدی و دعوت به عبادت آگاهانه بودند و در هر برهه از زمان مطابق با شرایط، رفتارهای متفاوتی انجام می‌دادند. از طرفی جهاد امام حسین، جهاد عشق و عقل بود؛ زیرا امام حسین وارث پیامبران هستند؛ چون نهضت ایشان همسو با نهضت پیامبران است، وارث پیامبران محسوب می‌شوند.

گاهی برای آزادی دین باید هزینه سنگین پرداخت کرد. امور جهان از نظم و ویژه‌ای پیروی می‌کند و هیچ چیز رایگان به کسی داده نمی‌شود. در قوس نزول، خداوند هرچه بخواهد طبق حکمت خود به هرکسی می‌دهد؛ لیکن در قوس صعود، انسان‌ها غالباً بدون رنج و کوشش، به عظمت و نعمت دست پیدا نمی‌کنند؛ بنابراین بخش گسترده‌ای از معارف و کمالات، بدون تحمل رنج، دشواری و بردباری به سالک داده نمی‌شود. امام حسین برای رهانیدن دین الهی از اسارت امویان هزینه سنگینی پرداخت کرد. آن حضرت پیش از حرکت به سوی کربلا، چند شب پیاپی به زیارت مزار پیامبر گرامی اسلام رفتند و با آن حضرت چنین نجوا کردند که درود بر تو ای پیامبر خدا، من حسین فرزند تو و فرزند زاده توام؛ این مردم جایگاه مرا نشناختند و حق مرا ضایع نمودند و حرمت مرا نگه نداشتند. این شکوه، شکوه من به پیشگاه توست؛ تا به دیدارت بشتابم. تاریخ‌نگاران

انبیایی بودند؛ ولی آورنده قرآن سید و خاتم آنان است و اگر در گذشته خلفای الهی بوده‌اند، خلیفه پیامبر خاتم است که مهد قرآن و سید و سالار خلفا است. از رسول خدا نقل شده که «الحسن و الحسین، سیدی شباب اهل جنه»؛ یعنی امام حسن و امام حسین جوانان بهشت هستند. این روایت نشان می‌دهد که امام حسین سید و بزرگ همه شهیدان عالم است و این مقام به برکت همراهی ایشان با حقیقت قرآن کریم است که مهیمن بر دیگر کتاب‌های آسمانی است؛ یعنی حقیقت عترت، همتای حقیقت قرآن است و حقیقت قرآن، تصدیق بر قصه‌های سابق مهیمن بر آن است و هر پیامبری همتای کتاب آسمانی خویش است و وقتی قرآن بر کتاب‌ها و کتاب‌های ادیان گذشته مهیمن است، پس عقل پیغمبر خاتم مانند ماه کامل است و ماه در دو حالت بی فروغ می‌شود؛ گاهی شب‌ها سایه زمین بر ماه می‌افتد و مانع رسیدن نور خورشید به آن می‌شود و در نتیجه ماه تاریک می‌شود که در این حالت گفته می‌شود ماه گرفته شده است. گاهی نیز در روز که خورشید می‌تابد نور ماه دیده نمی‌شود؛ ولی آن را ظل نگرفته، بلکه تحت الشعاع خورشید است و نور ناچیز آن در کنار شعاع درخشان خورشید به چشم نمی‌آید.

در نهضت حسینی عقل به شکوفایی می‌رسد؛ یعنی بین علم و عمل پیوندی ناگسستنی وجود دارد و کمال عقل و حیات در این نهضت نمود پیدا می‌کند؛ در واقع عقل در پرتو وحی و علم در گرو عمل به شکوفایی می‌رسد و اندیشه بی‌نیازی از وحی در نهضت امام حسین به اوج خود می‌رسد. و این از جمله رسالت‌های امام حسین بود که تجلی حق در عمل باشد.

عقل کسی که گرفتار بد مستی شده و زمام کار را به دست شبهه و شهوت سپرده، در حالت انفساخ است و درباره آن گفته می‌شود که غضب بر عقل سایه افکند، پس انسان حق را نمی‌فهمد و بد مستی می‌کند و عقل کسی هم که شیدای حق و عاشق و واله او شود، تحت الشعاع نور عشق قرار می‌گیرد و هرگز خورشید فروزان عشق، عقل را زیر سایه خویش محو و نابود نمی‌کند، بلکه از موضعی بالاتر آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پس واقعه کربلا و شهادت امام حسین و یارانش بر خلاف آنچه امویان می‌پنداشتند که اسلام نابود شده است و دیگر نشانی از آن برجای نخواهد ماند، نشد؛ چون قیام امام حسین قیامی از روی بصیرت و در جهت احیای امر به معروف و نهی از منکر و احقاق حق بود و این طور است که مانند چراغی برای زنده نگه داشتن اسلام بر همه اعصار می‌تابد و احاد جویای حق را تحت الشعاع قرار می‌دهد.*

نوشته‌اند که امام حسین در خواب با پیغمبر مکرم اسلام سخن گفت؛ ولی این گفت‌وگو در حالت منامیه انجام شده بود. حالت منامیه؛ حالتی خواب گونه است که هنوز انسان بیدار است و احکام بیدار بر او مترتب است نه احکام خوابیده. در آن حالت آن چنان که دیگران در رؤیای صادقه می‌بینند، ایشان در حال بیداری مشاهده می‌کند. امام حسین با آگاهی از فضای سیاسی منتظر دستور و حیانی بودند تا تکلیف الهی خویش را انجام دهند. پیامبر در حالت منامیه به او فرمود: «تو را در بهشت مقام بالایی است که جز با شهادت به آن مقام نخواهی رسید. خانواده و فرزندان را نیز به همراه خویش ببر؛ زیرا خواست خداوند این است که آنان اسیر شوند.»

برخی از دوستان و نزدیکان امام حسین به ایشان گفتند، خانم زینب کبری، عقیده‌ی بنی‌هاشم و بهترین زن روی زمین است. بنابراین اینان را با خویش به عراق نبر تا اسیر امویان نگردند؛ ولی امام نپذیرفت. چنان‌که انبیای سلف، پیشنهاد سازش یا کوتاه آمدن و سکوت طراحان نزدیک خود را نمی‌پذیرفتند، ائمه معصوم در کنار سفره قرآن تربیت شده‌اند، چنان‌که قرآن کریم همه انبیای الهی و کتاب‌های آن‌ها را تصدیق می‌کند؛ ولی بر آن‌ها مهیمن و مستعدتر است. توضیح آنکه پرورش یافته دامن قرآن کریم در عین حال که روش و سیره اولیای گذشته را تصدیق می‌کند، در آن‌ها مهیمن است و سخن فائق اذعان او است؛ یعنی اگر در امت‌های پیشین

بازنخستین که در حق الله
بازنخستین که در حق امام است

عاشورا



کربلا، عرصه عبرت آموز شکاف گفتمانی امت و امام

■ بررسی حقوق متقابل امام و امت ■

سید صابر رضایی

طلبه سطح سه حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد مدیریت راهبردی فرهنگ



چکیده

کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، آری کربلا فراتر از آنکه یک واقعه سیاسی یا اجتماعی یا فرهنگی یا تاریخی باشد، منظری فرا زمانی و فرا مکانی است که هرکسی که دیدگانش، مسلح به ادراک حقیقت کربلا شده باشد، حوادث اجتماعی و سیاسی یا فرهنگی زمانه خویش را به گونه ای دیگر تحلیل می کند.

کربلا برای کسی که از او بصیرت طلب کند، به مثابه نظریه و هادی تفسیرگری عمل می نماید که در کوران فتنه ها، راه را روشن سازد و او را از هلاکت نجات دهد. از این منظر می توان کربلا را نه یک مکان یا زمان، بلکه یک عینک، منظر، دیدگاه یا یک نظریه دانست که می تواند در وادی ادراک واقعیت های اجتماعی، مدیریت حب و بغض ها و احساسات و مدیریت رفتارها و در نتیجه سامان بخش سبک خاصی از زندگی، نقش آفرین باشد. این نوع نگاه به واقعه کربلا، آن را در حساس ترین و ضروری ترین نقطه فرآیند فرهنگ سازی، جانمایی کرده و تلاش می کند جایگاه کربلا را به عنوان عنصری کلیدی در ساخت فرهنگ و سبک زندگی حسینی تبیین نماید.

تأثیرات عینی واقعه کربلا و الهام بخشی حرکت ابا عبد الله (علیه السلام) در حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مسلمین از همان روزهای آغازین پس از واقعه کربلا، به قدری چشم گیر و فراگیر بوده که ممکن است نظریه فوق در رابطه با کربلا در حد تکرار مکررات و تفصیل واضحات، تقلیل

دهد؛ اما از آنجا که صورت بندی نظری واقعیات اجتماعی از ضروریات ترویج و گفتمان سازی است، نمی توان نسبت به تبیین و صورت بندی آن بی تفاوت بود، بلکه در دوران حاضر که دوران جنگ روایت هاست، ضرورتی انکار ناپذیر خواهد داشت.

برای آنکه کربلا به مثابه یک نظریه دیده شود، لازم است تمام شئون و حیطه های مرتبط با آن به دقت بررسی شده و به صورت ساختاری نظام مند صورت بندی شود تا بتوان از آن به عنوان الگویی کامل در جهت فرهنگ سازی و تعیین سبک زندگی حسینی بهره برد. روشن است که این امر از رسالت یک مقاله کوتاه فاصله ای انکار ناپذیر دارد.

از این رو نوشته ی حاضر رسالت خود را در جهت تبیین بخشی از این نظریه تعریف کرده است که از منظر نگارنده ناچیز، این نظریه مهم ترین و جامع ترین رکن فرهنگی و سیاسی واقعه عاشورا بوده و با مرور بخش هایی از کلام حضرات معصومین (علیهم السلام) می توان ادعا کرد که اصلی ترین چالش حکومت دینی همین مؤلفه حساس به شمار می رود. حکومتی که مکتوب است بر پایه اراده واقعی مردم تحقق یابد.

چالش مزبور تحت عنوان «شکاف گفتمانی امت با امام» مورد بررسی قرار می گیرد و پس از بررسی مفهومی کوتاه از گفتمان و شکاف گفتمانی، با اشاره به دو کلان گفتمان حق و باطل به بیان موارد و آثار شکاف گفتمانی در حکومت امیرالمومنین علی (علیه السلام) بر پایه متن نهج البلاغه شریف پرداخته است و در نهایت با بیان ادامه روند همین چالش گفتمانی در عصر سیدالشهدا (علیه السلام)، تلاش می کنیم نمودهای این شکاف را در تحقق کربلا و کربلاها به تصویر بکشیم. بدون شک مسلح شدن ذهن به این منظر از گفتمان کربلا بدون شک در مشاهده، تفسیر و تحلیل پدیده های معاصر تأثیرات قابل توجهی را خواهد داشت.

گفتمان

گفتمان از منظر علوم اجتماعی و حتی علوم سیاسی، مفهومی فرهنگی-اجتماعی دارد و نمی توان آن را در قالب گفت و گو یا تفکر صرف محصور کرد. گفتمان معادل discourse ترجمه شده است و اشاره به وحدتی دارد که سه لایه اندیشه، احساسات (حب و بغض) و رفتار را به هم دوخته و در نتیجه سبک خاصی از فرهنگ و زندگی را رقم زده است.

این معنا از گفتمان، حتی نهادها و سازمان های شکل گرفته در طول سه عنصر پیش گفته را ذیل خود جای می دهد. گفتمان های شکل گرفته در یک فرهنگ

معمولاً پایدارند و بسیاری از مرزبندی‌های اجتماعی و سیاسی را رقم می‌زنند. گفتمان معنایی نزدیک به فرهنگ به خود گرفته است؛ اما در حقیقت به اجزای مشخص و مؤلفه‌های برش یافته فرهنگ اطلاق می‌شود. گفتمان عدالت و پیشرفت، خودباوری، مقاومت، ظلم ناپذیری و یا گفتمان دنیا طلبی، سودجویی، تساهل و تسامح، نمونه‌هایی از برش‌های مفهومی هستند.^۲ خلاصه آنکه گفتمان، اندیشه‌ای است که در یک ساخت فرهنگی تجلی یافته و با عمومیت یافتگی خود، سبک خاصی از زندگی (سخت‌افزار و نرم‌افزار) را رقم زده است.

شکاف گفتمانی

در حوزه علوم اجتماعی واژه «شکاف» گاهی با عنوان شکاف اجتماعی یا شکاف طبقاتی یا شکاف قومیتی به کار برده می‌شود و با پیش فرض‌های اقتصادی، سیاسی و گاه ناسیونالیستی تفسیر می‌شود. در هر صورت واژه «شکاف» اشاره به یک مرزبندی و تقابل دارد که در عرصه رفتار و گفتار و یا احساسات خود را نمایان ساخته و معمولاً به صورت مرزبندی‌ها و تعارضات اجتماعی نمود پیدا می‌کند.^۳ براین اساس شکاف گفتمانی به معنای تضاد دو گفتمان در بستر حیات اجتماعی است که گاه سیستم اداره جامعه را کند یا مختل می‌کند، گاه به تعارضات و درگیری‌های اجتماعی می‌انجامد، گاهی نیز به سرنگونی یک نظام سیاسی می‌انجامد و به صورت کلی می‌تواند مسیر حرکت عمومی جامعه را مختل کرده یا دگرگون سازد.

اگر گفتمان هر جامعه را به عنوان مهم‌ترین مولفه جهان اجتماعی آنان در نظر بگیریم، شکاف گفتمانی به معنای تفاوت‌های اساسی در جهان‌های اجتماعی خواهد بود. شکاف گفتمانی، آنگاه که دو جهان، اجتماعی را برای جامعه و دو دنیای اجتماعی. فرهنگی برای آنان رقم می‌زند، در روندی روبه رشد می‌تواند نظامات اجتماعی را با چالش‌های جدی مواجه کند. امام علی در نهج البلاغه با اشاره به دوگانگی دنیای کوفیان و دنیای خود، این دوگانگی جهان‌های اجتماعی را به تصویر کشیده و به شکاف گفتمانی شکل یافته در جامعه اشاره می‌کند. «لألفیتم دنیا کم هذه ازهد عندي من عطفة عنز، آری! دنیای منحط کوفیان (جهان اجتماعی کوفیان) در نزد علی بی ارزش تر از آب بینی بز است.»

ضرورت اتحاد گفتمانی جامعه با گفتمان حق

در این بخش قصد تفصیل نداشته و در مباحث آتی که به بیان برخی آثار تلخ شکاف گفتمانی در حکومت علوی پرداخته‌ایم، موارد یاد شده به عنوان استدلالی

انضمامی به طور غیر مستقیم ضرورت وحدت گفتمانی به اثبات رسیده است. علی با تکیه بر تحلیل شکاف و اتحاد گفتمانی، به تحلیل تطورات رخداد‌های جوامع پیشین می‌پردازند. ایشان راز اصلی پیشرفت و انحطاط جوامع دینی را در وحدت یا شکاف گفتمانی بیان کرده و می‌فرمایند: «در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان به سر می‌بردند؟ آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ آیا بیشتر از همه جهان در تنگنا قرار نداشتند؟... تا آنکه خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملایمات آن‌ها را، در راه دوستی خود و تحمل ناراحتی را برای ترس از خویش مشاهده فرمود، آنان را از تنگنای بلا و سختی‌ها نجات داد... پس اندیشه کنید که چگونه بودند، آنگاه که وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلب‌های آنان یکسان، دست‌های آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری کننده، نگاه‌ها به یک سو دوخته، اراده‌ها واحد و همسو بود. آیا در آن حال، مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ (شروع روند شکاف گفتمانی) پس به پایان کار آن‌ها بنگرید! در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت و سخن و دل‌هایشان گوناگون شد. از هم جدا شدند، به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند لباس کرامت خود را از تن آن‌ها بیرون آورد و نعمت‌های فراوان و شیرین را از آنان گرفت و داستان آن‌ها در

نورحقیقی عالم متبلور است، به عنوان مرجع تولید و شاخص ارزیابی، رهبر و هادی جامعه ایفای نقش می‌کند.

ضرورت مسأله اتحاد گفتمانی فراتر از ثمرات بی بدیل اجتماعی آن نظیر استحکام ساخت اجتماعی و حاکمیت مردمی، مقاومت گفتمانی در برابر جنگ‌های نرم و شناختی دشمن، خنثی سازی فتنه‌ها، اقتدار بخشی به حاکمیت، ایجاد ظرفیت تمدنی برای الگوشدن جامعه برای جوامع دیگر، قدرت گفتمانی و نفوذ گفتمانی و... می‌تواند به عنوان ساختاری نظری در تحلیل‌های فرهنگی و سیاسی مورد توجه قرار بگیرد.

کارکردهای عملی و نظری مسأله اتحاد گفتمانی، کژکارکردهای شکاف گفتمانی، راه بر هر شبهه‌ای در مسیر اثبات ضرورت آن بسته و اقتضای مقاله نیز مجالی برای تفصیل بیشتر نمی‌دهد.

اگر گفتمان هر جامعه را به عنوان مهم‌ترین مولفه جهان اجتماعی آنان در نظر بگیریم، شکاف گفتمانی به معنای تفاوت‌های اساسی در جهان‌های اجتماعی خواهد بود. شکاف گفتمانی، آنگاه که دو جهان اجتماعی را برای جامعه و دو دنیای اجتماعی، فرهنگی برای آنان رقم می‌زند، در روندی روبه رشد می‌تواند نظامات اجتماعی را با چالش‌های جدی مواجه کند.

کلان‌ترین الگوی شکاف گفتمانی

می‌توان جدال حق و باطل را به عنوان کلان الگوی شکاف گفتمانی مورد توجه قرار داد که در طول تاریخ بشریت رواج داشته و بیانگر تعارضات گفتمان‌های توحیدی و غیر توحیدی در بستر جامعه بوده است. این کلان الگو در لایه‌های اقتصادی با دوگانه حلال و حرام یا بیع و ربا یا رزق و طمع تجلی می‌یابد و در لایه‌های اجتماعی تحت دوگانه‌های عدالت و ظلم و در لایه‌های اخلاق اجتماعی تحت عناوین خدا پرستی یا دنیا پرستی و هوا پرستی و در حیطه سیاسی تحت دوگانه‌هایی نظیر سازش و مقاومت مفهوم سازی شده است.

این کلان الگو در لایه‌های نهاد سازی اجتماعی تحت عناوین حکومت حق و باطل یا امام حق و باطل نیز مفهوم سازی شده است و این بُرش مفهومی می‌تواند دسته‌بندی روشنی از گفتمان‌های موجود در جامعه به ما ارائه دهد.

گفتمان اصیل حکومت دینی

امام علی در خطبه‌ای که به «منبریّه» شهرت یافته، گفتمان اصیل حکومت دینی را به صورت صریح بیان کرده و در تمام مدت کوتاه حکومت خود، لحظه‌ای از

میان شما عبرت انگیز باقی ماند... راستی چقدر حالات ملت‌ها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است.»

اشاره اخیر حضرت به وضعیت جامعه کنونی زمانه خویش است که پس از آنکه پیامبر اسلام با تلاش فراوان وحدت گفتمانی و نهادی جامعه را به اوج قدرت خود رساند، جامعه کنونی آن روز دوباره در دام‌ها و بلایای شکاف گفتمانی گرفتار شده بودند. حضرت در ادامه فرموده‌های خویش این مسأله را تبیین کرده و می‌فرمایند: «حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام بر آنان فروریخت بنگرید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد، با دعوتش آن‌ها را به وحدت رساند.» سپس با اشاره به وضعیت جامعه معاصر خویش می‌فرمایند: «آگاه باشید! که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید و با زنده کردن ارزش‌های جاهلیت، دژ محکم الهی را در هم شکستید.»^۹

تحلیل فراز و فرود جوامع و حکومت‌های دینی براساس تحلیل شکاف و اتحاد گفتمانی، فرهنگی‌ترین نظریه در تبیین اقتدار و انحطاط سیاسی یک جامعه است. حکومت‌های دینی که بر پایه اراده‌های واقعی مردم، نه اراده رسانه‌ای و سطحی یا تحمیلی، استوار است، بدون شک وحدت گفتمانی، اصلی‌ترین و محوری‌ترین رکن تحقق آن خواهد بود. نهاد ولایت نیز به عنوان محور اصلی و تبلور عینی گفتمان جامعه، که در پرتو

این اهداف کوتاه نیامدند. ایشان به صراحت هدف حکومت اسلامی را به این صورت بیان کرده‌اند: «خدا یا! تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما، برای به‌دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر نماییم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو دگر بار اجرا گردد.»^۱ آری این کلمات کوتاه، بیانگر گفتمان اساسی حکومت دینی و انقلاب اسلامی بوده و چنانچه خواهد آمد مهم‌ترین مانع در تحقق این آرمان‌ها شکاف گفتمانی و همراه نشدن مردم با گفتمان اصیل دینی در حکومت علی بوده است. حضرت در صدر خطبه منبریه با یادآوری چالش شکاف گفتمانی، بیان خویش را این‌گونه آغاز می‌کنند: «ای مردم رنگارنگ! قلب‌های پراکنده و پریشان که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌های آن‌ها غایب و دور است. من شما را به سوی حق می‌کشانم؛ ولی چونان بزغاله‌هایی که از غرش شیر فرار می‌کنند، می‌گریزید! هیاهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی‌ها را که در حق راه یافته، راست نمایم.»^۲

شکاف گفتمانی، اصلی‌ترین چالش حکومت علوی

چنانچه اشاره شد، گفتمان، مفهومی بسط یافته از اندیشه عمومی است که حیطه‌های زندگی اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داده است. در لسان روایات نیز بحران‌های گفتمانی یا شکاف‌های گفتمانی با تمرکز بر عناوینی نظیر «اختلاف‌آهوا = خواسته‌ها»، «حب و بغض = نظام حب»، «اراده» یا «تشتت قلوب» یا دوگانه‌سازی «دنای شما و دنیای علی» مورد تأکید قرار گرفته است. امام علی در خطبه ۲۹ می‌فرماید: «أیها الناس المجتمعۃ ابدانهم المختلفة اهوائهم... ای مردم کوفه که بدن‌هایتان در کنار هم؛ اما افکار و خواسته‌های شما پراکنده است.»^۳ در جای دیگر اختلال در نظامات ارزیابی اجتماعی را به عنوان بخشی از این شکاف یادآور شده، می‌فرماید: «ای مردم! در روزگاری کینه‌توز و پر از ناسپاسی و کفران نعمت‌ها صبح کردیم که نیکوکار، بدکار به‌شمار می‌آید...»^۴ علی در خطبه ۹۷ در مقایسه حکومت خود با حکومت غاصبانه معاویه «لعنة الله علیه»، مسأله شکاف گفتمانی را به عنوان اصلی‌ترین تفاوت بیان کرده، می‌فرماید: «ای مردمی که بدن‌های شما حاضر و عقل‌های شما پنهان و افکار و آرای شما گوناگون است و زمامداران شما در تله شما گرفتارند، رهبر شما از خدا اطاعت می‌کند و شما با او مخالفت می‌کنید؛ اما رهبر شامیان (معاویه) خدای را معصیت می‌کند و مردم از او فرمانبردارند.»^۵ سپس مسأله اتحاد گفتمانی تحقق یافته در حکومت باطل معاویه را به عنوان آرمانی برای جامعه حق مطرح کرده و

می‌فرمایند: «به‌خدا سوگند! دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دینار با من معامله کند و ده از نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنان را به من بدهد.»^۶ و در خطبه ۲۷ به صورت روشن به وحدت گفتمانی شامیان و شکاف گفتمانی جامعه خود اشاره و می‌فرمایند: «به‌خدا سوگند! قلب انسان از غصه می‌میرد و تمام آنده‌ها بر سینه انسان وارد می‌شود، وقتی مبینم که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید!»^۷

تأکیدات فراوان علی در نهج البلاغه در وضعیت‌شناسی جامعه و تحلیل چالش‌های اجتماعی و تمرکز بر چالش‌های گفتمانی نمودهایی از اساسی بودن این چالش در حکومت علوی بوده است و حضرت آن را به زخمی درونی تشبیه کرده که برای مداوای آن تلاش‌های فراوانی انجام دادند که چندان اثربخش نبوده است. حضرت در نامه ۷۸ خطاب به ابوموسی اشعری می‌فرماید: «همانا بسیاری از مردم تغییر کردند و از سعادت و رستگاری بی‌بهره ماندند، به دنیا پرستی روی آورده و از روی هوای نفس سخن گفتند (اشاره به دو مؤلفه مهم در شکاف گفتمانی جامعه با گفتمان امام حق). کردار اهل عراق مرا به شگفتی واداشته که مردمی خودپسند در چیزی گرد آمدند و من می‌خواستم زخم درون آن‌ها را مداوا کنم، بیش از آنکه غیر قابل علاج شود».^۸

از منظر علی دنیاگرایی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه گفتمان معارض با گفتمان حق



بالا رفته و خطبه بخوانند. چه بد تجارتی است که دنیا را بهای جان خود بدانی و با آنچه نزد خداست معاوضه نمایی (اشاره به روح گفتمانی این گروه‌ها)، گروهی دیگر با اعمال آخرت دنیا را می‌طلبند و با اعمال دنیا در پی کسب مقامات آخرتی نیستند، خود را متواضع و کوچک جلوه می‌دهند، گام‌ها را ریاکارانه و کوتاه بر می‌دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می‌آریند و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می‌دهند. برخی دیگر با پستی و ذلت و فقدان امکانات از به دست آوردن قدرت محروم مانده‌اند که خود را به زیور قناعت آراسته و لباس زاهدان را پوشیده‌اند. اینان هرگز در هیچ زمانی از شب و روز از زاهدان راستین نبوده‌اند.^{۱۵}

این خطبه نمونه‌ای از افشاگری علیه گفتمانی شایع در جامعه معاصر علی است که در موازات گفتمان حق رشد یافته و تمام مناسک و ظواهر دینی را به خدمت خود درآورده و عبادات و مناسک الهی را به سوی ولایت شیطان کشانده و آن‌ها را به ابزاری بدل کرده که برای رسیدن به مطامع دنیایی یا ارضای حس دنیاخواهی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حضرت علی در مقام ارزیابی شیوع این نوع گفتمان منحط در جامعه، این گفتمان را به عنوان جدی‌ترین خطر برای جامعه اسلامی معرفی کرده‌اند و به وضوح می‌توان آثار این خطر جدی را در میدان کربلا مشاهده کرد. «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ خَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَان: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طَوْلَ الْعَمَلِ، أَي مَرْدَم! هَمَانَا بَر شَمَا از دو چیز می‌ترسم؛ هواپرستی و آرزوهای طولانی.»^{۱۶} این دو تهدید جدی در جامعه اسلامی ادامه می‌یابد تا کربلا را به میدان تاخت و تاز خود تبدیل می‌کند. در اینجا به اقتضای حجم محدود مقاله به همین مقدار از ذکر شواهد بسنده کرده و امیدواریم خواننده محترم، خود مستقیماً به عبارات نهج البلاغه شریف

در تمام طبقات جامعه نفوذ کرده و تمام لایه‌های رفتار اجتماعی حتی عبادات فردی به دنیاگرایی آلوده شده و حتی ریشه عملکردی جریان‌ی مثل خوارج را که از منظر ظاهرینان، تارک دنیا بودند، به عنوان مؤلفه اجتماعی آن ذکر شده بود را در دنیاگرایی می‌دانند.^{۱۷}

حضرت در خطبه ۳۲ در بیان شیوع عنان گسیخته دنیاگرایی و نفوذ زمینه‌های فساد در بستر گفتمانی جامعه اشاره و تلاش می‌کنند تا مردمی که با نقاب تزویر، خود و دیگران را فریفته‌اند را خودآگاهی بخشیده و به سوی گفتمان حق بکشانند: «در این روزگار مردم چهار گروه‌اند: گروهی اگر به فساد دست نمی‌زنند، به دلیل ناتوانی روح، کندی شمشیر و نداشتن امکانات مالی است نه تقوای درونی. گروه دیگر که شمشیر کشیده و شر و فسادشان را آشکار کرده‌اند و لشکرهای پیاده و سواره خود را گرد آورده و آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رییس و فرمانده گروهی شوند یا از منبری

مراجعه نموده و برداشت‌های نگارنده را تصدیق یا اصلاح نماید.

زخم درونی جامعه اسلامی بدون آنکه درمان یابد، در کربلا نمود واقعی خود را نشان داد و علاج آن نه در سایه نصیحت‌ها و خون دل‌ها و عتاب‌ها بلکه تنها در سایه ریخته شدن خون بهترین بندگان خداوند ممکن بود. البته تنها آن شوک عظیم به جامعه بود که توانست جامعه را از حلقوم اضمحلال گفتمانی نجات بخشد و از استیلای کامل گفتمان باطل جلوگیری کند. در اینجا به همین اشاره از مدعای مقاله بسنده کرده و در ادامه، این مهم را بیشتر تبیین خواهیم کرد.

تأکیدات فراوان علی در نهج البلاغه در وضعیت‌شناسی جامعه و تحلیل چالش‌های اجتماعی و تمرکز بر چالش‌های گفتمانی نمودهایی از اساسی بودن این چالش در حکومت علوی بوده است و حضرت آن را به زخمی درونی تشبیه کرده که برای مداوای آن تلاش‌های فراوانی انجام دادند که چندان اثربخش نبوده است.

آثار شکاف گفتمانی در حکومت علوی

الف. اختلال فرآیند هدایتی امام نسبت به امت

خطبه‌های علی در نهج البلاغه پر از غصه هدایت ناپذیری و تمرد مردمانی است که امام حق را به ستوه آورده است. «آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آن‌ها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید... ولی شما سستی به خرج دادید و خواری و ذلت را پذیرفتید... به شما حمله می‌کنند و حمله نمی‌کنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟! خداوند معصیت می‌شود و شما با سکوت خود رضایت خود را نمایان می‌کنید؟!»

فرمان ناپذیری مردم از امامی که با اجماع صد در صدی امت، حکومت را پذیرفته است، پیامی روشن دارد. پیام روشن این ماجرا این است که شکاف گفتمانی سبب می‌شود که مردم مادامی که منافع شخصی‌شان تأمین شود، تابع قوانین اسلام و اوامر امام حق هستند و هر زمان که منافع آن‌ها در خطر باشد تحت هیچ شرایطی تن به احکام حق نمی‌دهند. رساترین تشبیه برای دین این جماعت، همان آب دهانی است که حسین بن علی در ورد به کربلا بدان اشاره کردند، تعامل این جماعت با دین نظیر مواجهه آنان با آب دهان خود است، آب دهان تا زمانی که دهان را مرطوب نگاه دارد در دهان حفظ می‌شود و چون بیشتر شده یا موجب حرج باشد به راحتی آن را به بیرون پرتاب می‌کنند والدین لعن علی السنتهم.

ب. متهم شدن گفتمان حق به ناکارآمدی

چالش گفتمانی و بحران نظام تبعیت امت، سبب می‌شود ایده‌ها و دستورات امام حق به درستی اجرا نشود و امام حق و سپس حکومت دینی به ناکارآمدی متهم شود. حضرت در خطبه ۲۷ به این نکته اشاره کرده و می‌فرماید: «خداوند شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آنکه قریب در حق من گفت: بی تردید پسرابی طالب شجاعت انکار ناپذیری دارد؛ اما او از دانش و توان مدیریت نظامی بی‌بهره است. خداوند به آن‌ها انصاف دهد! آیا یکی از آن‌ها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مراد دارد؟! یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟! هنوز بیست سال نداشتم که در میدان جنگ حاضر بودم و هم اکنون نیز که بیش از شصت سال دارم همان هستم. ولی دریغ آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، مانند کسی است که از دانش و توان بی‌بهره است.»^{۱۷} جنگ روانی حاکم بر جامعه و خودشیفتگی مردم که به آن اشاره شد باعث می‌شد که مردم هیچ نقضی را به خود منتسب ندانند و امام حق به طور مستقیم در آماج تیرهای اتهام قرار گیرد و اعتماد میان امت و امام روز به روز کمتر شود.

ج. چالش‌های اجتماعی و عدم کنترل اجتماعی

در نگاه علی امام حق به منزله محور آسیاب جامعه است و هرگونه تزلزل در

وضعیت جامعه خویش بیان می‌کنند، این است که وقتی جامعه از گفتمان امام حق فاصله می‌گیرد، تمام سرمایه‌های خود و تمام میراثی را که پیشینیان و مجاهدان با خون دل گردآوری کرده‌اند را بر باد می‌دهند. علی با استفاده از تشبیهی رسا، وضعیت این جامعه را به این صورت تبیین می‌کنند: «ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید که در آخرین روزهای بارداری، جنین خود را سقط می‌کند و سرپیشش بمیرد و زمانی طولانی بی‌شوهر بماند و میراث او را خویشاوندان دور، غارت کنند.»^{۱۹} شکاف گفتمانی سبب شده تا جامعه‌ای که در چند قدمی ساخت جهانی اجتماعی توحیدی بود، فرسنگ‌ها از آن فاصله بگیرد و تلاش مجاهدان و خون دل‌های آنان را بی‌ثمر گرداند، مانند زن آبستنی که در روزهای آخر بارداری فرزند خود را سقط کند.

ه. تبدیل شدن جامعه به عنوان پیاده نظام دشمن برای تحقق اهداف دشمن

جهت‌گیری‌ها و رفتارهای آدمیان به همان جایی تعلق دارد که گفتمان آن‌ها به آنجا تعلق دارد. علی جامعه معاصر خود را جامعه‌ای می‌داند که با وجود تنفس در سایه حکومت عدل علی و با اینکه در معرض هدایت‌های آسمانی علی بودند و نمازها را با ایشان به جا می‌آوردند؛ اما درواقع دنیا، قلوب و اراده‌های آنان متأثر از گفتمان اموی معاویه و عمروعاص‌ها بود. این جامعه منافق که به جهت خودشیفتگی از نفاق خود نیز بی‌خبر است، عرصه را برای علی چنان تنگ کرده که ایشان می‌فرمایند: «اکنون دوست داشتنی‌ترین چیزی که آرزو می‌کنم مرگ است. کتاب خدا را به شما آموختم و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم و آنچه را که نمی‌شناختید، به شما شناساندم و دانشی را که به کامتان سازگار نبود، جرعه جرعه به شما نوشاندم. ای کاش نابینا می‌دید و خفته بیدار می‌شد! سوگند به خدا! چه نادان مردمی که رهبر آنان معاویه و آموزگارشان پسر نابغه (عمروعاص) باشد.»^{۲۰} آری این مردم به دلیل دل‌باختگی به گفتمان اموی، درحقیقت از معاویه فرمان می‌بردند و پیاده نظام او در دل حاکمیت علی بودند. گفتمان جامعه است که سنخ ولایت هر جامعه را معین کرده و چنانچه خواهد آمد هویت آن جامعه را شکل می‌دهد.

و. خطر استیلای اشرا بر جامعه و نابودی گفتمان حق

شکاف گفتمانی جامعه و نهادینه شدن آن در اعماق افراد جامعه، ذائقه مردم را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار داده بود که پذیرش احکام خدا برای آن‌ها مشکل شده بود و تمایل آن‌ها به سوی باطل بیشتر شده بود. علی این جامعه را زمینه مساعدی برای حاکمیت اشرا و رخت بستن ارزش‌های اسلامی می‌دانستند و بارها نسبت

محوریت امام حق، جامعه را از کنترل حاکمیت خارج کرده فرمان‌پذیری آن را با چالش مواجه می‌کند. حضرت این مردم را به شتران بی ساریان تشبیه کرده و می‌فرماید: «شما به شتران بی ساریانی می‌مانید که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید... من دیگر هیچ‌گاه به شما اعتماد ندارم و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم. شما مردمان شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند.»^{۲۱}

این کارکرد وحدت گفتمانی، همان کارکرد فرهنگ است. فرهنگ با وجود اینکه گزینه‌های رفتاری انسان‌ها را محدود کرده و به نوعی آزادی آن‌ها را مقید می‌سازد؛ اما آنچه فرهنگ را به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل کرده، کارکرد آن در حفظ و بقای جامعه و حفظ و بقای جامعه در گرو تعاملات و ارتباطات پیش‌بینی پذیر است. حرکت عمومی جامعه آنگاه تضمین می‌شود که رفتار انسان‌ها براساس پارادایم‌های گفتمانی قابل پیش‌بینی باشد. در غیر این صورت تمام استراتژی‌ها و تاکتیک‌های گفتمان حق، به دلیل عدم همراهی مردم، کارکرد خود را از دست می‌دهند. جامعه عصر علی با اینکه معاصر علی بودند و سعادت تنفس در حکومت او را داشتند؛ اما در جهان دیگری زندگی می‌کردند که هیچ سنخیتی با جهان علی نداشت. «إِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْدَىٰ عُنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عُنْزٍ»

د. نابودی زحمات مجاهدان راه حق

ازجمله آثاری که حضرت علی برای

به این مسأله هشدارهای جدی داده بودند. از جمله این هشدارها بیانات امام در خطبه ۱۶۶ است که خطاب به مردم مدینه بیان شده است: «ای مردم! اگر دست از یاری حق برنمی داشتید و در خوار کردن باطل سستی نمی کردید، هیچ‌گاه آنان که بر پایه شما نیستند (انحطاطات گفتمانی دارند)، در نابودی شما طمع نمی کردند و هیچ قدرتمندی بر شما پیروز نمی گشت. چونان امت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد، چرا که به حق پشت کردید و با نزدیکان پیامبر بریده و بیگانه شدید.»^{۲۱} شکاف‌های گفتمانی و تفرقه در میان یک جامعه سبب می‌شود که قدرت‌طلبان نسبت به آن جامعه طمع کنند و به جهت تضعیف اقتدار این جامعه تسلط بر آن جامعه نیز کار چندان مشکلی نخواهد بود.

ز. به خطر افتادن جان امام حق (جامعه نا امن برای امام حق)

سیر تکوین شکاف گفتمانی در جامعه اسلامی، آنگاه که بر پایه منفعت طلبی‌های شخصی یا انحرافات اندیشه‌ای تحقق می‌یابد، در وادی موازنه حب و بغض‌ها، آنجا که امام جامعه و گفتمان او را مانع رسیدن به مطامع دنیوی خود می‌بیند، حب منافع را بر جان امام ترجیح دهد. همین مطلب به ظاهر ساده در بزنگاه‌های حساس می‌تواند به چالشی عملی تبدیل شده و حذف امام حق به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف گفتمانی، در دستور کار قرار گیرد. ماجرای پرغصه صفین، دلیلی بر قدرت عملی ماجرای شکاف گفتمانی است که سربازان جامعه اسلامی که با دستور امام جامعه در میدان نبرد حضور داشتند، پشت به دشمن کرده و شمشیر به روی امام خود کشیده‌اند. همه این نشانه‌ها بیانگر جدی بودن مسأله شکاف گفتمانی است که بروز واقعی خود را در کربلا به منصه ظهور رسانده است.

ح. بی هویتی جامعه

یکی از سؤالات جدی در زمینه هویت اجتماعی این است که هویت حقیقی یک جامعه را چه چیزی تأمین می‌کند؟ مؤلفه اصلی هویت بخش یک جامعه چیست؟ شهید آوینی در مقاله وفاق اجتماعی^{۲۲}، روح این سؤال را به خوبی به نمایش گذاشته و تلاش کرده است تا پاسخ درخوری نسبت به مسأله ارائه دهد. از نگاه دینی، گفتمان جامعه هویت بخش اساسی آن است. در لسان روایات مصادیق این گفتمان گاه تحت عناوین دین و امام ذکر شده است. آیه شریفه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»^{۲۳} اشاره دارد که نام و هویت هر ملت وابسته به امامی است. حق یا باطل. از او تبعیت می‌کرده است. علی در خطبه ۳۹ نهج

البلاغه خطاب به مردم کوفه می‌فرمایند: «گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند و چون آن‌ها را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌کنند. ای مردم بی اصل و ریشه! (ای مردم بی‌هویت) در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی ندارید که شما را به خشم وادارد؟»^{۲۴} عبارت «اما دین یجمعکم» به روشنی دین را که مصداق روشنی از گفتمان است است را به عنوان عامل وحدت بخشی و هویت بخشی به جامعه بیان می‌کند. شکاف گفتمانی هویت جامعه را با اختلال روبه‌رو کرده و جامعه را به وادی حیرت و سرگردانی در ناحیه حرکت عمومی می‌کشاند.

ط. گسترش نفاق در جامعه و تغییر حقیقت

مناسک دینی

تغییرات و شکاف‌های گفتمانی، گاه آن قدر خرنده شکل می‌گیرند که بسیاری از افراد بدون آنکه خود آگاهی روشنی داشته باشند، در این داک گرفتار می‌آیند. در این زمان است که مجاهدان بصیر^{۲۵} با افشاگری‌های روشنگرانه، نقاب از پرده تزویر برمی‌دارند و گفتمان حقیقی مردم را که صورت بخش اراده، حب و بغض‌ها و رفتارهای آدمیان است را برملا می‌کنند. علی خود پیش‌تاز و امام مجاهدان بصیری است که وظیفه اصلی خود را پرده برداری از نفاق‌ها و تزویرهایی می‌دانست که ظاهر بینان را فریفته و در دام خود گرفتار کرده بود. علی در خطبه ۳۲ با ارائه تحلیل از افراد

واحد، هیچ‌گاه به پیروزی نمی‌رسند. حضرت در خطبه ۱۱۹ می‌فرمایند: «مادام که قلوب شما (اراده‌ها و حب و بغض‌های شما) پراکنده است، فراوانی تعداد شما سودی ندارد.»^{۲۷} بخشی از توضیحات این بخش ذیل بیان ضرورت اتحاد گفتمانی بیان شد و در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

شکاف گفتمانی در کلام حضرت سیدالشهداء

آنچه از مصائب شکاف گفتمانی در حکومت علوی به تصویر کشیده شد، با روندی روبه‌رشد که همچنان در جامعه جریان داشت، جامعه‌ای که علی‌ان‌ها را به کور و کور تشبیه می‌کردند، رفته رفته و در زمان سیدالشهداء تبدیل به مردگان متحرکی شدند که فاجعه آفرین کربلا شدند.

سیدالشهداء همچون علی با عبارات مختلفی به افشای باطن جامعه خویش پرداختند تا شاید تنبهی در این مردگان پدید آید.

آنگاه که یزید بر مسند خلافت تکیه زد و دنیا طلبان مزور با سکوت خود، مهر رضایت بر اعمال شروانه یزید زده بودند، حسین بن علی به عنوان مجاهدی بصیر، پرچمدار افشاگری بود تا جایی که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَاَنَا إِلَٰهٌ رَاجِعُونَ وعلی الاسلام السلام، اذ قد بليت الامة براع مثل یزید.»^{۲۸} حکومت امثال یزید بن معاویه روشن‌ترین نشانه برای مرگ گفتمان اسلام و بالتبع، مرگ جامعه به سبب دوری از منبع حقیقی حیات بود.

مسعودی در مروج الذهب از مالک بن اسماعیل نهدی روایتی را از جعیده همدانی نقل می‌کند: «روزی به حضور حسین بن علی رفتم. دخترش سکینه را در آغوش و روی سینه خود داشت. حسین بن علی به من فرمود: ای خواهر کلب! این دخترت را از من بگیر! آنگاه از من پرسید که درباره جوانان عرب یا

جامعه‌بخشی از این افشاگری را به این صورت انجام می‌دهند: «گروهی دیگر با اعمال آخرت دنیا را می‌طلبند (تظاهر به تبعیت از گفتمان آخرت طلبی می‌کنند؛ ولی در حقیقت در گفتمان دنیا طلبی فانی‌اند) و با اعمال دنیا در پی کسب مقام‌های معنوی آخرت نیستند. خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می‌آرایند و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می‌دهند و برخی دیگر با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده‌اند، که خود را به زیور قناعت آراسته و لباس زاهدان را پوشیده‌اند. اینان هرگز و در هیچ زمانی از شب روز از زاهدان راستین نبوده‌اند.»^{۲۹}

ی. شکاف گفتمانی، مهم‌ترین تهدید اقتدار

علی صریحاً شکاف گفتمانی را عامل تضعیف حکومت دانسته و بیان می‌دارد که فراوانی تعداد بدون دارا بودن گفتمانی



اعراب برای او بگویم. گفتم: بیشتر سرگرم عیش و نوش و مجالس خود هستند. سپس فرمود: موالی (بزرگان و خواص جامعه) در چه حال اند؟ گفتم: رباخوار یا آزمند به دنیایند. حسین (ع)، انا لله و انا الیه راجعون گفت و فرمود: به خدا سوگند! این دو گروه کسانی هستند که گمان می‌کردیم خداوند به یاری ایشان آیین خود را نصرت خواهد داد.^{۲۹} تأیید سخنان جعیده و استرجاع^{۳۰} حضرت و پس از آن اشاره به اختلالات ایجاد شده در روند هدایتی جامعه، نشان از قدرت چالش شکاف گفتمانی است که می‌تواند به مرگ جامعه‌ای منتهی شود و آن را به جامعه‌ای مسئولیت‌گریز و حیوانی تبدیل کند که روح انسانیت در آن مرده است. جامعه‌ای که قابلیت و صلاحیت مجاهدت در مسیر حق را از دست داده است. سنت خداوند در یاری شدن گفتمان حق، این است که این دین به واسطه پاکان یاری شود. امام حسین خطاب به «عبیدالله بن حر جعفی» فرمودند: «اَمَا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي فِرْسِكَ وَلَا فَيْك (سپس به این آیه اشاره فرمودند: «وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذُ الْمُضْلِينَ عَضُدًا»^{۳۱}) حال که در راه ما از جان امتناع می‌ورزی، نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو؛ زیرا من از افراد گمراه به عنوان یار و یاور استفاده نمی‌کنم.»^{۳۲} این آیه شریفه اشاره به سنت انبیا در روند تحقق حاکمیت حق اشاره دارد. انبیا تلاش اولیه خود را با تکیه بر تعلیم و تزکیه بر تصفیه گفتمانی جامعه متمرکز و خود به خود جامعه را تبدیل به یاوران حقیقی گفتمان توحیدی تبدیل می‌کردند.

شکاف گفتمانی و فاصله گرفتن جامعه از گفتمان توحیدی، حرکت جامعه به سمت کمال را متوقف کرده و از اسلام جز اسمی به مثابه پوستینی وارونه^{۳۳} باقی نمانده بود.

آنگاه که یزید بر مسند خلافت تکیه زد و دنیا طلبان مزور با سکوت خود، مهر رضایت بر اعمال شرورانه یزید زده بودند، حسین بن علی به عنوان مجاهدی بصیر، پرچمدار افشاگری بود تا جایی که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ إِيَّاهُ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بَلَّيْتُ الْإِمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»، حکومت امثال یزید بن معاویه روشن‌ترین نشانه برای مرگ گفتمان اسلام و بالتبع، مرگ جامعه به سبب دوری از منبع حقیقی حیات بود.

مناسک دینی، تنها به عنوان ابزاری برای تأمین منافع دنیوی تلقی نمی‌شدند. این همان گفتمانی بود که سیدالشهدا در هنگام ورود به کربلا تحت عنوان «عبید الدنیا شدن مردم» به آن اشاره کردند: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقُ عَلِيٍّ السَّنْتَهُمَ يَحُوطُونَهُ مَادَرَتْ مَعَايِشُهُمْ»^{۳۴} امام در خطبه مناه^{۳۵} از شکاف گفتمانی و پشت کردن به گفتمان دینی تحت

عنوان «کفر» یاد می‌کنند و می‌فرمایند: «ای مردم! از پندی که خدا. با بد یاد کردن از علمای یهود. به اولیای خود داده است، عبرت بگیرید؛ آنجا که گفته است: «چرا عالمان دینی و احبار، مردمان را از گفتار گناه آمیز باز نداشتند و خداوند می‌گوید: «کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، گرفتار لعنت شدند» تا اینجا که می‌گوید: «آنان بد می‌کردند»؛ و خدا بر آن عالمان از آن جهت عیب گرفت که از ظالمانی که میانشان بودند، امور زشت و فساد را می‌دیدند؛ اما آنان را به سبب چشم داشت نعمتی از ایشان و یا ترس از قدرت آنان، از آن کارها باز نمی‌داشتند، درحالی که خداوند فرموده است: «از مردمان بیم نداشته باشید و از من بترسید.»^{۳۶}

اقتضای گفتمان ایمانی اسلام این است که علما در نوک پیکان گفتمان دینی به عنوان مجاهدان بصیر ایفای نقش کنند؛ اما در جامعه سال ۶۰ هجری هم اینان در دام گفتمان کفر گرفتار شده بودند. یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های گفتمان دینی، دوگانه «حلال» و «حرام» است. جامعه آن روز با زیرپا گذاشتن این دو اصل، خود را کور کرده بودند و سیاهی قلبشان به حدی رسیده بود که هیچ موعظه و شوکی در آن اثر گذار بود. «كُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئْتُ بِطُؤْنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^{۳۷} وضعیت جامعه به نقطه‌ای رسیده بود که احیای اسلام جز با ایجاد یک شوک عظیم، قابل برگشت نبود. شوک عظیمی لازم بود که این مردگان متحرک را که سر در آخور دنیا طلبی و

و رفته رفته و به تنش های جدی سیاسی و اجتماعی کشیده شد تا جایی که امام حق که آب گوارای سعادت و واسطه فیض خداوند رحمان است، به عنوان مانعی بر آسایش مردم تلقی می شد و برافراشته کردن پرچم توحید و ایستادن در برابر طاغوت به عنوان تفرقه افکنی و فتنه (خروج) تلقی می شد. این شکاف در کربلای سال ۶۱ هجری به منصفه ظهور رسید و نامردمان آن روزگار را رسوای تاریخ کرد و پرده های نفاق آن جامعه را به صورت کامل پاره کرد و جایگاه حسین بن علی و یاران باوفایش به عنوان منادیان گفتمان توحیدی با گره خوردن به ریشه های این گفتمان در طول تاریخ ماندگار شد.*

پی نوشت

۱. Conversation.
۲. این ادبیات به روشنی در ادبیات رهبر معظم انقلاب نمود دارد.
۳. برگرفته از جریان شناسی سیاسی ایران، علی داریابی.
۴. نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۳، ص ۳۱.
۵. نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۱-۲۸۳.
۶. نهج البلاغه، دشتی، خ ۱۳۱، ص ۱۷۵.
۷. همان.
۸. نهج البلاغه، دشتی، خ ۲۹، ص ۵۵.
۹. همان خ ۳۷، ص ۵۷.
۱۰. نهج البلاغه خ ۹۷، ص ۱۲۷.
۱۱. همان.
۱۲. همان خ ۲۷، ص ۵۱.
۱۳. نهج البلاغه، دشتی، نامه ۷۸، ص ۴۴۱.
۱۴. رک. نهج البلاغه خطبه سوم: فلما نهضت بالامر، نکثت طائفه و مرقت اخری....
۱۵. همان، خطبه ۳۲، ص ۵۷.
۱۶. نهج البلاغه، دشتی، خ ۴۲، ص ۶۷.
۱۷. نهج البلاغه، دشتی، خ ۲۷، ص ۵۳.
۱۸. همان خ ۳۴، ص ۵۹.
۱۹. همان خ ۷۱، ص ۸۵.
۲۰. همان، خ ۱۸۰، ص ۲۴۵.
۲۱. همان خ ۱۶۶، ص ۲۲۷.
۲۲. آغازی بر یک پایان، شهید سید مرتضی آوینی، مقاله وفای اجتماعی.
۲۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.
۲۴. نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۳۹، ص ۶۵.
۲۵. مجاهد بصیر، جایگزینی است که آقای زرنشاس در کتاب نقد حال بر واژه روشنفکر دینی پیشنهاد کرده است. ایشان واژه روشنفکر دینی را یارادوکسیکال می دانند. رک. کتاب نقد حال، شهریار زرنشاس ص ۲۱۱.
۲۶. نهج البلاغه، دشتی، خ ۳۲، ص ۵۷.
۲۷. همان، خ ۱۱۹، ص ۱۶۱.
۲۸. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۲۴.
۲۹. ترجمه مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۶۹۰.
۳۰. إنا لله وإنا الیه راجعون گفتن.
۳۱. سوره کهف، آیه ۵۱.
۳۲. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، آیت الله محمد صادق نجمی، ص ۱۷۶.
۳۳. لبس الإشاکم لبس القزو مقولاً (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷).
۳۴. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، آیت الله محمد صادق نجمی، ص ۱۹۵.
۳۵. بنابر نقل مشهور.
۳۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول «صلی الله علیه و آله»، جلد ۱، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳، ص ۲۳۷.
۳۷. شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۲۴.
۳۸. زیارت عاشورای معروفه، مفاتیح الجنان.

شهوت رانی فروبرده بودند را بیدار کند و به سوی گفتمان دینی بکشاند. این جامعه نیازمند شوکی بود که بتواند پرده از تزویر و ریاکاری و فریب آدمیان بردارد و باطن آن ها را برایشان به نمایش بگذارد و به آن ها نشان دهد در زیر پوستین انسانی و اسلامی آنان چه درندگانی پنهان شده اند.

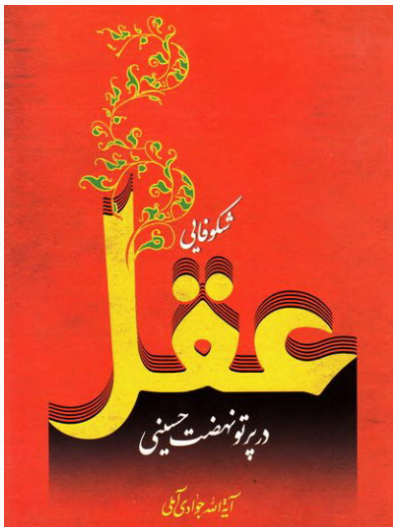
این شوک عظیم جز با فاجعه هایی که به دست همین آدمیان رقم خورد، ایجاد نمی شد. احیای گفتمان توحیدی در جامعه و ایجاد خواد آگاهی عمومی به سوی ارزش های دینی و شکافتن پرده های تزویری که چشمان جامعه را کور کرده بود، مهم ترین اثر عاشورای سال ۶۱ هجری بود. حسین بن علی به تاریخ آموخت که گفتمان اسلامی همان حقیقت برتری است که از جان امام معصوم نیز بالاتر است و اگر جان امام معصوم تنها راه احیای گفتمان اسلامی باشد و جز با خون پاک ترین و برترین انسان ها ریشه های این گفتمان تحکیم نیابد، فدا کردن آن در راه این هدف، سزاوار شکری است که جز شاکران حقیقی توان آن را ندارند، همان طور که در فراز سجده زیارت عاشورا می خوانیم: «اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم»^{۳۸}

سخن آخر

کربلا نمود تضاد و تلاقی دو گفتمان متضاد است که روزی در جامعه نبوی، وحدتی مثال زدنی داشت. این شکاف آرام آرام بیشتر شد و اثرات خود را در نظام حب و بغض ها و رفتارها نمایان ساخت

معرفی کتاب شکوفایی عقل در نهضت حسینی، اثر آیت الله جوادی آملی

حیات منطبق بر منطق وحی در اندیشه عاشورا



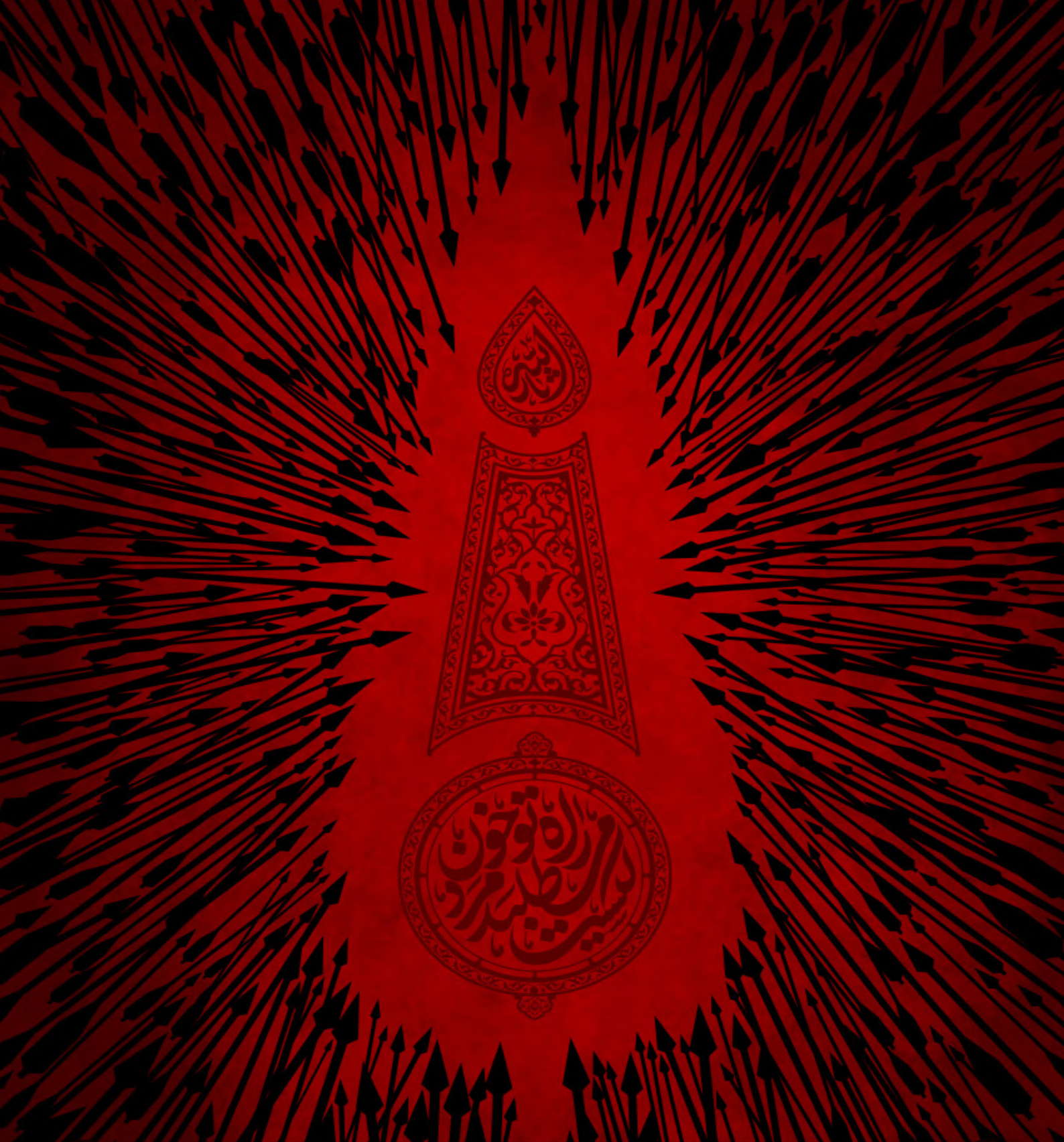
شود در واقع فصل میرایی عقل به ظهور می رسد و نتیجه این میرایی چیزی نیست جز شهادت امام و ثمره قلب پیامبر و نور چشم سید المرسلین!

این کتاب شریف که کتابت گفتارهای عاشورایی آیت الله جوادی آملی است در دو بخش و هشت فصل شامل مباحث زیر منتشر شده است: سیره حسینی، پیام نهضت حسینی، اثر نهضت حسینی، شکوفایی و شکوفاگران عقل، اقدامات مخالفان شکوفایی عقل، قیام حسینی برای شکوفایی عقل، اثر قیام حسینی شکوفایی عقل، تداوم اثر قیام حسینی برای شکوفایی عقل و... *

یکی از ویژگی های واقعه عاشورا ذوابعاد و ذومراتب بودن حوادث، گفتارها و رفتارهای منظوری در آن است. نگاه علاقه مندان به حماسه حسینی هم در پس تاریخ عاشورا به آن همواره مبتنی بر وجهی یا وجوهی خاص از آن بوده است. عارفان، فقیهان، شاعران و... هر کدام از زاویه ای خاص به حماسه حسینی نگریسته اند. همین مساله گویای آن است که این حماسه دارای چنان ظرفیتی است که اندیشه آدمی همواره می تواند از آن بهره ببرد و راه زیست و حیات منطبق بر منطق وحی را از آن بیابد.

در میان اندیشمندان معاصر که هم دستی در ساحت قرآن و هم سیادت در فهم فلسفه، عرفان و فقه دارد و از قضا مواجهه عقلانی. قرآنی با حماسه حسینی داشته، آیت الله جوادی آملی است که سیر و سلوک عقلانی خود را در حماسه حسینی، به مدد یک جمله آن امام همام که میراث دار نبوت و حامل ولایت بود، به پیش برده و از قضا به نتایج مهم و درس های متعالی از آن حماسه رسیده است.

امام حسین (ع) ضمن سخنان گوهرباری می فرماید: «الْأَتْرُونَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ؟» یعنی آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل پیشگیری نمی گردد؟ حکیم تیزبین، پس پشت این جمله را نیز به خوبی و درستی کاویده و بنیان آن را بر جمله ای محیرالعقول یافته است، چرا که امام پیش از بیان این جمله، مبنایی شگفت به میدان معنا می آورد و آن این که: لَا يَكْمَلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ، الا ترون ان الحق لا يعمل به، یعنی که شکوفایی عقل که ممیز هستی آدمی از همه هست ها و هستی هاست، جز با پیروی از حق ممکن نیست و این جمله شگفت تاجه اندازه مانند آن حکمت و زین قرآنی است که فرمود: اگر مرا دوست دارید به متابعت رسول درآیید! آنجا هم به همین اعتبار عقل آدمی بود که شکوفامی شد و مگر نه این که حضرت علی (ع) در خطبه نخست نهج البلاغه فرموده بودند پیامبران آمدند تا گنجینه عقول آدمیان را احیا کنند؟! سخن حضرت امام حسین (ع) هم که پیشاپیش گشایش مسیر عاشورا بیان می شود، همان معنا را به دنبال دارد. عقل انسان در پیروی از یزید احیا نمی شود. شکوفایی عقل در اتباع از حق به ثمر می رسد. اگر امیری مثل یزید بر مردم حاکم



گزارشی از برنامه تلویزیونی سوره؛

تبیین مرزهای حق و باطل در معرکۀ عاشورا

حادثه عاشورا جنگ بین اصلاح و افساد بود

نشست ویژه برنامه عاشورا با حضور جناب آقای محمد یقینی مدرس حوزه و دانشگاه در ۱۴ شهریورماه ۹۹ در برنامه سوره برگزار شد که در این ویژه برنامه درباره مسأله‌ی عاشورا و زندگی روزمره به گفت‌وگو پرداختند.

مجری در ابتدا با بیان موضوع این برنامه اولین سؤال خود را این‌گونه آغاز کرد: دغدغه اصلی در طراحی این موضوع و گفت‌وگو این است که ما عاشورا را چنانچه در ۱۳ شب گذشته بررسی کردیم، همیشه همسایه و قرین با واژه‌هایی مثل جهاد، جنگ دوگانه حسینی، شهادت، مرگ سرخ و سیاه و موضوعاتی از این دست می‌دانیم و می‌توانیم تصور کنیم وقتی که انسان در معرکه‌ای قرار دارد که یک طرف حق مطلق و یک طرف باطل مطلق است، اینجا را منطقه عاشورایی می‌گویند؛ یعنی باید با تمام وجود در اردوی حق مطلق قرار بگیریم. در شرایط امروز می‌خواهیم جنگی معرفی کنیم که ملموس باشد و یزید و حسینش را ببینیم و انتخاب کنیم، یک طرف، مرزهای حق و باطل در معرکه عاشورا متمایز و مشخص است؛ اما در صحنه واقعی جامعه، این قدر مشخص نیست، از طرفی ما یاد گرفتیم که حدیث یا غیر حدیث، شعار یا رجز و یا هر چیزی عاشوراست و هر زمینی کربلاست و تو مأموری که هر روز عاشورایی باشی، با این حال در وضعیت زندگی روزمره، عاشورایی زیستن چه معنایی دارد؟

استاد یقینی پس از عرض سلام و تسلیت به مناسبت شهادت امام حسین (ع) صحبت‌های خود را این‌گونه آغاز کردند: بنده به عنوان مقدمه بحث، نکته‌ای را عرض کنم که مقداری سبقه‌ی فلسفی دارد و بعد از آن وارد حوزه‌ای که جنابعالی عرض کردید، می‌شویم. در یک نگاه ظاهری یا یک نگاه از نمای نزدیک، ما دچار دوگانگی‌ها می‌شویم، مثلاً سیاه و سفیدها را می‌بینیم، این سیاه و سفیدها در شئون مختلف زندگی ممکن است به نظر بیاید و بر این اساس و در این نگاه از نمای نزدیک، ما به یک منطق صفر و یک می‌رسیم که دائماً دوگانه‌ها را برای ما رقم می‌زند. این مسأله در فضای نگرش تاریخی، علوم اجتماعی و فلسفی هم وجود دارد. شما نگاه کنید که در مسائل مختلف فلسفی یا انسانی با این دوگانه‌ها روبرو هستیم، مثلاً در کلام خودمان به مجرد، مادی دنیا و آخرت یا در بحث‌های اجتماعی بحث سنت و مدرنیته یا در بحث اخلاق اینکه اخلاق مطلق است یا نسبی و این‌گونه به صورت صفر و یک در امور مطرح می‌شود، درواقع دوگانگی صورت می‌گیرد و انگار که ما ناچار هستیم بین این دو، یکی را انتخاب کنیم؛ اما زمانی که در یک نگاه کلان هستیم و می‌بینیم که عمده‌ی آن چیزهایی که ما به صورت دوگانه در نظر می‌گیریم، در امتداد یکدیگر هستند؛ یعنی بخش‌های مختلف یک طیف هستند، به قول فلاسفه دارای مراتب هستند، اگر

بخواهیم مثالی را بزنیم در مورد نور است مثل نور لامپ، شمع و خورشید، همه این‌ها نور هستند و این وجه شباهت، بین همه‌ی این‌هاست. یک وجه تفاوتی هم در نورانیت آن‌ها وجود دارد، شباهت نور خورشید با نور شمع در چیست؟ در اینکه هر دو نور هستند؛ اما تفاوت در میزان نورانیت است که نورانیت خورشید شدیدتر از نورانیت شمع است. اگر به این مثال دقیق‌تر نگاه کنیم تا وحدت حقیقت نمود پیدا کند، در این نورهایی که ما مثال زدیم، هر کدام از این‌ها از یکدیگر مجزا می‌باشد؛ خورشید، شمع و لامپ همگی مجزا هستند، فرض بفرمایید لامپ‌هایی که منزل ما را روشن می‌کند در این فضای چندمتری که ما نسبت به آن‌ها قرار گرفتیم، بهره‌ای از نورانیت این لامپ‌ها داریم، اگر ما می‌توانستیم به این لامپ‌ها نزدیک‌تر شویم مشخص است که بهره‌ی بیشتری از این نورانیت می‌گرفتیم و اگر باز هم نزدیک‌تر شویم این بهره بیشتر می‌شود. از جهت مقابل نگاه کنیم هرچه که دورتر شویم، بهره‌ای که از این‌ها می‌گیریم کمتر است، ممکن است آن قدر نزدیک باشیم که درخشش و نورانیت لامپ، چشم را آزار دهد و یا آن قدر دور باشیم که فقط به صورت یک نقطه روشن دیده شود، دقیقاً مثل ستاره‌هایی که در آسمان می‌بینیم، حقایق عالم هم همین‌طور است. با این نگرش که سهروردی به عالم فلسفه‌ی اسلامی هدیه کرده و جناب صدر المتألهین آن را تدقیق نموده است، می‌بینیم که امر مادی در



در روایات اهل بیت، زندگی پس از مرگ به زندگی این عالم مادی نسبت به دوران جنینی تشبیه شده است، خب از این مثال استفاده‌های مختلف، معرفتی شده است، مثلاً ما در دوران جنینی اختیاری نداریم که زندگی این دوران را رقم بزنیم؛ اما در زندگی دنیا ما با آگاهی تصمیم می‌گیریم و انتخاب می‌کنیم. این آگاهی و انتخاب ما زمینه‌ساز و بسترساز مرحله‌ی بعدی زندگی ماست، درواقع چگونه مردن و سرنوشت پس از مرگ ما خواهد؛ لذا این‌ها درطول هم و در امتداد هم خواهند بود.

مجری: ما از دوگانه‌ها صحبت می‌کردیم و خودمان یک، دوگانه جدیدی خلق کردیم که می‌توان منطق عاشورا را در یکی از این‌ها جای داد. یک بخش آن تقابل مرگ و زندگی است که در آثار بسیاری از اندیشمندان زندگی، سیاه و مرگ، سرخ بیان می‌شود که برای بسیاری قابل درک است. زندگی که به روزمرگی‌ها، عادت‌ها و ذلت‌ها دچار شود، به ارزش‌های متعالی نمی‌رسد، طوری که گاهی راه نفس کشیدن را می‌بندد و شخص می‌گوید که من به مرگ به عنوان یک دریچه‌ی نهایی نگاه می‌کنم و از شر این زندگی نکبت‌بار و یکنواخت راحت می‌شوم و نمونه‌های دیگر که همیشه مرگ به عنوان یک انتخاب پیشرو است و به نظر من در تفسیری

تقابل با امر مجرد نیست، بلکه امتداد امر مجرد است؛ یعنی امر مجرد در امتداد خود و در مرتبه‌ی دیگری صورت مادیت به خود می‌گیرد. این مسأله در قوس نزول زمانی که افعال الهی را هم از مرتبه بالابه‌پایین می‌شماریم، ابتدا مرتبه‌ی آفرینش و خلق مجردات است سپس خلق مادیات، در قوس صعود هم به همین ترتیب است، دنیا و آخرت که آخرت در امتداد دنیا مطرح می‌شود.

مرگ هم حقیقتاً از این منظر الهی و توحیدی امتداد زندگی است، درواقع پلی است که ما را از یک مرتبه زندگی به یک مرتبه دیگر زندگی منتقل می‌کند، همان‌طور که در مراحل مختلف زندگیمان دورانی باشد که شاید هوش و حواس، ادراک و اختیار آنچنانی نداشتیم، درحالی که آنچه که در زندگی ما رخ داده است، در زندگی پس از ما مؤثر است و زندگی پس از آن دوران را رقم می‌زند، مثلاً جنینی که یک دوران جنینی با ویژگی‌ها و مختصات خاصی دارد و زمانی که متولد می‌شود، کودکی خواهد بود با یک سری ویژگی‌های خاص دیگر، مثلاً اگر مادر در دوران جنینی فرزند، زندگی آرام و کم‌تلاطم داشته باشد و یا با معنویت سر و کار داشته باشد و از غذا و داروی سالم استفاده کند، کودکی که متولد می‌شود با کودک دیگری که در دوران جنینی، مادرش از معنویت بهره نبرده، از غذا و داروی سالم استفاده نکرده و زندگی پرتلاطمی داشته، متفاوت است و زمانی که نوزاد متولد می‌شود در همین مرحله‌نوزادی متفاوتی از نوزادان دیگر دارد.

که بیان کردید، چنین چیزی ممکن نیست؛ یعنی همان طور که راه زندگی را آمده‌اید مرگ شما هم به دنبال همان است. آیا واقعاً چنین پیامد و نتیجه‌ای بر مبنای نظر شما می‌توان بیان کرد؟

آقای دکتر یقینی: حقیقت این است که انسان فطرتاً برای خود مرگی قائل نیست، حتی فردی که از ناکامی‌ها و تنگی‌های زندگی روزمره خسته می‌شود و حتی مرگ را انتخاب می‌کند که این مرگ هم مرگ سیاهی است و در ادامه‌ی همان زندگی سیاه است؛ او هم در ناخودآگاه خود می‌داند که اگر مرگ را انتخاب کند این مرگ نیست، در واقع به حیات جدیدی قدم می‌گذارد. شاید اگر با او صحبت کنیم که وقتی خودکشی می‌کنی امکان به دست آوردن فرصت‌های جدید را از بین می‌بری یا اگر با ادبیات دینی با او صحبت کنیم که تو با خودکشی به قعر جهنم می‌روی و خود را از امکان رسیدن به رستگاری محروم می‌کنی، چیزی که خودآگاه و باتوجه بیان می‌کند، این است که این‌ها را شما ساخته‌اید و هیچ حقیقتی نیست، مثلاً من خود را از برج میلاد پرت می‌کنم و همه چیز تمام می‌شود، ما می‌گوییم چه اتفاقی می‌افتد و می‌گوید که راحت می‌شوم. در همین جمله اعتراف می‌کند که راحت می‌شود؛ یعنی این راحتی یک احساس و یک ادراک است که حتی اگر من از این مرحله حیات عبور کنم و نیست شوم، در حقیقت نیست نشدم و به مرحله دیگری از حیاط رفتم، البته این را در ناخودآگاهش بیان می‌کند.

درباره مرگ متعالی هم به همین صورت است که مرگ صرفاً پُلی است که شما را از یک مرتبه حیات به یک مرتبه متعالی‌تر از حیات منتقل می‌کند، چه بسا این مرتبه از حیات که شما واجد آن هستید در مقابل آن مرتبه از حیات می‌توان نام مردگی را بر آن گذاشت.

مجری: تفاوت این نوع مرگ‌ها چه پیامدی دارد؟ به هر حال یک مرگ، مرگ بر اثر بیماری، کهولت سن و یا تصادف است و همچنین یک مرگ متعال به عنوان شهادت داریم، تفاوت این‌ها چیست؟

آقای یقینی: به هر حال رها شدن از قید مادیت، ما را وارد یک مرتبه متعالی از حیات می‌کند که هم آموزه‌های کتاب و سنت بر ما اثبات می‌کند و هم ادله‌ی عقلی در فلسفه‌ی اسلامی، البته در چارچوب نگرش؛ اما مرگ متعالی مجاهدانه را که ما با عنوان شهادت نام‌گذاری کرده‌ایم، قرآن کریم در این باره در سوره آل عمران که در سال سوم هجرت نازل شد و وقایع مربوط به جنگ احد را توضیح می‌دهد، در واقعه‌ای که مسلمانان در جنگ احد دچار یک شکست ظاهری شدند و تعداد زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند و آنان ضربه سنگینی متحمل شدند و با رسانه، ژورنالیست یا همان ابزار رسانه‌ای که در آن زمان وجود

داشت، شروع کردند به اینکه اگر شما به حرف ما گوش کرده بودید و داخل شهر مانده بودید و به میدان کارزار نرفته بودید، مرگ گریبان‌گیر شما نمی‌شد که خداوند متعال می‌فرماید: همین اشخاصی که شما می‌فرمایید اگر پیش ما مانده بودند و به میدان کارزار نمی‌رفتند، زنده می‌ماندند، اگر اجل الهی و زمان مرگ آن‌ها رسیده باشد، خداوند متعال آن‌ها را از داخل خانه‌هایشان به محل قتلگاهشان می‌کشاند و این آیه را می‌فرماید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۱ معنی این آیه فقط مسأله حیات پس از مرگ نیست؛ چون این حیات پس از مرگ برای کافران هم هست و علامه طباطبایی ذیل این آیه، یک روایت تاریخی را نقل می‌کنند که وقتی بعد از جنگ بدر، پیامبر بالای سر سران کفری که به هلاکت رسیده بودند، حاضر شدند، این مضمون را فرمودند که من وعده‌ی خداوند خود را راست یافتم، آیا شما هم این وعده را راست یافتید؟ که خلیفه دوم از پیامبر می‌پرسد که آیا این‌ها می‌شنوند؟ پیامبر در جواب فرمودند: شما شنواتر از این‌ها نیستید. پس این موضوع برای سران کفر و آن‌هایی که در آتش و گرفتار شقاوت ابدی شدند هم وجود دارد. اما اینجا که آیه قرآن می‌فرماید: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»، این حیات یک حیات ابدی جاودانه و مافوق حیات برزخی است که علامه طباطبایی این آیه را کنار آن آیه می‌گذارند: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۲ حیات برزخی هم یک حیات موقتی

سال ۴۰ هجری تا محرم سال ۶۱ هجری این اتفاقاتی که در تاریخ درمورد زندگی سیدالشهداء مشهور است که هر کودک و بزرگی و هر پیده‌نشینی اطلاعات ضمنی از ایشان دارند، مربوط به چه مدت از این دوران ۲۱ ساله است؟ تقریباً شش ماه از آن سفری که از ماه رجب به سمت مکه حرکت می‌کنند؛ یعنی از زمانی که معاویه درمی‌گذرد و پسرش یزید را به عنوان خلیفه بعد از خود منصوب می‌کند و پس از آن، نامه‌ای برای حاکم مدینه می‌فرستد تا به هر قیمتی از اباعبدالله بیعت بگیرند، خب در طول ۲۱ سال امامت امام حسین، به غیر از ۶ ماه آخر، نوع دیگری زندگی می‌کردند؛ یعنی اینکه ما نمی‌بینیم حضرت شمشیر کشیده باشند، بلکه در همان مدینه نشستند و مثل بقیه انسان‌ها زندگی می‌کنند و به حسب ظاهر دخالت روشنی در سیاست ندارد و حرکت جهادی انجام ندادند. آیا معاویه مطابق نگرش شیعی طاعت است یا نه؟ بله، نزد گروهی از برادران اهل سنت ما معاویه محترم است؛ اما بالاخره براساس نگرش شیعی، معاویه و یزید طاغوت هستند.

انسان فطرتاً برای خود مرگی قائل نیست، حتی فردی که از ناکامی‌ها و تنگی‌های زندگی روزمره خسته می‌شود و حتی مرگ را انتخاب می‌کند که این مرگ هم مرگ سیاهی است و در ادامه‌ی همان زندگی سیاه است؛ او هم در ناخودآگاه خود می‌داند که اگر مرگ را انتخاب کند این مرگ نیست، درواقع به حیات جدیدی قدم می‌گذارد.

چرا حضرت سیدالشهداء در طول این بیست سال و شش ماه یک سیره را داشتند و در شش ماه آخر، سیره‌ی دیگری را؟ برای تفاوت این دو سیره می‌توان بیان کرد که حضرت در شش ماه اخیر حرکت جهادی را شروع می‌کنند و به امر به معروف نهی از منکر دعوت می‌نمایند و حکومت یزید را ساقط می‌کنند. در آن ۲۰ سال دیگر مخالفت چشمگیری با حکومت معاویه نمی‌بینیم، فقط چند حرکت شاخص داریم، مثلاً سخنرانی که معاویه در مسجد مدینه داشتند و امام بزرگوار اعتراض کردند؛ اما می‌بینیم که یک تفاوت روش مشهود دارد، آیا سیدالشهداء از روشی که ۲۰ سال داشته، پشیمان شده؟ آیا یک مرتبه به این رسیده است که الان فرصت مناسبی است که من خودی نشان دهم و قدرت را در دست بگیرم؟ و یا حضرت به دنبال قدرت طلبی بود؟ و یا اینکه شرایط اجتماعی متفاوت شده است؟ و غیر از قضیه شاه‌مردگی که طبیعتاً عدم ثبات سیاسی و استقرار حکومت را به دنبال دارد، مسأله دیگری که اینجا است این است که شرایط سیاسی متفاوت بود.

است؛ اما چون عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ است، دیگر برزخی نیست و این‌ها حیات برزخی را با شهادت طی کرده‌اند و به یک مرتبه‌ای از حیات رسیده‌اند و مظهری از اسم حی پروردگار شدند که گویی مراتب پایین‌تر از حیات از جمله حیات دنیوی که ما از آن بهره‌مند هستیم در مقابل آن، حیات نیست. آثار حیات که آگاهی و قدرت بر اقدام امور است در این افراد بیش از ما انسان‌هاست که در این چارچوب مادیات هستیم، بنابراین آن‌ها از حیاتی شدیدتر و والا‌تر از حیاتی که ما بهره‌مند هستیم، بهره‌منداند، پس مرگ خود یک زندگی است که این زندگی به هر حال متعالی‌تر از زندگی دنیوی محسوب می‌شود.

مجرى: برای شخصی که امروز در معرکه نیستم، نه مدافع حرمی که در سوریه باشم و بدانم که چه اتفاقی افتاده، نه در جنگ هشت ساله که بدانم ما برحق هستیم و کشور متجاوز باطل است، بلکه من در زندگی روزمره خودم هستم؛ من و همسرم، من و رئیس، من و همکارم، من و مردم شهرم در چنین شرایطی منطق عاشورایی چه معنایی دارد؟ آیا این منطق چنانکه بعضی گفتند به خاطر تفاسیر ایدئولوژیکی که از آن مطرح شده منجر به خشونت، دوگانه‌سازی، تعصب و خود حق‌پنداری می‌شود یا نه؟

آقای دکتر یقینی در ادامه با بحث امامت اباعبدالله پاسخ خود را این‌گونه بیان کردند: دوران امامت حضرت سیدالشهداء نزدیک به ۲۱ سال بوده است؛ یعنی از صفر



مجری برنامه درباره چگونگی دوران قبل از قیام امام حسین (ع) سؤال می‌کنند که چگونه می‌توان این مسأله را بررسی کرد؛ چون دوران قبل از شش ماه امام حسین را جور دیگر می‌شناسیم و در آخر فقط آن ۶ ماه و از این ۶ ماه فقط آن ده روز آخر و از این ۱۰ روز فقط آن یک روز آخر را می‌شناسیم؟

آقای یقینی: ما همان قدر از امام حسین (ع) را می‌شناسیم که از امام حسن علیه‌السلام شناخت داریم؛ یعنی امام حسن (ع) در طول ۲۰ سال امامتشان و در شش ماه اول حرکت جهادی و تجهیز لشکر و اقدام نظامی سیاسی که داشتند، باقی مانده آن در مدینه مشغول دعا، نیایش، ذکر نصیحت و موعظه‌اند؛ یعنی حرکت چشمگیر اعیانی در حوزه عمومی از حضرت مجتبی نمی‌بینیم و عمده رفتاری که از ایشان می‌بینید، در حوزه خصوصی است، حتی اقدامات اجتماعی شان هم در حوزه خصوصی است؛ یعنی تعاملی بین شهروندان صورت نگرفته است و همین را از حضرت سیدالشهداء هم می‌بینیم و چیزی بیش از این نمی‌بینیم و دقیقاً شبیه همان چیزی که از حضرت زین العابدین علیه‌السلام می‌بینیم که گاهی حتی کسی را نمی‌یابند که حقایق دینی را به صورت صریح برای او بیان کنند و با دعا و نیایش مطالب را بیان می‌کند و ما می‌بینیم عمیق‌ترین مطلبی که در این دوران ۲۰ ساله از حضرت اباعبدالله مطرح است، دعای عرفه می‌باشد که از آن، گره‌های بزرگ حجمی، فلسفی و عرفانی باز می‌شود.

مجری: از این تفاوت چه نتیجه و چه برداشتی می‌گیریم که آن بیست سال یک جور حرکت مخفیانه‌تر و حرکت آرام‌تر و آن شش ماه آخر یک حرکت حماسی‌تر و عیان‌تر داشتند؟ آیا می‌خواهیم بگوییم انسانی که در زندگی روزمره قرار دارد باید آن الگورا انتخاب کنند و وقتی که رسید به معرکه جنگ آن ۶ ماه را به عنوان الگو برگزینند؟

آقای دکتر یقینی: حضرت سیدالشهداء در شرایط مختلف برخوردهای متفاوتی دارد، هم در شرایط صلح و هم در شرایط جنگ، این را عرض می‌کنم که اگر

یزید پسر معاویه، به وصیت پدرش عمل می‌کرد که از هرکسی می‌خواهی بیعت بگیر؛ ولی کاری به حسین بن علی نداشته باش و حتی سفارش کرده بود که اگر عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت نکردند، گردنشان را بزنید؛ ولی با حسین کاری نداشته باشید، اگر یزید به وصیت پدرش عمل کرده بود و در آن لهو و لعب‌های علنی به بت‌های خود ننازیده بود و به دنبال گرفتن انتقام بدر و خندق نمی‌افتاد و همان سیره پدرش را ادامه می‌داد، اباعبدالله الحسین هم همان راه را ادامه می‌داد.

مجری: آیا این به این معنا نیست که ای انسان مؤمن، ای انسانی که می‌خواهی حسین الگوی تو باشد، تا وقتی کسی در کارت دخالت نکرده و زندگی عافیت طلبانه‌ای برای تو فراهم است، این الگورا پیش بگیر و لازم نیست به همه امور عالم و جامعه کاری داشته باشی؟ چرا که اگر بر فرض یزید به سراغ امام حسین نمی‌آمد و یزید هم به وصیت پدرش عمل می‌کرد، حضرت به همان سیره خود ادامه می‌داد، آیا معنای این جمله این نیست که ما الان در شرایط صلح هستیم و کسی کاری به ما ندارد و کار روزمره‌ای را داریم نباید کاری به کار بقیه داشته باشیم و فقط مناجات کنیم و به کار روزمره خود برسیم، آیا لازمه این حرف همین است؟

آقای دکتر یقینی: یزید قصد داشت به هر قیمتی از اباعبدالله بیعت بگیرد و علناً شعار ستیز با دین و ارتداد سر می‌داد. پس از پاسخ آقای یقینی، مجری برنامه

جنگ و خونریزی را بلند کرد و من ناچار بودم که دفاع کنم یا اباعبدالله را اسیر می‌کرد و در راه خود آزاد می‌کرد که آن ننگ ابن‌الطلقاء بودن را جبران کند و همه این‌ها به ضرر جریان اسلام اصیل بود، پس قطعاً وظیفه‌ای که امام و هرکسی که در مسیر امام حرکت می‌کند این است که در هر شرایطی باشد، امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشد، منتها امر به معروف و نهی از منکر در شرایط مختلف متفاوت است.

حضرت سیدالشهداء در شرایط مختلف برخورد‌های متفاوتی دارد، هم در شرایط صلح و هم در شرایط جنگ، این را عرض می‌کنم که اگر یزید پسر معاویه، به وصیت پدرش عمل می‌کرد که از هرکسی می‌خواهی بیعت بگیری؛ ولی کاری به حسین بن علی نداشته باش و حتی سفارش کرده بود که اگر عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت نکردند، گردنشان را بزنید؛ ولی با حسین کاری نداشته باشید، اگر یزید به وصیت پدرش عمل کرده بود و در آن لَهو و لعب‌های علنی به بت‌های خود ننازیده بود و به دنبال گرفتن انتقام پدر و خندق نمی‌افتاد و همان سیره پدرش را ادامه می‌داد، اباعبدالله الحسین هم همان راه را ادامه می‌داد.

یک نگرش عامیانه بین ما وجود دارد که مثلاً سادات حسنی خیلی سادات ملایم و آرامی هستند؛ چون امام حسن (ع) صلح کرد و سادات حسینی خیلی پرجوش و خروش، هیجانی و حماسی هستند؛ چون حضرت امام حسین (ع) قیام کرد؛ این یعنی اینکه امام را آنقدر تنزل دادیم که او را تابع هورمون کردیم؛ یعنی امام تابع هورمون ترشح شده در زمان قیام می‌باشد، درحالی‌که امام حسن و امام حسین امام معصوم هستند و روایتی از پیامبر اکرم در منابع شیعه و سنی وجود دارد که می‌فرمایند: «الحسن والحسین امانان قاما او قعدا»^۳ حسن و حسین، امام هستند؛ چه قیام کنند و چه قعود کنند. مشخص شد که این قیام و قعود در حوزه عمومی و اجتماعی است؛ اما یک تئوری وجود دارد که حدود ۵۰ سال قبل در آثار گفتاری مقام معظم رهبریمد ظله‌العالی هم تبیین شده و درواقع از اصول مسلم انتقادی شیعه است که امامان، معصومانند، ملهم از غیب هستند، از این شواهد و قرائن جسمانی و تعلقات موهوم و خیالی رهید هستند و تجلی حکمت خدا روی زمین می‌باشند، مصداق آیه‌ی: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۴ هستند، بنابراین همه این‌ها وقتی در یک شرایط قرار بگیرند، طوری که مقتضای حکمت و مصلحت است، عمل می‌کند. اگر به فرض محال امکانش بود که این امام را ببریم در یک شرایط تاریخی دیگر و امامی که در یک شرایط دیگر بود، در این شرایط قرار دهیم دقیقاً همین اتفاق می‌افتاد و به همین ترتیب همه امام‌هایی که در آن شرایط تاریخی

سؤال بعدی را این‌گونه مطرح کرد: از نظر شما اگر در شرایطی قرار گرفتیم که جامعه آن‌گونه شد که در زمان معاویه بود که ظاهر دین و احکام دینی خیلی سفت و سخت رعایت می‌شد؛ ولی باطن دین رعایت نمی‌شد، آیا اینجا وظیفه کسی که می‌خواهد شیعی و ولایی زندگی کند این است که بازهم کاری به کار کسی نداشته باشد و کار خود را انجام دهد؟

پاسخ دکتر یقینی این بود که: قطعاً اباعبدالله الحسین این‌گونه نیست و من معتقد نیستم که اگر یزید به روش معاویه عمل می‌کرد، حضرت قیام می‌کردند. پس از درگذشت معاویه فرصتی در اختیار حضرت قرار گرفت و آن هم پیمان صلحی بود که براساس آن، معاویه نباید پسرش را به‌عنوان خلیفه منصوب می‌کرد و قرار بود پس از معاویه، امام حسن مجتبی خلیفه باشد و اگر ایشان در قید حیات نبودند، برادرشان، اباعبدالله الحسین خلیفه باشند؛ اما فرض کنیم که این معاهده نقض شده است، اگر در شرایطی که یزید به سیره معاویه عمل می‌کرد و اباعبدالله الحسین قیام می‌کرد، آیا شرایط اجتماعی با شرایطی که امام حسن مجتبی (ع) صلح را پذیرفته بود، تفاوتی داشت؟ قطعاً شرایط اجتماعی متفاوت نشده بود، بنابراین اگر امام حسین (ع) حرکت نظامی انجام می‌دادند، نهایتاً به همین جا ختم می‌شد که باید صلح را می‌پذیرفتند یا اینکه معاویه ایشان را به قتل می‌رساند و این رو سردست می‌گرفت که من صلح می‌خواستم؛ اما اباعبدالله الحسین علم

و اجتماعی بودند، در آن شرایط تاریخی و اجتماعی برای ما قابل الگوگیری و حجت هستند و فرقی نمی‌کند که این امام حسین باشد یا امام صادق، امام حسن باشد یا امام رضا؛ یعنی اگر ما در یک شرایط تاریخی - اجتماعی باشیم مثل امام صادق علیه‌السلام، همانند سیره امام صادق عمل می‌کنیم.

مجری برنامه درخصوص تشخیص موقعیت‌های ائمه اطهار سؤال کردند: به هر حال ما یک امکان چهارده‌گانه داریم، تاریخی که تاریخ دینی و مقدس ماست و این امکان‌های مختلف را به ما می‌دهد؛ یعنی از این امکان که عبور می‌کنیم به جایی می‌رسیم که حضرت علی بن موسی الرضا، ولیعهدی را هم می‌پذیرد و نوع دیگری از حکمرانی توسط ائمه اتفاق می‌افتد. بحث ما این نیست که چرا این امام به شیوه امام دیگر عمل نکرد، مسأله اینجاست که امروز من چگونه تشخیص دهم که در حال حاضر با توجه به شرایط من این موقعیت امام رضاست یا امام حسن عسکری، موقعیت امام حسین است یا امیرالمؤمنین و از کجا تشخیص دهم و آیا منطقی دارد که من بتوانم انتخاب کنم که چگونه عمل کنم؟

آقای دکتر یقینی: این نیاز به دوشناخت دارد: یکی شناخت سنت؛ یعنی تاریخ ۲۵۰ ساله را دقیقاً بشناسیم و با سنت اهل بیت آشنا شویم و فراروایتی؛ یعنی بحث مبانی کلامی و اعتقادی و عقلی که حاکم است و ما فارغ از آن نمی‌توانیم این سنت ۲۵۰ ساله را تفسیر کنیم، دوم اینکه آگاه و عالم به زمانه و مرد روزگار خود باشیم، آن وقت است که ما می‌توانیم تشخیص دهیم که در این شرایط و در این موقعیتی که قرار گرفتیم آیا باید از حسین بن علی تبعیت کنیم یا روش حسین ابن علی الان ملاک من است که شمشیر کشیده و به میدان آمده یا اینکه مثل امام رضا ولایتعهدی را بپذیریم یا مثل امام صادق (ع) که یک بی‌طرفی ظاهری سیاسی را بین بنی‌امیه و بنی‌عباس و جهاد علمی را در پیش بگیریم، یا نه، ما در این شرایطی هستیم که یک حکومت صالحه‌ی عادلانه‌ی شکل گرفته درست مثل زمان پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و حالا با وجود اینکه ممکن است کاستی‌هایی هم وجود داشته باشد، در این دوران، وظیفه دارم که تمام هم و غم را به کار ببرم برای اینکه از این بستر فراهم شده بیشترین استفاده را ببرم و برای اینکه این حکومت به اهداف خودش نزدیک شود و آن عدالت اجتماعی و کرامت انسانی که قرار است در سایه حکومت اسلامی برای انسان‌ها فراهم شود، آن را بتوان فراهم کرد.

مجری برنامه سؤالی را در بحث حوزه زندگی فردی این‌گونه مطرح کرد: دغدغه ما این است که وقتی به ۲۰ سال قبل زندگی امام حسین نگاه می‌کنیم آن دوگانه

حق و باطل و خشونت و جنگ‌طلبی مطرح است، درحالی‌که نمی‌خواهیم به زندگی عافیت‌گرای دارای دین‌داری فردی برسیم، اگر بخواهیم بین اقتدا و الگوگیری از عاشورا که حالت بدی نداشته باشد و از طرفی همان دوگانه تشدید نشود، آیا این طرف یک راه‌سومی وجود دارد یا خیر؟ آقای یقینی: این حوزه عمومی از حوزه خصوصی به‌طور کامل قابل تفکیک نیست، حتی اگر یک انسان اخلاقی باشیم، این انسان اخلاقی کاملاً به انجام وظایف خود مقید است و این وظایف می‌تواند در حوزه خصوصی یا در حوزه عمومی باشد، ما آیین‌های تمام‌نما از انسانیت در سیره ۲۵۰ ساله اهل بیت داریم و می‌بینیم که در یک بعد نظری و علمی و در یک بعد عملی و عینی ویژگی‌هایی بروز پیدا کرده و یک انسان کامل تجلی یافته است؛ انسان کاملی که قرار است خلیفه خدا بر روی زمین باشد، در بعد نظری، حکمت، حقیقت‌طلبی و دوری از تعصب در یافتن حقیقت جاریست. شکاکیت و زودباوری کنار نهاده شده و عقلانیت حاکم است، اینجا مرجعیت کتاب و سنت پیامبر که در اهل بیت هم استمرار یافته، در شناخت حقایق و در دست یافتن به یک نگرش علمی به واقعیات و پاسخ علمی به پرسش‌های زندگی وجود دارد؛ یعنی ما اینجا در پرتو عقلانیت توحیدی، کتاب خدا و در پرتو حجیت کتاب خدا سنت را می‌شناسیم، عقلانیت سیستمی است که اگر از یک جهت موادی و داده‌هایی را به آن دهیم، از آن طرف یک محصول دیگری

عقلانیت است، اگر ما بخواهیم به سیره متمسک شویم؛ ولی اگر نخواهیم عقلانیت را در برداشت از سیره مورد استفاده قرار دهیم، گرفتار اخباریگری یا گرفتار جمود و تهجر خواهیم شد و یا اینکه بی ضابطه اجتهادهایی را انجام می دهیم که این اجتهادها ما را به سمتی سوق می دهد که پس از گذشت مدتی وقتی پشت سرمان را نگاه می کنیم، فرسنگ ها با دین و با سنت فاصله گرفتیم؛ یعنی کار ما به رودرویی با اساس دین می کشد.

یک نگرش عامیانه بین ما وجود دارد که مثلاً سادات حسنی خیلی سادات ملایم و آرامی هستند؛ چون امام حسن (ع) صلح کرد و سادات حسینی خیلی پر جوش و خروش، هیجانی و حماسی هستند؛ چون حضرت امام حسین (ع) قیام کرد؛ این یعنی اینکه امام را آنقدر تنزل دادیم که او را تابع هورمون کردیم؛ یعنی امام تابع هورمون ترشح شده در زمان قیام می باشد!

ما هیچگاه نمی توانیم خودمان را از تاریخ جدا کنیم، تاریخ به ما امکان می دهد تا حدی آینده را پیش بینی کنیم؛ یعنی وقتی که ما تاریخ را به خوبی بشناسیم، می توانیم حدس بزنیم که در ده سال آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. گاهی اوقات برای جوانان که صحبت می کنی می گویند آقا با این بحث های تاریخی که نمی توان مسأله را حل کرد، شما می بینید که ظلم و فساد همه کشور را فراگرفت، درحالی که اگر درس تاریخ را درست نشناسیم، در مقابل فساد و بی عدالتی درست عمل نخواهیم کرد و همان اشتباهی که پیشینیان ما مرتکب شدند، مرتکب خواهیم شد.

در حکومتی مثل حکومت پهلوی که نسبت به سایر سلسله های شاهنشاهی در ایران، قبل از انقلاب بیشتر به یک سلسله اموی شبیه بود، در ابتدای فساد اخلاقی و اجتماعی، بی عدالتی، ظلم، تبعیض و اشرافی گری یک نمونه ای از حکومت اموی بود، البته بدتر بود چون عمده خلفای اموی ظاهری از دین را حفظ می کردند.

در اینجا می بینیم که عده ای متمسک شدند به نصوص و سنت و اینکه ما کاملاً باید براساس سنت عمل کنیم، اهل بیت در مقابل حکام ظلم چگونه عمل کردند؛ یعنی دائماً خودشان را در دوران امام سجاد (ع) می دیدند، یک عده دیگری هم شروع کردند بی ضابطه اجتهاد کردن و به دنبال عدالت طلبی و مبارزه با ظلم که نتیجه حرکت آن ها این شد که عملاً از دین فاصله گرفتند و در خدمت دستگاه ظلم بودند، بدون اینکه نیتی داشته باشند و نتیجه عملی عملکرد آن ها این شد که به جریان حقی که واقعاً نه گرفتار تحجر و سکون جریان سنتی شده بود، نه گرفتار افراط و تهمتگی که در جریان بی موالات وجود داشت، آسیب زدند. ضابطه و انضباط این است که ما مرجعیت دین را در حل و فصل تمام معضلات امروز زندگی نباید کنار بگذاریم، دائماً بسنجیم که آیا عملکرد ما با دین سازگاری

را می گیریم؛ اما این عقلانیتی که از آن سخن می گوئیم، عقلانیتی است که مبدأ و معاد، حق و نیت دین را بدون تعصب و با آن روحیه حقیقت طلبانه و حنفیت فطری یافته است. حالا براین اساس و براساس سنت، برای اینکه کتاب خدا را فهم کند، دست به اجتهاد و تدبر می زند و این در حوزه علمی است؛ ولی در حوزه عملی هم باز می بینیم که یک سری ویژگی هایی در زندگی انسانی که خلیفه الله است، وجود دارد و آن تن دادن به عبودیت و بندگی خدا در همه عرصه های زندگی خصوصی و عمومی و در همه عرصه های زندگی فردی و جمعی، یعنی در ساختمان درونی شخصیتی من و در روابط من با انسان های دیگر خداوند حاکم است. مجری برنامه: مخاطب ما امروز به دنبال این پاسخ است که از کجا بدانیم حکومت و دولتی که در حال حاضر حاکم است، بر مبنای حکومت و دولت علوی رفتار می کند یا بر مبنای سیره اموی، مبنای معیار این چیست که من اینجا وظیفه خودم را بشناسم، آیا مبنای معیار ظاهر است؟ اگر ۵۰ یا ۱۰۰ سال بعد کسی خواست معیاری داشته باشد، چگونه بداند این حکومت همچنان در حوزه عدالت، اعتقادات و در حوزه رفتار با مردم چگونه است؟ علوی است یا اموی؟ اگر بخواهیم دنبال این ضابطه ها باشیم که کی زمان ناامیدی و یا امیدواری است، آیا می شود با ارتکاب به همان سیره به این معیارها رسید؟

آقای دکتر یقینی: لازمه ی استفاده از سیره

دارد یا نه که راه آن مراجعه کردن به عالمان بصیر است؛ یعنی مرجعیت دینی که در جامعه وجود دارد و شناخت تاریخ و شناخت روزگار. تاریخ عیناً تکرار نمی‌شود؛ ولی بالاخره چون انسان‌ها هستند که تاریخ را می‌شناسند و ویژگی‌های برخی انسان‌ها هم مثل هم است و برخی تفاوت دارد، بنابراین دوره‌های تاریخی که انسان‌ها می‌سازند علی‌رغم تفاوت‌ها، شباهت‌هایی هم دارند و آن شباهت‌ها امکان الگوگیری و درس عبرت گرفتن از گذشته را برای ما فراهم می‌کند، مثلاً اگر ما بخواهیم ببینیم حکومت ما اموی است یا علوی، باید ببینیم که حرکت حکومت ما به سمت برقراری عدالت و حق است یا ظلم‌ستیزی؟ آیا در جهت حفظ کرامت انسان‌هاست؟ اگر این‌طور است می‌توانیم امیدوار باشیم که حکومت ما شباهت‌های زیادی با حکومت علوی دارد و هیچگاه نمی‌توانیم مدعی باشیم که حکومت ما حکومت علوی است، در اینجا تبصره و توضیحی لازم است که اگر ما می‌خواهیم افرادی که رأس حکومت هستند را با همدیگر مقایسه کنیم که مثلاً فرد اول حکومت در زمان پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین معصوم بودند یا اینکه ما در مورد خود سیستم صحبت می‌کنیم؟ قطعاً آن افرادی که در رأس حکومت هستند، قابل مقایسه نیستند.

ما هیچگاه نمی‌توانیم خودمان را از تاریخ جدا کنیم، تاریخ به ما امکان می‌دهد تا حدی آینده را پیش‌بینی کنیم؛ یعنی وقتی که ما تاریخ را به خوبی بشناسیم، می‌توانیم حدس بزنیم که در ده سال آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. گاهی اوقات برای جوانان که صحبت می‌کنی می‌گویند آقا با این بحث‌های تاریخی که نمی‌توان مسئله را حل کرد، شما می‌بینید که ظلم و فساد همه کشور را فراگرفت، در حالی که اگر درس تاریخ را درست نشناسیم، در مقابل فساد و بی‌عدالتی درست عمل نخواهیم کرد.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که از حضور معصوم و حکومت او محروم است؛ اما این را عرض کنم که زمانی که معصوم حکومت می‌کرد آیا غیر از اینکه افرادی که اطراف این معصوم بودند، همه غیر معصوم بودند و همه خطا داشتند و از جانب معصوم گاهی وقت‌ها تذکراتی دریافت می‌کردند، به عنوان یک نمونه تاریخی مثلاً جناب کمیل یک فردی است که هیچ‌کس در سلطنت او در این‌که انسان سالمی بوده شک نمی‌کرد، وقتی که ایشان را به حکومت انبار منصوب می‌کنند، ایشان در منش و رفتار خود برخی جاها اشتباهاتی را مرتکب می‌شود و این اشتباهات خواه ناخواه به پای حکومت امیرالمؤمنین گذاشته می‌شود، این‌ها برای تبرئه بعضی از افرادی که در دوران ما و در جمهوری اسلامی مسئولیت دارند و مسئولیتشان را درست انجام نمی‌دهند گفته نمی‌شود، می‌خواهم این را بگویم که اگر افرادی در یک نظام حکومتی مسئولیتشان را درست انجام ندادند،

نمی‌توان گفت آن نظام، نظام باطلی است، می‌خواهم بگویم حتی افرادی در زمان امیرالمؤمنین وجود داشتند که شیخ طوسی در کتاب «اختیار و رجال» نقل می‌کند یکی از فرزندان عباس بوده که امیرالمؤمنین او را به عنوان حاکمیت بصره منصوب کردند و ایشان بیت‌المال را خالی و فرار کرد. حضرت برای او پیغام فرستادند که چه کار کردی؟ گفت من که این قدر زحمت کشیدم، حق من بیشتر از این‌ها بوده و من از بیت‌المال سهم بیشتری داشتم و کم برداشتم که امیرالمؤمنین در کنار مردم آمدند و شکایت کردند که من به پسر عموی پیامبرتان اعتماد کردم، اگر به پسر عموی پیامبر نتوانم اعتماد کنم پس به چه کسی می‌توانم اعتماد کنم. مورد دیگری که افرادی مثل محمد بن ابی‌بکر که انسان سلیم‌النفسی بودند، یک حزب‌اللهی تمام‌عیار، صادق و یک اصول‌گرای تمام‌عیار؛ اما گاهی اوقات در تدابیر شدید دچار خطا می‌شود و همین خطاها باعث می‌شود که مصر از دست برود. این را تصور نکنید که فقط نیزنگ عمروعاص باعث شد که مصر از دست برود، بلکه همین دلیل بزرگی بود برای این کار؛ یعنی می‌خواهم بگویم حرکت کلان جامعه است که مشخص می‌کند وگرنه حتی اگر معصوم هم در رأس حکومت باشد به خاطر اینکه کارگزاران آن معصوم نیستند بالاخره خطا در یک نظام حکومتی اتفاق می‌افتد. ما با عوامل انسانی سروکار داریم و عوامل انسانی یا دچار عدم آگاهی و دچار نقصان در شناخت هستند یا

مرتکب شده است؛ ولی وقتی که توبه کرد و برگشت، حضرت اباعبدالله با مدارا با او رفتار می‌کند و اصلاً به روی او نمی‌آورند که شما این خطا را کرده‌ای و به دنبال جذب حداکثری هستند، مثلاً در قضیه زهیر که شیعه نیست؛ یعنی شیعه به مفهومی که ما می‌شناسیم، نبود و جزء جریان سیاسی اموی بود؛ اما یک ملکات اخلاقی داشتند که در این فرد یک استعدادی را ایجاد می‌کند و در شرایطی که امکان شکوفایی فراهم شود، شکوفا می‌شود، طوری که ایشان قصد یاری حضرت اباعبدالله را نداشته فقط رفته بود که حج خود را انجام دهد و در حال برگشتن از مسیر به خدمت و هشتم خود نیز عرض می‌کرد که خیمه مرا را بافاصله زیادی از خیمه اباعبدالله بنزد که من با اباعبدالله الحسین روبرو نشوم؛ چون به دنبال دردسر نیستم. باین وجود اباعبدالله شخصی را سراغ ایشان می‌فرستند و او اکراه دارد که به دیدار اباعبدالله بروند و همسرش به او نهیب می‌زند که به دیدار فرزند پیغمبر برو؛ چون تو را احضار کرده است، او به دیدار فرزند پیامبر می‌رود فقط برای اینکه ادای ادب کند و اصلاً قصد یاری ندارد و تحول معنوی در او به وجود می‌آید که جزء رکاب اباعبدالله می‌شود. تمام کسانی که با اباعبدالله در یک رکاب بودند همگی جز شیعیان نبودند و در جنگ بین یزید و امام حسین هم جنگ بین شیعه و سنی نبود، بلکه جنگ بین اصلاح و فساد بود و جنگ اسلام و کفر؛ لذا اینجا است که اهل سنت هم برای اباعبدالله در طول تاریخ عزاداری می‌کردند؛ یعنی این تقابل جریان حق در مقابل جریان باطل است و در شرایط سیاسی و اجتماعی که ما قرار داریم، اگر که ما می‌بینیم جریان کلی جامعه به سمت حق است، می‌توانیم بگوییم که این حکومت، اساس یک حکومتی است که سبقه علوی دارد؛ اما اگر که می‌بینیم به سمت باطل می‌رود و حاکمیت، اصول انسانی و الهی را زیر پا می‌گذارد، حکومت اموی خواهد بود و سبقه عملی خواهد داشت، اینجا وظیفه ما چه هست؟ نکته‌ای که باید در نظر بگیریم این است که ما دونوع عدالت داریم: عدالت کلان و عدالت خرد؛ عدالت خرد این است که اگر کسی مرتکب تبعیض شد و یا به بیت المال دست‌درازی کرد، دستش را قطع کنند، اگر جایی کسی ظلمی مرتکب شد با او برخورد کنند، این‌ها عدالت خرد است؛ اما یک عدالت کلان داریم که عبارت است از ساختار اساسی جامعه‌ای که قرار است در مسیر حق حرکت کند. اگر مبارزه ما با این ظلم‌های خرد و اصرار بر این برپاداشتن عدالت‌های خرد موجب شود که عدالت کلان آسیب ببیند، باید در برابر آن هر کاری که برای برقراری عدالت لازم است باید با رعایت مراتب به امر به معروف و نهی از منکر انجام بدهیم.*

پی‌نوشت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. ۲. سوره نحل، آیه ۹۶. ۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۸. ۴. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

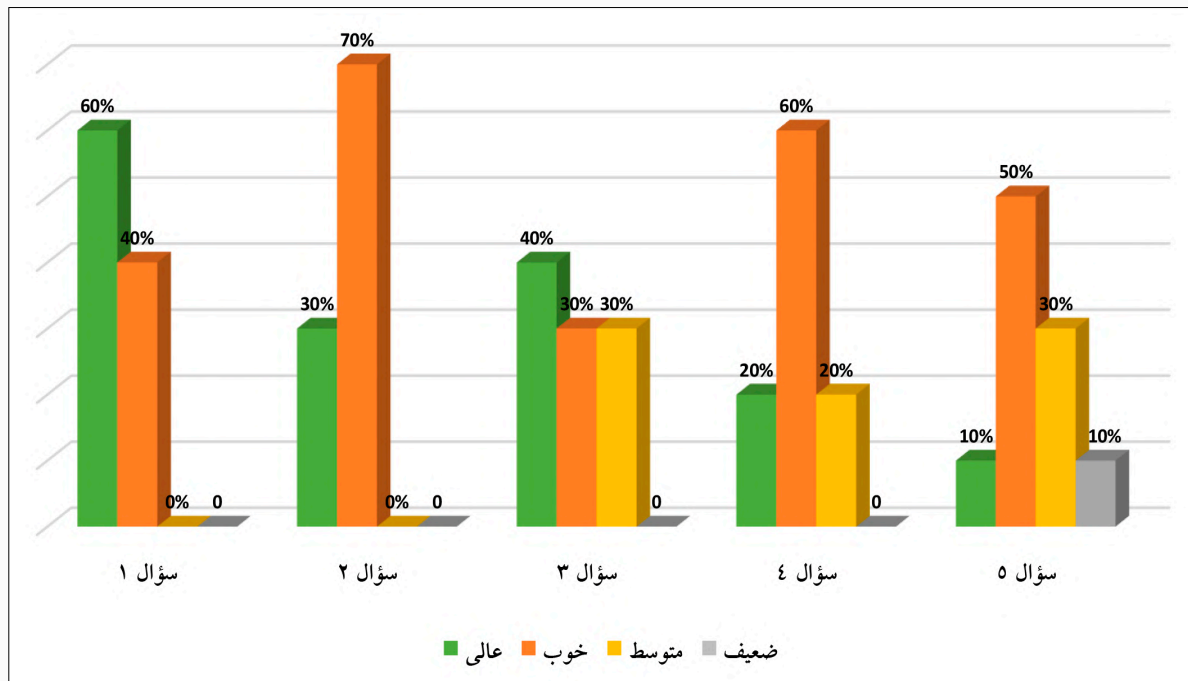
دچار نقصان در کمالات نفسانی، این نقصان در کمالات نفسانی سبب می‌شود که حتی اگر جایی شناخت کافی هم وجود داشته باشد، گاهی درست عمل نکنند.

معجری برنامه به عنوان آخرین سؤال این مسئله را طرح کرد، ما الان به این نقطه رسیدیم که یکی از این معیارها می‌توانست عملکرد حاکمان و مدیران میانی درجه ۲ باشد که گفتیم اگر اینجا هم نقصی بود باز هم نمی‌شود به نتیجه رسید، با چه چیزی می‌توان به نتیجه رسید؟

آقای دکتر یقینی پاسخ خود را این‌گونه بیان کردند که ما باید حرکت کلان حکومت را ببینیم که آیا حرکت کلان حکومت به این سمت است که اشرافی‌گری را ترویج دهد یا اینکه افرادی که در حکومت مسئولیت دارند، زندگی اشرافی دارند، این دو مقوله است، یک موقعی است که حرکت کلان حکومت، آزادی‌های انسانی یا کرامت انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسد یا نه، آیا جامعه مسلمین را به سمت وابستگی به بیگانگان سوق می‌دهد یا این‌ها را به سمت عزت و استقلال سوق می‌دهد؟ آیا در جامعه نفرت، دوگانگی و دوقطبی ایجاد می‌کند یا به دنبال این است که در جامعه رفاقت و مدارا ایجاد کند؟ این‌ها ملاک‌هایی است که از سنت معصوم می‌توان استغراق کرد، من مدعی نیستم که همه این ملاک‌ها را نام می‌برم؛ ولی من یک نمونه را از جریان کربلا خدمت شما عرض کنم که حرخیانیت و جنایت بزرگی

نشریه تخصصی اندیشه‌های جاری انقلاب اسلامی «خردورزی» با هدف ارتقاء سطح مطالب و احترام به نظر اساتید، نویسندگان، پژوهشگران و مخاطبان محترم فرایندی را جهت دریافت نظرات، انتقادات و پیشنهادات طراحی کرده است. مخاطبان محترم با مراجعه به لینک درج شده در صفحه اینستاگرام خردورزی به آدرس @kheradvarzi_ir و پاسخ به سؤالات طرح شده می‌توانند نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را منتقل نمایند.

■ نمودار زیر حاصل جمع‌آوری پاسخ به پرسش‌هایی است که در نظرسنجی شماره پیشین نشریه ثبت شده است.



راهنمای نمودار:

سؤال ۱: سطح سؤالات و محورها و ارتباط آن به موضوع اصلی بحث

سؤال ۲: کیفیت انتخاب، گزینش و تدوین محتوای مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها

سؤال ۳: سطح صفحه‌آرایی

سؤال ۴: سطح علمی اساتید و مباحث مطرح شده از سوی ایشان

سؤال ۵: نحوه و بستر انتشار نشریه



www.Fekrat.net



@kheradvarzi_ir



۰۲۵-۳۳۹۴۲۰۶۴



قم، بلوار بسیج، بعد از خیابان شهید تراب نجف زاده، مؤسسه فرهنگی-رسانه‌ای شناخت



مؤسسه فرهنگی
رسانه‌ای شناخت

رسانه
اندیشه
و آگاهی

